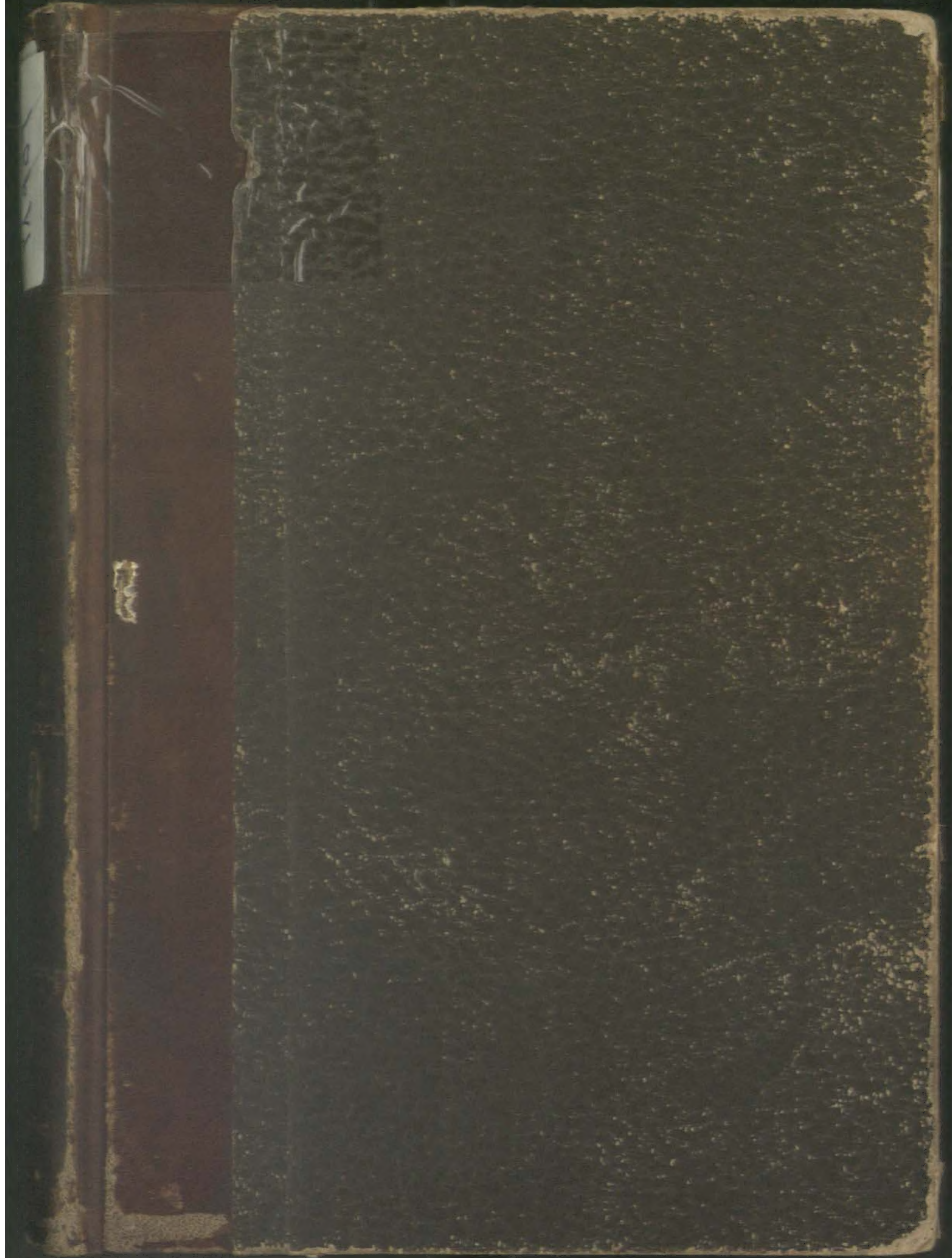


توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشگاه

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

تاریخ ادبیات ایران

برای دبیرستانها

تألیف

آقای دکتر رضازاده شفق

استاد دانشگاه

دیباچه

بسمه تعالی

در اوایل ورود اینجانب از فرنگستان وزیر فرهنگ وقت مرحوم یحیی قراگزلو (اعتمادالدوله) بتوسط مرحوم یحیی دولت آبادی که خود ازدوستداران علم وادب بودند اینجانب را بایکی ازاستادان دانشمند برای تألیف تاریخ ادبیات ایران ومنتخبات که درخور مدارس متوسطه باشد مأمورفرمود. قسمت تاریخ که تهیه آن باینجانب واگذار شده بود دراواخرسال هزاروسیصد ودوازده هجری شمسی بچاپخانه تحویل شدوباهتمام آقای علی‌اکبر سلیمی درمطبعه فردین طبع ونشر گردید و ازآن زمان تاکنون کتاب درسی بوده وچندین بارتجدید طبع شده‌است.

سه‌سال پیش که وزارت فرهنگ ازروی برنامه جدید به تهیه یکدوره کامل کتب درسی برای متوسطه مبادرت ورزید اینجانب را نیزبتألیف تاریخ ادبیات بر گماشت. برای انجام این‌وظیفه گذشته ازآنچه درمدت عمرچه درداخله وچه درخارجه آموخته و سرمایهٔ دانشی دراینباب از کسان و کتابها اندوخته وتدریس‌هم کرده بودم وعلاوه بریادداشتهائی که‌ازسابق حاضرداشتم وملاحظات سودمندی که‌دراینمدت راجع بکتاب ازاستادان‌شنیدم، دست بکارزدم وبه مطالعه و تجدید نظردرمأخذ های لازم پرداختم بخصوص بررسی و خواندن آثارشاعران را شعارخود قراردادم و بیشتراز دوسال صرف مطالعه دیوانهائی کردم که نخوانده یا ناقص خوانده بودم ودراینکار رنج فراوان بردم ودرنتیجه برآنچه میدانستم افزودم وبقسمتی ازآرزوی‌خود که درمقدمه کتاب سابق هم نوشته‌ام وآن‌عبارت بود ازبحث درسبك وعقاید و افکار گویندگان ایران تاحدی نایل آمدم. منظور این بوده است که جوانان گذشته ازمأنوس گشتن بالطایف ادبی زبان ملی خود از عقاید و تعالیم شاعران نامی ما آگاهی حاصل نمایند وبدانند گنجینه ادبیات ما درهای گرانبهائی ازمطالب ومضامین نغزودلنواز وپندهای‌اخلاقی ودستورهای اجتماعی ومعانی رقیق‌ونکات دارد پس ازغوردرآن عبرت گیرند و پندپذیرند و بافتخارات ملی خود پی برند وچون درضمن بیان افکار برگزیده ای از اشعارهر شاعر و نویسنده نقل شده در ضمن بدانها نیزمأنوس گردند.

دراینموقع وظیفه خود میدانم ازوزارت فرهنگ که سه سال پیش مرا درتالیف‌این کتاب‌تشویق فرمود وازاداره نگارش‌آن وزارتخانه که دراینمدت درفراهم ساختن‌وسایل کمال مراقبت وهمراهی را نمود سپاسگزارم.

خدمت و کوشش دوست فاضل عزیزم آقای خطیبی نوری که بی منتی تهیه وترتیب فهرست نامها وغلطنامه رابعهده گرفت جداگانه مورد تقدیروتشکر مؤلف‌است.

درخاتمه باید بگویم که بحکم من صنف فقداستهدف نیک‌میدانم دانشمندان نقایص
واشتباهات فراوان دراین کتاب کـه خواه ازراه غفلت مؤلف وخواه از طریق مسامحه
حروفچینها پیش‌آمده پی خواهند برد . امیدآنکه بحسن نظر ونیت خیردرآن نگرندو
کاروکوششی راکه درتألیف این مطالب برده شده منظوردارند وهمت بصلاح واصلاح
گمارند وگرنه پیداست که آدمی ازخطا مبرا نیست بویژه‌نویسنده که بعجزخودوفضیلت
استادان ودانشمندان بخصوص آنانکه ارشادش فرموده اند معترفست .

درهمین دوره کوتاه که هنوزکتاب انتشارنیافته خود درتجدید مطالعه باغـلاط و
اشتباهات برخوردم وبرخی ازآن درپایان کتاب یادآوری شد وناچار اشتباهات دیگر و
مهمتری را دیگران کشف خواهند کرد . چنانکه درصحبت با یکی از دانشمندان دریافتم
که درباب نسبت مرثیه مسعود راجع بمرگ سیدحسن (ص۱۸۹) غفلتی بزرگ روی داده
زیرا دوسیدحسن وجود داشته ومرثیه مربوط بسیدحسن که موضوع بحث استودر ۵۵۶
یعنی مدتی پس‌ازمرگ خود مسعود وفات یافته نمیتواند باشد.

این نیزنگفته نماند که تالیف وتسوید این اوراق درسنوات جنگ جهانگیروروزگار
پریشانی وآشفتگی میهن مقدس حصول یافت وپیش‌آمدهای ناگوار مؤلف را نیزمانند
هرایرانی گرفتار تشویش خاطرونگرانی دل وناراحتی فکر کردپس‌فراغتی که‌دراینگونه
امورعلمی درخور است نصیب‌نگردید . امیدواثق دارم که تکمیل این کتاب در آینده‌ای
نزدیک باسعادت وآزادی کامل میهن قرین گردد .

باقی بقا و کمال مخصوص ذات‌متعال است

یادآوری بآقایان معلمان

۱- معلمان ورزیدهٔ صاحبنظر نیک دانند که درکارآموزش و پرورش عامل مهم
همانا شخص معلم وآموزنده ومربی و طرز تدریس وتربیت اوست و کتاب و لوازم
اهمیتی ثانـوی دارد . آموزگار خوب کتـاب بدّ را خوب می آموزد و آموزگار بد
کتاب خوب را بد .

۲- حجم وقطع کتاب نیز بشرطیکه ازحد معقول زیاد نگذرد درامور درسی چندان
مؤثر نیست معلم لایق کاردان درتفصیل مختصروتلخیص مفصل تواناست وبمقصود میرسد.

۳- بموجب دواصل فوق جادارد آقایان معلمان کتاب حاضر را چنانکه شاید و
بطوریکه باید مورد استفاده قراردهندوبدانند که‌درهیچ جای عالم متمدن متون کتابهائی
مانند این کتاب و کتب تاریخ وزبان آموزی ونظایرآن ازآغازتا انجام برسردرس ودر
کلاس خوانده نمیشود که مستلزم تضییع وقت وخستگی و کسالت استاد و دانش آمـوز
گردد وبدون تردید قسمتی ازمطالب را باید جوانان پیش ازدرس و مطالعه ولب آنرا
یاد داشت کرده باشند ودر کلاس درس‌تنها اقسام لازم ازمتن‌خوانده شود که انتخاب آن
بسته بذوق وتشخیص استاد است ازآنجمله میتوان گفت مثلا دراین کتاب قسمت‌شرح‌حال
شاعران را بطورکلی‌دانش‌آموزقبلا مطالعه وتهیه ومطالبی‌را مانند مذهب عرفان‌استاد
تلخیص‌وتوضیح میکند .

۴- چنانکه‌درگذشته مشهود افتاد برخی ازمعلمان محترم علاوه برآنچه در کتاب
تاریخ ادبیات بودمطالبی اوخارج برسم جزوه نویساندن املاء واضافه‌میفرمودندو گاهی
بعضی‌دراینعمل‌افراط میکردندبحدیکه گویا یکی‌ازآنان چندین‌ماه‌سال‌را‌صرف‌جزوه گوئی

در شرح حال واقوال غضایری رازی فرموده بودند ؛ بدیهی است بهمان درجه که
معلومات برای دانش‌آموزان ضروری وسودمنداست بهمان اندازه‌هم حفظ نسبت‌ورعایت
وقت‌ومراعات برنامه لازمست الحق نباید درامرتدریس تناسب ازبین رود وتظاهری‌در
لباس تکمیل جلوه کند .

۵- این‌نیزنگفته نماند اشعاریکه دراین کتاب بمناسبت توجیه افکار آورده شده‌اند
کیست از بسیار وجا دارد آموزندگان دانشمند درمواردمقتضی اشعاری دیگربر گزینند
وقرائت آنرا توصیه والزام فرمایند .

۶- چنانکه مشاهده میفرمایند درآخر شعرهردوره وماخذهائی ازکتب ورسالات
ومقالات ذکرشده وبسیار سودمند خواهد بود اگراستادان محترم شاگردان رابجستجو
ومطالعه آنها یـا قسمتی ازآنها وادارند تا مگرجوانان ما رسم‌کار مستقل علمی وشیوه
پژوهش را ازاوان روزگارشباب فراگیرند .

۷- امیداست آقایان معلمان‌دانشمندآنچه را ازنقایص واشتباهات که درطی‌تدریس
این کتاب پی‌برندمحض خدمت بعلم وادب ومنت برمولف یادداشت نمایند و اورا آگاه
فرمایند تادرفرصت ثانوی مورد استفاده قرار گیرد .

طهران‌آبانماه ۱۳۲۱ دکتررضازاده شفق

فهرست

قسمت اول

صفحه موضوع

۸ - ادبیات ایران قبل‌ازاسلام
۱۰ — آغازوبخش زبان
۱۲ — آغازخط وخطوط ایرانی
۲۱ — زبان باستان ایران
۲۲ — پارسی باستان
۲۵ — زبان اوستائی
۲٦ — شعر درزبان اوستائی
۲۸ — زبان پهلوی
۲۹ — ادبیات پهلوی
۳۰ — ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش ازاسلام
۳۲ — مأخذها

قسمت دوم

۳۳ — ادبیات ایران بعدازاسلام ازغلبه اعراب تاعصرفردوسی
۳۳ — ادبیات ایران در دوره‌استیلای عرب
۳٤ — نفوذ ایرانیان درعرب
۳۵ — نفوذ زبان عرب درایران
۳٦ — عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب
۳۷ — استقلال ایران وزنده‌شدن زبان فارسی
۳۸ — تحول زبان پهلوی بفارسی
٤۰ — نخستین سخن سرایان فارسی
٤۱ — شعرای معروف طاهریان
٤۲ — شعرای صفاریان
٤۳ — دوره‌سامانیان وپیشرفت ادبیات فارسی
٤۷ — حکیم کسائی مروزی
٤۹ — رودکی سمرقندی
٦٤ — دقیقی طوسی
۵۸ — علمای عربی نویس ایران در دوره سامانی
۵۸ — ابن‌قتیبه
۵۸ — حمزه اصفانی
۵۸ — محمدجریرطبری
۵۹ — ابن‌فقیه همدانی
۵۹ — محمدبن یعقوب کلینی
۵۹ — ابوبکر محمد زکریای رازی
۵۹ — اسحاق موصلی
٦۰ — ابومعشربلخی
٦۰ — مأخذها
٦۱ — دوره غزنوی عهدفردوسی
٦۲ — عنصری
٦۷ — فرخی
۷۳ — منوچهری
۷۸ — فردوسی
۸۳ — شاهنامه نویسی درقدیم
۸٤ — مأخذهای شاهنامه
۸٤ — منابع‌فارسی‌شاهنامه
۸۷ — محتویات شاهنامه
۹۲ — محسنات ادبی‌شاهنامه
۹۵ — اهمیت وفوایدشاهنامه
۹٦ — آثاردیگرفردوسی
۹۹ — معروفترین‌فضلای‌عهدغزنوی
۹۹ — بدیع‌الزمان همدانی
۱۰۰ — قاوس وشمگیر
۱۰۰ — ابوعلی مسکویه
۱۰۰ — شیخ ابوعلی‌سینا
۱۰۲ — ثعالبی

۱۰۲ — ابوریحان بیرونی
۱۰۳ — ابوالفضل بیهقی
۱۰۳ — رواج علوم وادبیات درنقاط دیگرایران
۱۰٤ — مأخذها
۱۰۵ — عصرسلجوقی
۱۰٦ — شعرای متصوف
۱۰۸ — باباطاهر
۱۱۰ — ابوسعیدابوالخیر
۱۱۳ — عبدالله انصاری
۱۱۵ — سنائی‌غزنوی
۱۱٦ — سبك وافکارسنائی
۱۲۱ — شیخ عطار
۱۲۵ — سبك وافکارشیخ عطار
۱۳٤ — شعرای نامی دورهٔ سلجوقی
۱۳٤ — اسدی‌طوسی
۱۳۸ — ناصرخسرو
۱٤۰ — سبك وافکار ناصرخسرو
۱٤۳ — قطران تبریزی
۱٤٦ — مسعودسعد ـ سلمان‌ساوجی
۱۵۷ — عمرخیام
۱۵۸ — افکاروفلسفه خیام
۱٦۲ — امیرمعزی
۱٦۳ — سبك معزی
۱٦۹ — انوری
۱۷۰ — سبك انوری
۱۷۵ — ازرقی هروی
۱۷٦ — ادیب‌صابر
۱۷۸ — رشید وطواط ـ بلخی
۱۸۰ — ظهیرفاریابی
۱۸۱ — جمال‌الدین‌اصفهانی
۱۸۷ — ابوالفرج رونی
۱۸۹ — سیدحسن غزنوی
۱۹۰ — سوزنی سمرقندی
۱۹۱ — عبدالواسع جبلی
۱۹۲ — مختاری غزنوی
۱۹۳ — عمعق بخارائی
۱۹۵ — گویندگان‌آذربایجان
۱۹٦ — خاقانی شیروانی
۲۰۰ — سبك وافکارخاقانی
۲۱۳ — مجیرالدین بیلقانی
۲۱٦ — فلکی شروانی
۲۱۸ — حکیم نظامی
۲۳۲ — نثرفارسی دوره‌سلجوقی
۲۲٤ — سبك وافکارنظامی
۲۳۳ — کتب‌عرفانی
۲۳۳ — کشف‌المحجوب
۲۳۳ — اسرارالتوحید
۲۳۳ — تذکرةالاولیاء
۲۳٤ — کتب تاریخی
۲۳٤ — زین‌الاخبار گردیزی
۲۳٤ — تاریخ بیهقی
۲۳٤ — مجمل‌التواریخ والقصص
۲۳۵ — راحت‌الصدور
۲۳۵ — کتب‌اخلاقی ، ادبی وطبی
۲۳۵ — سیاست‌نامه
۲۳۵ — قابوسنامه
۲۳٦ — کیمیای سعادت
۲۳٦ — کلیله ودمنه
۲۳٦ — چهارمقاله (نظامی)
۲۳۷ — حدائق‌السحر(وطواط)
۲۳۷ — مقامات حمیدی
۲۳۷ — ذخیره خوارزمشاهی
۲۳۸ — مرزبان نامه
۲۳۸ — دانشمندان وبزرگان ایرانی
۲۳۸ — شیخ طوسی
۲۳۸ — غزالی
۲۳۹ — شیخ طبری
۲۳۹ — امام فخررازی
۲٤۰ — شهاب‌الدین سهروردی

۲۴۰ — میدانی
۲۴۰ — ابوالقاسم زمخشری
۲۴۰ — ابوالفتح شهرستانی
۲۴۱ — ابوالحسن باخرزی
۲۴۱ — عبدالقاهر جرجانی
۲۴۱ — ابواسمعیل اصفهانی
۲۴۱ — انوشیروان کاشانی
۲۴۱ — زکریای تبریزی
۲۴۱ — مأخذها
۲۴۴ — عصر مغول و تیموریان
۲۴۸ — شعرا و سخنگویان معروف
۲۴۸ — سعدی شیرازی
۲۵۲ — سبك و افکار سعدی
۲۶۳ — شیخ محمود شبستری
۲۶۸ — جلال‌الدین مولوی
۲۷۳ — سبك و افکار
۲۸۳ — کمال‌الدین اسمعیل
۲۸۵ — همام تبریزی
۲۸۶ — اوحدی مراغه‌ای
۲۸۹ — امیرخسرو دهلوی
۲۹۱ — خواجوی کرمانی
۲۹۹ — ابن یمین
۳۰۴ — سلمان ساوجی
۳۰۷ — حافظ شیرازی
۳۱۱ — سبك و افکار حافظ
۳۲۰ — نورالدین عبدالرحمن جامی
۳۲۸ — ادبیات منثور دوره مغول و تیموریان
۳۲۹ — کتابهای تاریخی
۳۲۹ — تاریخ جهانگشای جوینی
۳۲۹ — طبقات ناصری
۳۳۰ — تاریخ یمینی
۳۳۰ — جامع‌التواریخ رشیدی
۳۳۰ — تاریخ وصاف
۳۳۱ — تاریخ گزیده حمدالله مستوفی
۳۳۱ — زبدة‌التواریخ
۳۳۱ — مجمل فصیحی
۳۳۱ — مطلع السعدین
۳۳۱ — ظفرنامه تیموری
۳۳۲ — روضة‌الصفا
۳۳۲ — در تاریخ شعرا و عروض
۳۳۲ — لباب‌الالباب
۳۳۳ — تذکره دولتشاه
۳۳۳ — المعجم
۳۳۳ — نفحات‌الانس
۳۳۴ — در اخلاق
۳۳۴ — اخلاق ناصری
۳۳۴ — اخلاق جلالی
۳۳۴ — اخلاق محسنی
۳۳۴ — انوار سهیلی
۳۳۵ — علما و عرفا و حکمای عصر مغول و تیموری
۳۳۵ — شهاب‌الدین سهروردی
۳۳۵ — نجم‌الدین رازی
۳۳۵ — خواجه نصیر طوسی
۳۳۶ — قاضی بیضاوی
۳۳۶ — زکریای قزوینی
۳۳۶ — قطب‌الدین شیرازی
۳۳۷ — قاضی عضدالدین ایجی
۳۳۷ — قطب‌الدین رازی
۳۳۷ — منابع
۳۳۹ — دوره صفویه تا آخر قاجاریه
۳۴۳ — تاریخ الفی
۳۴۳ — منتخب‌التواریخ
۳۴۳ — گلشن ابراهیمی
۳۴۳ — اکبرنامه
۳۴۵ — شعرای معروف
۳۴۵ — محتشم کاشانی
۳۴۶ — عرفی شیرازی
۳۴۸ — صائب تبریزی

۳۴۹ — اهلی شیرازی
۳۵۰ — ابوطالب کلیم
۳۵۱ — هاتف اصفهانی
۳۵۲ — بازگشت بسبك قدیم
۳۵۳ — مجمر اصفهانی
۳۵۴ — نشاط
۳۵۶ — صبا
۳۵۷ — وصال شیرازی
۳۵۹ — قائم‌مقام
۳۶۱ — قاآنی
۳۶۵ — فروغی بسطامی
۳۶۶ — سروش اصفهانی
۳۶۷ — محمودخان ملك‌الشعراء
۳۶۹ — آثار منثور دوره صفوی و قاجاریان تألیفات تاریخی
۳۶۹ — حبیب‌السیر
۳۷۰ — صفوف‌الصفا
۳۷۰ — عالم‌آرای عباسی
۳۷۰ — نگارستان و جهان‌آرا
۳۷۰ — تاریخ نادری
۳۷۰ — زبدة‌التواریخ
۳۷۰ — مجمل‌التواریخ
۳۷۱ — ناسخ‌التواریخ
۳۷۱ — تاریخ منتظم ناصری
۳۷۲ — کتب تذکره و تراجم احوال
۳۷۴ — کتب دینی و حکمی
۳۷۵ — کتب لغت
۳۷۶ — حکما و دانشمندان این دوره که غالباً بعربی نوشته‌اند
۳۷۸ — مأخذها
۳۷۹ — ملاحظات راجع بادبیات در دوره مشروطیت
۳۸۲ — اجمالی در سبك
۳۸۸ — اهمیت و ارزش ادبیات ایران

قسمت اول

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ایران باستان ادبیات داشته

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده وخط وکتابت ودانشوری در آن وجود داشته ولی اغلب آثارعلم و ادب بواسطه طول زمان و آشوب جهان ازمیان رفتـه و نابودگردیده . گرچه سنگنبشته هاکه از آنزمان باقی مانده بتنهائی دلیل باهریست برای اثبات این قول با اینهمه اخبارقدیم نیزمؤید این مطلب است . اینك خـلاصهای ازآن اخباربروجه مثال نقل میشود .

نخست اخبار نویسندگان یونان - هرمیپوس ازمیری که درقرن سوم قبل از میلاد میزیسته یعنی باهخامنشیان هم عصربوده ازیك کتاب ایرانی که مقصودش اوستا بوده سخن میراند . هردت مورخ نامی یونان درکتاب اول باب صدم می‌نویسدکـه (دیاکو) پادشاه ماد - یعنی قسمت‌شمال باختری ایران - صورت محاکماترا میخواند وداوری میکرد واین قول نشان میدهد در آن زمان درممالك ایران ثبت دادرسیها معمول بوده و وجود داشته - کتزیاس یونانی پزشك دربار اردشیردرکتابی که راجع بایران تألیف‌کرده بوده است از روزنامه های درباری ایران صحبت کرده و این خبر معلوم میدارد در آن هنگام وقـایع را در روزنامه مخصوص دربـاری ثبت میکرده اند .

کزنفن نیزدر کتاب خودکه موسوم به پرورش کورش است از وجود مدارس و تعلیم وتربیت درایران‌بحث نموده همچنین افلاطون‌حکیم وپلوتارك مورخ ودیگران ازاینگونه‌اخبار نوشته اند(۱) .

دوم اخبار یهود - درتوراة سخن از تاریخنامه های درباری ایـران رفته و بصراحت ازآنها ذکرشده است واینقسمت توراة درزمان خود هخامنشیها تألیف‌یافته همچنین در آن‌کتاب ازقوانین پارسیان ومادها مکررسخن بمیان آمده .

سوم اخباراسلامی - درکتابهای تاریخی وادبی قرنهای‌نخستین اسلام مانند تاریخ طبری ومسعودی وحمزهٔاصفهانی وکتاب‌اغانی وکتاب فهرست وتألیفات‌دیگران اشاره های زیادی بکتابهای قدیم ایران رفته ونام ازآنها برده شده .

چهارم اخبار ایرانی - بموجب مندرجات‌کتاب اوستا که اکـنون در دست ماست اوستا درزمان قدیم بمراتب بزرگترازاین بوده‌که هست ودرایران باستان کتابهای زیاد وعلوم وآموزگاران وجود داشته است .

گذشته ازاین دلیل های نقلی دلیل عقلی نیزمیرساندکه مملکت نامی بزرگی مانند ایران‌که پادشاهانی مانندکورش وداریوش داشته و وسائل تمدن آنزمان را از کشوری‌ولشکری بدرجه‌کمال دارا بوده‌وبه ثبت وضبط مسائل‌بقدری‌وقع میگذاشته که آنها را برسنگها نیز می‌کنده محالست نوشتن بلد نبوده و کتاب و ادبـیات نداشته باشد .

---

(۱) تلفظ صحیح - پلوتارخس معرب آن فلوطرخس فرانـوی - Plutarque

۱- آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی نرسیده اند. معلوم نیست انسان در ابتداء در یك نقطهٔ جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج بنقاط دیگر رفته و یا اینکه در چند نقطه مختلف ظهور کرده است. بموجب فرض نخستین بایستی تمام زبانهای جهان بیك اصل بر گردد زیرا همهٔ ملتها وقتی باهم بوده ویك گروه تشکیل میداده اند. اما مطابق فرض دوم باید گفت در همان روزگار پیشین که صد هزارها سال قبل بوده زبانهای گوناگون که از حیث اصل و ریشه باهم فرق داشته اند بمیان آمده وصدها زبان که امروز درعالم هست از آنچند اصل جدا شده. درهر صورت نه درباب فرض اول میتوان نظر قطعی اظهار کرد و نه در خصوص فرض دوم بلکه همینقدر توان گفت که استادان زبانشناسی بررسیها و کاوشهائی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته اند. یکی از آن عقاید که در اینموقع بر وجه مثال گفته می شود - عبارتست ازتقسیم زبانها از لحاظ ترقی و تکامل. بموجب این عقیده زبان در ابتداء ساده بوده ومعانی ساده وسطحی محدودی را بیان می‌کرده سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گوناگونی و عمق معانی تکامل نموده است. اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان ازبررسی زبانهای حاضر عالم حاصل گشته و خلاصه آن همانا عبارت ازاین است: زبان بشربطورکلی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحله رشد وکمال گذرانده که درعصر ما نمونه هائی ازهرمرحله موجود است نخست مرحله زبان یك صدائی است (۱). دراین مرحله معمولا کلمات در حال ریشه مانده وتنها یك صدا میدهد یعنی کلمهٔ مرکب و چند صدائی وجود ندارد معانی این کلمات کوتاه ساده و در مواردی مبهم است. پیشاوند و پساوند وجود ندارد و لغات در حال ریشه است یعنی چیزی باصل کلمه نمی افزاید و ریشه ها باهم ترکیب نمی یابد تا معانی تازه بوجود آورد پس در تشکیل جمله همین کلمه های اصلی یا ریشه‌ها پهلوی هم گفته می‌شود بدون اینکه ترکیبی بعمل آید. زبان

I-Lengues Monosyllabiques

بشردرآغاز در این مرحله بوده وزبانهائی هم در اینحال مانده و به عصر ما رسیده که که معروفهای آن زبان **چینی و آنامی و سیامی و برمائی** است.

دوم مرحله زبان پیوندی (۱) است بدینمعنی که کلمات یا در واقع ریشه ها بهم می‌پیوندد و دراین پیوستن یکی ازدو ریشه معنی اصلی خود را از دست‌میدهد ولی درضمن بتنوع یا تغییریا توسیع معنی ریشه دیگرخدمت میکند. با این ترتیب کلمات ومعانی گوناگون جدید بمیان آید وپیداست که اینحال نماینده‌ترقی‌زبان است زیرا میتوان برترکیبهای گوناگون معانی گوناگون را بیان نمود. از زبانهای حاضر که دراین مرحله است میتوان **ژاپنی و کره‌ای واورال و آلتائی** (یعنی‌مغولی واقسام آن) و**زبان فنلاند و مجار و ترکی** و بعضی زبانهای بومی آفریکا را نام برد.

سوم مرحله زبان منصرف (۲) است که کاملترین مراحل سه گانه است و در این پایه خود ریشه‌ازحیث شکل وساختمان تغییراتی پیدا میکند وترکیبهای گوناگون باکمال آسانی بوجود میآورد یعنی بسهولت صرف میشود و باشکال مختلف میافتد و معانی دقیق و جوراجور بیان مینماید اینك زبانهای معروف جهان متمدن منسوب بدین مرحله است که آنرا بدو شعبه تقسیم میکنند زبانهای هند و اروپائی یاآریائی وزبانهای سامی.

عنوان هندو اروپائی اشاره بدانست که زبان اصلی مشترك این شعبه‌که وقتی دریك مرکز گفتگو میشده همان بوده که اصل و منشأ زبانهای هندی واروپائی را تشکیل میداده این زبان مشترك اصلی را زبان آریائی هم گفته‌اند زیرا (آریا) یا (آری) بحکم کتابهای باستان هند نام اولین قوم بوده است که زبان مذکور زبانش بوده و حدود دو هزار سال پیش از میلاد از مسکن اصلی بنای مهاجرت را نهاده ازجمله به هندوستان آمده است. درباب مسکن اصلی آریائی ها هم میان‌دانشمندان اختلاف نظرهست بعضیها آنرا در هندوستان وبعضی دیگردرمشرق ایران دانسته‌اند وشاید لفظ ایران هم که بشکل قدیمتر ایریانه وآریانه (یعنی آریائیها) نامیده‌میشده یادگار همان دوره است. ولی بنظر بسیاری از دانشمندان خانمان اصلی نژاد هند و اروپائی شمالیهای اروپا و حوالی رود دانوب بوده است وآن قوم در حدود دوهزار

I - Langues agglutinantes 2 - Langues à Flexion

سال پیش‌ازمیلادازآنجا بجنوب یعنی‌سواحل‌دریای سفید ومشرق یعنی ایران و هند مهاجرت‌کرده است . بدین نظرعبارت هند و اروپائی را به تمام زبانهای منسوب‌بآن قوم وعبارت آریائی را بشعبهٔ ایرانی وهندی اطلاق میکنند .

زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیرهٔ عربستان نشئت کرده سپس با مهاجرت اقوام بشمال رفته و در آسیای صغیر وسواحل مدیترانه پخش شده است‌شعب معروف آن عبارتست ازبابلی و سریانی وعبری یا عبرانی - حمیری یا عربی جنوب ، ارامی - فینیکی - حبشی - عربی .

۲-آغازخط وخطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار بداوت نوشتن بلد نبوده و خطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها بزبان که آنهم در آن عصرها ناقص و محدود بودکفایت میکرده‌است . تاریخ شروع نوشتن را نمیدانم ولی این اندازه معین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده و بچگانه بوده است یعنی به طرزخشن و نازیبائی صورت چیزها راکشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا میکرده‌اند . این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوزهم بعضی اقوام درآن مرحله مانده‌اند و برای نمونه ازخطی که درمیان بومیان آلاسکا معمول بوده و بروی لوحه های چوبی حك شده و بدست آمده مثالی در زیرداده میشود .



وضع دست های خالی آویزان در نظر بومیان، حال نداری وسرگردانی را نشان می‌دهد و در پهلوی‌آن یکدست بر دهان ویکدست اشاره بسوی چادر میخواهدبفهماند که درچادر خوردنی نیست پس این تصویراشاره بقحطی میکند و پیداست که تمام‌تصویر مقید به‌کلیات نیست و هر بیننده میتواند آنرا بعبارتی بخواند مقصود همان مفهوم نایابی خواربار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید

برای نوشته یك نامه صدها صورت مختلف بکشد مفهومهای غیرجسمانی مانند محبت و خلوص وعاطفه وجمله های مرکب‌کامل را هرگزنمیتواند بنمایاند .

پس این خط مناسب ترقی فکری و صنعتی نبوده و به احتیاجات روز افزون کفایت نمیکرده است اینست بتدریج تغییراتی در خط بوجود آمد یعنی کم‌کم تصویرها ساده ترشد بحدی‌که نقش چیزها کاملا از بین رفت و تنها علامتی ماندکه برحسب عادت درمیان هرطائفه نمودار معنائی شد . با این ترتیب بجای هر تصویر علامتی بوجودآمد همانطورکه مثلا دوخط‌کوتاه افقی و عمودی متقاطع در نظر ما علامت بعلاوه است یعنی نه تصویر جمع‌کردنست و نه واژه‌ایست که خوانده شود بلکه تنها علامتی است بهمانطور هم در خط مذکور برای هرمفهومی علامتی معمول شد . مثلا درخط قدیم مملکت آسور سه تا میخ مایل با یك میخ چهارم بر روی آن مانند این شکل علامت $\frac{V}{VVV}$ حبوبات بوده واین دراصل شکل سنبلی را داشته است مانند این  با این روش خط از مرحله تصویربه مرحله علامت نویسی رسید یعنی هرتصویررا علامتی بمیان آمد این نوع خط را دانشمندان تصویرفکر یا پندار نگارش (۱) نام داده اند .

مرحلهٔ سوم خط مرحله الفباست . لغت الفبا در اصل از زبان فینیکی آمده . فینیکی ها هرحرفی را برابرصوت اول اسم یك حیوان یا یك چیز ساخته وآن اسم را بدان حرف دادند . بدین ترتیب حرف اول را الف‌گفتندکه در زبان فینیکی بمعنی گاو میش است و صوت اول آن چنانکه می‌بینیم (اَ) بوده و حرف دوم را (بت)گفتندکه هم اصل با بیت عربی و بمعنی خانه است و اصطلاح آلفابت یا الفباء ازاین دوکلمهٔ فنیکی‌است همچنین حرفهای دیگربدین‌ترتیب بوجودآوردند. یونانیها این حروف را ازفینیکی هاگرفته ونام آنرا برطبق فینیکی آلفا بتاگفتند .

اهمیت وفایده الفبا هویدا است زیرا حرف الفبا نمایندهٔ یکی ازصوتها یا تلفظ های انسان است وچون تمام‌صوتهای بشر ازچهل وپنجاه نمیگذرد پس بجای‌هزاران تصویر یا علامت کافی است که شخص سی‌تا پنجاه حرف یادگیرد و تمام‌کلمات را با آن بنویسد .

۱- Idéogramme

بعد ازاین مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم وارزش داردعبارت است از اینکه ایرانیان درهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد یعنی دردورهٔ شاهی ماد علامتهای میخی بابلی راکه‌درمرحله پندار نگارش بود وهنوز بمرحله الفبای نرسیده بود اقتباس کرده و ازآن مانند فینیکی ها الفبائی ترتیب دادند و این کار دلیل باهـر هوش و استعدادایرانیان وتمایل آنان به‌علم وادب‌است واینکاراز لحاظ تاریخ تمدن‌وتکامل بشر اهمیتی بسزا دارد .

خط میخی - خطمیخی را از آن‌جهت چنین‌نام دادند که انسان قدیمی بواسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت با میله‌ای از آهن یا چوب برلوحه های گلی خطهائی نقش میکرد که آن خطها شبیه بمیخ میافتاد و بوجهی که گفته شد این خط هم در آغاز تصویری و بعد علامت نگاری یا پندار نگارش سپس حروف بود . خـط میخی ایرانی نسبت بتمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی وغیر آن ساده‌تر و صحیح‌تر است . زیرا دانشمندان ایران نه تنها ازپندار نگارش بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند ومیخهای کج و پیچیده را انداختند و تنها عمودی وافقی را نگه داشتند که این نیزاصلاح بزرگی است .

همه سنگ نگارشهای هخامنشی بخط میخی است که الفبای آن مرکب از۳٦ حرف است بترتیب ذیل :

تلفظ حروف فوق

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
آ	ای	او	کا	کو	گا	گو	خا	چا
١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
جا	جی	تا	تو	دا	دی	دو	پا	با
٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨
فا	نا	نو	ما	می	مو	یا	وا	وی
٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦ .	
را	رو	لا	سا	زا	شا	درا	ها :	

توضیح -۱ -تلفظ حروف که درفوق بصورت‌ممدود نوشته شده درمواردی‌مقصور هم میشود مانند ا ا ا ك... الخ

۲ - غیرازاین ۳۶حرف یك میخ کج ازچپ براست است که علامت فاصله است . گذشته ازآن درخط میخی ایرانی پنج تا پندار نگارش یا علامت وجود دارد یکی برای کلمهٔ شاه (خشایثیه) دوتا برای کلمه کشور (دهیو) یکی برای زمین(بومی) پنجمی برای کلمهٔ خدا (اهورمزده) .

۳ - ثایاث بصدای نزدیك بعربی باید تلفظ بشود .

٤ - درایادر یك حرف محسوب است ودر واقع ذالی‌است که مختصرصدای وهم دران مدغم است تلفظ آنرا سر یا نر هم نوشته‌اند .

اینك مثال ذیل‌جمله ایست از پارسی باستان بخط میخی که در سنگنبشته داریوش درتخت جمشید آمده :

تلفظ ومعنای مثال فوق

دارَیَوَاوش خِشایَثیه وَزَرَكَ خِشایَثیَه خِشایَثیانامْ خشایَثیه دَهیُونامْ هِشتا سپَهیا پُوتْرَ هَخامَنِشیاهِیَ امْ تَجَرَمْ اَکُنُوش

داریوش شاه بزرگ شاه شاهان کشور ها (دیه‌ها) پسر گشتاسب هخامنشی که این‌قصر را ساخت .[۱]

خط اوستائی - ایرانیان غیراز خط میخی خط دیگری نیز بکار میبرده اند که آنراهم دراصل ازخط سامی گرفته‌اند و شاید در همان عصر که خط میخی برای سنگ نگارش بکار میرفته این‌خط برای دستنویس استعمال میشده و کتاب اوستا را که کتاب‌دینی باستای ما بوده بدان نوشته بوده‌اند .

(۱) تچر همانست که اکنون تجر گوئیم - تچر قصر زمستانی (برهان‌قاطع) (ای) یا (هی) موصول‌است اکنونهم ای گوئیم : خدا (ای) که یا خدائیکه .

خطی که اوستای‌کنونی بدان نوشته شده اصلش از خط پهلوی است که آنهم از همان خط قدیمتر دستنویس باقیمانده .

این خط که مانند اغلب خطوط دیگرسامی‌الاصل از راست بچپ‌نوشته‌میشود مجموعاً دارای چهل و چهار حرف است و آنرا علمای ایرانی در اوایل قرن ششم میلادی از الفبای ناقص سابق‌اقتباس کرده وبواسطه وضع حروف تازه و داخل‌کردن اعراب تکمیل نموده‌اند . برخلاف الفبای ناقص پهلوی‌که اعراب داخل حروف نیست وبعضی حرفها بچند صورت خوانده میشود الفبای اوستائی تمام اصوات را دارد و چون اعراب داخل حروفست خواندن ونوشتن اوستائی هیچگونه اشکال‌تلفظی‌ندارد و ترتیب چنین الفبای‌کامل دلیل هوش و درایت ایرانیان آن زمانست اینك الفبای اوستائی بترتیب ذیل ثبت میشود :

۱	۲	۳	٤	۵	٦
ا	آ	ا	ای	او(کوتاه)	او
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
ا(دروسط کلمه)	ا	ا(کشیده)	ا	او(کشیده)	آو
۱۳	۱٤	۱۵	۱٦	۱۷	۱۸
ان	ا(باغنه)	ك	خ	خو	گ
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲٤
غ(گه)	انگ(باغنه)	چ	ج	ژ	ژ
۲۵	۲٦	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
انگ	ت	ث	د	ذ	ن
۳۱	۳۲	۳۳	۳٤	۳۵	۳٦
پ	ف	ب	و	م	ی
۳۷	۳۸	۳۹	٤۰	٤۱	٤۲
ی	ی(کوچك)	ژ	و(درسر کلمه)	و(وسط کلمه)	س
٤۳	٤٤	٤۵			
ش	ش	ه			

توضیح -۱- ۳٦و۳۷ دردوشکل یکحرف‌است که (ی) باشد .

۲- برخی حروف که ظاهراً شبیه بهم دیده میشود و درتر کیب‌قابل‌تشخیص است

اینك جمله‌ازمتن‌اوستا نقل‌میشود که تلفظ ومعنی آن درصفحات بعد میآید :

خط پهلوی - آنچه بتحقیق پیوسته است این است که اصل کلمهٔ پهلوی پَرتو بوده که اسم قوم اشکانیست (ر) مبدل به (ل) شده بشکل پلتوو (ث) آمده مبدل به (ه) شده وپلهو گشته بعد قلب بعمل آمده پهلو گشته که باالحاق یای نسبت پهلوی گردیده . و دراینجا مقصود از آن زبان و رسم الخط دورهٔ اشکانی و خصوصاً دورهٔ ساسانی است . خط پهلوی از آرامی که از خطوط سامی بود گرفته شده و از راست بچپ نوشته میشود وشاید خط قدیم اوستائی که از بین رفته نزدیك بهمین خط بوده است . بحکم آنچه از سنگنبشته های ساسانی وکتب زردشتی دانسته میشود خط پهلوی بردو نوع است یکی راخط‌قدیم یا خط‌کلده گویند که از آن جزسنگنبشته ها نمانده است دیگری را خط ساسانی ویاپهلوی کتابی خوانند که اغلب آثار ساسانی خصوصاً کتابهای پهلوی که دردست است بدان خط میباشد .

یکی ازخصوصیات رسم‌الخط پهلوی آنست که در این خط عدهٔ زیادی لغات سامی می‌نوشتند وفارسی میخواندند چنانکه ما عین این علامت را که عشر عربی است نوشته و ده تلفظ میکنیم آنها نیز مثلا (ملکان ملکا) نوشته شاهنشاه میخواندند . این قسمت پهلوی راکه عبارت باشد ازکلمات سامی که فارسی خوانده میشود هزوارش مینامند .

اینك الفبای پهلوی بترتیب ذیل نموده میشود :

تلفظ حروف فوق:

شماره	حرف
۱	ا، آ، ه، خ
۲	ب
۳	ق
۴	ق،ك
۵	د
۶	علامت برای صدای ه در آخر کلمات
۷	ن، و، ر، ل
۸	ز
۹	ی د گ ج
۱۰	ك
۱۱	غ
۱۲	ر، ل
۱۳	م
۱۴	س
۱۵	چ - ج
۱۶	پ. ف
۱۷	ش
۱۸	ت

توضیح آنکه حرفهای دیگرهم غیراز آنچه درفوق اشاره شده در بعضی کتابهای پهلوی بکار رفته . همچنین از نمره های ۱و۹و۱۲ وغیرآن پیداست که یك حرف‌ممکن است نمایندهٔ چند صدا باشد از اینجهت الفبای‌پهلوی یکی از دشوارترین‌الفباها است.

اینك عبارتی چند از کتاب کارنامك ادرشیر بابکان بخط پهلوی

(۱) تلفظ آنچه نوشته شده :

بون کارنَامَك‌اي ارتَخشیرِي پابَکان اپتُون نَبِشت یَقْوِیمُونْت اَبْکَف آخرِمِن مَرکَ ای اَلِکساندر اَرومَیْك اَیران شتَر ۲۰۰ او ۴۰ کُوتَکَ خُوتاي یَهُوُلْت

(۲) اینگونه میخواندند :

به‌کارنامکی ارتخشیری پابکان‌اپتون نپشت‌استادکوپس هیچ مرگی الکساندر ارومیك ایرانشتر دویست وچهل‌کوتك خدائی بود .

(۳) فارسی حالیه : بکارنامهٔ اردشیر بابکان چنین نوشته (است) که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر دویست و چهل کدخدائی بود (دویست وچهل به‌رقم نوشته شده) .

در اواخرعهد ساسانی‌علمای ایران خط ناقص پهلوی‌را تکمیل کرده و الفبای اوستائی را بوجود آوردند چنانکه گذشت .

۲- زبان باستان ایران

ریشه ومنشاء زبان ایران باستان

زبان باستان ایران بروجه آنچه‌گفته شد از زبانهای منصرف است و از ریشه هند و اروپائی که منشاء سیاری از السنه معروف دنیاست‌مشتق شده و از این رو با زبانهای مهم عالم‌متمدن مانند سنسکریت و یونانی و لاتینی و توتنی و اسکاندیناوی و اسلاوی خویشاوند است ـ زبان ایران قدیم لغت های گوناگون داشته است و معروفترین آنها دردوره هخامنشی پارسی باستان بوده که فرمان و نامه های شاهان بآن لغت نوشته میشده و سنگنبشه هائی که از روزگار هخامنشیان باقیمانده نیز بدانست و دیگر اوستائی بوده‌که کتاب های مذهبی زرتشت بدان لغت است وگویا آن لغت بیشتر بروحانیان اختصاص‌داشته است .

زبانشناسان در نشئت و ارتباط زبانهای هند و اروپائی تحقیق‌کرده و انشعاب

آنرا از لحاظ های مختلف گوناگون گفته اند که از آنجمله صورت انشعاب ذیل که موافق قولی معروف است نگاشته میشود :

بموجب این نقشه تمام زبانهای هند و اروپائی را از روی خواص صرف و نحوی بدو شاخه بزرك تقسیم و برای اشاره باختلاف بین آندو کلمه صد (سد)را مثال انتخاب کرده و زبانهائیرا را که صد را برون (ن) تلفظ میکنند از آنهائی که با (ن) میگویندجداساخته اند مثلا این‌عدددر سنسکریت ستم و در فارسی سد و در روسی استو تلفظ میشود در صورتیکه درلاتین سنتم یاکنتم بوده و در فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و دیگر زبانهای مربوط هم نون دارد از این لحاظ یکی راشاخه ستم و دیگری شاخه کنتم نامیده اند وچنانکه اشارت رفت کلمه صد تنها بر حسب نمونه استیارشده وگرنه میان دوشاخه اختلافات‌صرف ونحوی موجود است .

پارسی باستان

از پارسی باستان جز شماره ای سنگنبشته ها و خطوطی بر ظروف و آلات و سنگ ترازو ها و نگین ها اثری باقی نمانده و از تحقیق علمای زبان چنین بسر

می آید که درمجموع این آثار بیش از چهارصد لغت اصلی یافت نشده این نوشته ها که در بیستون و الوند و استخر و شوش آسیای صغیر و مصر بفرمان پادشاهان هخامنشی بخط میخی برسنك کنده شده مشتمل است بر نام شاهان و ذکر خاندان وشرح ممالك و فتوحات و کارهای آنها و شعر است بستایش یزدان پاك و نفرین دروغ و نا پاکی . از همه مهمتر سنگنبشته داریوش است در بیستون که تقریباً چهارصد و بیست سطر است و هر سطر دارای چهل و پنج حرف و هر حرف مرکب از سه تا پنج علامت میخی است که همگی تقریباً هفتاد و پنج هزار علامت میخی میشود .

داریوش در این سنگنبشته کارهای خود را در سرکوبی سرکشان و مدعیان سلطنت و بسط امن وعدالت شرح داده و ممالك قلمرو خویش را شمرده‌واهورمزد بزرگ را سپاس و ستایش کرده و از دروغ و هر گونه نادرستی و نا پاکی بیزاری جسته است . پیش از نوشته داریوش یکی دو جمله از جد او اریارمنه وهم‌از کوروش بزرك مانده و هم از شاهان بعد از وی خشایارشا و اردشیر اول و اردشیر دوم وکورش جوان و اردشیر سوم هریك اثری بخط میخی از خود گذاشته‌اند .
نقاط عمده که سنگنبشتهای میخی در آن‌واقع است عمده عبارت است ازتخت‌جمشید ونقش رستم و نقش رجب و مرغاب در فارس و کوه بیستون در نزدیکی کرمانشاه وکوه الوند در نزدیکی همدان و در خارج ایران در نزدیکی وان و کانال سوئز بقیه هائی از سنگنبشته داریوش باقی مانده و بدست آمده . مفصلترین و مهمترین اینها چنانکه اشاره شد سنگنبشتهای بیستون وتخت جمشید است .

اینك‌برای مثال‌چند جمله از بیستون‌وتخت جمشید که باوجود طول زمان‌هنوز خویشاوندی‌کلمات آن باکلمه های زبان کنونی ما هویدا است نقل میشود :

اَدَمْ دارَیَوَاُوشْ خشایَثْیَه وزَرْکه خشایَثْیَه خشایَثْیانام خشایَثْیَه پارْسه ای
خشایَثْیَه دَهْیُونامْ ویشتاسپَهیا پوُتر اَرْشامَهیانَپاهَخامَنِشیَه

من داریوش هستم شاه بزرك شاه شاهان شاه پارسی شاه ممالك پسر گشتاسب نوه ارشامه هخامنشی :

تَثي واریَو اُوشْ خشایَثْیَه . مَنایپتا ویشتاسپَه ویشتاسپَهیا پیتا اَرْشامه اَرْشامَهیا
پیتا اَریارامْنَه اَریارا منَهیا پیتا چَیشپیش چَیشپایش پیتا هَخامَنِشْ

گوید داریوش پادشاه پدرمن گشتاسب است پدر گشتاسب ارشامه پدر ارشامه
اریارامنه پدراریارامنه چیشپیش هخامنش

ازسنگنبشته نقش رستم :

بَغَه وَزَرْکَه اَوْرَمَزْدا هِيَ ایمَمْ بومیمْ اَدا هِی اَوَمْ اَسمانَمْ اَدا هِی مَرْتیمْ
اَدا هِي شِیاتِیمْ ا دامرتیهیا

خدای بزرك است او رمزد آنکه این بوم (زمین) را آفرید آنکه آن
آسمان‌را آفرید آنکه انسان را آفرید آنکه شادی راآفرید برای انسان :

تا تي داریَو تُوش خشایثیه اَوَهیرادي اَوْرَمَزْدا اوپَستام اَبَرَاو تاانیاهَه
بَغاهَه تَیي هَنْتیتا .

نَی اَرِیکه آهم نَی دِرَوْغنه آهَمْ نَی زُورکر آهَمْ نَي اَدَمْ نَي مَنَی تَوما اُوباری
اَرِشْتام اُوپَرِی اَیم . (۱)

گوید داریوش پادشاه برای این اورمزد بمن یاری کرد و خدایان دیگر
که هستند .

نه دشمنکام نه دروغگو هستم و نه زور کن نه خودم نه خاندانم .
ازپی راستی رفتم (پیروی کردم)

خشایثیه = شاه‌وزك = بزرگ . دهیو = ده‌مملکت . پوتره = پور . نپا . نوه. تثی گوید
پیتا = پدر . بغه = خدا . هی = (ای) که . ادا = ساخت . ایمم = این بومی = زمین ،
آسمانه = آسمان . مرتیه = مرد . شیاتیه = شادی .

اوهیرادی = بدین‌سبب :اوپسته = یاری . ابر = آورد. اوتا = و،انیاهه‌دیگران،
تیی = آنانکه ، هنتیتا = هستند ،نی = نه ، اریکه = دشمنکام ،دروغنه = دروغگو ،
دروغی، زور کر = زورگر، زور کننده، منی = مال‌من ، توما = نژاد ، تخم .خاندان،
اوباری = ازپی ؛ آرشته = راست،اوپری‌ایم = ازپی‌اش‌رفتم .

زبان اوستائي

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستائی گوئیم و آن در حقیقت لغتی است از ایرانی قدیم وخویشاوند است با پارسی باستان .

این زبان درشمال ایران رواج داشته وبیشتر زبان روحانیان و کتب مقدس بوده و آثاری از آن برسنگها و غیره موجودنیست .کتابهای مذهبی دوره هخامنشی درنتیجه استیلای اسکندر ونفوذ یونان و صد سال حکومت سلوکی تقریباً از میان رفت وسلاطین اشکانی گـر چه در احیای زبان و آثـار ازدست رفته ایـران اهتمام بکار بردند ولی‌زبان‌وعادات یونانی هم در دربارآنها تا اندازه‌ای رونق داشت .
بلاش ازآخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد و بعداز او بطوری‌که مشهور است بحکم اردشیر بابکان اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند پس براوستائی‌که امروز در دست داریم زمانی طولانی‌گذشته و تغییراتی رویداده است ولی نزدیك بیقین است که گاتها یا سرود های مقدس‌که جزئی ازکتاب یسنای اوستاست از حیث ترکیب و شیوه متعلق بزمان قدیم تری بوده وممکن است‌ازگفته های خود زرتشت شمرده شود .

اوستای اصلی از روی آنچه در تواریخ آمده بمراتب بیشتر از آن بودکه اکنون در دست است و اوستای موجود مرکب است ازپنج‌کتاب : یسنا ، ویسپرد وندیداد ، یشت ؛ خرده اوستا . ـ که جمله حاوی نیایش و سپاس آهورمزد خدای بزرگ بیهمتا و ایزدان و فرشتگان و ستایش پاکی و راستگوئی و درستکاری و کوشش ومشتمل برنکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و همچنین شامل اوامر و احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهائی اخبار تاریخی و داستان و روایات دارد .

اینك جمله‌ای ازکتاب یسنای اوستا آن‌که متن‌آن در صفحهٔ ۱۲ دیده شده با ترجمهٔ ذکر میشود :

ویش اَیَمْ اَیَذبَیَنتو وِي دیونْهو وِي دیویو و نهوش سِرَوْشو
میثیتوا شیشْ وَنُوهی ایذَ میثْنْتو(۱) .

باورقی زیر صفحه ۲٦

دور افتند اینجا از این پس دور بلشند دیوان - سروش خوب (اینجا) اقـامت کناد ، اشیش خوب اینجا اقامت کناد .

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای‌مزیت ادبی است جمله‌های فصیح وشیرین در ستایش خدا و وصـف طبیعت در آن دیـده میشود همچنین اوستا دارای مزایای لفظی است و قسمتی از آن منظوم و مقفی بوده چنانکه در گاتها که قدیم ترین قسمت اوستا میباشد آن نظم و ترتیب هنوز باقیست . گاتها سراسر سرود ومناجات‌واشعاراخلاقی عالیست‌ولطیفترین احساسات‌دینی آن‌زمان راحکایت میکند .

در یکی ازگاتهای زرتشت از آفریننده جهان و از چگونگی زمین وآسمان واز وظایف بندگی مردمان پرسش مینماید وهرقطعه آن باین جمله شروع میشود :

تت توا پرسه‌ارش موئی و ئوچا اهورا (۱) از تو میپرسم براستی بمن بفرما ای اهورا .

علاوه برآنچه ازکتیبه ها و کتب پارسی و اوستائی مذکور افتاد چنانکه در مقدمه هم گفته شد از تألیفات یونانی وعبرانی چنین بر میآید که در آن زمان وقایع نگاری دردربار پادشاهان معمول بوده و دبستان و علوم و کتابها در ایران وجود داشته وداستانهای‌گوناگون میان مردم انتشار یافته و پادشاهان ایران بموسیقی و آواز و سرود توجه مخصوص نشان داده و مغنی ومغنیه در دربار خود میداشته اند که در بزم پادشاه سرود میخوانده‌اند وناچار این سرود ها موزون بوده است زیرا آهنك و وزن بایکدیگر لازم وملزوم است .

شعر درزبان اوستائی

وزن اشعار اوستائی از روی شمارهٔ هجاها (یاسیلاب) های هر مصرع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد فرق دارد . اینك یك

(۱) تت=تورا ؛ پرسه = پرسم (پرسیده شده) ارش= راستی ، موئی مرا ، وئوچا - آگاه کن ، (بکو ، وچ ، واژه ، واژه) .

۱) ویش - وی= کنار دور(بی) ، ابم - از این‌پس؛ ایذ = اینجا دربنجا، پتنتو بیفتند، فتند .

دیونهو = دیوان، دیویو (دیوان ماده) ،ونهوش = خوب ، منیتو — اقامت کند، ونوهی = خوب (مونث) ، مثنتو = اقامت کند (فعل مونث غائب) .

مثال از نظم کتاب یشت چنانکه درفقره ٦ مهریشت آمده نقل میشود :

تلفظ بحروف کنونی :

نَم‌اَمو نْتَمْ یَزَتِمْ . سُوْرِم دا.و هِوِشُوْشْتِم - میثْرَمْ یَزَئی زَئو ثْرابیو -

ترجمه بفارسی امروز :

آن ایزد نیرومند توانـا ودرمیان موجودات تواناترین‌را ، مهر را بازوثر می‌ستائیم .

چنانکه می بینیم در هریك ازاین سه مصراع هشت هجا موجود است و نظم و وزن دارد .

مثال دیگر از خرده اوستا ازکتاب یسنا ۹ م ۵ .

لغات: نم = ازت‌آن‌آمونت = توانایزت = ایزدسور = نیروزور دامن (دام) موجود مخلوق‌سو = توانا‌سوشته = تواناترمیژه = مهریز = ستایش‌عبادت‌اجشن زئوژ = عنوانیست که بیك نوشابه مقدس داده میشده .

تلفظ :

یمه خشثر آوروهه نیست اوتم آنهه نیست کرمم
نیست زوورو آنهه نیست مرنیوش نیست ارسکو دیو اوداتو.(۱)

ترجمه :

در پادشاهی جم نامدار نه سرما بود نه گرما
نه پیری بود ـ نه مرگ نه رشك دادهٔ دیـوان

دراین قطعه هم هرمصرع هشت هجاء دارد و موزونست .

زبان پهلوی

زبان پهلوی از زبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات و ترکیب کلام پارسی باستان بمرور زمان تغییراتی روی‌داده و بصورت زبان پهلوی درآمده چنانکه پهلوی نیز بتدریج بفارسی کنونی تبدیل یافته و از اینرو این زبـان را بجای پهلوی پارسی میانه نیز نامند زیرا حد وسط پارسی باستان وفارسی کنونی است .

اینك مثالی ازبان پهلوی (ازکتاب گجستك آبالش) :

ایذون گویندکو گجستك ابالش زندي از ستخر بود . مردي ومربان دوست بوذاوروزي گرسنه (گرسك) اوتشنه اآتشکاسی آمذکوباژ گیرم او اونو کس نبوذ :

چنین گویندکه ملعون ابالش زندی ازاستخر بود . مرد خوب رواز (مهربان) ودوست بود وروزی گرسنه وتشنه به آتشگاه آمدکه باج گیرد و آنجاکس نبود (۲)

مثالی دیگر از کارنامهٔ اردشیر بابکان (کارنامکی ارتخشیری بابکان) به کانارمکی ارتخشیري بابکان ایتون نبشت استذکوپس اج مرگی آلکساندر ارومیك ایرانشتر ۲٤۰ کوتك خوتائي بوذ اسپهان اوپارس اوکوستیهاي آویش نزدیکتر بدستی اردوان سردار بود . بابك مرزبان او شثر داری پارس بوذ .

باورقی زیرصفحه ۲۹

بتلفظ کنونی : بکار نامه اردشیر بابکان خنین نوشته است کـه پس از مـرك اسکندر رومی ایرانشهر ۲٤۰ کتخدائی بود اصفهان و پارس و اطراف آن بـدست اردوان سردار بود بابك مرزبان و شهردار فارس بود(۱)

ادبیات پهلوی ـ عمدهٔ ادبیـات پهلوی بطوریکه اشاره شد عبارت است از کتابهای دینی زرتشتی که باین لغت نوشته شده وقسمتی از آن متن اوستا وقسمتی در شرح اوستا یا دیگر مسائل مذهبی است .

غیر ازکتابهای دینی معدودی از کتب دیگر باقی مانده که شامل داستانها و حکایات میباشد و معلوم میشود اینها قسمت کمی است از آنچه بعد از غلبه عرب و تغییر رسم‌الخط و انتشار دیانت اسلام از میان رفته است زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از کتب پهلوی ذکر شده‌که اکنون وجود ندارد . ازجمله‌آنها کتب علمی وفلسفی است‌که دردورهٔ ساسانی خاصه درزمان سلطنت خسروانوشیروان وجود داشته وازیونانی وسنسکریت بزبان پهلوی ترجمه شده ونیز ازقراین وروایات معلوم میشود که نویسندگان ایران از روحانیان وغیره در اوایل اسلام کتبی تدوین نموده وبسیاری ازآن‌کتب را از پهلوی بپازند یاپارسی نقل میکرده‌اند ولی بواسطه غلبه اسلام ونفوذ زبان عرب این قبیل نسخه هاکه خطی ونادر بوده بتدریج ازمیان رفته و فقط بعضی از آنچه زرتشتیان در ظرف قرن دوم اسلام و دیرتر بهند برده یا در ایران نگاه داشته‌اند باقی مانده است .

کتابهای اوستائی در زبان پهلوی‌که باقی مانده عبارتست از قسمتهای پنجگانه اوستا و یا بعضی ازاجزای آنها مانند وندیداد ـ یسنا ـ ویشتاسب یشت ـ اهورمزدیشت ـ خورشید یشت ـ ماه یشت ـ ماه نیایش و غیره .

(۱) لغات : ایتون = ایدون = چنین . استذ = استاذ (ایستاد): علامت ماضی قطعی بجای((است)) امروز. اج = از، کوتك خدائی = کتخدائی ؛ حکومت ؛ کوستی = ساحل کنار ؛ اطراف ؛ اویش = ایشان = اش ؛ او = و

۱) لغات : یم = جم ، خشثر ـ شهر، شاهنشاهی ؛ آورو = نامدار ، با شکوه ؛ اوت سرما زوزو = پیری، زر ؛ زال ؛ مرنیوش = مرك ، فنا ، ارسك = حسد ، رشك دات داده ، دیویه = دیو .

۲) باج در اینجا بمعنی برکت یا فیض است

معروفترین کتابهای دینی به پهلوی غیر از متن اوستا دینکرت (یعنی اعمال دین) است در این کتاب از عقاید و آداب و مراسم واحکام و اوامر و قصص زرتشتی بحث شده دیگر کتاب بندهشن یعنی (آفرینش) است که در وی نخست از آفریدن اهورمزد و سرپیچی اهریمن سپس از آفرینش و وصف مخلوقات سخن رفته .

از معروفترین کتابهای غیر دینی یکی کارنامك اردشیر بابکان است این کتاب مختصر با اینکه اساساً افسانه است جنبهٔ تاریخی نیز دارد وبرای تاریخ دوره ساسانی بیفایده نیست‌ودیگرداستان خسرو گواتان یعنی(خسرو پسر گباد یاقباد) است وغلامش یکی دیگر از آن کتابها یادگار زریران است که آنرا شاهنامه گشتاسب نیز گویند و آن شرح جنگی است که میان گشتاسب پیرو دین زرتشت و ارجاسب که دشمن دین بود واقع شده فردوسی نیز در شاهنامه از زریر و گشتاسب سخن رانده و شاید موضوع را از همین کتاب گرفته است .

شعر در زبان پهلوی

در همین کتابهای پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود ودر ضمن سنگنبشته های ساسانی مانند سنگنبشته حاجی آباد نیز کلام موزون موجود است وازاین نمونه هامیتوان استنباط کرد که دردوره ساسانی اشعاروجود داشته است و بزرگترین شاهد این دعوی آنست که خوانندگان و موسیقی شناسانی مانند باربد و دیگران دردربار شاهان ساسانی بوده و بآواز شعر خوانده و چنك و بربط میزده‌اند چنانکه همین رسم دوره هخامنشی ودوره های بعد از اسلام نیز جاری بوده است و بموجب آنچه از بقایای این کتب و از کتاب های اسلامی استنباط میگردد اشعار پهلوی بطور کلی بوزن معمول عروضی‌نبوده بلکه وزن هجائی داشته است اینك نمونهٔ سخن منظوم از زبان پهلوی قرن سوم میلادی از نوشته های مانویان که در شهر تورفان ترکستان پیدا شده :

آپریوانی پرستگان

پرستگان روشنان **فرهگان کردگاران**
بغان تهمان اود **مهرسپندان استاودان**
هیان‌رازورمندان

عین قطعه بتلفظ کنونی

آفرین فرشتگان

فرشتگان روشنان **فرهگان کردکاران**
بغان تهمان و **مهرسپندان‌اوستادان**
یاران زورمندان

معنی قطعه : فرشتگان روشن با فروکردار نیرومند مهرسپندان ستوده یاران زورمند .

عنوان این قطعه چنانکه دربالا دیده میشود آپریوان ای پرستگای یاآفرین فرشتگان بمعنی سپاس ومدح فرشتگان است . و وزن آن هجائیست و معادل با مفاعلن مفاعلن میباشد .

ملاحظات کلی درباب ادبیات ایران پیش ازاسلام

در آنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای خط و زبان ادبی و علوم وادبیات و نظم و نثر بوده است . از روی آثار و قرائن و اخبار علوم و فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده و موبدان آن علوم را تدریس میکرده اند . همچنین علم پزشکی را اهمیت میداده اند چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی یك روحانی مصریرا که در ایران اسیر بود فرمان داد بمصر برگشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا نماید و این خبر علاقهٔ شاهان ایران را بدانش و بهداشت نشان میدهد . تاریخ نویسی هم در ایران قدیم رواج داشته و مورخان ایران از نخست به ثبت و ضبط وقایع میپرداخته اند . ازکتاب‌های دینی و داستانها وامثال آن‌هم نام بردیم .

دردوره ساسانیان علوم فلسفی و اجتماعی از یونانی و سنسکریت نیز بزبان پهلوی نقل شد و بدانش و فرهنك کشور افزوده گشت . کتابهای سودمند اخلاقی اجتماعی بحدی بودو با وجود غلبه عرب ورواج زبان عربی و از بین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید و از آنها درتألیفات

لغات: پرستك = فرشته فره = فره - فر، بغ = خدا خداوند = . تهم = قوی - زورمند . مهرسپند = دراصلاح مانویان به عنصر و گوهران گفته میشد . استود = ستوده .

عربی نام برده شده یامطالبی نقل گشته‌یا ترجمه شده مانند تألیفاتی بعنوان المحاسن و المساوی یا المحاسن والاضداد یاکتاب الادب الکبیر وکتاب الادب الصغیر که از کتابهای اخلاقی پهلوی بعنوان « شایست وناشایست» اقتباس وترجمه شده است .

سخن منظوم هم از قدیمترین زمان در ایران وجود داشته واوزان شعر قدیم هجائی بوده‌است‌چنانکه گذشت.

مأخذها : فقاللغه ایران (آلمانی) مخصوصاً جلددوم به کلمه های هرمیپوس و کتزیاس رجوع شود - تاریخ هرودوت کتاب‌اول باب ۱۰۰ - کتاب‌تربیت کوروش‌تألیف گزنوفن‌فصل اول ودوم - تاریخ ایران تألیف اشپیگل‌جلد سوم‌صفحه ۶۸۲ - افلاطون ورساله الکیبیادس « پلوتارك» بقلم دکتر رضا زاده شفق درشماره چهار مجله منطبعه طهران سال اول ۱۳۱۲ توراة مخصوصاً کتاب عزرا راباب۴ - گاتها و ترجمه‌های اوستا ترجمهٔ پورداود - اخلاق ایران باستان مخصوصاً ازص۴۶ تألیف دینشاه ایرانی ۱۳۰۹ پژوهشها درباب مانی تألیف ویلنام جکسن - مقالات آقای بهار در شماره‌های ۱ -۵ سال پنجم مجله مهرطهران۱۳۱۶

قسمت دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱ - ازغلبه عرب تاعصر فردوسی

(از سال ۲۱تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد در دوره ساسانی آثار دینی‌وادبی وعلمی وتاریخی ازتألیف وترجمه بسیار بوده نیز از اخباری که راجع بشعراو آوازه خوان‌های درباری بما رسیده است استنباط می‌شود که کلام منظوم وجود داشته‌است چنان‌که نمونه‌هائی از باقیمانده‌های آن ذکرشد. با وجود این از فحوای تاریخ می‌توان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع‌نداشته بلکه‌تاحدی مخصوص درباریان وروحانیان بوده است وچون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه وفساد در دربار وظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود لهذا می‌توان گفت اوضاع ادبی‌ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده وبواسطه فساد این دوطبقه ادبیات نیز رو بسوی انحطاط میرفته است .

ادبیات ایران در دوره استیلای عرب (۲۱-۲۰۵)

در حدود سال ۲۱ بعد از هجرت آخرین جنك مهم ایرانیان وعرب که آنرا تا زبان فتح‌الفتوح نام نهادند درنهاوند واقع‌شد ویزدگردسوم آخرین پادشاه ساسانی که بعد از مبارزه های اولین بار برای مقاومت چندین بار لشکرگرد آورده بود شکست یافت . اگر چه یزدگرد دست از کوشش بر نداشت و بهر وسیله برا

آوری باعرب همت گماشت ولی عرب مجال توقف باونداد وبعضی از مرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرو در این موقع خیانت کردند وشاه خسته وپریشان حال ایران از یك ایالت بایالت دیگر گریخت تاعاقبت بخراسان رسید ودر آنجاهم از کوشش خود فایده نبرد سرانجام در نزدیکی مرو بآسیابی پناه برد وچنانکه مشهور است آسیابان غافل اورا بطمع لباس فاخری که در برداشت بکشت. بعد از اینواقعه ایران یکجهت میدان تاخت وتاز عرب شدو سلطنت ایران تابع خلافت گشت وتازیان نزدیك دویست سال برما حکومت کردندو اداره امور کشوری ولشکری بدست آنان یادست نشاندگان آنان افتاد ومخصوصاً آثار علمی وادبی ایران در تحت نفوذ واستیلای زبان تازی قرار گرفت.

نفوذ ایران در عرب ـ گرچه غلبه سیاسی عرب بواسطه انتشار دین اسلام بغلبه معنوی منجرشده ونفوذ عرب باعماق روح ایرانی راه یافت ولی باز در همین دوره استیلای عرب ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد وبا نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را بر وفق مزاج وذوق خود بذیرفت وتمدن وافکار خودرا در عرب سرایت داد مخصوصاً بعد از آن که حکومت بخلفای اموی رسید آنها ستمکاری آغاز کردند ایرانیان نهضت ضد عربرا که آن وقت نهضت شعوبیه نامیده می‌شد قوت دادند وچون در این موقع آل علی که پیرو حق بودند نیز بواسطه ظلم وفشاری که از بنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میکردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند وهنگامی که مختار ثقفی در حدود سنه ٦٥ هجری در کوفه بر ضد امویان بعنوان خون خواهی حسین بن علی (س ع) قیام کرد ایرانیان او را یاری نموده از ستمکاران عرب انتقام کشیدند.

در سال ۱۲۹ ابو مسلم خراسانی حس انتقامجوئی ایرانی را تجدید کرد و بر ضد امویان قیام نموده و خلافت اموی را بر انداخت وعباسیان راکه بخاندان نبوی ;دیکتر بودند بخلافت رسانید گرچه عباسیان بر وفق ایرانیان رفتار نکردند حتی مسلم را که خلافت را بر آنها مسلم داشته بود بخدعه کشتند و همچنین وزرای ایرانی خود برمکیان را از کار انداخته بزرگان را مقتول ساختند با اینهمه در خلافت آن ها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی زیاد شد و اصول دیوانی که از اوایل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود دوام یافته وسعت

گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروزوسده ومهرگان دوباره مرسوم شد و بعضی ازخلفا مانند المتوکل لباس ایرانی برتن کردند این قسمت ازنفوذ اجتماعی البته بتأثیر وزارت برمکیان بودکه از ایرانیان دانشمندکار آزموده بودند.

همچنین ایران درعرب تأثیرعلمی کرد وزبان فارسی درعربی نفوذ پیدا نمودو مقدارزیادی ازکلمات فارسی را گرفته معرب کردند مانند: اسطوانه (ستون) برق(بره) بلاس (پلاس) جوهر(گوهر) دست (دشت) فنزجان (پنجگان) الکرد(کردن)قمنجر (کمانگر) طست (طشت) قیروان (کاروان)

حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات دراشعارخود بکار بردند. ازطرف دیگر عدهٔ زیادی ازعربهای کوفه وبصره که در حدود ایران بودند با ایرانیان محشور شده زبان فارسی رافراگرفتند ومهمتر آنکه این زبان دراداره مملکتی داخل شدبطوریکه تازمان حجاج بن یوسف دفاتر بزبان فارسی مینوشتند.

ولی این اندازه تاثیرزبان فارسی درعربی نسبت بنفوذ واستیلای زبان عرب در فارسی جزئی است وعمده نفوذایران درعرب نسبت بنفوذ علمی و معنوی بود نه لفظ زیرا آنان نه تنها درعادات ومراسم واصول واداره ایران را سرمشق خود قراردادند بلکه درسیر و تواریخ وحکایات وعلوم واخلاق وآدب ازکتابهای ایرانی استفاده های بزرگ کردند جمعی از دانشمندان ایران بعضی ازکتابهای پهلوی را بعربی نقل کرده باب علوم را بروی عرب بازکردند وبا اینکه آن قوم در بدو اسلام بیش ازمعدودی با سواد نداشتند بعداز استفاده از ایران و دیگر ملل مجاوردر ادبیات وتاریخ وعلوم وغیره نویسندگان مانند جاحظ بصری وابوالفرج وامثال آنان ازعرب بدید آمدند.

نفوذ زبان عرب درایران ـ در مقابل نفوذ علمی وادبی و اجتماعی ایران در عرب زبان عرب نیز درایران نفوذ پیداکرد ودرمدت دویست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است دایره این نفوذ باندازهٔ وسیع وتاثیر آن بطوری عمیق بودکه اغلب علمای ایرانی بآن زبان سخن گفتند ومراسله کردندو در تعلیم وترویج آن کوشیدند وتقریباً تمام دانشمندان مادر دوره استیلای عرب حتی درقرنهای بعدتالیفات خود را بعربی نوشتند وزبان عرب درایران زبان علم و ادب شد وکسی بفارسی نوشتن توجه نکرد.

یکی ازعلل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند وچون مسلمین آن زمان هر کتاب غیر ازقرآن مجید و هر زبان غیر ازعربی را بیهوده وزائدمیدانستند ناچارپارسی وکتب پارسی بتدریج متروك گردید ومردم بفرا گرفتن عربی اهتمام نمودند دیگر ازاسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیادتر وبرای شرح وبسط علوم آن زمان بهتر بود . درمقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج ویا نگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند بلکه ازطرف علمای عربی نویس وامرای عربدوست ایرانی مانند صاحب بن عباد و دیگران مخالفت دیدند وکاربجائی رسید که بهترین علمای عربی نویس درفقه و نحو وتاریخ وسیر خود ایرانیان بودند . اینك برای مثال نام بعضی ازایشان ذکر میشود .

بعضی ازعربی نویسان ایرانی در دوره ا تیلای عرب

یکی ازعلمای معروف عربی نویس ایران دردوره استیلای عرب **عبدالله بن مقفع** بود که در اوائل قرن دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او روزبه پسر دادویه بود .

ابن مقفع بسیاری ازکتابهای پهلوی را بعربی ترجمه کرد وخود نیز درعلم و ادب تألیفاتی نمود مهمترین ترجمه های وی از زبان پهلوی کلیله ودمنه است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار میرود و دیگرترجمه تاریخ شاهان ایران یاخداینامك ازپهلوی بوده ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی ازمیان رفته وتنها منقولاتی از آن درکتب تاریخ وسیرباقیمانده . ابن مقفع ازفلسفه یونان نیز اطلاع داشته و در وضع اصطلاحات و بسط معانی فلسفی کوشش نموده است .

علمای ایران درآن عهد نه تنها درحکمت وسیر تالیفات کردند بلکه دردیگر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله علم فقه میباشد و یکی ازمعروفترین علمای نامی این علم امام **ابوحنیفه نعمان بن ثابت** بودکو مؤسس مذهب حنفی واز فحول علمای فقه بشمار است پدرش ثابت را جزو اسرای ایرانی بکوفه بردند و بوحنیفه در حدود هشتاد هجری در آن شهر تولد و هم در آنجا درحدود صد وپنجاه هجری وفات یافت از کتابهای مهمی که به اومنسوب است **کتاب الفقه الاکبر** است که حاوی مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی در زبان عرب نیز تتبع کرده کتبی تألیف نمودند یکی از آنها **سیبویه** نحوی است که در حدود ۱۵۶ هجری در فارس متولد و درحدود صد و هشتاد تا صد و نود وچهار هجری درساوه وفات نمود وی در اصول قواعد زبان عرب **الکتاب** را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است .

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عرب شعر گفته اند و یکی از معروفترین آنها **بشار بن برد** و دیگری **ابونواس** است . بشار شاعر نابینای معروف دربار عباسیان از تخارستان بود و در سال ۱۶۷ هجری وفات یافت اشعار و مدایح او معروف است وتمایل بمذهب زرتشت در بعض آثار وی نمودارمیباشد . ابونواس شاعر غزلسرای معروف که دیوان اشعار و غزلیات دلکش او باقی است نیز از شعرای دربار عباسیان بود که در سال صدو بیست در اهواز تولد یافته و در حدود ۱۹۰ یا ۱۹۵ وفات یافته است .

از علمای معروف ایرانی در عالم عربی قرون اولیه اسلام **بنی موسی** بودند **موسی بن شاکر خوارزمی** از منجمین مشهور عصر مأمون بشمار میرفت و هندسه نیکو میدانست پسران وی **محمد و احمد و حسن** که بنی‌موسی معروفند ازبزرگان و فضلاء قرن سوم بشمار میروند که در جمع کتب علمی یونان و اقتباس از آن رنج فراوان بردند و هریك در یکی از علوم شهرت یافتند : محمد از علم نجوم وحساب و هندسه بهرهٔ کافی داشت و در اصول اقلیدس و مجسطی استاد بود . احمد در فن حیل سرآمد همه بود و مسائل بسیار استخراج کرد . حسن در هندسه قریحهٔ خداداد داشت و قضایای هندسی را قبل از تعلیم بفطرت حل مینمود گویند بنی موسی بامر مأمون مساحت دور زمین را پیدا کردند از آثار مهم آنان یکی **کتاب حیل** است در علوم طبیعی و صنایع قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده است

بالجمله از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه در مدت دو قرن زبان عرب زبان علمی و ادبی ایران گردید و چطور ایرانیان بزبان عرب که زبان بیگانه بود در تمام علوم تألیف کردند و شعر گفتند حتی برای آن قواعد و لغت نوشتند .

شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دور دست خصوصا در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتهائی در آن دیار دیده میشد نخست ایرانیان احساسات خود

را بواسطه ضدیت با خلافت غاصبانه امویان نشان دادند بطوریکه اشارت رفت آنگاه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمی داشتند دوره عباسیان از حیث تمدن درخشان‌ترین دوره های سلطنت عرب است در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت نیز مجالس علمی برای مباحثات در ادیان و اصول و عقاید اسلامی آزاد گردید.

از جمله فرقه های معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود و واضع این مذهب و اصل بن عطاء و طرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند.

مأمون پسر هارون‌الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت بایران علاقه داشت و جنك او با برادرش امین در واقع جنك ایران با عرب بود در این موقع طاهر ذوالیمینین که اصلا ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سپاهیان برادر وی امین جنك کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در دویست و پنج هجری امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال بهمرسانیدو مؤسس خاندان‌طاهریان گردید. از این رو میتوان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سرانجام بدست صفاریان و سامانیان و آل بویه و غزنویان بکمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

در آن اوان زبان فارسی بعد از دویست سال گمنامی بصورت فارسی کنونی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زبان نظم و نثر فارسی را آغاز کردند چنانکه نام معروفین آنها در تذکره ها ضبط است.

تحول زبان پهلوی بفارسی در دوره استیلای عرب

از جریان و ادوار زبان دوره ساسانی درمدت سلطنت عرب اخبار مفصل و صحیح نداریم البته میتوان تصور کرد که در اوایل هجرت زبان معمول همایون پهلوی بوده است ولی پیداست که زبان پهلوی دراین‌مدت تغییراتی پیدا کردوبتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد تا اینکه نثر فارسی بعد از اسلام بوجود آمد. از خصوصیات زبان فارسی نسبت به پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی دوم داخل شدن کلمات زیاد عرب است در آن که از همان اوان بسرعت شروع کرد چنانکه در قدیمترین آثار نظمی و نثری فارسی ملاحظه میکنیم. و باید

دانست که استعمال کلمات عرب در آن زمان نه تنها ازروی ضرورت بود بلکه نوعی نشانه علم و ادب نیز شمرده میشد تأثیر کلمات عربی باندازه‌ای بود که حتی‌اشخاصی مانند فردوسی که شاید خواستند بیشتر فارسی سره بنویسند از استعمال بعضی از لغتهای عربی ناگزیر شدند چنانکه برخلاف مشهور الفاظ عربی بسیار در شاهنامه موجود است.

گذشته از عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی ولاتینی ازهمان اوقات یا بواسطه زبان عرب و یا مستقیماً بفارسی داخل شد که بعضی از آنها برای نمونه از روی آنچه زبان‌شناسان گفته‌اند ذکر میشود:

یونانی: دیهیم - دینار - فنجان - پیاله - سندل - الماس.

آرامی: جزیه (گزیت)مسجد (مزگت) چلیپا (صلیبا)کنشت (کنیسة)تابوت.

از جمله کلمات خارجی یا یونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل شده اینهاست.

آبنوس. جاثلیق (کاتولیك) بطریق. قیصر. طلسم. کیمیا. اقلیم. قانون.

اینك بعضی قواعد صوتی تحول تدریجی پهلوی بفارسی کنونی بطور اشاره و مثال ذکر میشود:

۱ - اغلب همزه‌های مفتوح که دراول کلمات ماقبل یك‌حرف بی‌صدا درپهلوی بوده در فارسی افتاده مثال:

پهلوی: اپاك و اواك واباك، فارسی = با.

پهلوی: اپروابر،فارسی = بر

۲ - در غالب کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده و ساده تر و کوتاه تر شده:

پهلوی: اپورناك: فارسی = برنا. پهلوی: اروميك - فارسی = رومی؛ پهلوی زیوندك فارسی = زنده.

۳ - گ‌وت پهلوی در مواردی به‌ی مبدل‌شده. هماگون = همایون: آذرگون آزریون زرگون(معرب:زرجون) = زریون.رگ = ری. پتکر = پیکر. پتغام = پیغام، پتوستن = پیوستن.

٤ - ك دربین دو حرف صدادار به گ مبدل شده و سین آخرین به هامثال:

پهلوی اکاس = فارسی آگاه. پهلوی یکر = فارسی جگر. پهلوی‌نکاس = فارسی نگاه.

٥ - (و) در مواردی به گ مبدل شده . پهلوی وترذ = فارسی گذرد پهلوی
وناس = فارسی گناه . پهلوی ویشتاسب - فارسی گشتاسب .

٦ - ك اواخر کلمات اغلب افتاده مثال : پهلوی گرتك = فارسی گرده (کلیه)
پهلوی نامك = فارسی نامه پهلوی ورته - ورتك (ورد) - فارسی گل .

نخستین سخن‌سرایان فارسی

قسمت بزرگ تذکره های قدیم و جدید ایرانی از اولین شعر و شاعر در
زبان فارسی بعد از اسلام سخن رانده و از چند شاعر نیز نام برده و بعضی از آنها
دورتر رفته اولین شعر پارسی را به بهرام گور ساسانی نسبت داده‌اند نیز جمله های
موزون ومقفای پارسی در کتاب های عربی از اواسط قرن اول هجری باین طرف پیدا
شده است . در حقیقت تعیین اول شاعر بعد از اسلام درمملکتی مثل ایران که موطن
شعر و موسیقی است و شعرسرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان ازعادت‌های
جاری بوده است خالی از اشکال نیست زیرا با وجود استیلای تازیان و انحصار زبان
ادب بعرب باو میتوان تصور کرد که در آن دوره اشخاص گمنام کلام موزون بپارسی
میگفته‌اند چنانکه آثار و اخباری در این باب در کتب قدیم بندرت دیده میشود در
این‌صورت نمیتوان یکی‌را درشعر واضع ویامبتکر دانست و آنگهی روایات تذکره
نویسان باندازه ای مشوش و خالی از تحقیق است که ممکن نیست یکی از کسانی
را که نام برده‌اند بدون تأمل شاعر فارسی شمرد با این وصف بهتر آنست ازهمان
پارسی گویان قدیم که بقول تذکره‌نویسان اولین‌سخن گویانند باآوردن مثالی ازشعر
آنان باستناد همان منابع ذکری کرده شود .

تذکره‌نویسان از دوشاعر نامبرده‌اندکه بنابروایت آنان هردو قرن ازاستقلال
ایران میزیسته‌اند و آندو عبارتند از ابوحفص سغدی وعباس مروی .

حکیم **ابوحفص سغدی** که نحوی و لغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول
هجرت میزیسته است و بقول صاحب کتاب‌المعجم فی‌معائیر اشعار العجم موسیقی نیز
میدانسته وشهرود را که یکی از آلات موسیقی است جز او کسی نمیتوانسته بزند
ولی عبارت همین کتاب میرساند که ابوحفص در سال سیصد هجری میزیسته و اگر
این قول صحیح ومقصود یك شخص باشد در این صورت او را شاعر قبل از استقلال
ایران نمیتوان شمرد . بیتی که از او باشکال گوناگون نقل شده این است :

آهوی کوهی دردشت چگونه دوذا　　　　**او ندارد یار بی یار چگونه بوذا**

شاعر دوم قبل از استقلال ایران **عباس مروی** را نوشته‌اند ومعروفترین شعری
که باو نسبت داده‌اند قصیده‌ایست که گویا در ورود مأمون بمرو یعنی در سال ۱۹۳
هجری درمدح اوسروده است وظاهراً عباس درزبان عرب نیزمهارتی بسزا داشته‌است .

قسمتی ازقصیده عباس مروی این است :

ای رسانیده بدولت فرق خود برفرقدین
گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین

مرخلافت را تو شایسته چو مردم‌دیده را
دین یزدان را توبایسته چورخ‌راهردوعین

ودر اثنای این قصیده میگوید :

کس براین منوال پیش‌ازمن‌چنین‌شعری‌نگفت
مر زبان فارسی را هست تا این نوع بین

لیك زان گفتم من‌این مدحت ترا تا این لغت
گیرداز مدح وثنای حضرت توزیب وزین

ازاین شعرمعلوم میشودکه‌گویندگانی قبل ازاو بوده‌اند وهم میفهماندکه‌کسی
قبل‌ازاوبدین‌اسلوب‌شعر نگفته‌است .

بموجب تذکره‌ها عباس درسال دویست هجری درگذشته‌است ولی اخبارقطعی
تاریخی درخصوص این شاعربدست نیامده وشیوه شعر فوق نیز که بنام او نوشته انـد
بشیوهٔ آن زمان شبیه نیست .

شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹)

چنانکه قبلاً گفته شد طاهر ذوالیمینین‌بامر مأمون با برادروی امین جنك کرده
اورا مغلوب نمود وخلافت را بمأمون که ازطرف مادر ایرانی بود مسلم ساخت وبعد
ازآن خود امارت خراسان یافت و چنانکه گفته شد عمده اقدامات ملی ایرانی برضد
اجحافات عرب از خراسان بروزکرد و آن ایالت در حقیقت مرکز جوش و خروش
ملی گردید همچنین آنجا مهد ترقی زبان وادبیات فارسی و تا چند قرن متوالی شهر
های آن سامان و اطراف مانند بخارا وغزنه ونیشابورمرکزعلم وادب بود :

از معروفترین شعرای دوره طاهریان **حنظله بادغیسی** بود که در نیشابور در
دورهٔ حکومت عبدالله بن طاهر میزیست. حنظله دیوان داشته واحمدبن عبدالله
خجستانی ازامرای صفاریان آنرا دیده و خواندن قطعه‌ای از آن درحال وی مؤثرشده
وبجسارت وی افزوده بحدی که او بهمت وعزم درآمده و ازخربندگی بامارت رسیده
است و آن قطعه اینست:

مهتری گربکام شیردراست | شوخطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعزونعمت وجاه | یاچومردانت مرگ رویاروی

وفات حنظله را درحدود ۲۲۰ نوشته اند.

شعرای صفاریان (۲۴۵ - ۲۹۰)

یعقوب پسرلیث صفار که بنابه بعضی اقوال نسبش بسلسانیان میرسد از مرتبهٔ
متوسطی ترقی کرد وسیستانرا تصرف نمود و بعدکرمان وهرات وبلخ و خراسان
و فارس را فتح کرد و سرانجام رو ببغداد نهاد و نزدیك بود آنجا را هم بگشاید.
یعقوب اولین سلسلهٔ ایرانی راکه استقلال کامل داشت تأسیس نمود وپس از اوبرادرش
عمرولیث وپسر اوطاهرحکومت کردند.

ارتباط صفاریان بادبیات ایران از طاهریان بیشتربود زیراگذشته از آنکه‌طاهر
بادبیات فارسی چندان آشنائی نداشت یعقوب درسیستان یعنی مرکزداستانهای ایرانی
ونقطهٔ دوردست ازخلافت عرب تولد یافته بودوعربی نمیدانست بطوریکه بنابروایت
تاریخ سیستان مدایح عربی راکه درحق اوساختند وخواندند درنیافت وگفت‌چیزی
که من اندرنیابم چرا بایدگفت و بدین جهت نویسندگان و گویندگان بزبان ملی
توجه‌کردند ودبیر او **محمد بن وصیف** پارسی‌شعر گفت وناچار همین علاقهٔ یعقوب‌و
خاندان اوبزبان درترقی ادبیات فارسی مؤثربود چنانکه درهمان موقع شاعران‌دیگر
بسرودن پارسی پرداختند.

از شعرای معروف دربار صفاریان **فیروز مشرقی** را نوشته اند که معاصرعمرو
بن لیث بوده است (۲۶۵-۲۸۷) آنچه در خصوص این‌شاعرشایسته ذکرباشد اینست
که گفته‌اند وی فساد ازسخن پارسی دور کرد.
وفات وی در ۲۸۲ اتفاق افتاد. قطعهٔ ذیل در وصف‌تیرازونقل شد:

مرغیست‌خدنگ‌ای‌عجب‌دیدی | مرغی که بود شکار او جانا

داده پر خویش کرکس هدیه | تانه بچه اش برد بهم مانا

دیگر ازشعرای این‌دوره **ابوسلیك گرگانی** است که نیز در عهـد عمرولیث
بود واین قطعه باو نسبت داده‌شده که آزادگی ومناعت شـاعر رانشان میدهدودلیل
بر بزرگواری اوست:

خون خودراگر بریزی برزمین | به که‌آب روی ریزی درکنار
بت پرستیدن به از مردم پرست | پند گیر وکار بند وگوش دار.

دیگر ازشعرای صفاریان‌که اسم او تا این اواخر یعنی تا پیداشدن‌کتاب‌تاریخ
سیستان مجهول‌بود **محمدبن‌وصیف** سیستانی است‌که بنا بروایت همان‌کتاب وی دبیر
رسائل یعقوب بوده ودر مدح او بپارسی شعرگفته.

از این‌شاعرقصیده‌ای درمدح‌یعقوب درتاریخ سیستان‌آمده‌که مطلع آن‌اینست.

ای امیری‌که امیران‌جهان خاص‌وعام | بنده وچاکرومولای وسك بند وغلام

دوره سامانیان وپیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹)

جد این خاندان‌که مروج علم وادب ایران بودند سامانیان (یا سامان‌خداة)
نام داشت واز اشراف بلخ بود چهار پسر داشت نوح‌واحمد ویحیی والیاس که همه‌در
خدمت مأمون ترقی کرده مورد توجه خـاص خلیفه شده حکومت یافتند نوح در
سمرقند احمد در فرغانه یحیی‌در چاچ والیاس‌در هرات. در میان این برادران احمد
شایسته تر بود وبعد از نوح سمرقند وکاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد وبعداز
اوپسرانش نصرومخصوصاً اسماعیل باعث ترقی سلطنت سامانی شدند.

دوره حکومت سامانی را میتوان اولین دوره ترقی زبان وادبیات فارسی‌شمرد
زیرا در این عصر شماره سخن‌رانان ایران زیادشد: تذکره لباب‌الباب از بیست‌وهفت
شاعر پارسی‌گونامبرده‌که همه درآن عصرمیزیسته‌اند بخارا پایتخت‌سامانیان مـرکز
فقها وادبا ونویسندگان نامی بود همچنین سمرقند در ایـن دوره بعلم وادب شهرت
داشت. تـوان‌گفت بنیاد نظم ونثر فـارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد.
بهترین سر مشق‌شعر این‌زمان همانا شعر رودکی ونیکوترین‌نمونهٔ نثر تاریخ بلعمی
است‌که هردو شیوا وگویاست. بنای‌نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذارده
شده چنان‌که بیاید. گذشته از شاهان معارف پرورسامانی‌که به بعضی از آنان‌مانند

نوح‌بن منصور نسبت شاعری هم داده‌اند وزرای دانشمند دانشدوست هم مانند جیهانی
وابوالفضل بلعمی وابو علی بلعمی وجود داشتند که‌در ترویج علوم وادبیات میکوشیدند
یکی از شعرای مشهور این دوره **ابو شکور بلخی** را نوشته‌اند کـه در اواسط
سلطنت سامانی میزیسته ودر دربار نوح‌بن‌نصر بوده ابوشکور از اولین کسانی بود که
مثنوی‌ساخت ازاشعاریکه باو نسبت داده‌شده یکی بیتی است که‌مضمون آنرا حکمای یونان
نیز گفته‌اند وحکیم نامی آنسرزمین سقراط بدان‌متذکر بوده آن‌بیت اینست :

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم همی که نادانم

در این بیت نغز پر معنی شاعر خردمند بکوتاهی فکر بشر وبیکران بودن
دانش و لزوم تواضع وخویشتن شناسی اشارت کرده است. نیز از ابوشکور است:

درختی که تلخش بود گوهرا   اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید   ازو چرب وشیرین نخواهی مزید

این قطعه عقیدهٔ علمی تأثیر صفات موروث را در آموزش وپرورش بیان میکند
فردوسی این مضمون را درقطعه ذیل بهتروخوشتر اداکرده است :

درختی که تلخست ویرا سرشت   گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب   ببیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گـوهر ببار آورد   همان میوه تلخ بـار آورد .

منظومه‌ای نیز . به ابوشکور منسوب است که نام آنرا **آفرین‌نامه** نوشته‌اند
ودر حدود سیصد وسی‌وشش تألیف‌یافته است و ابیات متفرقه از این منظومه بـاقی
است اینك برخی از آن در اینجـا نقل میشود. ابوشکور گوید آدمی نیك وبدخوی
خودرا بواسطه دانش‌وخرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است:

خردمند داند که پاکی وشرم   درستی و راستی و گفتار نرم
بود خوی پاکان چو خوی ملك   چه‌اندر زمینی چه اندر فلك

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است خـرد مانند سردار وشهوت ها و
خواهش‌های بی‌جا مانند لشکریانند که مجبورند سر بفرمان‌سردار خود فرو آورند:

خردمند گوید خرد پادشاست   که بر خاص وبرعام فرمانرواست
خردرا تن آدمی لشکر است   همه شهوت و آرزو چاکر است

دشواریهای جهان وگره های عمرانسان بواسطه دانش گشوده گردد :

کسی کوبدانش برد روزگار   نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را بدانش توان یافتن   بدانش توان رشتن و بافتن

پس گرانبها ترین گوهرعمر آدمی خرد وهنراست که باکسب دانش بدست آید.

گهر گرشماری تویش ازهنر   زبهر هنر شد گرامی گهر

اغلب اشعاریکه ازابوشکورمانده مثنویست وشایدشاعربدین سبك دلبستگی
داشته غیرازآفرین نامه اورا مثنویهای دیگرهم بوده است .

ازشعرای معروف دیگراین عهد **ابوالمؤید بلخی** است که اشعاری از او در
لباب‌الالباب ثبت است .

ابوالمؤید ازکسانی است که پیش ازفردوسی به تصنیف شاهنامه پرداخته ودر
کتابهای قدیم مانند قابوسنامه ذکرآن آمده نهایت اینکه‌شاهنامه مؤیدی به نثربوده
نیزبوالمؤید قصه یوسف وزلیخا را بپارسی نظم کرده چنانکه درلاحقه یکی ازنسخه
های خطی شاهنامه فردوسی آمده :

مراین‌قصه را پارسی کرده‌اند   بدو در معانی بگسترده اند .
یکی بوالمؤید که ازبلخ بود   بدانش همی خویشتن‌راستود

دیگر از شعرای نامی سامانی **ابوالحسن‌شهید بلخی** است که معـروفتر از
معاصرین دیگر خویش است ودراغلب تذکره ها نام او دیده میشود . وی از فضلای
عصرخود بوده ودرتمام فنون سخن شعر گفته ودر هردو زبان فارسی و عـربی مهارتی
بسزا داشته است ونام یکی از منظومات عربی او در لباب‌الالباب نقل شده . شهیـد
گذشته از شاعری درفلسفه نیزماهر بوده وگویا با محمد زکریا مباحثـات داشته .
از برخی سخنان این شاعر چنین بدست می آید که خاطرش از اینکه قدر دانش و
مرتبت دانشمندان کم و نازو نعمت نصیب بیخردان است آزرده بوده چنانکه بدین
ابیات آن آزردگی دلرا بیان کرده :

دانشا چون دریغم آیی از آنك   بی بهائی ولیـکن از تو بهاست
بی‌تـو از خواسته مبادم گنج   هم چنین زار و اربا تو رواست
با ادب را ادب سپاه بست   بی ادب با هزار کس تنهاست

بطوریکه میبینیم شاعر بلند همت با وجود این دریغاگوئی و تأسف بلزنداری بالادب و دانش را بدارائی بیدانش ترجیح میدهد . مضمون قسمتی از اشعار شهید میرساند که وی روح لطیف حساسی داشته واز زشتیهای روزگار و خواربودن دانش دراندوه بوده است وجهان راکاشانه غم میدیده است . چنانکه گوید:

اگرغم راچو آتش دود بودی　　　جهان تاریك بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گربگردی　　　خردمندی نیابی شادمانه

نیز گوید :

دانش وخواسته است نرگس وگل　　　که بیکجای نشکفند بهم
هر کرا دانش است خواسته نیست　　　هر کرا خواسته است دانش کم

نیز قطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست:

ابر همی گرید چون عاشقان　　　باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من　　　چونکه بنالم بسحرگاه زار .

بعضی ازشعرای بزرگ بفضل وبرتری اوقائل بودند و رودکی در وفات وی که گویا بسال ۳۲۵ اتفاق افتاده قطعهٔ مؤثرذیل را سروده است :

کاروان شهید رفت ازپیش　　　و آن مارفته گیر ومی‌اندیش
ازشماردوچشم یك تن کم　　　وز شمارخرد هزاران بیش

صاحب لباب الالباب قطعه‌ای ازاو نقل کرده و آنرا درمدح نصربن احمدبن اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱) دانسته که ازاین لحاظ زمان شاعرمعین میگردد .

دیگر از گویندگان نامی عصرسامانی **عمارهٔ مروزی** است که مقارن اواخر آن عصرمیزیسته چنانکه شعری درمرثیه ابوابراهیم منتصر آخرین شاهزاده سامانی ساخته وسلطان محمود را مدح گفته .

ازابیات کمی که ازاین شاعرخوش قریحه مانده پیداست که مست زیبائی بوده وازنقش زمین وبرف سیمین وشاخ بید وبرك لاله ذوق میافته است درقطعه‌ای سپری شدن زمستان و آمدن بهاررا اینگونه وصف می کند :

جهانز برف اگر چند گاه سیمین بود　　　زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهار خانهٔ کشمیریان بوقت بهار　　　بباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم .
بدور باد همه روی آبگیر نگر　　　بشیزه ساخته برشکل پشت‌ماهی شیم .

نیز در نظارهٔ باغی که یك سوی آن گلزار وبسوی دیگر بیدبر شاخسار بوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز باد　　　چون یکی‌مست‌نوان‌سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد　　　چون سر شمشیر آلوده بخون

عماره مروزی پندگوئی وراهنمائی هم میکند و بآنانکه فریفته ظاهر جهان و مغرور اعزاز مرد مانند گوید :

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد　　　ای‌بس عزیزراکه‌جهان کردزودخوار
ماراست‌این‌جهان‌وجهانجوی‌مارگیر　　　وزمارگیر مار برآرد شمی دمار .

میدانیم که ابو ابراهیم اسمعیل منتصرپسرنوح بن‌نصرشاهزاده غیور وجنگاور سامانی یکی ازپهلوانان تاریخ میهن ما بوده ودر حراست کشور ونگهداری خاندان شاهی وحفظ نام ونژادفداکاریها کرده وسالها درمیدان کارزاردلاوری نشان‌داده‌است. عماره بتاثیر کشته شدن چنین شاهزادهٔ میهن دوستی بدست عرب (۳۹۵) مرثیهٔ زیرا ساخته :

ازخون‌اوچوروی‌زمین‌لعل‌فام‌شد　　　روی وفاسیه شد وچشم امیدزرد
تیغش‌بخواست‌خوردهمی‌خون‌مرك‌را　　　مرك ازنهیب خویش‌مرانشاهرابخورد

مرگ عماره در اواخرقرن چهارم یا اوایل پنجم اتفاق افتاد .

حکیم کسائی مروزی - ابوالحسن‌مجدالدین - اسحق کسائی مروزی‌ازنامیان سخنگویان اواخرقرن‌چهارم بوده ودرنزد دانشمندان وگویندگان عصرمنزلتی داشته شاعر بزرك خراسان ناصرخسرو چندین بار دراشعارخود ازونام برده وبموجب‌بعض نسخ در پایان قصیده‌ای که در جواب کسائی ساخته این بیت را سروده است :

من چاکروغلام کسائی که اوبگفت　　　جان‌وخردرونده‌براین‌چرخ‌اخضرند

عماره مروزی درباره او گفته :

زیبا بود ارمرو بنازد بکسائی　　　چونانکه‌جهان جمله باستادسمرقند

ودرضمن این بیت یادی هم ازرودکی کرده .

کسائی بموجب قصیده ای که بیتی چند از آن در زیر نقل میشود در حدود سال ۳٤۱ تولد یافته و از روی اخبار و فحوای اشعار عمری دراز داشته و گویـا تا

نزدیکی صد سال رسیده است . این شاعر شیعی بوده و بیاتی در مدح علی (س) سروده‌است

از نخستین شاعران فارسی زبانست که قصاید دینی و مطالب حکمی و پندهای اخلاقی‌ساخته وازاین لحاظ‌توان گفت نمونه وسرمشق برای ناصرخسرو بوده چنانکه وی دراین سبك یعنی شعردینی وتحریض بدانش وتقوی قصاید دراز سروده ودرچند مورد نـام کِسائی را آورده . در بعض تـذکره هـا قصیده ای در بـاب جان و خرد بمطلع‌زیر:

جان وخرد رونده برین‌چرخ‌اخضرند   یا هر دوان نهفته درین گوی اغبرند

بکسائی نسبت داده‌اند وناصرخسرو جوابی باو گفته که مطلعش اینست :

بالای هفت چرخ مدوردو گوهرند   کز نور هر دو عالم و آدم منورند

کسائی با وجود توجه بمعانی معنوی واخلاقی عالم حسن را فراموش نکرده وجلوه‌های طبیعت را دریافته است گاهی نیلوفر آبی را دیده و آنرا به تیغ آبداده و یاقوت آبدار تشبیه کرده گاهی گل را عزیزشمرده وگل فروش را از اینکه چنان کالای لطیف را برای سیم میفروشد سرزنش نموده دمی قطرهٔ باران راکه برورق‌پیلکوش است باشك چشم عاشق مانندکرده وبرگ آنرا بسان پر بازسفیدی که لؤلؤ ناسفته‌ای بمنقار برچیده باشد تصور نموده ودمی نیز به می‌ومعشوق پرداخته است . اینك مثالی چند ازاین سبك اشعاروی :

نیلوفر کبود نگه کن میان آب   چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار

همرنگ آسمان‌وبکردار آسمان   زردیش درمیانه چوماه‌ده وچهار

چون‌راهبی که‌دوزخ‌اوسال‌وماه‌زرد   و زمطرف کبود ردا کرده وازار

☆☆☆

گل‌نعمتی‌است هدیه فرستاده ازبهشت   مردم کریـم تر شود اندر نعیم گـل

ای گل‌فروش گل‌چه فروشی برای سیم   وز گل عزیز ترچه ستانی بسیم گـل

☆☆☆

سرودگوی‌شد آن‌مرغك‌سرودسرای   چوعاشقی که‌بمعشوق خوددهد پیغام

همی‌چه‌گوید‌گوید‌که‌عاشق شبگیر   بگیردست دلارام و سوی باغ خرام

☆ ☆ ☆

بر پیلگوش‌قطره باران‌نگاه کن   چون اشك چشم‌عاشق گریان‌همی شده

گوئی که پرباز سپیداشت‌برگ‌او   منقـار باز لؤلؤ ناسفتـه بر چـده

از اشعار مؤثر کسائی قصیده‌ایست که در وصف حال خود گفته و در آن از ناپایداری این جهان فانی و از گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده است . اینك ابیاتی از آن قصیده :

بسیصد و چهل‌و یك رسید نوبت سال   چهار شنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم   سرود گویم و شادی کنم بنعمت ومال

ستور وار بدینسان گذاشتم همه عمر   که برده گشتهٔ فرزندم و اسیر عیـال

بکف چه‌دارم ازین پنجه شمـرده تمام   شمار نامهٔ بـا صد هزار گونه و بـال

من این شمار بآخر چگونه وصل کنم   که ابتداش دروغست و انتهـاش خجال

درم خریده آزم ستم رسیـده حـرص   نشانهٔ حـد ثانم شکار دل سئـوال

دریغ فـر جوانی دریغ عمر لطیف   دریغ صورت نیکو دریغ‌حسن و جمال

کجاشدآنهمه خوبی‌کجاشدآنهمه‌عشق   کجا شد آنهمه نیرو کجاشدآنهمه‌حال

سرم بگونهٔ شیر است و دل بگونهٔ قیر   رخم بگونـهٔ نیلست و تن بگونهٔ نـال

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز   چو کودکان بد آموز را نهیب دوال

گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود   شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفـال

ایا کسائی پنجاه بر تو پنجه گزارد   بکند بال ترا زخـم پنجه و چنگـال

تو گر بمال‌وامل‌بیش ازاین نداری میل   جداشو از امل و گوش‌وقت خویش‌بمال

رودکی سمرقنـدی - ابو عبدالله جعفربن محمد رودکی در ناحیه رودك سمرقند تولد یافت اورا میتوان نخستین شاعر بزرگ ایـران شمرد زیرا نه تنها از آن سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرینش اشعاری که دلیل فضل و بلندی خیال او میباشد باقیمانده بلکه تمام تذکره نویسان او را بهمین صفت شناخته‌اند بعلاوه عده زیادی از شعرا خصوصا ازمعاصرین اومانند شهید بلخی و معروفی و دیگـران اورا ستوده حتی آنهائیکه خودرا از این سخن سرایان بزرك دانسته‌انـد با رودکی رقابت جسته‌اند چنانکه معمری گرگانی که خویشتن را دارای قریـحه و استعداد کامل میدانـسته و از آثار او قوت سخن و آزادگی و بینیازی سخن‌گو آشکار است

خودرا بارودکی مقایسه کرده وگفته‌است :

اگر بدولت با رودکی نه همانم — عجب‌مکن‌سخن ازرودکی‌نه‌کم‌دانم

عنصری که استاد قصیده بودهنرمندی رودکی را در غزل تصدیق نموده‌واورا اینگونه ستوده است :

غزل رودکی وار نیکو بود — غزلهای‌من‌رودکی وار نیست

اگرچه بکوشم بباریك و هم — بدین پرده‌اندر مرا بارنیست.

کسائی‌مروزی دربارهٔ وی‌گوید: .

رودکی استاد شاعران جهان بود — صدیك ازاوتوئی کسائی پرگست(۱)

مسعود سعد در تفاخر گوید :

سجود آرد به‌پیش خاطر من — روان رودکی و ابن‌هانی

خاقانی در ستایش شعرخودگوید:

شاعر مفلق منم خوان معانی مراست — ریزه خور خوان من رودکی وعنصری

جامی گوید:

رودکی آنکه در همی سفتی — مدح سامانیان همی گفتی.

رودکی را علما و فضلاء نیز ستوده‌اند و ابوالفضل بلعمی وزیرمعروف‌اسمعیل بن احمدسامانی میگفته رودکی را در عرب وعجم‌مانند نباشد. بلعمی نه‌تنهارودکی را تحسین کرده بلکه از او قدردانی‌هم‌نموده وصله‌هاباوبخشیده است‌چنانکه‌سوزنی از شعرای قرن ششم بدان اشارت‌میکند:

صدیك از آنچه توبکمین شاعری‌دهی — از بلعمی به عمری نگرفت رودکی

سبك وافکار رودکی - رودکی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیده و رباعی و مثنوی وقطعه وغزل مهارت داشته و در هر طرز بخوبی کامیاب گردیده و مخصوصاً در قصیده سرائی پیشرو دیگران بوده‌است ومیتوان گفت نخستین‌شاعربعد از اسلام است که‌قصیده عالی‌ومحکم ساخته.

رودکی نه‌تنها در سخن پردازی وتناسب الفاظ استاد بوده بلکه معانی بسیار دقیق بکار برده وقطعه‌های‌عبرت آمیز وادبیات حکیمانه بیادگار گذارده است‌ازجمله قطعه‌های پندآمیز اویکی‌اینست:

---

۱) پرگست‌یعنی‌هرگزحاشا

زمانه پندی آزاده وار داد مرا — زمانه را چونکو بنگری همه‌پنداست

بروزنیك‌کسان گفت غم مخور زنهار — بسا کساکه بروز توآرزو منداست .

دراین مضمون اشعار بسیار از اونقل شده ونشان میدهد که شاعر در مقابل غم و اندوه روزگار دل قوی وفکر توانا داشته و درهرفرصت شخص را به بردباری دعوت میکرده که مرد باید مانندکوه برجای بماند و موجهای حوادث را بی اندیشه ولرز ازخود بگذراند این‌معانی مخصوصاً ازیك قصیده شیوای اوکه بمناسبت مرگ یکی‌ازبزرگان برای دلداری در موقع آسیب روزگار و تشویش‌افکارساخته است پیداست . اینك چندبیت ازآن قصیده :

ای آنکه غمگینی و سزاواری — و ندرنهان سرشك همی باری

رفت آنکه‌رفت وآمد آنك آمد — بودآنکه‌بود خیره‌چه‌غم داری

همـوار کـرد خواهی گیتی را — گیتی است‌کی پذبرد همواری

رو تا قیـامت آید زاری کـن — کی رفته را بزاری باز آری

مستی‌مکن که نشنود او مستی — زاری‌مکن که نشنود او زاری

اندر بلای سخت پدید آیـد — فضل و بزرگـمردی و سالاری

اززندگی درازی‌که ظاهراً نصیب این شاعر شده و از اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که اوگفته های خود را کار بسته و تندرست و شادمان زیسته است و اگرقصه‌کور بودن او صحیح باشد چنانکه‌گفته اند بردباری وسبکروحی‌اوبیشتر در نظرجلوه میکند ومعلوم میگردد چگونه روشنائی درون تاریکی برون را از میان برده است . برای رسیدن بدین توانائی و سعادت شاعر چهار وسیله اندیشیده که درواقع آنرا چهاررکن زندگی توان نامید وآن عبارت‌است از خرد وتندرستی ونیکخوئی ونیکنامی‌چنانکه‌گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد — تن‌درست وخوی نیك‌و نام نیك‌وخرد

هر آنکه ایزدش‌این‌هرچهارروزی کرد — سزدکه شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی با اینکه مارا به زنده دلی وشادی و استفاده از نعمتهای این جهـان دعوت میکند ازطرف دیگرمیگوید نباید فریبشکوه و جلوهٔ آنراخورد و مغرور نعمت وجاه‌گزدید .

مهتران جهان همه مردند — مرك راسرفروهمی کردند.

زیرخاك اندرون شدند آنان — که همه کوشکها بر آوردند.
ازهزاران هزار نعمت و ناز — نه بآخر بجز کفن بردند.

اگر مرد نیکی وخدمت و مردانگی را فراموش کند و دنیاگیر و خودپرست گردد عاقبت همین دنیا اورا ازپای در میاورد پس باید در روزگار کوتاه عمر خوش زیست ولی بیدار بود.

ریا ودوروئی وخوش ظاهری وبدباطنی درمذهب خردمندان مذموم است چه فایده که شخص رو بمحراب نهدولی دلش جای دیگر باشد

روی بمحراب نمودن چه سود — دل به بخارا و بتان طراز
ایزد ما وسوسه عاشقی — از تو پذیرد نپذیرد نماز

چنانکه گفته شد رودکی در قصیده استاد بوده و بسبك خاص زمان شعر میسرود که آنرا اکنون سبك خراسانی یاسبك ترکستانی خوانیم که از خواص آن یکی سادگی و درعین حال متانت و استحکام است ازقصایدی که از او مانده یکی آنست که بامطلع زیر آغازمیکند:

مادر می را بکرد باید قربان — بچهٔ اوراگرفت وکرد بزندان

این قصیده را رودکی در مدح امیر بو جعفر احمد صفاری که ازخاندان یعقوب بود و نصر بن احمد سامانی او را گرامی داشت و بامیری سیستانش برگماشته بود بمناسبت یادی که شاه در مجلسی از امیر کرد ساخت. قصیده بطور کلی بر وفق سبك خراسانی ساده ومحکم است بااینحال علائم مدیحه سرائیهای متکلف که درقرن بعدازرودکی رایج گشت در آن ناپیدانیست: امیر بروزنبرد مانند پیل دمان واسفندیار زمان وعالم همه درپیش ستانش ترسان و لرزان است. سخاوت میکند و شاعر و سخندان را می نوازد بهنگام عدل قوی وضعیف دربرابرش یکسان است نعمتش برهمه گسترده بخشش کار وپوزش پذیراست.

ازقصیده های دیگر رودکی آنستکه درروزگارپیری درشرح حال خودساخته وازنشاط ایام جوانی وضعف پیری سخن میراند درضمن همین قصیده ازحیث شاعری ونفوذ سخن وشیوع شعرخود نیزیاد میکند اینك چندبیت از آن:

مرا بسود وفروریخت هرچه دندان بود — نبود دندان لابل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و درو مرجان بود — ستارهٔ سحری بود و قطره باران بود

دلم خزانه پر گنج بود گنج سخن — نشان نامه ما مهرو شعر عنوان بود
همیشه شاد ندانستمی که غم چه بود — دلم نشاط و طرب راهمیشه میدان بود
بسا دلاکه بسان حریر کرده بشعر — از آن سپس که بکردار سنك وسندان بود
عیال نه زن و فرزند نه معونت نه — ازاین ستم دلم آسوده بود وآسان بود
تو رودکی را ای ماهرو همی بینی — بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی — سرود گویان گوئی هزار دستان بود
همیشه شعرو رازی ملوك دیوانست — همیشه شعر و رازی ملوك دیوان بود
شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت — شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
کرابزرگی ونعمت زاین وآن بودی — ورا بزرگی و نعمت زآل سامان بود
کنون زمانه دگر گشت ومن دگر گشتم — عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

ازهنرهای بزرك رودکی که جمله نویسندگان از آن سخن رانده اند موسیقی شناسی ونغمه سرائی اوست چنانکه خود گوید:

رودکی چنك برگرفت ونواخت — باده انداز کو سرود انداخت

رودکی در خدمت شاهان سامانی شعر میسرود و آنهارا بآواز میخواندوبر چنك مینواخت ودر تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین بس که چون نصربن احمد سامانی در سفر خود بخارا را فراموش کرددرباریان وی که آرزوی دارو دیار در دل داشتند چون خود جرأت نکردند برودکی توسل جسته از او در خواست نمودند تا امیر را بعزیمت بخارا برانگیزد شعری گفت وصبحگاه نزد امیر آمده چنك برگرفت وآنرا که مطلعش نقل میشود آغاز کرده تاآخر بخواند:

بوی جوی مولیان آید همی — یاد یار مهربان آید همی

و بدینواسطه دردل امیر راه یافته اورا آنچنان بشور وطرب آورد که امیر بی موزه بسوی بخارا رهسپار شد

یکی از آثارمهم رودکی منظومهٔ کلیله ودمنه بودکه اصل آنرادانشمندایرانی ابن مقفع از پهلوی بعربی نقل کرده بود این منظومه از میان رفته و ابیاتی از آن در کتاب فرهنگ اسدی طوسی وکتابی موسوم به تحفة الملوك بما رسیده است رودکی درمقابل این خدمت ازشاه انعام دیده وصله یافته وبنا بربیتی که بعنصری نسبت داده شده چهل هزاردرم بگرفت.

رودکی هم درلفظ وهم در معنی تازگی نشان داده و بیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود در شمار اشعار رودکی مبالغه کرده‌اند صاحب لباب الالباب گفته اشعار او صد دفتر بر آمده است و شعری از رشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید:

شعر اورا برشمردم سیزده ره صدهزار   هم فزون آید اگرچونانکه باید بشمری

بهر صورت این اخبار میرساند که استاد رودکی شعر زیاد گفته‌است افسوس که از این همه جز دیوانی باقی نمانده و اشعار زیادی از آن‌هم منسوب‌است بقطران تبریزی و بواسطهٔ اشتباه متأخرین در اسم ممدوحین این دو شاعر بااشعار رودکی مخلوط شده‌است : وفات رودکی را سیصدو بیست ونه ضبط کرده‌اند که‌تقریباًدوسال پیش ازوفات ممدوح‌وحامی‌او نصر بن‌احمدمیشود.

دقیقی طوسی- ابو منصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرك دورهٔ سامانی بوده است وتوان گفت‌درمیان سخنگویان دورهٔ سامانی پس‌از رودکی مقام دوم از آن این شاعر سخن سراست . روزگار شهرت او مصادف بود با دورهٔ سلطنت منصوربن نوح(٣٥٠-٣٦٦) ونوح‌بن منصور (٣٦٦- ٣٨٧) در مسقط الرأس دقیقی اختلاف است از تذکره نویسان برخی بلخ بعضی بخارا و بعضی سمرقند گفته‌اند ولی گویا بلخی بوده‌است .

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابوسعید منصور چغانی از امرای چغانیان باآل محتاج بودکه در ماوراءالنهر حکومت داشتند و در واقع دست نشانده سامانیان بودند بیت زیر از معزی شاعر قرن ششم اشاره بانتساب دقیقی بدربارچغانیان است:

فرخنده بود برمتنبی بساط سیف   چونانکه برحکیم دقیقی چغانیان

همچنین در کتاب‌چهارمقاله‌عروضی که‌نیز درقرن ششم‌تالیف یافته نقل‌شده که چون امیر اسد فرخی‌رانزد عمید چغانیان برد چنین گفت: « ترا ای خداوند شاعری آورده‌ام که تادقیقی روی درنقاب کشیده است کس‌مثل‌اوندیده »

همین امیر است که‌فرخی اورا مدح کرده وقصیدهٔ معروف داغگاه‌را بنام وی سروده ودر آن گوید :

تاترا زنده‌مدیح تودقیقی درگذشت   ز آفرین‌تودل‌آ کنده‌چنان کزدانه‌ناز

واز این‌شعرهم معلوم میشود فرخی این قصیده را وقتی گفته است که دقیقی

درگذشته بوده دقیقی غیرازقصاید ومدایح غزل نیزساخته و سخنگویان بزرگ مانند عنصری سبك اورا پسندیده واستقبال ازاوکرده اند .

شهرت اینشاعرعمده بواسطه شاهنامه او است که بامر نوح‌بن منصور هشتمین امیرسامانی بنظم آن شروع نموده ودراین‌کارپیشروحکیم فردوسی بوده‌است‌دقیقی قسمتی ازشاهنامه راپایان‌نیاورده بودکه درجوانی‌بدست یك‌غلام کشته شد دورنیست که مرك ناگهان شاعردراوایل سلطنت امیرنوح‌بن‌منصوریعنی درحدود (٣٦٧-٣٧٠) هجری اتفاق افتاده باشد چه ازفحوای سخن فردوسی که اولین نظم‌کامل شاهنامه را درهمان سنوات شروع‌کرده معلوم میگرددکه آن هنگام چندسال بعد ازوفات‌دقیقی بوده است . بموجب روایات دیگر دیرتر وفات یافته. در شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات مختلف است ولی آنچه بعداز مرك اوبطور تحقیق موجود بوده هزار بیت است زیرا فردوسی آنها را عیناً درشاهنامه خود آورده وتصریح نموده‌که تمام گفتهٔ دقیقی همین بوده‌است دقیقی‌دراین هزاربیت ازداستان‌گشتاسب وظهورزرتشت سخن گفته وباندازه ای زرتشت را ستوده‌که معلوم میدارد علاقه و احترام خاصی نسبت بدین باستان ایرانیان داشته است.

ازقصاید معدود دقیقی که‌بدست آمده پیداست‌که سبك‌وروشی داشته‌وسخنش پخته و آماده بوده ودرضمن قصیدهٔ ازبند وراهنمائی وترویج صفات مردانگی خود-داری نمیکرده درقصیدهٔ زیرممدوح را بدلیری وسخاوت وخرد یعنی سه‌صفت بزرك آدمیت تحریص میکند . پیداست‌که دلیربی‌خرد متهوروخردمند بیدل ترسواست و کسیکه‌هم خرد دارد وهم دلاوری اگرازصفت سخاوت و مردم داری و زربخشی و دستگیری محروم باشد شجاعت اوبشکل قساوت وخردش بصورت‌خست وخودپرستی جلوه خواهدنمود اگردل‌گاهی کینه جوید باید‌گاهی‌هم مهرداشته باشد :

زد و چیز کردند مر مملکت را   یکی پر نیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نوشته   دگر آهن آب دادهٔ یمانی
کرا بویهٔ وصلت ملك خیزد   یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی ودستی گشاده   دلی همش کینه همش مهربانی
که‌ملکت‌شکاریست‌کورانگیرد   عقاب پرنده نه شیر ژیانی

دوچیزاست کورا به بنداندر آرد
یکی تیغ هندی دگر زرکانی
بشمشیر باید گرفتن مر او را
بدینار بستنش پـای ارتـوانی
کرا بخت وشمشیر و دینار باشد
و بالا تن تهم و نسبت کیـانی
خرد باید آنجا وجود وشجاعت
فلك کی دهد مملکت رایگانی

در بعض قصاید او قطعه های زیبای غزل وارهست مانند قطعه زیر که در آنسخن ازمعشوق ومی وزیبائی طبیعت درمیانست وتشبیهات رنگین لطیف خیالی بعمل آمده سبزه خلعت بهشتی بزمین گسترده وگلهای سرخ چمن را مانند دیبای خون آلوده پوشانده وجهان مانند طاوس وچمن رنك رنكست وگوئی نقش دوست بر آن کشیده اند بسکه گل روییده ازگل بوی گلاب میآید توگوئی گل اندر گل سرشته اند :

برافکند ای صنم ابر بهشتی
زمین را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند
درخت آراسته حور بهشتی
زمین برسان خون آلوده دیبا
هوا برسان نیل اندوه و شتی
بطعم نوش گشته چشمهٔ آب
برنگ دیدهٔ آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمانکه گوئی
پلنك آهو نگیرد جز بکشتی
بتی باید کنون خورشید چهره
مهی کودارد ازخورشید پشتی
بتی رخساراو همرنك یاقوت
متی برگونه جامهٔ کنشتی
جهان طاوس گونه گشت ودیدار
بجائی نرمی و جائی درشتی
بدان ماند که گوئی ازمی ومشك
مثال دوست برصحرای نوشتی
زگل بوی گلاب آید بدانسان
که پنداری گل اندر گل سرشتی
دقیقی چهارخصلت برگزیدست
بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یاقوت رنك و نالهٔ چنك
می خوش رنك ودین زردهشتی

نثردورهٔ سامانی- نثرفارسی در عصرسامانیان مانند نظم رو بـترقی نهاد و دانشمندانی تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها بطی زمان از بین رفته و قسمتی از آسیب مصون مانده ازجملهٔ آنها مقدمه شاهنامه ایست که بامر ابومنصوربن عبدالرزاق حاکم طوس درحدود ۳٤٦ نوشته شده دیگر کتاب سودمند **ترجمه تاریخ طبری** است که مترجم آن ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملك بن نوح (۳٤۳ ـ ۳٥۲) و

منصوربن نوح (۳٥۰ ـ ۳٦٦) بودو وآنرا درحدود ۳٥۲ بحکم امیر منصور بپارسی نقل کرده است . کتاب مزبور به نثرساده وروانی است وشیوه نویسندگی آن عصر را نشان میدهد .

دیگر از نوشته های فارسی منثور عصر سامانی ترجمه **تفسیر طبری** است که نیز بامر منصوربن نوح توسط نخبه‌ای ازعلمای ماوراءالنهر بعمل آمده . گذشته ازاینها یك نسخه خطی ترجمه وتفسیرقرآن باقی مانده که بعضی ازمستشرقین تصورمیکنند ازدوره سامانی باشد . تألیفات دیگرهم هست که هنوزکشف یامنتشر نشده .

اینك چندجمله بروجه نمونه ازهریك نقل میشود :

ازمقدمه شاهنامه ابومنصوری :

« سپاس وآفرین خدای راکه این جهان وآن جهان را آفریده وما بندگان را اندرجهان پدیدار کرد و نیك اندیشان را وبدکرداران را پاداش و بادافراه برابر داشت ودرود بربرگزیدگان وپاکان و دین داران بادخاصه بربهترین خلق خدامحمد مصطفی صلی‌الله وسلم وبراهل بیت وفرزندان اوباد .

آغاز کار شاهنامه‌ازگردآورنده ابومنصور المعمری دستورابومنصورعبدالرزاق عبدالله فرخ اول ایدون گوید دراین نامه که تاجهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته ونیکوترین یادگاری سخن دانسته‌اند ....»

از ترجمه تاریخ طبری :

« سپاس وآفرین مرخدای کامکار وکامروان وآفریننده زمین وآسمان وآنکس که نه همتا (دارد) ونه انباز ونه دستور ونه یارونه زن وفرزند همیشه بود و همیشه باشد وبرهستی اونشانهای آفرینش پیداست وآسمان وزمین و روز وآنچه بدو اندر ست وچون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش اوبرهستی او گواست وعبادت وی بر بندگان وی واجب وهویداست....»

ازترجمه تفسیرطبری :

« واین کتاب تفسیربزرگست از روایت محمد بن جریرالطبری رحمة‌الله علیه کرده بـزبان پارسی دری راه راست و ایـن کتابرا بیاوردند ازبغداد چهل مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود وبیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصوربن نوح بن نصربن احمدبن اسمعیل و چنان خواست کی مراین

ترجمه کند بزبان پارسی و علماء ماوراءالنهر را گردکردکی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ....

ازهمین نمونه های کوتاه توان دیدکه نثرفارسی درقرن چهارم بطورکلی ساده و روان بوده وعبارت پیچیده کم داشته وجمله هاکوتاه نوشته میشده و رسم‌الخط و تلفظ کلمات نیزنسبت برسم کنونی فرق داشته است.

علمای عربی نویس ایران دردوره سامانی- سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده اندگذشته ازاینکه بادبیت فارسی رونقی دادند اشعار ادبیات عربی راهم تشویق کردند بهرصورت خواه دردربار سامانی وخواه در خارج آن بزرگن ایرانی درهرشعبه ازعلوم این عصر آثارمهمی بوجود آوردند مخصوصاً بطوریکه درسابق نیز اشارت رفت دربارسامانی مجمع شعراء بود و بسیاری ازایشان بعربی شعرمیگفتند بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند وآنرا ترویج میکردند.

علمای ایرانی که در آن عصر بعربی تألیفات نموده اند بسیارند وکافی است که در تاریخ وادب **ابن قتیبه** و**دینوری** و**حمزه اصفهانی** و**طبری** و در جغرافی **ابن فقیه همدانی** و درحدیث **محمدبن یعقوب کلینی** و**ابن‌بابویه** و درطب **محمدبن زکریای رازی** ودرموسیقی وادب **اسحاق موصلی** ودرریاضی و نجوم **ابو معشر** را نام بریم.

ابن‌قتیبه‌درادب و تاریخ تألیفات معروف دارد مانندکتاب‌الشعروالشعراءوعیون الاخباروادب‌الکاتب. وفات اورا سالدویست وهفتادوشش نوشته‌اند **دینوری** همعصر وهموطن ابن‌قتیبه بوده وکتاب **اخبارالطوال** اومعروفاست کتابهای‌دیگرنیزدرعلوم وتاریخ‌وسیاست‌وادب‌تألیف کرده‌است‌تاریخ‌وفات‌اورا‌باختلاف۲۸۱و ۲۹۰هجری گفته‌اند.

حمزه اصفهانی درلغت و تاریخ استاد بوده و تألیف داشته کتاب تاریخ او موسوم به **سنی‌ملوك العجم** معروف است نیزکتابی درتصحیف ازاو باقی‌است وفاتش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ اتفاق افتاده.

محمدجریرطبری ازاهل طبرستان بوده وگذشته از تاریخ عمومی مفصل و معروف تفسیرقرآن نیزنوشته وآن هردورا بامرمنصوربن نوح سامانی‌پارسی کرده‌اند چنانکه‌گذشت. طبری درسیصدوده وفات یافت.

ابن فقیه همدانی از جغرافیون مشهور بود و در حـدود سال دویست و نود کتاب‌البلدان را تألیف نمود.

محمدبن یعقوب‌کلینی از نامیان محدثین شیعه بوده وتألیف مهمش درحدیث کتاب‌**کافی** میباشدکلینی درسال سیصد وبیست‌ونه درگذشت **محمد بن علی**معروف به **ابن‌بابویه** و ملقب بصدوق از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است‌کتاب **من لایحضره‌الفقیه** او ازمراجع فقه شیعه است. وفات اورا درسال ۳۸۱ نوشته‌اند.

ابوبکر محمدبن زکریای رازی از اهل ری و از بزرگان حکماء و علماء بود تولدش در حدود ۲۴۰ در ری اتفاق افتاد این دانشمند بزرگ وپزشك نامی نه تنها در علوم وادب وحکمت تتبع نموده وتألیفات زیادی‌کرده بلکه درعلوم پزشکی مقامی بزرگ داشته در ری و بغداد طبابت‌کرده و در بیمارستان هـای این دو شهر آزمایشها نموده است.

بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بوده و در بیمارستان آنجا ریاست داشته. اقامتش دراین شهر نامی‌که مرکزعلوم‌اسلامی بود میان سال دویست وهفتاد و پنج و دویست و هشتاد و نه بوده است.

یکی از تألیفات معروف او درطب‌کتاب حاوی است‌که در واقع آنرا جامع علوم‌طبی‌زمان باید دانست. دیگرکتاب‌**الطب المنصوری** است‌که‌آنرابنام‌منصوربن اسحق سامانی حاکم ری تألیف نموده. رازی در شیمی و تجزیـه و ترکیب ادویه و عناصر استادی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی دانهای عصر خود بوده واز اینرو در تاریخ شیمی جهان مقامی بلند داشته وفات رازی باغلب احتمال در سیصد و بیست یا بیست و دو اتفاق افتاده.

اسحاق موصلی ابومحمد اسحق‌بن ابراهیم موصلی اصلا ایرانی و از خاندان های محترم ایران بود و بمناسبت مولد خودکه موصل است بموصلی شهرت یـافت ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ عصر خود بشمار میرفت ولی اسحاق از پدر بیشتر ترقی‌کرد و بی آنکه علم موسیقی را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد بذکا و هوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم‌کرد که از علم موسیقی یونان‌که در همان عصرترجمه شد نمیماند گذشته ازموسیقی درفن حدیث و لغت و نحواستاد بود و نیز شعر خوب میسرود و بزرگان ادب ابیات او را میپسندیدند اسحاق بجهت

فضائل مایل نبود بموسیقی مشهور شود و میخواست با اصحاب فقه یا ادب بمجالس خلفا در آید وبالاخره مأمون اورا با رجال ادب وفقه بـارداد اسحاق سال‌صد وپنجاه متولدگردید و در دویست و سی و پنج یا دویست و سی و شش وفات یافت .

ابو معشر بلخی - جعفر بن‌محمد بن‌عمر منجم معروف به ابومعشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم است ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود وبا یعقوب‌بن اسحق کندی فیلسوف مشهورعرب معارضه مینمود واورا بتعلیم وتعلم فلسفه نکوهش میکرد و عوام بغداد را براو میشورانید یعقوب در خفاکسان گماشت تا او را بحساب و هندسه متوجه ساختند ابومعشر بلخی بتحصیل این دو علم همت بست و نیك فرا گرفت بعد از این بعلم نجوم پرداخت ومهارت بسیار یافت چندانکه تألیف او دراین علم بسی مهم‌است‌وفضلای‌منجمین باقوال‌وآرای وی‌متمسك میشوندابومعشرقریب‌چهل کتاب درعلم نجوم تالیف کرده است . وفات اودرسنه دویست وهفتاد و دوکه نزدیك صد سال از عمرش رفته بود اتفاق افتاد .

مأخذ ها - تذکره های فارسی (رجوع‌بآخراین کتاب شود) - در خصوص نفوذ ایران‌درعرب : کتاب اناسترانتسف **Inastrantsef** ترجمه انگلیسی بقلم‌آقای نریمان ایضاً تتبعات‌اسلامی تألیف گلدزیهر **Goldzieher** ، فصل عرب و عجم - ایضاً تحقیقات آقای دهخدا در کتاب امثال وحکم جلد۳ صفحه۱۵۳۷ بآنطرف ایضاً تاریخ تمدن اسلام تألیف فن کرمر **Von Kremer** ج اول ایضاً مقالهٔ دکتررضازاده شفق درمجله شرق منطبعه طهران سال ۱۳۰۹ شماره ۳ ایضاً کتاب فجرالاسلام وضحی الاسلام تألیف احمد امین ودیگران‌چاپ مصرایضاً مقاله دکتر رضازاده شفق راجع به ابن‌خلدون مجله‌ارمغان سال۱۵ شماره۶ - ایضاً مقالات‌آقای همائی درمجلهٔ مهرمنطبعه طهران ایضاً مقاله‌آقای کریستنسن**Christensen** درشماره‌های ٤ و٥ سال اول همان مجله ایضاً مقاله‌آقای اقبال در شماره ۲ سال دوم همان مجله - تاریخ سیستان چاپ کتابخانه خاور به تصحیح آقای بهار - اوایل شعرفارسی تألیف جکسن **Jackson**(انگلیسی) - احوال واشعار رودکی تألیف آقای سعیدنفیسی ۱۳۱۰ و جلد سوم همان کتاب ۱۳۱۹ تهران - شعرای قبل از رودکی بقلم اته **Ethe** آلمانی که در فقه‌اللغة ایران و جداگانه طبع شده - تاریخ ادبی براون جلد اول مخصوصاً فصل ١٤- تحفة‌الملوك چاپ طهران ۱۳۱۷ چهار مقاله چاپ لندن ۱۹۰۹ با حواشی آقای محمد قزوینی .

در خصوص دانشمندان و عربی نویسان گذشته از منابع فوق رجوع شود به : یتیمة‌الدهر ثعالبی - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) ایضاً تألیف نیکلسن (انگلیزی) محمد زکریای رازی تألیف آقای دکتر محمود نجم آبـادی شرح حـال

ابن المقفع بقلم آقای اقبال آشتیانی - تاریخ الحکماء قفطی - آداب اللغة الاسلامیه جرجی زیدان فهرست ابن‌الندیم - وفیات‌الاعیان ابن خلکان - طبقات‌الشعراء ابن‌قتیبه.

۴ - دوره غزنوی - عهد فردوسی

دورهٔ عظمت غزنویان‌که با روزگار شهرت فردوسی مقارن است وعلمای نامی داشته‌که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده‌اند ولی جای آن است‌که به ملاحظه ادبیات ملی فردوسی را محور این عهد قرار دهیم زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است‌که بعد از استیلای عرب وفراموش‌شدن افکار و آثارملی شاهنامه را که پیش از او دقیقی ودیگران شروع کرده وناقص‌گذاشته بودند ازنو آغازکرده بپایان رسانید و بدینواسطه داستان‌باستان را بخاطرها آورده وتاریخ روزگارگذشته را زنده‌کرد چنانکه خودگوید :

بسی رنج بردم در این سال سی　　　عجم زنده کردم بدین پـارسی

در این عهد علم و ادب رواجی یافته امراء و وزراء که بعضی از آنان مانـنـد قابوس و شمگیر و صاحب بن‌عباد خود نیز از دانشمندان بشمار میرفتنـد فضلا را تشویق وحمایت میکردند . مناطق اقتدار وپایتخت‌های آنان مانند بخارا و سمرقند وطبرستان و ری واصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود .

درهمین عهدکه سلسله غزنوی بکوشش سلطان محمود به اوج بزرگی رسید و شهر غزنه مرکزی تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان را بدانجا راه آمد و شد بازگشت .

شهرت غزنویان با ترقی البتکین یکی از غلامان سامانیان آغاز شد بعداز آن کار سبکتـکین غـلام و داماد او بالا گرفت و در سیصد و هشتاد و چهار از جانب نوح بن منصور سامانی امارت خراسان یافت . اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتکین بود که در سال سیصد و هشتاد و نه در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در چهار صد و بیست و یك اتفاق افتاد سلطنت نمود محمود استعداد نظامی داشت و دراندك مدت قویترین حکمران خطه ایران گردید و درهند فتوحات کرده از معابد آنجا مانند سومنات و غیره خزائن بیاورد این پادشاه بحمایت مذهب سنت برخاست و تعصب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگرمخصوصاً اسمعیلیه را سخت دنبال و سیاست نمود .

محمود بزبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد زیرا شعراء و ادباء را حرمت گذاشت و بیجهت نیست که سخنگویان بزرگ. مانند عنصری و فرخی و فردوسی او را مدح کرده‌اند گویند قریب چهارصد تن از شاعران در دربار وی گرد آمده بودند گویا محمود خود نیز بپارسی شعر میساخته و در نثر فارسی دست داشته . با این همه نباید در هنرپروری و قدر شناسی وی مبالغه نمود بعضی از محققین دور می دانند سلطان محمود در فارسی باندازه کافی دارای ذوق بوده و بدقایق ادبی پی برده و قدر سخن را آنطور که باید و شاید شناخته باشد چنانکه قدر سخنگوی بزرگی مانند فردوسی را نشناخت بعلاوه محمود بآن حد که مدایح شاعران دربار میرساند سخی و زربخش نبوده و سیم و زر را گاهی بدانش و هنر برتری میداده است چنانکه فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند و میتوان گفت محمود در حمایت شعراء و نویسندگان تقلید شاهان سامانی را می نموده و میخواسته است شعرا او را با سخنان نیکو ستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند. بعضی از اعقاب محمود مانند سلطان مسعود و ابراهیم و بهرام شاه نیز طرفداران گویندگان و ادبیات بودند ولی دراین کار بپایه محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان معروض هجوم سلجوقیان گردیده و از ترویج علم و ادب باز ماندند .

اینك چندتن از نامیان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام میبریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنها یعنی فردوسی برسانیم :

عنصری - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری درحدود سیصد وپنجاه تولدیافت اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته‌اند پدرش پیشه بازرگانی‌داشته و اونیز خود بشغل پدر اشتغال میکرد تا در سفری دچار راهزنان شد و سرمایه اش از دست رفت بعد از این واقعه در صدد تحصیل دانش بر آمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام بواسطه امیر نصر برادر کهترسلطان محمود که از ممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید .

عنصری روز بروز پیش سلطان تقرب جست تا لقب ملك‌الشعرائی یافت وطرف توجه و مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب

شمردند وروزبروز بمقام‌ومرتبت اوافزود و مانندرودکی جاه‌ومال بسیار بهم‌رسانید چنانکه خاقانی گفته :

شنیدم که‌از نقره زددیکدان   ززرساخت آلات‌خوان‌عنصری

قسمت عمده اشعار عنصری قصایداوست که اغلب آنهارادر مدح‌سلطان‌محمود غزنوی و برادراوامیرنصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیریوسف گفته واعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح نموده والحق در اغلب آنقصاید داد سخن‌راداده‌و معانی دقیق در قالب عبارت‌محکم‌ونغزوروان آورده‌و کلماتش‌باحسن‌انجام‌ادا شده و بطور حتم ازمدیحه سرایان‌درجه اول بوده است‌وبیجهت‌نیست که‌معاصر اومنوچهری که خودازاستادان‌بود اوراستوده‌ودرخطاب بشمع گفته است :

تو همی تابی و من برتوهمی‌خوانم‌بمهر   هرشبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد استادان زمانه عنصری   عنصرش بی‌عیب‌ودل بیغش ودینش‌بیفتن

شعراو چون‌طبع‌اوهم بی‌تکلف‌هم‌بدیع   طبع اوچون شعر اوهم‌باملاحت‌هم‌حسن

نعمت فردوس یك لفظ متینش را شمر   گنج باد آورد یك بیت‌مدیحش را ثمن

تاهمی‌خوانی نوابیاتش همی‌خائی شکر   تاهمی‌گوئی تو ابیاتش همی‌بوئی سمن

توان گفت پیش ازعنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری‌تواندنیامده بودمگر رودکی که ویرا سبقت‌فضل و کمال بود و عنصری خود به فضلو برتری اقرارداشت .

سبك عنصری- عنصری غالباً قصیده را بمقدمه‌ای با غزلو تشبیب‌شروع‌میکند و بعد سخن رابمدح‌وممدوح میرساند.

این شیوه رابعض معاصرین اونیز بکار بردند عنصری در غزل نیز دست داشته گرچه در آن‌فن‌سبقت‌رودکی‌را تصدیق کرده و گفته‌است:

غزلرودکی‌وار نیکوبود   غزلهای من‌رودکی‌وار نیست

دیوان قصاید عنصری باقیست ودوهزار واندی بیت‌دارد و گفته‌اند در اصل سی هزاربیت داشته .

چنانکه گفته‌شد هنرنمائی عنصری عمده در مدیحه‌سرائی‌اوست وقسمت‌عمده مدایح‌او متوجه است بسلطان محمود و جنگها و دلیریهای این پادشاه. در سفرهای

وی شاعر ملتزم رکاب بوده وقایع رامشاهده نمود و ممدوح خودرا باوصفهای عالی و مزیتهای دقیق خیالی متصف ساخته :

طلعتش مانند خورشید منور همتش از دعای ابدال برتر نعمتش مانند ریك بیابان وسخاوتش مثل دریای بیکرانست جودش عین وجود و کینش مایه عدم است رایش دردل عقل فروزد ورویش در تن جان فزاید.قرارزمین ومدار آسمانست دریای سخاو بوستان وفاست سفنیه ادب وقطب علم وگنج هنراست شیر درمقابل شمشیر او مانند برك رزان در برابر بادخزانست گردنکشان رابکرزمیکشدو مغزبد اندیشان رابتبر میکوبد..

از این شاعرغیرازفن خود کهمدیحهسرائی است انتظاری نبایدداشت وچنانکه گفته شد الحق در این فن تواناست یعنی کلمات برگزیده ومفید معنی را باحسن انتخاب وصفای قریحه بهم نیك پیوند داده ومعانی دقیق وشعر شیوای رشیقی بوجـود آورده شعرش مانند شعر فرخی ساده است ونه مثل بعضی اشعار منوچهری معروض تنافر لغات و دشوار وناهنجار بلکه استوار ومتین ودرعین حال صاف وروان و مانند آب درجریانست قصایدی مانند:

چه چیز است رخساره وزلف دلبر... یا : چنین بماند شمشیر خسروان آثار... ونظایر آن شاید این قولست

اینك چند بیت از مدیحهای کهسازش کلمات وآهنك لغات واتساق صفات را بنیکی نشان میدهد نقل میشود که وصفی شیوا ازشمشیر سلطان نموده سپس بستایش خود او گریز میزند :

چیست آن آبی چو آتش وآهنی چون پرنیان   بی روان تن پیکری باکیزه خون در تن روان
ار بجنبانیش آبست اربلرزانی درخش   اربیندازیش تیر است اربخمانی کمان
آیینه دیدی بروگسترده مرواریدخورد   ریزهٔ الماس دیدی بافته بر پرنیان
بوستان دیدار آتشکار نشناسد خـرد   کاتش افروخته است آن یاشکفته بوستان
تابدست شاه باشد مار بـاشدبی فسون   کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان
شاه گیتی خسرولشکر کش لشکرشکن   سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان
زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد   زیر پیمانش سپهر وزیر فرمانش جهان
پست گشته راستی از نام او گردد بلند   پیر کشته مردمی ازیاد او گردد جوان

ای خردرا جان وجانرا دانش ودلرا امید   پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان
بر سپهر مهر مهری برنگین داد مهـر   در سرگفتار چشمی در تن کردار جان
کوه کان بادوزان گردد بجنبش اسب تست   کوه گردد زیرزین و باد گردد زیر ران
کار خواهی کار بخشی کاربندی کار ده   کار بینی کار جوئی کار سازی کاردان
شادی و شاهی تو داری شادباش وشاه باش   جامه شادی تو پوش ونامه شاهی توخوان

در مطالعه این ابیات و نظایر آن درمی یابیم که کلمات زیبای گوشنواز وسبك تألیف و معانی و طرز ادای آنها هرگز ساده و عادی نیست یعنی هر کسی را یارای آوردن آنها مقدور نباشد از طرف دیگر سنگین و مغلق و ناروان هم نیست و حد اعلای یك مدح لطیف را که رسم آنزمان و فن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی هنری بزرك نموده .

گذشته از استادی درمعنی ولفظ مناسب با شرایط مدح که عمده هنرپردازی شاعر در این قصاید همانست و باید آنرا از همان نظر نگریست در قسمتهائی مزیت اخلاقی هم که از لحاظ عصر درخور است در این اشعار توان یافت که در ضمن مدح ممدوح را بشجاعت ومردانگی ودانش و داد تشویق میکند . وبسا که فواید اجتماعی نیز از آن حاصل میگردد در قصیدهای گوید :

چهار وقتش پیشه چهار کار بود   کسی ندید ونه بیندش ازاین چهار جدا
بوقت قدرت عفوو بوقت زات رحم   بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفـا

که درحقیقت اینگونه صفات را بدین تعبیرات جزیل بممدوحش تلقین میکند.

درقصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده میشود مانند ابیات ذیل :

چومرد پرهنرازخویش ایمنی دارد   رود بدیدهٔ دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اخترگر   نه فال گوی بکار آیدش نه خواب گزار

☆☆☆

کسیکه برتو مزور کند حدیث کسان   دهان آنکس پرخاك باد و خاکستر
کسیکه مایه ندارد سخن چه خواهد گفت   چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر

☆☆☆

بباز گفت همـی زاغ همچو یارانیم   که هردو مرغیم ازجنس واصل یکدیگر
جوابداد کـه مرغیم جز بجای هنر   میان طبع من و تو میانه هست نگر

خورد ازآنکه بماند زمن ملوك زمین   تو از پلیدی و مـردار بر کنی ژاغر

☆☆☆

نه هرکه قصد بزرگی کند چنو باشد   نه هرکه کان کند او را بگوهر آید کار

☆☆☆

عجب مدار کـه نامرد مردی آموزد   از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر
بچند گاه دهد بوی عنبر آن جـامه   کـه چند روز بماند نهاده بـا عنبر
دلی که رامش جوید نیابدان دانش   سری که بالش جوید نیابد او افسر
ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز   نه ملك یابد مرد و نه بر ملوك ظفر

ازین چند بیت نیك پیداست که شاعر برلطایف اخلاق بشری واقف بوده.

عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی در مثنوی نیز مهارت داشته و گویا قصه وامق و عذرا را نخست او بنظم کشیده. همچنین مثنویهـای دیگر مانند: سرخ بت وخنك بت وشاد بهر و عین الحیات باو نسبت داده شده عنصری بسال چهارصد و سی و یك بدرود زندگانی گفت.

از معاصرین عنصری و از شعرای معروف دربار محمود غزنوی یکی ابو نظر عبدالعزیز بن منصور مرزوی متخلص به **عسجدی** بود که او نیز قصایدی درمدح محمود ساخته و افسوس چیز زیادی از آنها بما نرسیده است. گرچه تذکره نویسان اورا از عطایای سلطان بهرمند دانسته‌اند ولی از فحوای کلام خودش معلوم میشود جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت بوده است چنانکه خود گوید.

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار   فغان زسفلی و علوی وثابت وسیار
چه اعتبار براین اختران نامسعود   چه اعتماد براین روزگار ناهموار
جفای چرخ بسی دیده‌اند اهل هنر   از آن بهرزه شکایت نمیکند احرار

عسجدی غیراز مدیحه اشعاری دیگر سروده و ازقطعات معدودی که باقیست پیداست که وی در سخن قدرت داشته و در وصف وتشبیه ماهر بوده قصیده‌ای شیوا از او در مدح فتح سومنات نقل شده که ابیات ذیل از آنست:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد   کردار خویش را علم معجزات کرد
آثـار روشن ملکان گذشته را   نزدیك بخردان همه ازمشکلات کرد
بز دودز اهل کفر جهانرا براهل دین   شکر دعاء خویشتن از واجبات کرد

محمود شهریار کریم آنکه ملك را   بنیاد برمحامد و بر مکرمات کرد
شطرنج ملك باخت ملك باهزارشاه   هر شاه را بلعب دگر شاه مات کرد
شاها تو ازسکندر بیشی بدان جهت   کاوهرسفر که کرد بدیگرجهات کرد
عین الرضا ایزد جوئی تو در سفر   باز او سفر بجستن عین الحیات کرد

وفات او را چهار صد و سی و دو نوشته اند که تصادف میکند با سال وفات سلطان مسعود غزنوی با اینکه دیوانی باونسبت داده‌اند که گویا سه هزاربیت داشته اکنون جزاشعاری چند از قصیده وقطعه ومثنوی که در تذکره‌ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست.

دیگر از معاصرین عنصری **غضائری رازی** است که مقرش در اراك (عراق) بوده و بدربار بهاءالدوله دیلمی انتساب داشته ومداح او بوده غضائری در قصیده توانا بوده و در مدح مبالغه کرده است. شهرت وی بواسطه قصیده‌ایست در مدح سلطان محمود بمطلع ذیل:

اگر کمال بجاه اندراست وجاه بمال   مرا به‌بین که به‌بینی کمال را بکمال

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است. عنصری با قصیده‌ای بهمان وزن بدو پاسخ داده وغضائری نیز بوی جواب ساخته قصاید غضائری از لحاظ مقایسه سبك شیوهٔ زمان خواندنیست.

فرخی - از شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص به فرخی از اهـل سیستان بود. چنانکه خود در این بیت اشارت بوطن خویش کرده:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
و ز پی خویشان ز شهر خویشتن دارم خبر

پدر فرخی جولوغ در خدمت امیر خلف بانو صاحب سیستان بسر میبرد (۱) فرخی ذوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنك نیکو میزد، در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خـاصی بوجود آورده.

---

۱ - امیرابواحمد خلف بن احمدبن محمدبن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و حامی علم و ادب بود بسال ۳۹۳ مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ وفات یافت او را بنام مادرش بانو امیرخلف بانو هم میگفتند.

پیش از آنکه بدربار محمود رسد درسیستان خدمت دهقانی میکرد وچون از صله و انعام ابوالمظفر احمد بن محمد امیر چغانیان(۱) آگاه گشت قصد دربار او کرده همراه کاروانی شد و قصیده‌ای که چند بیت از آن نقل میشود در وصف شعر خود و مدح امیر گفت :

با کاروان حله برفتم ز سیستان   با حله تنیده ز دل بافته ز جان
با حله فریشم ترکیب او سخن   با حله نکارگر نقش او زفان
هرتار اوبرنج بر آورده ازضمیر   هرپوداوبجهدجدا کرده‌ازروان
ازهرصنایعی که بخواهی براواثر   وزهربدایعیکه‌بخواهی براونشان
نه‌حله‌کزآب‌مراورارسدگزند   نه حله‌کز آتش او را بود زیان

تا گوید :

تانقش کردبرسرهرنقش برنوشت   مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

چون به چغانیان رسید امیر برای داغ کردن کرکان بداغگاه رفته بود پس فرخی قصیده خود را بخواجه عمید اسعدکه پیشکار ابوالمظفر بود عرضه داشت و او فرخی را بـا خود بداغگاه برد و در ضمن از او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و اوهمان شب قصیده معروف داغگاه را نظم کرد که مطلع آن این است :

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار   پرنیان هفت رنگ اندرسر آرد کوهسار

روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند . امیر شعر شناس بود و از این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت وصله فراوان بخشید .

بعد فرخی بدربار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او بدربار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جلال پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید :

با ضیعت آبادم و با خانه آباد   با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم و هم با گله میش   هم با صنم چینم و هم بابت فرخار
سازسفرم‌هست ونوای‌حضرم هست   اسبان سبکبار و ستوران گرانبار

۱- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر وابوالمظفر بخاندان موسوم بآل محتاج یا ملوك چغانیان منسوب بود که قرن چهارم در آن ولایت حکومت میکردند .

ازسـازمرا خیمه‌چوکاشانه مانی   وزفرش مراخانه‌چوبتخانه‌فرخار

بااینکه شاعراینگونه غرق نعمت وملازم حضرت بودگاهی‌هم مورد عتاب‌واقع میشد . چنانکه در قصیدهٔ بمطلع « ای ندیمان شهریارجهان ـ ای بزرگان درگـه سلطان» . یکی‌ازین موارد راگفته وازبزرگان دربارسلطان شفاعت میطلبد وروزگار تقرب خود را بپادشاه درهمین قصیده چنین یادمیکند :

شاه گیتی مرا گرامی داشت   نام من داشت‌روزوشب بزبان
بازخواندی مرا ز وقت بوقت   باز جستی مرا زمان بزمان
گاه گفتی بیـا و رود بـزن   گاه گفتی بیا و شعر بخوان

ازفحوای سخنان شاعر پیداست‌که این عتاب ازبزرگترین منعم و حامی یعنی ازابواحمد محمد پسرسلطان محمود بوده ولی بجز یکی دومورد دیگربوی درد و اندوه ازسخن فرخی‌نمیآید ومعلوم میدارد درواقع شاعردرفراوانی وتن‌آسانی زیسته وروزگارخود راباسازوآواز وشعرسازی وعشق‌بازی بسرمیبرده ودلش درگروخوبان بوده است چنانکه‌گفته :

مرادلیست‌گروکان عشق چندین جای   عجبتر از دل من دل نیافریده خدای
دلم یکی و در او عاشقی‌گروه گروه   تو درجهان چودل من دلی دگربنمای

فرخی‌قسمت‌عمده‌قصاید خودرا درباره‌غزنوی‌سروده سلطان محمود وپسرانش ابواحمد محمد ومسعود وبرادرش امیریوسف و وزراء وندمای آنان را مدح‌کرده و ازآنجمله درستایش ابواحمد محمدگفته است :

چهارچیز گزین بود خسروانرا کار   نشاط کردن‌چوگان‌و بزم‌ورزم‌وشکار
ملك محمد محمود آمد و بفزود   بر آن چهار بتوفیق کردگار چهار
نگاهداشتن عهد و برکشیدن حق   بزرك داشتن دین و راستی گفتار

دیوان فرخی بیشترازنه هزاربیت است وگذشته از قصاید،غزلیات و قطعات و ترجیع بندورباعیات راحاوی است معاصرین و اخلاف فرخی مانند عنصری و رشید و طواط ودیگران اورا ستوده‌اند فرخی‌گذشته ازشاعری در عروض ونقدالشعراستاد بوده‌و کتابی‌دراین‌علم‌باسم ترجمان البلاغه‌تألیف‌نموده‌و آن‌بمرورزمان‌ازمیان‌رفته‌است ولی‌رشیدالدین وطواط آنرادیده‌ودرتألیف کتاب‌حدائق‌السحرخوداز‌آن استفاده کرده

سبك ومذاق فرخی - فرفی نیزمانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده ودرتغزل قدرت نشان داده است . بطورکلی این شاعر درلفظ ومعنی مهارت بسزا داشته وتشبیهات لطیف وطبیعی بکاربرده وازتعقید وتکلف اجتناب ورزیده وغالباً اشعار را ساده وشیرین سروده است برای نمونه میتوان قصیده‌ای راکه با وصف ابرشروع میکند متذکرشدکه درعبارات و تشبیهات آن صفت سخن پردازی شاعرهویداست ومطلع آن قصیده این است :

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چورای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

فرخی درمدح وستایش بسبك زمان خویش اوصاف بلند واخلاق عالی ارجمند به ممدوح خود میبخشد ممدوح او سخن آرا و سخنور است مردمی کیش او وجود وبخشش مذهب اواست زر در نظرش مانند کاهست دلش مانند دریا فراخ وبیکران وکفش مانند دریاگوهرفشانست جهان را بتدبیر میگرداند در چهره اش روز بهی پیداست داد میدهد ودانشمند رامینوازد شاهان ازاوبشاهی و آزادگی داستان زنند. چون روز جنگ شمشیر کشد مریخ از ترس راه خود راگم میکند و حمل را از عقرب بازنمیشناسد و هراس بردلها می‌نشیند . اختر نیك و بخت بلند دارد . عهد نگهدار وحق‌پرست ودینداروراست گفتاراست .

ازاین معانی که درغالب قصاید وی آمده توان دیدکه شاعر چگونه با سخنان شیوا واشعار رسا فرمانروایان زمان خود را درصفات نیك تشویق کرده و اگربعضی آن صفات رانداشته‌اند تحریض نموده است . .

گفتیم ازهنرهای شاعرتغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیزدرآغازقصاید وصف زیبائی طبیعت وسخن ازبهار و نوروز ومی ومعشوق است . اینك نمونه تغزلی ازقصیده معروفی درمدح سلطان محمودکه در بالا اشاره بدان‌شد . دراین قصیده هم آن تصویری لطیف ازابربعمل آمده وتشبیهات نغزبکاررفته است :

برآمد نیلگون ابری زروی نیلگون‌دریا　　چورأی عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا
چوگردان گشته سیلابی میان آب آسوده　　چوگردان گردبادی تندگردی تیره اندروا
ببارید وزهم بگسست وگردانگشت برگردون　　چوپیلان پراکنده میان آبگون صحرا

توگفتی گرد زنگاراست بر آئینه چینی　　توگوئی موی سنجابست برپیروزگون‌دیبا
بسان مرغزار سبزرنك اندر شده گردش　　بیکساعت ملون کرده روی گنبد خضرا
توگفتی آسمان‌دریاست‌ازسبزی‌وبررویش　　پروازاندرآورده‌است ناکه بچگان‌عنقا

می‌بینیم که استاد دراین چند بیت طبیعت را سخن مینگارد : توده های ابر را مانند رأی عاشقان وطبع دلباختگان گردان وشیدا می‌بیند و آنها را به سیلابی که میان آب ساکن آید یا بگردبادی‌که درهوا برخیزد یا بمرغزارگردنده و بچگان عنقاکه برروی دریا بپروازدرآیند تشبیه مینماید . درمدحیه دیگرکه باز روی سخن بدان پادشاهست نشئه بهار ونقشه گلزار ونسیم گل ونغمه قمری وبلبل‌رابا این‌سخنان نغز و وزن نشاط‌آور دلنشین میستاید:

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار　　بدین روشنی شراب‌بدین نیکوئی نگار
یکی‌چون‌بهشت‌عدن‌یکی‌چون‌هوابدوست　　یکی‌چون گلاب‌بلخ یکی‌چون بت‌بهار
زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گل　　درخت ازجمال برگ سرکه ز لاله زار
یکی‌چون‌پرند سبزیکی‌چون‌عبیرخوش　　یکی‌چون‌عروس‌خوب‌یکی‌چون‌رخان‌یار
تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ　　گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
یکی خفته بربرند یکی خفته برحریر　　یکی رسته ازنهفت یکی جسته ازحصار
زبلبل سرود خوش زصلصل نوای نغز　　زساری حدیث‌خوب زقمری خروش‌زار
یکی بر کنارگل یکی در میان بید　　یکی زیر شاخ سرو یکی برسر چنار
هوا خرم ازنسیم زمین خرم از لباس　　جهان خرم از جمال ملك خرم ازشکار

با وجود این وصف های جاذب طبیعی شعرفرخی ازتشبیهات خیالی و استعاره وکنایه خالی‌نیست . شب‌را بزنگی وسپیده‌صبح رابدندان اوونورسفید روزرابه‌رادی قصب وقدرابه سروو‌صورت‌را بماه وشرابرا به‌عقیق مذاب وسبزه‌زار رابه‌پرندنیلگون وبیدرا به‌برطوطی وارغوان رابه‌لعل بدخشی وباغ را به بوقلمون تشبیه‌نموده‌است و اینگونه تشبیهات که درادبیات مافراوانست اگردرست ترسیم طبیعت نمودارنمیسازد ازطرف دیگرنماینده باریکی فکرولطف موقع وفراخی‌خیالست ودرهرصورت توان گفت‌تغزلهای‌استاد طرحهای‌غریب ریخته‌ورنگ آمیزیهای‌بدیع‌بکاربرده ونشاط نشئه طبیعت را خوب بسلك سخن‌کشیده اینك چندبیت دیگرازاینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد پدرام — ایخوشا این جهان بدین هنگام
چون بناگوش نیکوان شدباغ — از گل سیب و از گل بادام
همچولوح زمردین گشته است — دشت همچون صحیفهٔ زرخام
باغ پر خیمه های دیبا گشت — زندوافان درون شده بخیام
گل سوری بدست باد بهار — سوی باده همی دهد پیغام
که ترا بامن ار مناظره‌ایست — من بباغ آمدم بباغ خرام

فرخی درنمودن احساسات شادی واندوه وشوق وصال ودرد جدائی ودیگر عواطف بشری نیزسخن آرای ماهریست وشعرش نشان میدهدکه وی اهل دل بوده و اوضاع جهان وحالات مردمان بیدرنگ در آئینه ضمیراونقش بسته ومتأثرش میساخته قصیده شیوای مؤثردرمرثیه سلطان محمودکه با مطلع :

شهرغزنین نه همانست که من دیدم پار — چه فتاده‌است که‌امسال دگر گون‌شده کار

آغازمیکند این‌حقیقت را نشان میدهد همچنین‌است ابیات ذیل دردجدائی را درآن جلوه داده :

دل من همی داد گفتی گوائی — که باشد مرا روزی ازتوجدائی
بلی هرچه‌خواهد رسیدن بمردم — بران دل دهد هرزمانی گوائی
من این‌روزراداشتم چشم زین غم — نبوده است باروزمن روشنائی

برخی ازاشعارفرخی معانی تاریخی‌دارد زیرا وی ندیم سلطان محمودودربسی ازسفرهای هند باوی بود پس ازجنگها وفتوحات سلطان درقصایدخود سخن بمیان آورده وبساکه ازاین قصاید برای وقایع ونامها وجاهای تاریخی استفاده توان کرد اینک مطلع های برخی ازاینگونه قصاید تاریخی :

بهارتازه دمید ای‌بروی رشک بهار — بیا و روز مرا خوش‌کن و نبید بیار

✲ ✲ ✲

فسانه گشت وکهن‌شدحدیث‌اسکندر — سخن نو آر که نوراحلاوتیست دگر

✲ ✲ ✲

بخندد همی باغ چون‌روی دلبر — ببوید همی خاك چون مشك ذفر

✲ ✲ ✲

ترکش ای‌ترك بیکسوفکن‌وجامه‌جنگ — چنگ برگیرو بنه‌درقه‌وشمشیرازچنگ

✲✲✲

درضمن این قصاید تاریخی ابیاتی نیزمیتوان یافت‌که مراسم وآیین عصردرآن نمودار است مانندآنچه درباب مجالس سلطان و جشنهای نوروز ومهرگان‌گفته یا آنچه در وصف داغگاه ابومظفرچغانی ساخته .

درخاتمه بایدگفت فرخی ازقصیده‌گویان درجهٔ اول ایرانست درسخن‌تواناست طبعش روان و قصائدش صریح وآسانست و پیچیدگی و معانی دقیق فلسفی ومطالب علمی درآن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق وقریحه است . حس و زن و موسیقی شناسی او درآهنك و پیوند نظم او مؤثربوده وسخنش را از هرگونه تعقید ودرشتی برکنار داشته است . تاریخ‌وفات فرخی را سال ٤۲۹ نوشته‌اند .

منوچهری ـ ابوالنجم احمد منوچهری از دامغان بود تخلص خود را ازنام نخستین ممدوح خود فلك‌المعالی منوچهربن قابوس وشمگیر پنجمین حکمران زیاری (۱)گرفته . بعضی تذکره نویسان او را شصت‌کله نیز نامیده‌اند ولی‌گویا این لقب از اشتباه اسم و تخلص او با اسم احمدبن منوچهر شصت‌کله پیش آمده باشد احمدبن منوچهر از شعرای قرن ششم بوده و راوندی مؤلف تاریخ راحت‌الصدور در بین معاصرین خود ازاو نام برده و او را بلقب شصت‌کله خوانده

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده مشکل است او را از شعرای دربار وی شمرد زیرا در میان اشعار او نامی ازمحمود دیده نمیشود و آنچه برما معلوم‌است قبل ازسال چهارصدوبیست وشش که مسعود بگرگان رفت‌منوچهری درغزنه بوده وبخدمت آن سلطان پیوسته بهرصورت منوچهری را میتوان شاعردربار مسعود شمرد زیرا اغلب قصاید او درمدح آن پادشاه و وزراء و امرای او میباشد .

سبك و افکارمنوچهری ـ ازسخن منوچهری پیداست که وی اشعار متقدمین خاصه‌سخن‌سرایان تازی را زیاد خوانده ونسبت‌بدان انسی پیدا نموده‌چنانکه گوید:

من بسی دیوان شعرتازیان دارم زبر

و اتفاقی نیست‌که نام شماره‌ای ازشعرای گذشته و معاصر ایران و عرب را در دیوان خودآورده و ازمضامین‌آنها نقل‌کرده مانند ذکر از اطلال و دمن و یاد ازدیاد مندرس و حدیث قافله و جدائی ازمحبوب ومسافرت با شتر و وصف بیابان

۱ـ آل زیار (٤۰۳ ـ ٤۲۰) درحوالی طبرستان‌وجرجان حکومت داشته

و صحبت ازخارمغیلان و تصویرستاره‌ها از سهیل و سماك

شاعر گذشته از شعر ومضامین عرب در لغت عـرب هم تبحر داشته و نه تنهـا مانند بعض از معاصرین خود مضامین و اسلوب عرب را اقتباس نموده بلکـه عـین لغت‌های غریب وترکیب های ناروای عربی را مانند «معبرذوائب معقد عقایص مسلسل غدایرسجنجل ترائب» داخل شعر فارسی کرده و قافیه پردازیهای نابجای ثقیل مانند کوائب و نجائب و مراحب و محجن و ممکن روا داشته است . چند قصیـده از وی مستقیماً شعرای عرب را بخاطرخوانندهمیآورد مانند قصیده‌ای که با مطلع « سلام‌علی دار ام‌الکواعب بتان سیه چشم عنبردوائب » آغاز میکند وگوینده نامی تازی یعنـی امرءالقیس را متذکرمیسازد حتی گاهی درضمن قصایدی که بفارسی روان شیرین گفته جمله هائی شاهد توجه شاعرسخن سرایان تازیست مثلا درضمن قصیدهزیبا بامطلع :

«روزی بس‌خرم استمی گیرازبامداد   هیچ بهانه نماند ایزد کام تـو داد »

گوید :

قوس قزح قوس وار عالم فردوس وار   کبك‌دری کوس وار کرد قفا نبك باد

که مطلع قصیده معروف امرءالقیس را بیاد میاورد

(قفا نبك من ذکری الحبیب ومنزل   بسقط اللوی بین‌الدخول فحومـل)

همچنین درطی قصیده شکوائی خود با مطلع :

« حاسدان برمن حسدکردند ومن فردم چنین »

گوید :

«من بسی دیوان شعرتازیان دارم بیاد   تونداني‌خواندالاهبی‌بصحنك‌فاصبحین

که قصیده عمروبن‌کلثوم را بنظرمیآورد :

« الاهبی بصحنك فاصبحینها   ولاتبقی خمور الاندرینـا »

و این هردو قصیده تازی ازمعلقات هفتگانه است که معروفست .

با اینهمه مبادا گمان رود تمام شعرمنوچهری با اینگونه تضمینها یا با لغت های درشت معقد است اولا شاعربا تسلطی که در زبان وقدرتیکه درکلمات وعبارات‌داشته همین تعبیرات ثقیل بیگانه‌منش را هم رام کرده ودر جزو سخن فـارسی‌آورده دوم آنکه غالب اشعاروی بفارسی‌روان وبهترین سخنان سروده شده . پیداست که عده‌ای

از این قصاید مربوط بمدح است که پس ازتغزلی ملیح رشته مطلب به ممدوح‌میرسد توان‌گفت عمده سخن‌پردازی شاعر درهمین قسمت‌تغزل است که در آن‌گاهی زیبائی طبیعت گاهی جمال معشوق وگاهی حالات درونی خود را تصویرنموده و در مواردی موضوع های‌گوناگون مانند وصف‌شمع یا اسب یا کاروان یانظایرآنرا بر گزیده‌وصف های منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل‌آمیز ماهرانه‌که اولی دلرا می‌فریبد و دومی اندیشه را و اغلب این دو هنر باهم است . گـل و سبزه مانند بالش و بستر بصحرا فراگسترده درختان‌کبود ازفشار باد خمیده وچـون چنبر های یاقوتین شده که بلبلان مانند بازیگران درآن درجست وخیزند سنبل‌نظیرزلف خوبان ونرگس مثال معشوقان دامنه‌کهسار راپوشیده ولاله‌نعمان بسان‌خوبرخساران است که گوئی‌دلرا بمشك وسررا بخون‌آلوده است نرگس‌مانند حورایی‌است که طبق سیمین برسرنهاده وبران ساغرهای زرین چیده . . . . همه اینها بدیعست ولی چه‌فایده بقائی ندارد درصورتیکه جمال وشکوه خواجه برقرار وپایدار است .

دربعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند و نقشهای بدیـع لطیفی بوجود میآید که نمونه درخشانی ازروح نگارگرگوینده آنست . هر صاحب دلی‌که قصیده « شبی‌گیسو فروهشته بدامن » را بخواند و منظره های بدیع را کـه درآن نمایانده‌شده‌بنگرد وقدرت سخن راکه پرده های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره ها وآمدن ابر و باران وشروع باد وطوفان و طلوع آفتاب تابان پشت سر هم دربرابر دیده مجسم میدارد دریابد بی‌اختیار بگوینده آن منوچهری دامغانی آفریـن خواهدگفت اینك چندبیتی از آن قصیده :

تاریکی شب :

شبی‌گیسو فروهشته بدامـن   پلاسش معجز و قیریش‌گرزن

بکردار زن زنگی که هرشب   بزاید کودك بلغاری آن زن

شبی‌چون‌چاه‌بیژن‌تنك‌وتاریك   چوبیژن دژ میان چاه او من

☆☆☆

تصویرستاره ها :

ثریا چون منیژه بر سر چـاه   دوچشم‌من‌براوچون‌چشم‌بیژن

همی برگشت گرد قطب‌جدی — چو گرد بابزن مرغ مسمن
بنات‌النعش گرد او همی گشت — چو اندر دست مرد چپ فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه — چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبرمجره — زده گردش فقط از آب روین

☆☆☆

اسب شاعر :

مرا در زیر ران اندر کمیتی — کشنده نی وسرکش نی و توسن
عنان بر گردن سرخش‌فکنده — چو دو مار سیه بر شاخ چندن
دمش چون تافته دم بریشم — سمش چون ز آهن و فولاد هاون
همی راندم‌فرس را من‌بتقریب — چو انگشتان مرد ارغنون زن

☆☆☆

طلوع آفتاب :

سرازالبرزبرزدقرص‌خورشید — چو خون‌آلوده دزدی سر ز مکمن
بکردار چراغ نیم مرده — که هر ساعت فزون گرددش روغن

☆☆☆

شروع طوفان و باران:

برآمد بادی از اقصای بابل — هبوبش خاره درو باره افکن
تو گفتی گز ستیغ کوه سیلی — فرود آرد همی احجار صدمن
ز روی بادیه بر خاست گردی — که گیتی کرد همچون خزادکن
چنان کز روی دریا بامدادان — بخار آب خیزد ماه بهمن
برآمد زاغ رنك و ماغ پیکر — یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنان چون صدهزاران خرمن‌تر — که عمداً برزنی آتش به خرمن
بجستی هر زمان از میغ برقی — که کردی گیتی تاریك روشن
چنان آهنگری کز کوره تنك — بشب بیرون کشد رخشنده آهن
خروشی برکشیدی تند تندر — که موی‌مردمان کردی چوسوزن
تو گفتی نای روین هر زمانی — بگوش اندر دمیدی یك دمیدن
بلرزیدی زمین از زلزله سخت — که کوه اندر فتادی زو بگردن

فرو بارید بارانی ز گردون — چنان چون برك‌گل باردبگلشن
و یا اندر تموزی مه ببارد — جراد منتشر بر بام و بر زن
زصحرا سیلها برخاست هرسو — درازآهنك وپیچان و زمین‌کن

توانگفت دراین سبك توصیف شاعر سخن‌آرای ایران قریب هزار سال پیش حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازی (Naturalisme) عصرما قرین شده . تعریف طوفان ازین بهتر دشواراست وشاید وصف سیل را هیچ شاعری درهیچ زبانی زیباترو طبیعی ترازین یك‌مصرع :
« درازآهنك وپیچان وزمین‌کن » نکرده باشد .

با اینحال همهٔ وصفهای منوچهری نقش وتقلید طبیعت نیست وچنانکه‌دربالاهم گفته‌شدتشبیهاتیکه‌بیشترازذوق‌خیال‌واندیشه‌در آن کار کرده‌درتوصیفات‌شاعر آمده‌است. هر چندگاهی آثار اندوه ازگفته های اومانند آنچه درقصیده شمع آمده پیدا است ولی اکثراشعار وی بحقیقت نشاط انگیز ومسرت خیزاست وکمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان وسخنان زنده وشادان سروده باشد مضمون غالب اشعاراستاد ازاین قبیل است :

نوبهارآمد وگل تازه فرازآورد تو نیز می‌فرازآور و بربط بنوازتاچند بکاخ اندری وغم جهان خوری سوی باغ آی وساز وآوازونغمهٔ بلبل را بنیوش وروزهای گریزان بهاررا بخوشی بگذران :

روزی بس خرم است می‌گیر از بامداد — هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد
خواسته داری وساز بیغمیت هست باز — ایمنی وعز وناز فرخی و دین داد
نیرچه‌خواهی‌دگرخوش‌بخوروخوش‌بزی — انده فردا مبر گیتی خوابست و باد
می‌خورکت بادنوش برسمن وپیلگوش — روزخوش ورام خوش روزخوروماد باد
برجه تا برجهیم جام بکف بر نهیم — تن بمی اندر دهیم کار صعب او فتاد
بارد در خوشاب باز زاستین سحاب — وز دم حوت آفتاب روی ببالا نهاد
مرغ دل انگیز گشت باد سمن‌بیز گشت — بلبل شبخیز گشت کبك‌گلو برگشاد

مخصوصاً دراشعار مسمط‌که خود در آن سبك مبتکربود این روح الفت و ابتهاج نمایانست .

شاعرطبیعت پرست نشاط ورز زنده دل کـه میخواهد مـرد از شوق و ذوق زندگی بهره گیرد و از زیبائی های آفرینش لذت پذیرد حس لطیف موسیقی هـم دارد وپرده گوش بالحان نغز مرغان و ساز و آواز فرزند انسان باز است و بـرای اوکه در نوبهار مجذوب نمایش باغ و چمن است کبك نـاقوس و شارك سنتور و فاخته نای و بط طنبور میزند تا چه ماند بانسان که راز دل را در آواز ها و پرده های گوناگون میسراید و شاعر نام برخی از آواز ها را در قصاید خود از آن جمله در منظومهٔ

« رسم بهمن گیر واز نوتازه کن بهمنجنه » ای درخت ملك بارت عز و بیداری تنه »
میشمارد .

چنانکه اشارت رفت منوچهری دربیان وتعبیر حالات مسرت یاملال آدمی هم شعرپرداز توانائیست درراز ونیاز باشمع حال کسی راکه برای دیگران ازتـن وجان بگذرد وخود بهره‌ای جزبدی وناسپاسی نه برد بدین سبك بدیع بیان میسازد :

تومرامانی بعینه من تورا مانم درست　　دشمن خویشیم هردو دوستدارانجمن
خویشتن سوزیم هردوبرمراد دوستان　　دوستان درراحتند ازما وما اندرحزن
هردو گریانیم وهردوزردوهردودرگداز　　هردوسوزانیم وهردوفردوهردوممتحن
آنچه من بردل نهادم برسرت بینم همی　　آنچه توبرسرنهادی دردلم دارد وطن
اشك توچون زر که بگذاری وبرریزی بزر　　اشك من چون ریخته برزربرگ یاسمن
رازدارمن توئی همواره یار من توئی　　غمگسارمن توئی من آن توتو آن من

منوچهری بفحوای شعر خودش گذشته ازهنرهای زیبا درعلوم هم دستی داشته وحکمت وپزشکی ونحو ونجوم میدانسته . دیوان اشعارش اکنون درحدودسه هزار بیت است . وفات اورا درحدود چهارصد وسی ودوهجری نوشته اند .

☆فردوسی☆

ابوالقاسم فردوسی ازلحاظ زنده کردن تاریخ وداستان ملی وازجهت نفس تازه دمیدن بزبان فارسی بی‌شبهه بزرگترین شاعرایرانست وکسی دیگر ازگویندگان ما دراین هنرپایه اونمیرسد .

دریغا شخص بدین بزرگی ومقام شرح حال وتاریخ زندگیش ناقص ومجهولست وآنچه برما معلوم است اندکیست ازبسیار .

تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی وکنیه او ابوالقاسم بوده ولی در نام او و نام پدرش روایات گوناگونست . زادگاه او بقول کتاب چهار مقاله عروضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته (و با اینحال نزدیکترین تألیفاتی است بعهد او که ازو یاد کرده‌اند) قریه باژ از ناحیه طابران دربلوك طوس و اقامتش در طابران بوده است .

تاریخ قطعی تولد شاعر را نه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه نمیتوان تعیین کرد زیرا گرچه در موارد زیادی سن خود را ذکر کرده وسالهای مختلف از ۵۸ تا ۷۶ بلکه ۸۰ سال گفته ولی مبداء بدست نداده تازمان صحیح تولد از آن بدست آید وتنها به مقایسه وتقریب ممکنست دریافت . مثلا چون از آخرین سنها که گویا مقارن ختام شاهنامه بدست داده دربعضی نسخه‌های خطی شاهنامه مانند نسخه محفوظ در لیدن (هلند) و در اشترازبورگ (آلمان) هفتاد و شش است وچون شاهنامه را بموجب یك بیت خاتمه که گفته :

زهجرت شده پنج هشتاد بار　　که من گفتم این نامه نامدار

در تاریخ چهارصد هجری انجام داده پس در سال ٤۰۰ هفتاد و شش ساله بوده است دراینصورت سال تولدش ۳۲٤ هجری خواهد بود .

قرینه سن ۷٦ بیت دیگریست که باز در آخر شاهنامه آمده :

کنون عمر نزدیك هشتاد شد　　امیدم بیکباره بر باد شد

بحکم اشعار دیگر ممکنست تاریخ تولد فردوسی را حدود ۳۳۰ تخمین زد زیرا از روی آن اشعار شاعر ما درجلوس سلطان محمود یعنی در سال ۳۸۹ پنجاه و هشت ساله بوده پس تاریخ تولدش حدود ۳۳۰ میشود چنانکه گوید :

بدانگه بد سال پنجاه و هشت　　جوان بودم وچون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند　　که اندیشه شد پیرو من بی گزند
که ای نامداران گردنکشان　　که جست ازفریدون فرخ نشان
فریدون بیدار دل زنده شد　　زمین و زمان پیش او بنده شد
به پیوستم این نامه بر نام اوی　　همه مهتری باد فرجام اوی

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود و اینکه فردوسی شاهنامه را بنام او کرده و در این حین پنجاه و هشت سال داشته .

فحوای ابیات دیگر از خواتیم شاهنامه نیز این قیاس را قوی میکند مثلا در ضمن اشعار انجام شاهنامه چنین آمده :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یك   همی زیر شعر اندر آمد فلك
سی و پنج سال از سرای سپنج   بسی رنـج بردم بامید گنج
چو بر بـاد دادند گنـج مرا   نبد حاصلی سی و پنج مـرا
کنون عمر نزدیك هشتاد شد   امیدم بیکبـاره بر بـاد شد
سر آمد کنون قصه یزد گرد   بمـاه سفندار مـذ روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بـار   که گفتم من این نامه نامدار

بحکم این اشعار در سال چهارصد هجری هفتاد و یکسال داشته و اگر هفتاد و یك از ۴۰۰ هجری کم کنیم عدد ۳۲۹ حاصل میگردد نیز از اشعار فوق تاریـخ شروع شاهنامه بدست می آید زیرا شاعر درحدود ۴۰۰ میگوید سی‌وپنج سال صرف نظم شاهنامه کرده‌ام پس حوالی ۳۶۵ هجری را آغاز نظم آن توان گرفت و این با بیتی دیگر که گوید چون سال شصت و پنج گذشت اختر دیر ساز بامن موافق شد وتاریخ شاهان‌را ساختم باتعبیری که بعضی دانشمندان از آن کرده‌اند درست درمیآید بیت مذکور باتالی آن اینست :

چو بگذشت سال ازبرم شصت‌وپنج   فزون کردم اندیشهٔ درد و رنج
بتاریـخ شاهـان نیـاز آمـدم   به پیش اختر دیر ساز آمدم

این دانشمندان میگویند اصل‌مصرع اول (چه بگذشت سال ازبرشصت‌وپنج) است و مقصود سیصد و شصت و پنج هجریست که تاریخ شروع شاهنامه است پس در ۳۶۵ یعنی بسن سی‌و پنج سالگی شاهنامه را آغاز کرده و در ۷۰ سالگی یعنی پس از ۳۵ سال تمام کرده است .

در نتیجه این مقایسه‌ها میتوان گفت فردوسی در حدود سال ۳۳۰هجری در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵ یعنی در ۳۵ سالگـی آغاز به نظم شاهنامه کرده وبعد از ۳۵ سال یعنی در۷۰ یا ۷۱ سالگی‌در تاریخ ۴۰۰ هجری‌آنرا بپایـان آورده است .

بحکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت نخستین‌عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته چنانکه در ضمن شکایت از

پیری ونداری اشاره به نشاط ونازپروردگی وبرتری روزگار جوانی میکند . دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش براحتی میگذشته وخود در طابران طوس‌درباغی اقامت میکرده و درآن باغ یار وندیم داشته وفراغت وصفائی نصیبش بوده ودرآن حال شعر میسروده است و این معنی از ابیاتی مانند آنکه‌در داستان بیژن و منیـژه آورده وازباغ وجویبار مسکن خود سخن‌گفته پیداست .

ولی‌افسوس این‌شادکامی شاعربزرك بقائی نداشت ودرقسمت دوم عمر نداری و پیری دست بدست بشاعر بزرك ایران روی‌آورد وآسایش و رفاه را ازوبازگرفت . این وضع غم‌انگیز از ابیاتی از قبیل‌آنکه در زیرنقل میگردد پیداست :

الا ای بر آورده چرخ بلنـد   چه داری به‌پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی   به پیری مرا خوار بگذاشتی
مرا کاش هرگز نه پرورد یـا   چو پرورده بودی نیازرد یـا
بجای عنانـم عصا داد سال   پراکنده‌شدمال وبرگشت‌حال
دوگوش‌ودوپای‌من‌آهو گرفت   تهی دستی و سال نیرو گرفت

از این اشعار و امثال‌آن پیداست که پیری شاعر زود شروع کرده و در شصت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده وگوش او ازشنیـدن و پایش از رفتن بازمانده .

از تأثرات عمرشاعربزرك اینکه در اواخرعمربحکم فشار و تنگدستی مجبور شد شاهنامه را بامید صله و بخشش بنام سلطان محمود نماید ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگوئی نموده و پادشاه را نسبت بزنده کننده نام ایران بدبین و ظنـین کـردند و نامهٔ بدان ارزش و اهمیت مورد توجه سلطان واقـع نگردیـد چنانکه فرماید :

چنـین شهریاری و بخشندهٔ   به گیتی ز شاهان درخشندهٔ
نکـرد اندرین داستانها نگاه   زبدگوی و بخت بدآمد گناه
حسد برد بدگوی در کارمن   تبـه شد بـرشاه بـازار من

بنا بروایت فردوسی براثر این احوال خود عزیمت غزنه کرد و بدربار سلطان رسید ولی باز هم روی مهر و احسان از ساحت سلطان ندید ناچار دل ببازگشت‌نهاد

وبقول تذکره هفت اقلیم این قطعه شیوا را در آن موقع ساخت (گرچه آنرا بعنصری هم نسبت داده‌اند)

حکیم گفت کسی راکه بخت والانیست ٭ بهیچ روی مر اورا زمانه جویا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی ٭ بدستت افتد دری کجاش همتا نیست
خجسته درگه محمود ز اولی دریاست ٭ چگونه دریا کانرا کرانه پیدا نیست
شدم به دریا غوطه زدم ندیدم در ٭ گناه بخت منست این گناه دریا نیست

در نتیجه این یأس وسرشکستگی بودکه شاعر برگشت و قصیده‌ای در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همتی و دهن بینی و بی تباری او یاد کرد و از بخت خودکه محتاج کوته نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان با آن جاه و شکوه در گذشت و آن هجا بجابماند. برحسب روایت عروضی در چهار مقاله فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و ازبی توجهی سلطان آزرده گشت و صله سلطان راکه موافق مقام او نبود ردکرد و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه به هرات عزیمت کرد و از آنجا به پیش پادشاه طبرستان شهریار بن شروین که ایرانی پاك نژاد بود برفت وهجویه راکه صدبیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجویه را از وی بازخرید ومانع از انتشار آن شد. عروضی این شش بیت را از آن هجویه که بدست او آمده است آورده:

مرا غمز کردندکان پرسخن ٭ بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم ٭ چو محمود را صدحمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار ٭ وگر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی ٭ چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه ٭ وگرنه مرا برنشاندی بگاه
چواندر تبارش بزرگی نبود ٭ نیارست نام بزرگان شنود

بموجب اشعاری در خاتمه یکی از نسخه های قدیم شاهنامه نیز بحکم اشعاری در مقدمه نسخه‌ای از یوسف و زلیخا که در موزه بریتانیاست فردوسی بسال ۳۸۴ مسافرتی بجنوب ایران کرد و تا بغداد رفت ودر آنجا بدیدن موفق وزیربهاء الدوله دیلمی نایل آمد و بخواهش اوقصه یوسف و زلیخا را ساخت ودربازگشت درحدود ۳۸۸ به خان لنجان در حوالی اصفهان رسید و نزد حاکم آنجا احمدبن محمدبن

ابی‌بکر احترام دید ویك نسخه از شاهنامه را بنام او کرد و پس از برگشتن ازین مسافرت است که آخرین‌تدوین شاهنامه را برای تقدیم بسلطان محمود همت گماشت دانشمندان بدلایلی اشعار مربوط باین مسافرت را ساختگی میشمارند از آنجمله سستی آن اشعاراست که بسبك و شیوه استاد هرگزشبیه نیست بلکه امارات تقلید از آن پیداست.

ازسوانح مهم و دردناك زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که در عین سن رشد وجوانی یعنی سی وهفت سالگی پدرپیر شصت و پنجساله را داغ فراق بردل نهاد چنانکه شاعردرضمن مرثیهٔ دلسوزخود میگوید:

مگربهره گیرم من از پند خویش ٭ بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
جوانرا چو شد سال برسی و هفت ٭ نه برآرزو یافت گیتی و رفت

عروضی گوید چون سلطان محمود ازمسافرت‌هند برمیگشت بمناسبت بیتی که وزیرش خواجه احمد حسن میمندی ازفردوسی خواندو گفت:

اگرجزبکام من آید جواب ٭ من وگرز ومیدان وافراسیاب

محمود را ازشاعربزرك یاد آمد وازبی مبالاتی که درحق اونشان داد پشیمان شد وفرمانداد شصت هزاردینار براوبفرستند وازورضایت طلبندولی موقعیکه‌احسان سلطان ازدروازه رودباراشتر شهر طابران وارد میشد جنازه فردوسی را بدروازهٔ رزان‌همی بردند! تاریخ‌وفات‌فردوسی‌را۴۱۱یا۴۱۶نوشته‌اند. بنا بقول عروضی‌از آن مرد بزرگ تنها یك دختر باقی مانده بود.

(شاهنامه)

شاهنامه نویسی‌درقدیم - شاهنامه نویسی یعنی وصف زندگی و کارهای مهم شاهان وپهلوانان ایران ازروزگارکهن درکشورما معمول بوده است بموجب آنچه درکتاب تورات آمده درزمان هخامنشیان هم حالات و کار های شاهان ثبت وضبط میشده است. ازقدیمترین شاهنامه ها که نام آن بزمان ما رسیده کتاب خوتای نامك یا خدأینامه (شاهنامه) پهلوی است که در دورهٔ ساسانیان تألیف یافت و دانشمند ایرانی ابن مقفع آنرا از پهلوی بتازی ترجمه‌کرد چنانکه گذشت. این کتاب و ترجمه عربی آن در قرنهای نخستین اسلامی بوده و بعد از بین رفته است. ازکتابهای پهلوی که میتوان در ردیف شاهنامهای قدیم بشمار آورد و بزمان

ما رسیده است یکی کارنامکی ازتخشیربابکان (یاکارنامه اردشیر بابکان) ودیگری یاتکارزریران (یادگار زریران) است که آنرا شاهنامه گشتاسب هم گفته اند اولی شرح خاندان وزندگانی داستانی‌اردشیروپسرش‌شابوردومی شرح گرویدن گشتاسب بدین زرتشت وجنك ارجاسب است بااو .

مأخذ های شاهنامه - ازجمله‌مأخذهای شاهنامه‌کتاب اوستا و تألیف‌دیگر مربوط بوستا مانند بندهشن و دینکرت ونظایر آنها است . سخن ازیزدان واهریمن وروایات راجع بزرتشت وداستان آفرینش وحکایات کیومرث و شاهان کیان و قصه جم و فریدون ونظایر آنها از اوستا است که هم درمطالب وهم درتلفظ نامهاتغییراتی روی داده حتی بعضی ازاین داستانها مانند داستان جم و کاوه و کیکاوس بافسانه های مشترك آریائی یعنی ایرانی وهندی برمیگردد ودرمقام تحقیق اساس افسانها ازدورهٔ ایران وهندهم قدیمتر رفته از افسانه های مشترك هند و اروپائی سرچشمه میگیرد مثلا ازشیرحیوان بزرگ شدن زال پاریس پسرپریاموس یونانی را وروئین تن بودن اسفندیار آخیلس یونانی وزیکفرید آلمانی را وداستان هفتخوان رستم افسانه‌دوازده خوان هرکلس یونانی را بخاطر میآورد قصه‌هائی هم مانند قصه رستم و اسفندیار در شاهنامه موجود است که بعد ازدوره هخامنشیان از منابع دیگرایرانی شایداز منابع مربوط بمشرق ایران مانند زابلستان گرفته شده . ناچاراغلب این مطالب درشاهنامه پهلوی یعنی خوتای نامك ونظایرآن مندرج بودکه ازآن هم بفارسی یا عربی‌ترجمه شده ومورد استفاده واقع گردیده .

گذشته ازمنابع ایرانی منابع خارجی هم مأخذ شاهنامه قرارگرفته است از آنجمله داستان اسکندر است که اصل آن ازیونانی به سریانی وعربی‌نقل شده . واز آن منابع بداستانهای ایرانی پیوسته . پیداست که مطالب راجع بـه‌اسلام وعرب هم مستقیماً ازمنابع اسلامی وارد شاهنامه گشته .

منابع فارسی شاهنامه - داستانهای باستان را فردوسی مستقیماً از اوستایا کتابهای پهلوی نگرفته و اگرگاهی یك دفتر پهلوی بدست او رسیده نادر بوده است بلکه بعد ازاسلام به تشویق شاهان وامیران وسپهبدان ایرانی داستانهای ایران بدست دانشمندان مانند ابن مقفع بتازی و یا بفارسی اندرآمد و این عمل در زمان پادشاهان سامانی درنتیجه توجه خاص آنان وسعت یافت و دفتر وکتابها از منظوم

ومنثور تهیه گردیدکه مأخذهای شاعر بزرگ ما همانها بود ازآنجمله میتوان شاهنامه مسعودی مروزی را نام برد که تقریباً دراوایل قرن چهارم نظم شد و دیگرشاهنامه ابوالمؤید بلخی که هم درآن اوان به نثر نوشته شد دیگر شاهنامه منسوب به‌ابوعلی بلخی و امثال آن .

ولی‌مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه ابومنصوری است که بحکم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی که در اواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود و از بزرگزادگان آنسامان بشمار میرفت و تعصب ایرانی داشت تألیف یافت وی فرمانداد تا دانشمندانی گرد آیند و داستانهای ملـی را فراهم آورند و شاهنامه ای تصنیف کنند . پیداست که مأخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستائی و کتاب های پهلوی مانند خوتای نامك بوده است . چند بیت از شاهنامه این اقدام بزرگ ابو منصور را میرساند .

دراین‌ابیات فردوسی گوید نامهٔ اززمان باستان‌بود که دردست موبدان پراکنده بود که‌شاید اشاره بهمان کتاب پهلوی خداینامه باشد پس‌پهلوانی‌دهقان نژاد موبدانرا از هر کشوری فراهم آورد وبتألیف شاهنامه برگماشت :

یکـی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهرهٔ برده هـر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ وخرمند وراد
پژوهنده روزگـار نخست	گذشته سخنها همه بازجست
زهر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد این نامه را گردکرد

آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقـی طوسی بود کـه شاهنامه را بنظم آغاز نمود چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش با تمام آن وفا ننمود و کارش ناقص ماند . تمام این شاهنامه ها که نام از آنها بردیم از بین رفته و بعصر ما نرسیده فقط هزار بیت از شاهنامه دقیقی در شرح ظهور زرتشت و جنگ گشتاسب و ارجاسب باقی بوده و فردوسی آنها را در شاهنامه آورده بدین طریق آن هزاربیت ازتطاول زمان مصون مانده چنانکه گذشت اینك اشعار زیر ازشاهنامه اشاره به‌دقیقی وکار اوست :

جوانی بیامد گشاده‌زبان	سخن گفتن‌خوب روشن‌روان

بنظم آرم این‌نامه را گفت‌من ‌ ‌ ‌ ‌ ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بدیار بود ‌ ‌ ‌ ‌ ابـا بد همیشه به پیکار بود
براو تاختن کرد نا گاه مرگ ‌ ‌ ‌ ‌ نهادش بسر بریکی تیره ترگ
بدان‌خوی درجان شیرین بداد ‌ ‌ ‌ ‌ نبوداز جهان‌دلش یك‌روزشاد
یکایك ازو بخت برگشته شد ‌ ‌ ‌ ‌ بدست یکی‌بنده برکشته‌شد
زگشتاسب‌وارجاسب‌بیتی‌هزار ‌ ‌ ‌ ‌ بگفت‌وسرآمدبراه روزگار
برفت‌او واین‌نامه ناگفته ماند ‌ ‌ ‌ ‌ چنان بخت‌بیداراو خفته‌ماند
خدایـا ببخشا گنـاه ورا ‌ ‌ ‌ ‌ بیفزای در حشر جاه ورا

بطوریکه گفته شد استاد در حدود سال سیصد و شصت‌وپنج درسن سی‌وپنج سالگی دل به نظم شاهنامه می‌نهد و به پرسش و پژوهش می‌پردازد چنانکه گوید :

بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار ‌ ‌ ‌ ‌ بترسیدم از گردش روزگار

در این بین یکی ازدوستان وهمشهریان شاعر ویرا دراین عمل تشویق‌میکند وکتابی بدو میدهد تا از روی آن نامه خسروانرا بازگوید :

بشهرم یکی مهربان دوست بود ‌ ‌ ‌ ‌ توگفتی که بامن بیك پوست‌بود
مرا گفت خوب‌آمد این رأی‌تو ‌ ‌ ‌ ‌ به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی ‌ ‌ ‌ ‌ به پیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست ‌ ‌ ‌ ‌ سخن گفتن پهلـوانیت هست
شو این نامه خسروان بازگوی ‌ ‌ ‌ ‌ بدین جوی نزد مهان آبروی

شاعر ازین مهر و ازین نامه شادمان میگردد و بدان می پردازد در این میان جوانی دیگر از گوهر پهلوان یعنی از نژاد بزرگزادگان بیاری او برمیخیزد :

مرا گفت کز من چه آید همی ‌ ‌ ‌ ‌ که جانب سخن برگراید همی
بچیزی که باشد مرا دسترس ‌ ‌ ‌ ‌ بکوشم نیازت نیارم بکس

مردان و ادب پروران دیگر نیز در این اقدام بزرگ که میرفت ملتی را بشعر و قلم زنده بدارد بر او یاری کردند که برخی از آنانرا نام برده از آنجمله یکی حسین یا حیی قتیب نامی است که گویا عامل طوس بوده و شاعر را با بخشودن مالیات دستگیری کرده و کسان دیگر از بزرگان طوس مانند علی دیلم بودلف بودند که در تشویق شاعر بهری داشتند از ابو العباس فضل بن احمد نخستین وزیر

محمود نیز نام به نیکی برده وچنین گفته :

اگر فضل‌را مسند و مرقد است ‌ ‌ ‌ ‌ نشستنگه فضل بن احمد است

ناچار اشخاص دیگراز میهن دوستان و اصیل زادگان ایرانی بودندکه بیاری سخنگوی طوس برخاستند و نام آنان نیامده و بما نرسیده . از حسین و بـودلف اینگونه نام برده :

حسین قتـیب است از آزادگان ‌ ‌ ‌ ‌ که ازمن نخواهد سخن رایگان
نیم آگه ازاصـل و فرع خراج ‌ ‌ ‌ ‌ همی غلطم اندر مـیان دواج
ازین نامه از نـامداران شهر ‌ ‌ ‌ ‌ علی دیـلم بودلف راست بهـر
ازویم خور و پوشش وسیم وزر ‌ ‌ ‌ ‌ ازو یافتم جنبش و پای و پـر

باید گفت که درفوق میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور میل و آرزوی خود شاعر دراین‌کار مؤثر بوده است حتی دراوایل تمولی هم داشته وچشم احتیاج بسوی کسی ندوخته وبسرمایه خود براینکارساخته چنانکه درسخن اومرگ دقیقی گوید ممکنست من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تاعمرباقی است ودارائی‌من ازبین نرفته بهتراست هرچه زودتر بنظم کتاب بپردازم :

مگرخود درنگم نباشد بسی ‌ ‌ ‌ ‌ بباید سپردن بدیگر کسی
دودیگر که گنجم‌وفادار نیست ‌ ‌ ‌ ‌ همان‌رنج‌راکس خریدار نیست.

دریغا درردیف نیکان اشخاصی بیقید و بیخبر ازحال سخن پرداز نامی ایران هم بودندکه برخی تنها به آفرین واحسنت کفایت میکردند و اشعار او راکه بخون دل ساخته ونورچشم وگوهرجان درآن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند چنانکه فرماید :

بزرگان بادانش آزادگان ‌ ‌ ‌ ‌ نبشتند یکسرهمه رایگان
جزاحسنت‌ازایشان‌نبدبهره‌ام ‌ ‌ ‌ ‌ بکفت‌اندراحسنتشان‌زهره‌ام

بدترازاینان کسانی بودندکه بدهم درباره فردوسی روا میداشتند وبر اوحسد میبردند وازوسعایت میکردند.

محتویات شاهنامه - درمعانی و محتویات شاهنامه سخن‌گفتن بس دشوار است وپژوهشها وبررسیها میخواهد ودراین مورد خلاصه‌ای گفته خواهدشد .

شمارهٔ اشعارشاهنامه شصت هزاربیت بود واین‌شماره در نسخه های گوناگون

شاهنامه بواسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم وبیش شده .

۱ـ وقایع عمده ـ پس از نعت خداوند وسخن دروصف دانش و خرد و مدح پیامبر و یاران وذکری از تاریخ فراهم آمدن شاهنامه داستان اصلی آغاز میگردد و به ذکر کیومرث که نخستین شاهان است میپردازد و تا انجام شاهنامه از پنجاه پادشاه نام میبرد وازروزگار پادشاهی وحالات و رزم وبزم وپهلوانان و وزیران آنان سخن میگوید ورشته نظم باشکست آخرین پادشاه ایران یعنی یزدگرد سوم و با دست یافتن تازیان بایران بپایان میرسد . در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرکب از پنجاه فصل است که هرفصل مخصوص پادشاهی است . از شاهی کیومرث تاشاهی منوچهر سخن از آغاز تمدن بشر و ظهور کشاورزی و آموختن رسم تهیه خوراك و پوشاك وساختن ابنیه و امثال آنست . دراین قسمت داستان ضحاك وکاوه وفریدون هم آمده که از قدیمترین داستانهای آریائی است . در زمان منوچهر سام پیدا میشود وزال بجهان میآید وازو رستم بوجود میآید . پسر منوچهر نوذر پس از هفت سال شاهی بدست افراسیاب شاه تورانیان کشته میشود و این واقعه سبب یك سلسله لشکرکشیها میان ایران و توران میگردد پهلوانان نامی و مدافع بزرگ ایران دراین جنگها رستم است وی درنخستین جنگ کمربند افراسیاب راگرفته از زین اسب بلند میکند ولی بواسطه گسستن کمربندشاه توران ازچنگ مرگ رهائی مییابد وزنده جان بدربردن او سبب میشود که جنگ ایران وتوران بطول انجامد چنانکه دوره پنج پادشاه دیگررا فرا میگیرد . .

ازدوره های مفصل و مهم شاهنامه دوره کیکاوس است کار های شگفت آمیز رستم درزمان او انجام میگیرد در آندوره است که هفتخوان رستم و واقعه دردناك جنگ اوبا پسرش سهراب وکشتن پسروقوع مییابدآتش دشمنی میان ایران وتوران با رفتن سیاوش پسر کیکاوس به توران وکشته شدنش در آن سامان ازنوتیزمیگردد و کارزار دوباره آغاز میشود و جنگها و پیکارهای بسیارکه یك قسمتی از آنها باز بدست رستم است اتفاق میافتد . سرانجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتار آمده کشته میگردد . از داستانهای مهم این دوره اخیر داستان عشق بیژن و منیژه است . داستان ظهور زرتشت بهنقل اشعار دقیقی هم با قصه کیکاوس ارتباط دارد . درپادشاهی گشتاسب پهلوان بزرگ داستانی ایران یعنی رستم جهان را بدرود میگویدبا ظهور

دارا مقدمه داستان اسکندرکه مطلب آن ازمنابع غیر ایرانی نشئت کرده و بمیان میآید عصراشکانیان بانهایت اختصاربرگزار میشود وتاریخ ساسانیان شروع میگردد ووقایع آن عصرکه قسمت مهمش موافقت با تاریخ هم دارد بتفصیل گفته میشود بطوری که حدود یك سوم شاهنامه را میگیرد بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی‌ما باذکرشاهی وشکست یزدگرد سوم ساسانی بپایان میرسد .

۲ـ مطالب ومعانی درشاهنامه ـ شاهنامه دربادی نظر داستان‌رزمی ایرانست و ازینجهت ممکنست تصور شود در سرتاسر این کتاب سخن از جنگ ودلاوری قهرمانان است ولی حقیقت آنکه‌بسا ، معانی باریك ومطالب عالی‌فلسفی واجتماعی واخلاقی درضمن داستانهاگفته شده وبدین روش آنها را ازخشکی نقل‌صرف وقایع بدرآورده است .

سخنانیکه سخنگوی بزرگ ما درآغاز شاهنامه درنعت خدایتعالی وپیامبر و یاران ودروصف خرد ودانش سروده است هم ازحیث لفظ و هم ازجهت معنی بس نغزولطیف است وبجاست که محض قیمنت چندبیتی ازآنرا بیاوریم :

بنام خداوند جان وخرد   کزین‌برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام وخداوند جای   خداوند روزی ده رهنمای
خداوندکیوان وگردان‌سپهر   فروزنده ماه و ناهید و مهر
زنام ونشان‌وگمان برتراست   نگارنده بر شده گوهر است
نیابد بدو نیز اندیشه راه   که او برتر ازنام و ازجایگاه
سخن‌هرچه‌زین‌گوهران‌بگذرد   نیابد بدو راه جان و خرد
ستودن‌نداند کس‌اوراچوهست   میان بندگی را ببایدت بست

* * *

خرد افسر شهریاران بود   خرد زیور نامداران بود
خرد زندهٔ جاودانی شناس   خرد مایهٔ زندگانی شناس
خرد رهنمای وخرد دلگشای   خرد دست گیرد بهردو سرای
ازو شادمانی وزو مردمیست   ازویت فزونی وزویت کمیست

گوینده این اشعار کسیست که بوجود باری ایمان دارد وازدیگر سونظر فلسفی میداند که درك و اثبات حقیقت او دشوار است و این حال روحی را با آن

زبان زیبای نعت بیان میکند سپس ملرا آگاه میسازد که پس ازمقام ایمان جایگاه خرد است مرد باید دراین جهان کسب آزمایش و خردکند و صاحب نظر باشد تا بحقایق پی برد . درتاریخ شاهی هوشنگ و تهمورث و جمشید شاعر ظهور تمدن و فرهنگ را با عباراتی خجسته و شیوا میگوید و آنرا میتوان بهترین خلاصه تاریخ منظوم بشر نامید .

ازشاهکارهای فردوسی ملاحظات نغزی است که درضمن پایان شرح وقایع وجنگهای بزرگ اظهار میدارد ازاین سخنان پیداست که در وصف کارزار های خونین و کشته شدن جوانان و درگذشت پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زیر دست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته میگردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت وغرق اندیشه وسکوت میشود وفکرتش میان شك و یقین و جبر واختیار غوطه میزند واینگونه تأثرات خاطررا بابیان زیبای حکیمانه میگوید ومیگذرد . نتیجه های اجتماعی و اخلاقی که سخن سرای حکیم ازداستانهای شگفت میگیرد و سخنان عبرت انگیز و پند های سحر آمیز که میدهد بس سودمند ودقیق است و شایان بررسی و تحقیق . در تمام این موارد شاعر بیدار دل ما را ازاینکه جهان و شکوه جهان گذرانست و مرد باید در این عمر دو روزه دلاور وبخشاینده و فداکار وراستگو ودستگیرونیکوکار باشد بکلمات عبرت بخش آگاه میسازد واینگونه سخنان دلنشین میگوید :

بیا تا جهانرا به بد نسپریم   بکوشش همه دست نیکی بریم

نباشد همی نیك و بد پایدار   همان به که نیکی بود یادگار

همان گنج دینار و کاخ بلند   نخواهد بدن مر ترا سودمند

فریدون فرخ فرشته نبود   بمشك و بعنبر سرشته نبود

بداد و دهش یافت آن نیکوئی   تو داد و دهش کن فریدون توئی

پند هائی از زبان پهلوانان و شاهان و دانشمندان مانند اندرز منوچهر و نوذر وکیخسرو و بابرانیان و وصیت این شاه بگودرز و زال به رستم و دارا به اسکندریا نامه انوشیروان بکارداران وسخنان پرمغز بزرگمهر درهفت بزم انوشیروان واندرز این پادشاه بهرمز و نظایر آنها هریك بجای خود معانی حکمت عملی را دربردارد وسرمشق زندگانی بشر است واخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و

شجاعت و بزرگمنشی و میهن دوستی و خدا پرستی و راه و رسم کشور داری و عدالت گستری ومردم پروری بفصاحتی بی‌نظیر بیان کرده . اینك خلاصه‌ای ازسخنان حکیمانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته و بروجه مثال میآوریم در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمدن دستورزندگانی تواند بودآمده است : نخست آنکه سخن‌را کوتاه وسودمند باید گفت دوم آنکه هنر باید جست و تنها پی اندوختن مال نباید بود سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمیست چهارم آنکه روشنائی جهان از راستی ودرستی است پنجم آنکه هرکسی بحکم نهاد خود خوئی دیگر دارد ومرد خردمند باید با هرخوئی بسازد ششم آنکه مرد نباید پی نایافت و نشدنی برود هفتم آنکه مرد باید در تن وروان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی ازناتوانی زاید هشتم آنکه بایددانش طلب کرد و هنر آموخت نهم آنکه در زندگی نه ممسك باید بود و نه مسرف دهم آنکه باید خداپرست بود . نخبه‌ای از اشعاری که این مطلب بلند وسخنان سودمند را میرساند بروجه ذیل است :

نخستین چو از بند بگشاد لب   بیزدان ستودن هنر داد لب

دگر گفت روشن روان آنکسی   که کوتاه گوید بمعنی بسی

کسی را که مغزش بود باشتاب   فراوان‌سخن باشد و دیریاب

هنر جوی و تیمار بیشی مخور   که گیتی‌سپنجست ومابر گذر

بگیتی به از مردمی کار نیست   بدین‌باتودانش به‌پیکار نیست

همه روشنی مردم از راستیست   ز تاری کژی بباید گریست

دل هر کسی بندهٔ آرزوست   وزوهر کسی‌رادگر گونه‌خوست

بخوهر کسی درجهان‌دیگراست   تورابا وی‌آمیزش‌اندرخوراست

بنا یافت رنجه مکن خویشتن   که تیمارجان باشد ورنج‌تن

ز نیرو بود مرد را راستی   ز سستی‌دروغ آید وکاستی

زدانش چوجان تورا مایه نیست   به ازخاموشی‌هیچ پیرایه‌نیست

چوداری بدست‌اندرون‌خواسته   زر و سیم و اسبان آراسته

هزینه چنان‌کن که بایدت کرد   نباید فشاند و نباید فشرد

هرآنکس که او کرده کردگار   بداند گذشت از بد روزگار

پرستیدن داور افزون کند   ز دل کاوش دیو بیرون کند

در ضمن صحبت از وصف رزمها در شاهنامه نباید ازین نکته غفلت نمود که شاعرما آئین جنگ وجنگاوری را آنچنان ماهرانه تعریف میکند که معلوم میدارد مانند سپهبدی خود بفنون جنگ آگاه بوده و تمام اصطلاحات و روش و حرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است . ولی با وجود اینکه شرح رزم و پیکار و دشمنیهای اقوام و ملل را میگوید نظر فراخ و روان بزرگ او جهان را بوحدت می‌بیند و ستیزه‌جوئیهای بشر را دلیل نادانی او میشمارد و بتکرار میگوید که عمر کوتاه هرگز نیارزد بدانکه جز به نیکی گذرانده شود و مردمان باندیشه های کوتاه بی‌بنیان خود مغرور گردند و حق را که در همه جهان جلوه نموده تنها از دریچه پندار خود نگرند . این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه در فلسفه دینی او جلوه میکند زیرا او حقیقت ادیان را مانند خود خداوند یکی میداند و خصومتهای ملل را برسر دین بچگانه میپندارد و از تفرقه‌های بیمایه مردم بتأثر یاد میکند . این معنی مخصوصاً در قصه خواب کیدهندی و گزارش مهران جلوه‌گراست .

• ۳ - **محسنات ادبی** - شاهنامه ازلحاظ زیبائیهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه‌نامه‌ها است . با اینکه استاد بحکم نمونه هائی که ازو مانده و با تسلطی که در لطایف زبان داشته میتوانسته است مانند سخنگویان دیگر در انواع شعر از قصیده وغزل ورباعی وقطعه طبع آزمائی کند بنا به تعلق خاطری که بداستان ملی‌ایران داشته همین سبک نظم شاهنامه را که در بحر تقارب است و برای داستان و حماسه و شعر رزمی بهترین وزنست اختیار کرده و در این شیوه استاد همه است و کسی را از گویندگان خواه پیش ازو و خواه بعد ازو یارای برابری باوی نبوده است خوداستاد اینگونه برتری سخن خود را دریافته و بیجهت نیست که گفته :

برافکندم از نظم کاخی بلند   که از باد و باران نیابد گزند

در شصت هزار بیت شاهنامه سخنی که سست و نابجا یا عبارتی که سنگین و نازیبا باشد نه باندازه‌ای کم است که توان دریافت خود استاد گوید :

که گر باز جویند ازو بیت بد   همانا که باشد کم از پنجصد

و پیداست که پانصد بیت ناروا در میان شصت هزار بیت بمثابه هیچست

بااینکه این دیوان بزرگ واژه های تازی بسیار کم دارد و مطالب بفارسی سره گفته شده بازهرگز شیوهٔ ساختگی یاتنگنای عبارت در آن محسوس نیست .

ازمزایای ادبی شاهنامه اشاره بحکایات وضروب وامثال و معانی دینی واخلاقی است که معلوم میدارد شاعر مطالعاتی زیاد داشته و احوال امم و امثال و حکم را خوانده و بامعارف اسلامی بخصوص با دقایق قرآنی آشنائی کامل‌داشته سخنان‌شیوای اودعوی اوراکه گوید :

بسی رنج بردم بسی نامه‌خواندم   زگفتار تازی و از پهلوانی

کاملا ثابت میکند ومی‌نمایاند که با ادبیات اسلامی وایرانی مأنوس بوده .

فردوسی دروصف وتشبیه که ازهنرهای بدیعی است نیزز بردست است نمایش طبیعت یا وقایع جنك یاحالات بشررا از شادی وخشم واندوه و صفا وخلوص و امثال آن درسخن نیك میپروراند .

وصف بر آمدن یا فرورفتن قرص خورشید و رنگارنگی افق و جلوه آسمان و نمایش باغ وچمن و کوهسار که غالباً در آغاز داستانها آمده بمهارت استاد دلیلی است .

تصویرشب در آغاز داستان منیژه وبیژن شاهد این قول تواند بود وجا دارد چندبیتی از آن نقل گردد :

شبی‌چون‌شبه روی شسته‌بقیر   نه بهرام پیدا نه‌کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه   بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندرسرای درنگ   میان کرده‌باریك‌ودل کرده‌تنگ
زتاجش سه‌بهره شده لاجورد   سپرده هوا را بزنگار و گرد
سپاه شب تیره بردشت وراغ   یکی‌فرش گسترده‌چون‌پرزاغ
چوپولاد زنگار خورده سپهر   توگفتی بقیراندراندوده چهر
نمودم بهرسو بچشم اهرمن   چومار سیه باز کرده دهن
چنان‌گشت باغ و لب جویبار   کجا موج خیزد ز دریای قار
فرومانده گردون گردان‌بجای   شده‌سست‌خورشیدرادست‌وپای
زمین زیر آن چادر قیرگون   توگفتی شدستی‌بخواب‌اندرون
نه آوای مرغ و نه هرای دد   زمانه زبان بست از نیك وبد

در قرائت این اشعار نغز گوئی شب سیاه خاموش بهت آوری که درعمق ظلمت آن هلال باریکی میدرخشد وهیاهوی زندگی جای خود را بیك سکوت وحشتناك داده درپیش چشم آدمی مجسم میگردد .

فردوسی اینگونه بدایع طبیعت یا لطایف احساسات بشررا با سخنان زیبا و عبارت های دلربا تصویر و تعبیر میکند واین صفت دراکثراشعار شاهنامه جلوه گر است حتی دروقایع ساده ای مانند آنچه در آغازعشق رودابه وزال آمده همین لطافت و شیوائی را توان یافت رفتن کنیز کان رودابه بکنار رودی که لشکر گاه زال در آنجا بود و گل چیدن وجلب نظر کردن آنانرا این چنین وصف میکند:

بدیبای رومی بیاراستند   سر زلف بر گل به پیراستند
برفتند هر پنج تا رودبار   بهربوی ورنگی جوخرم بهار
مه فرودین و سر سال بود   لب رود لشکر که زال بود
از آنسوی روودان کنیزان بدند   ز دستان همه داستانها زدند
بسی گل چدند ازلب رودبار   رخان چون گلستان و گل در کنار
بگشتند هرسوهمی گل چدند   سراپرده راچون برابر شدند
نگه کرد دستان زبخت بلند   بپرسید کاین گل پرستان که‌اند

رستم پهلوان نامدارایران که همواره با دشمنان ایران درنبرد بوده در طول زندگانی پرشور و شربی آرام خود حالاتی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بزبان شعرمیآید که مرد صاحبدل را خواندن و نیاشفتن محال است ابیاتی ازخوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن اینگونه حالات و هیجان ورقت توام باحس عمیق میهن دوستی جلوه گراست :

یکی راه پیش آمدش ناگزیر   همی رفت بایست بر خیرخیر
بیابان بی آب و گرمای سخت   کزومرغ گشتی بتن لخت لخت
چنان گرم گردیدهامون ودشت   تو گفتی که آتش بروبر گذشت
تن رخش و گویا زبان سوار   زگرمی و ازتشنگی شد زکار
پیاده شدازاسب وژوبین بدست   همی رفت پویان بکردارمست
نمی دید برچاره جستن رهی   سوی آسمان کردروی آنگهی

چنین گفت کای داور دادگر   همه رنج وشادی تو آری بسر
گرایدونکه خشنودی ازرنج من   بدین گیتی آکنده شد گنج من
بپویم همی تامگر کردگار   دهد شاه کاوس را زینهار
هم ایرانیان را زچنگال دیو   رهاند بی آزار کیهان خدیو
رهائی توشان پاك بردست من   که دادم بایشان کنون جان و تن
مده رنج این لشکرم را بباد   من و لشکرو کشورم شاد باد

اگر بخواهیم از قصه سرائی شاعر بحث بنمائیم وداستان های عاشقانه زیبائی مانند داستان زال ورودابه وبیژن و منیژه و گشتاسب و کتایون را بررسی کنیم سخن بدرازا خواهد کشید و هرصاحب ذوقی که آنها را بخواند پی به مهارت استاد در نشان دادن زبان دل خواهد برد . ازداستانهائی که بسبك فاجعه از قلم استاد بر آمده کافیست که ازداستان رستم وسهراب نام بربم که چگونه سرنوشت خونین و طالع اندوهگین بشردر آن بیان شده . درذکر اینگونه نمونه های ادبی مهرو اندوه چند بیتی ازاشعاریکه دلگدازترین غم زندگانی خود فردوسی یعنی قضیه مرگ فرزند او را نشان میدهد نقل میشود و آن برای نمودن احساسات سوگواری که در کلمات ساده ولی مؤثروزیبا آمده مثالی باهرخواهد بود :

مراسال بگذشت برشصت و پنج   نه نیکو بود گر بیازم بگنج
مگر بهر گیرم من ازپندخویش   براندیشم از مرگ فرزندخویش
مرا بود نوبت برفت آن جوان   ز دردش منم چون تنی بی روان
شتابم همی تا مگر یابمش   چویابم به بیغاره بشتابمش

ازخواص سخن سرائی فردوسی یکی نیز نزاهت قلم وعفت سخن وپاك گفتاری اواست که درشاهنامه ای بدان تفصیل کلمه خلاف ادب ومنافی با شرم بکارنرفته حتی درمواردیکه سخنگوئی وسرزنش مقتضی بوده مقصود را در پرده گفته وشعررا از پستی نگهداشته .

اهمیت وفوائد شاهنامه - ازآنچه بروجه اختصار گفته شد خوانندصاحب نظربی باهمیت وفواید شاهنامه تواند برد . این دیوان ارجمند دلپسند سند ملیت ماست زیرا درزمانیکه زبان و ادبیات ما در مقابل نفوذ وزبان و ادبیات تازی عقب رفته وتاریخ و داستان ملی ما در ظرف چند قرن متروك شده و روبفراموشی

میرفت شاهنامه هر دو را از نوجان دمید و زندگی جاویدان بخشید . با اهتمامی که استاد در استعمال واژه های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را بزبان شعرروان خود دوباره رایج ساخت وسخن نغزفارسی او سرمشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته از زبان از حیث معانی هم ارزشی بس بزرگ دارد . داستان های پهلوانان ایران درسهای شجاعت وعفت وفداکاری ومیهن‌دوستی و وفاباد میدهد وهرایرانی را درمهروعلاقه وحسن وظیفه نسبت بایران که یادگار نیاکانست بیدار میکند . چنانکه گفتیم مطالب نغزفلسفی‌ودینی و اخلاقی واجتماعی هم دراین نامه بزرگ کم نیست ومرد بینا را از آنگونه مطالب سودی حاصل است . سبك شیوا و پیوند سخن وپیوستگی معانی ودقایق شعری‌ولطائف ادبی وامثله وکنایات ومحسنات بدیعی درسرتاسرشاهنامه جلوه‌گراست . ازحقایقی که دراشعار شاهنامه گاه‌گاه ظهور میکند روح میهن پرستی وبزرگ داشتن نام ایران و ستایش از تبار وگهرایرانیست اگر کسی جانفشانیهای رستم را برای حفظ وپاس میهن‌بخواند ودرگفتهای سرداران وپهلوانان بیندیشد وابیات مؤثرمانند آنچه درنامه رستم فرخزاد به برادرخودآمده مطالعه کند روح خدمت بمردم و کشورایران راکه درغالب اشعار شاهنامه است خود درك خواهد نمود آنگاه اونیزعهدی با خود برای پاس حقوق میهن خودکرده با اینگونه سخنان همدل وهمداستان خواهد بود :

چو ایران نباشد تن من مباد — بدین بوم و برزنده یك تن مباد
زبهر برو بوم فرزند خویش — زن‌وکودك وخرد وپیوندخویش
همه سر بسر تن بکشتن دهیم — ازآن به‌که‌کشور بدشمن دهیم
جهانجوی اگر کشته آید بنام — به از زنده دشمن بدو شادکام

آثاردیگر فردوسی- تذکره نویسان منظومه ای دیگر که بوزن شعر شاهنامه و درداستان یوسف وزلیخاست بفردوسی نسبت داده اند وبموجب مقدمه ای که دریکی از نسخه های خطی یوسف و زلیخا آمده شاعر آنرا در زمان حکومت بهاءالدوله دیلمی از آل بویه در بغداد در حدود سال ۳۸٤ بنا بخواهش وزیر وی ابوعلی حسن موفق بنظم کشیده و منابع او سوره یوسف در قرآن کریم و اخبار

یهودبوده است اینك ابیاتی‌ازیك نسخه خطی یوسف‌وزلیخاکه این‌مطلب‌را میرساند:

دو شاعر که قصه را گفته‌اند — بهر جای معروف و ننهفته‌اند
یکی بوالمؤیدکه از بلخ بود — بدانش همی خویشتن راستود
پس‌ازوی‌سخن‌بافت‌ایندداستان — یکی مرد بدخوبروی وجوان
نهاده ورا بختیاری لقب — گشادی بر اشعار هرجای لب
قضا را یکی روز اخبارآن — همی‌راندمش بیغرض بر زبان
به نزدیك تاج زمانه اجل — موفق سپهر وفا و محل
مراگفت‌خواهم که‌اکنون‌تونیز — بباشی بگفتار و شغلی بنیز
هم ازبهر این قصه سازآوری — زهرگوشه معنی فرازآوری

بعضی از دانشمندان نه تنها در صحت خبر این مسافرت فردوسی ببغداد تردید دارند بلکه درانتساب مثنوی یوسف وزلیخا بوی‌هم شبههٔ قوی ابراز میکنند دراین اواخر یکی از دانشمندان نسخه‌ای خطی ازیوسف و زلیخا بدست آورده‌که بموجب اشعاری‌در مقدمه آن‌گوینده این مثنوی فردوسی نبوده بلکه مثنوی نامبرده درزمان سلطان ملکشاه سلجوقی (٤٦٥ - ٤٨٥) بنام برادر وی طغانشاه بن الب‌ارسلان به نظم کشیده شده .

گذشته از یوسف و زلیخا اشعاری چند نیز از قصیده و قطعه و رباعی و غزل در تذکره های مانند هفت اقلیم و ریاض‌الشعراء و منتخب الاشعار بفردوسی نسبت داده شده‌که یکی ازآن بمطلع

حکیم‌گفت‌کسی راکه بخت والانیست — بهیچ روی مرور زمانه جویا نیست

در بالا نقل شد و درضمن اشاره‌ای بقطعه دیگر رفت‌که تمام‌آن در تذکره لباب‌الالباب چنین است :

بسی رنج دیدم سی گفته‌خواندم — ز گفتار تازی و از پهلوانی
بچندین هنرشصت و دوسال بودم — چه توشه برم زآشکار و نهانی
بجزحسرت و جزو بال گناهان — ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم — بر آن بیت بوطاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم — دریغا جوانی دریغا جوانی

این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود در شصت و دوسالگی سروده واین نظیره گوئی بقطعه‌ایست که شاعر دیگر بوطاهر خسروانی ازشاعران دوره‌سامانی‌سروده.

همینطور که سخنگوی بزرك طوس درنظم شاهنامه کاملا متبکبر نبود و پیش از او گویندگان مانند ابو شکور بلخی رودکی و ابوالمؤید وبختیاری و بوعلی بلخی و دقیقی دراین‌باب آغاز سخن کرده‌وناچار تأثیراتی در فکروذوق آن شاعر نامی‌داشته‌اند او نیزچون فصاحت سخن فارسی را بحدکمال رسانید و در داستان سرائی دادسخن داد لاجرم مقلدین ومتتبعین زیاد پیدا کرد و بعد ازو بسیاری از شاعران فارسی زبان بشیوهٔ‌استاد شاهنامه سرودند که از آنجمله اینها را توان شمرد

ظفر نامه حمدالله مستوفی (قرن هشتم) شهنامه احمد تبریزی (قرن هشتم) شهنامه قاسمی (قرن دهم) شاهنامه صبا (قرن سیزدهم)

همچنین عده‌ای از شعرای ایرانی و بومی هند شاهنامه ساختند مانند شاهنامه طغلق و شاهنامه‌کلیم وشاهنامه بختاورخانی وشاهنامه قدسی‌وشاهنامه نادری‌وشاهنامه احمدی وشاهنامه شاه عالم .

با این همه شاهنامه سرایان باید گفت هنوز کسی درسخن پردازی و شیوائی و جزالت بپایه استاد نرسیده و نظیر شاهنامه را نساخته و گوئی شاهنامه سرائی با فردوسی شروع وبنام او ختم شده است .

شاهنامه در تمام عالم متمدن تأثیر کرده و در ادبیات جهان مقامی پیدا نموده و اشعار و افکاری که در آن هست یا کاملا ویا قسمتهائی بر زبان های بیگانه‌نقل گشته است . از جمله ترجمه های کامل شاهنامه یکی بعربی است که بدست بنداری (قوام‌الدین فتح‌بن علی اصفهانی) بین سالهای ٦٢٠ و٦٢٤ حصول یافته واین ترجمه ازلحاظ قدمتش بسی مهم و برای اصلاح بعضی تحریفات که از آن ببعد در شاهنامه روی داده سودمند است از ترجمه های کامل شاهنامه بزبانهای اروپائی یکی به نثر فرانسوی است بتوسط (Mohl) که مقدمه ای فاضلانه دارد و با متن و ترجمه هفت جلد کلانست . و دیگر بنظم ایتالیائی است بتوسط پیتزی(Pizzi)ترجمه های متعدد انگلیسی هم دارد . عده ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته‌اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر[1] بغدادیست وآخرین و مهمترین آنها فرهنگ

شاهنامه ازفارسی بآلمانی تألیف ولف (Woltt) است که در آن نه تنها لغات دشوار معنی شده بلکه تمام حروف وکلمات و نامها که در شاهنامه موجود است با موارد استعمال ضبط شده ومؤلف‌دراینکارحدود بیست سال عمرصرف نموده است . مهمترین پژوهش علمی که درباب فردوسی وشاهنامه درمغرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندانه استاد نلدکه Noeldeke آلمانی است .

دولت ایران درسال ۱۳۱۳ جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را درطهران‌بر پاکرد تمام جهان دانش وفرهنك در آن شرکت جست وازشانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان وخاورشناسان عالیمقام بطهران آمدند ودر کشورهای مهم خاور وباختر جشن برپاگردید وبمناسبت این جشن تألیفات ومقالات بسیار که نتیجه تحقیقات‌وافر اهل کمال بود بوجود آمد ویادگوینده نامدارایران در خاطرها زنده گشت .

با این‌مقدمات و حالات وکمالات که در این مختصر گفته شد شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران پی‌بردو آنگاه دریافت که عجب نباشدشاعرخود ببزرگی خود پی‌برده واین سخنان را درباره خویش سروده‌است :

جهان کرده‌ام‌ازسخن چون بهشت   ازین بیش تخم سخن کس نکشت
بناهای آباد گردد خراب   ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند   که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام   که تخم سخن را پراکنده ام

معروفترین فضلای عهد غزنوی

درجهان دانش وفرهنگ ایران گذشته از شاعران وگویندگان دانشمندان و ادیبان دیگرهم وجود داشته اندکه هریك دررشته ای ازعلم وادب استاد بوده اینك نخبه‌ای از آنان را بروجه اختصار نام برده میشود :

بدیع‌الزمان ابوالفضل‌احمدبن حسن بدیع‌الزمان همدانی‌ازادباء ونویسندگان بود وبا فضلای عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه معارضه و مراسله داشت .

اولین‌کسی است که قصص و روایات ادبی در نثر مسجع عربی ساخت و سبك مقاله نویسی را ایجاد نمود . کتاب مقامات بدیع الزمان که اکنون مرکب از پنجاه

ویك مقامه است و بنام خلف بن احمد امیر سیستان اهدا شده از کتاب های ادبی عربی معدود است .

بدیع‌الزمان بفارسی نیزسخن شناس بود چنانکه بسال ۳۸۰ بخدمت صاحب‌بن عباد رسید وبامر آن وزیر سه بیت منطقی شاعر را از فارسی بعربی ترجمه‌کردوفات اورا بسال ۳۹۸ نوشته‌اند .

قابوس وشمگیر ـ شمس‌المعالی قابوس پسروشمگیرحکمران دانشمندزیاری گذشته از آنکه بعربی و فارسی اشعارسروده در نامه نویسی وانشاء نیز شیوه بدیع داشته رسائل اوراکه بعربی است یکی از ادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی بنام « کمال‌البلاغه » جمع کرده . قابوس‌بسال ٤۰۳ مقتول گردید .

ابوعلی مسکویه ـ ابوعلی محمدمسکویه ازدانشمندان ومورخان بشماراست گویندنخست زرتشتی بود وبعداسلام آورد بدربار آل بویه خاصه خدمت‌عضدالدوله تقرب داشت وخازن اوبود درتاریخ وطب وسیر واخلاق تألیفات دارد . از مؤلفات مشهوراو کتاب « تجارب‌الامم وتعاقب‌الهمم » است که درتاریخ عمومی اسلام و ایران است وازمطالب آن پیداست که مؤلف درتاریخ نویسی‌سلیقه خاصی داشته ومقصودش تنها نقل حوادث نبوده است تألیف دیگرابن مسکویه دراخلاق است که « تهذیب الاخلاق وتطهیرالاعراق » نام دارد وحکیم نامی‌نصیرالدین‌طوسی آنرابفارسی کرده . وفات اودرسال ٤۲۱ اتفاق افتاد .

شیخ ابوعلی بن‌سینا ـ شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله‌بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه ازعلمای جهان محسوب است پدرش از اهل بلخ بود و درزمان نوح بن‌منصورسامانی ببخارا مهاجرت نمود .

ابن‌سینا درحدود ۳۷۰ در قریه خرمیثن در حوالی بخارا تولد یافت ازعنفوان جوانی بکسب فضائل پرداخت ودرمقدمات علوم وقرآن و ادب مهارت بهمرسانید وخوشه دانش چید بعد بتحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی وطب پرداخت و در اندك مدتی پیشرفت های او اسباب حیرت پدر واستادان گردید . بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت بماوراءالطبیعه و حکمت الهی پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق نمود ازطرفی بتحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب

وکشف و معالجه امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه سلاطین وامرا مانند نوح بن منصور سامانی و مجدالدوله وشمس‌الدوله‌دیلمی کامیاب گشت .

ابوعلی سینا نخست در بخارا پایتخت سامانیان اقامت داشت بعد به گرکانج مقرخوارزمشاهیان رفت و ازصدر نشینان مجلس مأمون‌بن مأمون خوارزمشاهی‌بود. بعد ازظهورسلطان محمود بگرگان مقرحکومت زیاریان و ازآنجا به ری وهمدان و اصفهان مسافرت کرد . وبخدمت شمس‌الدوله بن‌فخرالدوله دیلمی پیوست ودوبار بین سالهای ٤۰٥ و٤۱۲ درهمدان او را داشت .

با اینهمه مسافرتها و دشواریها و مناصب و اشغال حکومتی که ناچار شیخ را از فراغت خاطربازمیداشت فکرجوان او درکار و مصدر فیض وآثاربود و طالبین‌علم و هنر را بحلقه تدریس خود جمع میکرد وازطرفی نیز بتدوین وتصنیف‌مطالب علمی میپرداخت .

تألیفات شیخ ازصد فزون بوده و معروف‌ترین آنها کتاب « شفا » درحکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات و کتاب « قانون » در طب است که پنج قسمت دارد . ۱ ـ کلیات ۲ ـ ادویه مفرده ۳ ـ امراض مخصوصه اعضاء ٤ ـ امراض عمومی بدن ٥ـ ادویه مرکبه . دیگر کتاب « اشارات » است در منطق وحکمت‌وآن نماینده آخرین نظریات استاد میباشد . هرسه کتاب ازامهات کتب علمی عالم بوده واز دیرباز دربلاد شرق وغرب از طرف معلمین بزرگ تدریس شده است . با وجوداین که ابوعلی از دانشمندان درجه اول بود وبعلوم میپرداخت و ازلحاظ ادبی هم مبرز بود شاهد این مطلب آنکه عبارت عربی تألیفات استاد بسیارجزیل ومنظم و ساده و زیباست . اشعار وقصاید خوب نیزمانند قصیده نفس به تازی ساخته و قصه هائی مانند حی‌بن یقظان و سلامان و ابسال پرداخته و بروایت شاگردش جوزجانی لغتی کامل بعربی گردآورده گرچه اکنون دردست نیست .

شیخ درزبان فارسی نیزتألیف نموده ازجمله کتاب فلسفی اوموسوم به«دانشنامه علائی »که آنرا بنام علاءالدوله پسر کاکویه کرده معروف است ودراین کتاب استاد وقوف خود را بزبان مادری خودکاملا نشان داده حتی اصطلاحات علمی به فارسی

سره بکاربرده . نیزشیخ پارسی شعرسروده ویکی‌از رباعیها که بدواسناد شده اینست:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود   محکمتر از ایمان من ایمان‌نبود
در دهر چومن یکی و آنهم کافر   پس در همه دهر یك‌مسلمان‌نبود

وفات شیخ بسال۴۲۸ درهمدان واقع شد .

ثعالبی - ابومنصورعبدالملك‌بن محمد ثعالبی‌نیشابوری ازادبا وفضلای معروف بود و درلغت قصص و امثل وحکم تألیفـات مفید دارد .

کتابی مهم در شرح حال و منتخب اشعار شماره زیادی از سخن سرایان عربی گوی ایرانی و شعرای عرب باسم « یتیمةالدهر » تألیف کرد بعدآنرا بواسطه کتـاب « تتمه‌الیتیمه » تکمیل نمود . ثعالبی بسال ۴۲۹ درگذشت .

بیرونی - ابوریحان محمدبن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایـران و از دانشمندان جهان بشماراست بسال ۳۶۲ در بیرون یعنی حوالی خوارزم تولد یـافت قسمت اول عمرش در خوارزم‌گذشت . طرف توجه مأمون‌بن مأمون خوارزمشاه بود سپس بخدمت شمس‌المعالی قابوس وشمگیرازیاری حکمران گرگان رسید و از آن پادشاه حمایت دید بعد بدربار سلطان محمود پیوست ودرخدمت آن پادشاه تقـرب پیداکرد و درمسافرت های هند با او بهند رفت و از احوال‌آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یادگرفت .

یکی از تألیفات مفید اوکتاب « الاثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه » نام داردکه‌در تقویم و سنوات و اعیاد ملل خاور نزدیك مانند ایرانیـان (سغدیان ، خوارزمیان ، پارسیان) و یونانیان و یهودیان و عیسویان ومسلمانانست و آنرا در حدودسال ۳۹۰ بنام قابوس نوشت و نیز کتاب « تحقیق ماللهند » است که بعد ازمسافرت هنددراخبار و اخلاق وعادات هندیها تألیف کرد .

بیرونی درهیئت وهندسه ونجوم دو تألیف مشهوردارد یکی موسوم به«التفهیم لاوایل صناعةالتنجیم »که‌آنرا درحدود۴۲۰ درغزنه‌بنام ریحانه دخترحسین خوارزمی تألیف‌کرده وهم یکدوره ازآنرا بفارسی نوشته و دیگری « قانون مسعودی » است که‌آنرامابین سال (۴۲۱ ـ۴۲۷) بنام سلطان مسعود غزنوی مرتب ساخته وفات‌بیرونی را درحدود (۴۴۰) نوشته‌اند .

ابوالفضل بیهقی - تألیفات مهم فضلای فوق چنانکه دیده شد اغلب بعربی بود ولی شاهکار ابوالفضل بیهقی بفارسی است بیهقی مدت نوزده سال منشی دیوان رسایل غزنویان بود تاریخی بزرگ‌درحالات‌سلاطین‌آن سلسله‌که به۳۰جلد میرسیده وگویا موسوم‌بتاریخ آل‌ناصر بوده بفارسی بلیغ وشیرینی تألیف‌کرده افسوس جزچند جلد ناقص آن‌که در شرح حالات وسلطنت و وقایع روزگار سلطان مسعود موسوم به تاریخ مسعودی است و به تاریخ بیهقی مشهور است باقی نمانده بحکم این‌کتاب بیهقی بی گمان در زبان فارسی استاد بلاغت بوده و سبك سخن و شیوه نویسندگی او درکمتر کتاب فارسی یافت میشود چیزیکه در باب این‌کتاب بخصوص جالب نظر است همانا عبارتست ازحق پرستی وصدق خواهی مؤلف‌کسی‌که آنرا بدقت بخواند یقین در میباید که بیهقی در آن زمان یعنی نهصد سال پیش چگونه بیطرفانه تاریخ نویسی میکرده و از راستی منحرف نمیشده است .

بیهقی در سال ۴۵۱ بتالیف این تاریخ پرداخت وفات او بسال ۴۷۰ اتفاق افتاد

رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران - بطوریکه در فوق اشارت رفت گذشته از دربار غزنه بخارا و گرگانج و نقاط دیگر در سایه سامـانیان و خوارزمشاهیان ودیگران‌کانون علوم وادبیات ومجمع شعراء وفضلا بوده ودانشمندان مانند ابوریحان بیرونی و شیخ ابوعلی سینا و ابوالخیر خمار از حکما و اطباء نامی آن زمان و ابوسهیل مسیحی و ابونصر عراقی و امثل آنان در آن دیار میزیسته‌اند سلاطین هر دو سلسله علم دوست وادب پرور بودند وشعراء و حکماء ونویسندگان را حمایت میکردند سامانیان اول کسانی بودندکه بترجمه و تالیف‌کتب فارسی ونظم شاهنامه امرکردند و نوح بن منصور کتابخانه بزرگ داشت چنانکه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد .

مأمون‌بن مأمون ازخوارزمشاهیان مخصوصاً دانش دوستی و هنرپروری شیمه داشت . نیزشاهان این دوخاندان وزراء لایق فضیلت شناس داشتند مانند بلعمی وزیر سامانیان و احمدبن محمد سهیلی وزیر مأمون همچنین طبرستان وگرگان و حوالی یعنی مقرحکومت آلزیاروعلویان محل اجتماع‌فضلا وسخنگویان بود وشمس‌المعالی قابوس وشمگیر و نوه اوکیکاوس از دانشمندان بشمار میرفتند از دیلمیان و آل‌بویه نیز شاهان و وزیران‌هنرمند وهنر پرورمانند شمس‌الدوله و علاءالدوله وعضدالدوله

و عزالدوله و بهاء الدوله و صاحب بن عباد ظهور کردند غالب مؤلفین این عصر خاصه آنانیکه بدربار وزیر صاحب بن عباد گرد آمده بودند و بعربی مینوشتند ولی تألیفاتی بفارسی نیز میکردند چنانکه از دانشنامه علائی و کتاب التفهیم معلوم توان کرد نیز شعرای‌فارسی گو بدربار آل بویه کم نبود از آنجمله میتوان منطقی خسروی و بندار و بختیاری را نام برد بعضی از شعرای این عصر ذواللسانین بودند یعنی بفارسی و تازی سخن سرائی میکردند مانند ابوالفتح بستی متوفی بسال ٤٠٠ که درهر دو زبان اشعار نغز سروده .

ماخذها - تذکره‌های‌فارسی(رجوع‌شود بفهرست کتب درآخرهمین کتاب)چهار مقاله عروضی وتعلیقات چهارمقاله بقلم‌آقای محمد قزوینی چاپ لیدن - کتاب‌حماسه‌ملی ایران تألیف نلدکه Noeldeke- ابوالمؤید بلخی بقلم‌آقای‌سعیدنفیسی‌مجله شرق‌چاپ تهران ١٣١٨سلسله مقالات‌راجع بفردوسی درمجله‌کاوه چاپ برلین ١٣٣٩ هجری‌قمری تاریخ ادبی ایران تالیف براون ج ٢- فردوسی نامه مهرچاپ‌تهران١٣١٣- مقاله راجع بفردوسی بقلم آقای بهار درمجله (باختر) اصفهان شماره ١١-١٢ سال اول ١٣١٣- فرمانده‌ی فردوسی تألیف آقای بهارمست چاپ تهران١٣١٣- مقدمه دیوان‌فرخی‌چاپ تهران باهتمام آقای عبدالرسولی ١٣١١ - سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع‌الزمان ج ١- چاپ تهران ١٣٠٨ - فهرست نسخ فارسی در بریتش میوزیوم(انگلیسی) تألیف ریوج٢ - تاریخ ادبیات ایران درضمن فقه‌اللغه ایران (آلمانی) ج٢ - تألیف اته- دیوان منوچهری با حواشی و تعلیقات چاپ پاریس بقلم کازیمیرسکی - راجع بتخلص ولقب منوچهری‌راحة‌الصدورچاپ فرنك‌ص٥٧ و٤٧٧ مقالات‌آقای سعید نفیسی راجع بمنوچهری درمجله باختراصفهان‌سال دوم- راجع‌به یوسف زلیخای فردوسی مجلهٔ‌مهرمنطبعهٔ‌تهران ص٤٨٧ بقلم دکتر رضازاده‌شفق-ایضاً مقاله مهم گرونباوم Grunbaumدردوشماره جلد٥٣ مجله انجمن آسیائی آلمان - ایضاً مقالات فاضلانه آقای عبدالعظیم قریب در شماره‌های ١٠ و١١ و١٢ مجله‌آموزش وپرورش سال نهم ١٣١٨ تاریخ ادبیات ایران تألیف‌آقای همائی جلد١ تبریز ١٣٤٨ - ابن سینا رساله تألیفی‌آقای دکترغنی‌طهران ١٣١٥ - منابع درباب علماء ودانشمندان گذشته از کتب فوق : تاریخ‌الحکماء قفطی - طبقات‌الاطباء ابن‌ابی‌اصیبعه - تاریخ ادبیات عرب تألیف‌برو کلمان(آلمانی)- ایضاًتألیف هوار(فرانسوی) ونیکلسون (انگلیسی)دراین‌باب - وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان‌معجم‌الادباء یاقوت - تاریخ بیهق چاپ طهران بتصحیح‌آقای بهمنیار (راجع به بیهقی) - آداب‌اللغه تألیف جرجی زیدان .

٣ - عصر سلجوقی

مؤسس سلاله سلجوقیان سلجوق پسر دقاق ازسران ترکان غز بود سلجوقیان مانند دیگر عشایرترك ازنواحی ترکستان روبایران آورده ونخست در حوالی بخارا فرود آمدند وبسال چهارصدسی ویك نوه‌های سلجوق یعنی دو برادر چغری و طغرل که قدرتی پیداکرده بخراسان آمده بودند غزنویان را مغلوب ساختند اولی در مرو دومی درنیشابور فرمان دادند تاخطبه بنام آنان خوانده شود بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت نمود وری را مقرخود انتخاب کرد وبفتوحات پرداخت وتا بغداد برفت وخلیفه مقدم اورا بخوبی پذیرفت با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد ونسبت بتمام دولتهائی که ذکرش گذشت مقتدرتر و دامنه نفوذش وسیع‌ترشد .

سلطنت‌سلاجقه بزرگ که مرکز آنها خراسان بود درحدود پانصد وپنجاه ودو منقرض شد وسلاله‌های دیگر مانند سلجوقیان سوریه تااوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق وکرمان وکردستان تا اواخر قرن ششم و سلجوقیان روم تا اواخر قرن هفتم حکومت داشتند .

اهمیت این سلسله و معاصرین آن نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگانست زیرا ادبیات ایران درعصر آنان نضج گرفت ورواج یافت وشعرای‌نامی وفضلای معروف مانند ناصرخسرو و خیام و انوری ومعزی و قطران و سنائی وشیخ عطار وتاریخ نویسان مانند راوندی ودانشمندان وفقها ومشایخ مانند غزالی وقشیری ونجم‌الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی وتاریخی ودینی ازمنثور ومنظوم بیشتر از دوره های‌گذشته بوجود آمد نه‌تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه وسنجر ادبا را حمایت کردند حتی برخی از آنان خود سخن شناس و فاضل بودند نیز وزیران لایق دانش دوست داشتند مانند عمیدالملك کندری‌که خود اهل دانش و فرهنك بود و نظام‌الملك طوسی که ادیب‌ونویسنده بود وعلمارا احترام میکرد عمیدالملك‌مخصوصاً فارسی‌گویان را تشویق نمود و نظام‌الملك بعربی بیشتر دلبستگی داشت همو بود که مدارس بزرگ دربلخ و نیشابور وهرات و اصفهان وبغداد و دیگر نقاط بنام نظامیه تأسیس نمود ودانشمندان عصررا بتدریس درآن مدارس برگماشت .

مراکزحکومت سلجوقیان مانند نیشابور اجتماع‌گاه شعرا ونویسندگان بود

باخرزی که خود از ادبای آن عصر بود در کتاب تذکره خود موسوم بدمیته‌القصر از صدشاعرعربی گوی نام برده که اکثر آنان معاصر او بوده‌اند پیداست که شماره شعرای فارسی زبان هم زیاد بود چنانکه ازبزرگان آنان نام برده خواهد شد.

ازخواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف در آن عصر روبترقی نهاد وجمعی ازمشایخ وسخنگویان آن سلسله ظهور کردند.

البته علت این ترقیات علمی وادبی تنها حمایت و تشویق شاهان سلجوقی نبود بلکه مقصود ازعصرسلجوقیان دوره قرنهای پنجم وششم است ودرآن مدت با اینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست و علم و ادب ایران زمین بودند سلسله های دیگر نیز مانندغوریان وخوارزمشاهیان وبوئیان وغزنویان واتابکان که کمابیش معاصرسلجوقیان بودند هریکی بنوبه خود درتشویق دانشمندان وگویندگان بهره‌ای داشتند چنانکه در ذکرحال برخی از آنان این حقیقت روشن خواهد شد. ازطرف دیگر استعدادو قریحه ایرانی بمناسبت زوال تسلط عرب وحصول استقلال ایران و رواج زبان فارسی وتوالی ادوار سامانی وغزنوی فرصت رشد و نمو پیدا کرده بود از سالهای حکومت غزنوی که ذکرشده آشکار است که غزنویها با آنکه مغلوب سلجوقیها شدند منقرض نگردیدند ومدتی درازمعاصرسلجوقیان درغزنه ودرهند سلطنت میکردند وچنانکه در ذیل معلوم خواهد شد بعضی از شعرای نامی دوره سلجوقی مانند مسعود سعد و سنائی بدربار غزنوی منتسب بودند.

شعرای متصوف

تصوف طریقت مخصوصی است که از دیر باز در ایران ظهور کرده و بتدریج وسعت یافته نفوذی در افکار نموده و در ادبیات منثور و منظوم ما جلوهٔ خاصی کرده است.

در خصوص منشاء تصوف ایران عقاید مختلف موجود است. بعضی اصل آنرا ازتعالیم دینی هند وبعضی از حکمت اشراقی غرب و برخی نیز از خود ایران دانسته‌اند.

مذهب هندی سعادت حقیقی را درگسیختن ازین جهان وپیوستن بجهان روحانی و اتحاد بروح کلی میداند و برای رسیدن باین مقصود ریاضت و سلوك و

اعتکاف وتأمل وسکوت وتحقیر جسم و تربیت روح وتجرد و اعتزال تعلیم میکند.

حکمت‌اشراق آن مذهب فلسفی‌را گویند که درقرن‌سوم میلادی دراسکندریه در تعقیب حکمت قدیم یونان خاصه تعلیمات حکیم افلاطون ظهور کرد. اساس تعلیم حکمت اشراق بر این است که اصل وجود ومرکز هستی خدای تعالی است که عالم و آدم تجلی وی وجهان آئینه ذات اوست و تمام اشیاء غیرازو ظاهری واعتباری است و تنها هستی واقعی مخصوص ذات حق است که مانند نور در تمام موجودات سریان داشته وبآنها هستی بخشیده است که هریك بدرجه خود بهره از نور وجود یا اشراق الهی دارند. کسیکه معرفت و وصال خدا را خواهد باید بواسطه ملاحظه عالم و مطالعه نفس وسلوك وتذکر وریاضت وکشف بآن مقام برسد. علم بشرنیز بنابعقیده این طایفه ممکن است بعد از طی طریق حکمت و دلیل بمقام‌کشف وشهود برسد و عارف حقایق را نه تنها به هدایت عقل بلکه بنور اشراق پی برده وآشکار بیند وعلم عارف نسبت بعلم دانشمند نسبت شنیدن باشد بدیدن.

برفرض هم مذاهب مذکور در فوق در افکار ایرانی تأثیر کرده باشد حقیقت امر آن است که روح ایرانی ازقدیم خود استعداد مخصوصی درتصوف و عرفان داشته چنانکه در زمان قدیم بخصوص مذهب مانی عقاید لطیف عرفانی تعلیم کرده و آئین وحدت و ترك مجاهده را در آن روزگاران ظاهر ساخته است.

در ادوار اسلامی نیز بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را بسلك علم و ادب، درآوردند و در تألیفات خود بخصوص درنظم فارسی جلوه دادند.

خلاصه آنکه ایرانی اسرار و رموز این طریقت را از نخست پی‌برد وآنچه را هم که دیگران داشتند حسن اقتباس کرد و آنرا در دورهٔ اسلامی طوری با ذوق خود سازش داد و در آثار منثور ومنظوم خود بزبان وبیان آورد که تصوفی باسلوب خاص ایرانی بوجود آمد.

در تصوف ایران دو جنبه توان یافت یکی منفی است و عبارت است از طریقه اعراض از دنیا و ریاضت و ترك علائق وکشتن شهوات و اختیار قناعت وترجیح فقر وپشمینه پوشی (چنانکه‌کلمه صوفی اشاره بهمان است) که تمام این صفات نفی‌عالم ظاهر است و پیداست که این مسلك با تصوف هندی شباهت دارد. جنبه دوم تصوف ایران مثبت است و عبارتست از سلوك و جستجو و طلب و طی مراحل اخلاص و

عبادت و ایثار و خدمت بغیر و مطالعه و تربیت نفس و محبت و کسب معرفت و رسیدن بمقام عشق الهی و فناء در هستی او و قیام باوامر حق و کوشش بی منت و خدمت بی‌ریا.

بالجمله توان گفت اساس تصوف ایران خدمت ومحبت و درك وحدت میباشد وصوفی کامل آنست که مراحل تقلید وتوصل بتعالیم دیگران و اصول کلام و دلایل منطق را طی نموده و از طریق کشف وتذکر ومطالعه نفس راه بحقیقت برد وبکشف و شهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبت و جلوه‌گاه احدیت قرار دهد و فکر خود را از مرحله نسبت و کثرت عالم سفلی بمقام وحدت علم علوی رساند و آئینه ضمیر را صاف نماید تاخدارا درخود دیده و بمعرفت نائل آید درپندار و گفتار و رفتار خود مظهر حق و حقیقت گردد و در پرتو این نظر نورانی در عالم انسانی نیزوحدت اصلی را دریابد وبداند اغلب تفرقه‌ها وجنگهای مذهبی وغیر آن ازنادانی بشر باشد : « چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند »

شعرا ونویسندگان عارف ومتصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین ترین طرزی در لباس نظم ونثر جلوه داده و احساسات رقیق و عالی بسلك عبارت کشیده ومشایخ وبزرگان این طریقت لطایف افکار و عقاید خود را بزیباترین سخنان بیان کرده‌اند.

در اینموقع برخی از سخنگویان عرفانی عصر سلجوقی را نام میبریم که عبارتند از :

باباطاهر همدانی و ابی سعید ابی الخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنائی و شیخ عطار.

باباطاهر - باباطاهر عریان همدانی بود و مسلك درویشی و فروتنی او که شیوهٔ عارفان است سبب شد تاوی گوشه‌گیر گشته وگمنام زیسته وتفصیلی از زندگانی خود باقی نگذارد فقط در بعض کتب صوفیه ذکری از مقام معنوی و مسلك ریاضت و درویشی و صفت تقوی و استغنای او آمده است آنچه از سوانح زندگانی وی معلوم است ملاقاتی است که گویا میان او و طغرل اولین‌شاه سلجوقی در حدود سال چارصد و چهل و هفت در همدان اتفاق افتاد و از این خبر بدست میآید که دوره شهرت شیخ اواسط قرن پنجم و ظاهراً تولدش اواخر قرن چهارم بوده است :

باباطاهر ازسخنگویان صاحبدل ودردمند بوده ونغمه‌هائی که شاهد سوز درونی اوست سروده نیز رسالاتی بعربی وفارسی تألیف نموده است.

از آن جمله مجموعه کلمات قصاربست بعربی که عقاید تصوف را درعلم ومعرفت وذکروعبادت و وجد ومحبت درجمله های کوتاه ومؤثری بیان میکند. عمده شهرت باباطاهر درایران بواسطه دوبیتی های شیرین ومؤثروعارفانه اوست ازخصوصیات این رباعیات آنکه از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد ونیزدر لغتی شبیه به‌لغت لری سروده شده و ازاین لحاظ آنها را درکتب قدیم (فهلویات) نام داده اند. درتمام این رباعی های ساده ومؤثرشاعرباد ازوحدت جهان ودورافتادگی انسان وازپریشانی وتنهائی وناچیزی وبی‌چیزی خود کرده ازهجران شکایت نموده وحس اشتیاق معنوی خود را جلوه داده است.

باباطاهر درهمدان دارفانی را وداع گفته و در همان شهرمدفون است. اینك چندنمونه ازرباعیات شیرین سوزناك او :

دراتحاد حقیقت آدمی باخدا :

اگر دردل دلبرو دلبر کدومه وگر دلبر دلو دلرا چو نومه
دل و دلبر بهم آمیته و نیم ندونم دل که و دلبر کدومه

ایضا :

خرم آنان که‌ازتن جون ندونند زجانون جون‌زجون جانون ندونند
بدردش خو کردن سالان وماهان بدرد خویشتن درمون ندونند

✡ ✡ ✡

همه جا جلوگاه خداست :

خوشا آنون که از پاسر ندونند میان شعله خشك وتر ندونند
کنشت و کعبه وبتخانه و دیر سرائی خالی از دلبر ندونند

✡ ✡ ✡

تأثر ازناپایداری روزگار :

یکی برزیگری نالون دراینداشت بچشم خون‌فشان آلاله میکشت
همیکشت وهمیگفت ای‌دریغا که باید کشتن وهشتن دراینداشت

☆ ☆ ☆

درویشی و بی‌خانمانی :

مو آن رندم که نامم بی قلندر — نه‌خون‌دیرم نه‌مون‌دیرم نه‌لنگر
چوروز آیه بگردم گردکویت — چوشو آیه بخشتان و آنهم سر.

☆ ☆ ☆

نیکان شکارسیه دستانند :

جره بازی بدم رفتم به نخجیر — سیه دستی زده بر بـال مو تیر
بوره غافل‌مچر درچشمه‌ساران — هر آن‌غافل‌چره غافل خوره تیر

☆ ☆ ☆

دوستی کیمیاست :

دیدم آلالهٔ در دامن خار — و نم آلالیاکی چینمت بـار
بکفتا باغبان معذور میدار — درخت دوستی دیر آورده بار

☆ ☆ ☆

شیمه محبت .

دلی دیرم خـریدارم محبت — کزو گرمست بازار محبت
لباسی بافتم بر قـامت دل — زپود محنت و تار محبت .

ازمطالعه این چند رباعی دلکش درمییابیم که درگذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظ کلمات لغاتی نیز داریم که شکل لغت های بومی ایـران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیکـت مانند مو بجای من شو بجای شب و ینم بجای بینم . کرن بجای کنند وتم بجای گویم .

ابوسعید ابی الخیر – شیخ ابوسعید فضل‌الله‌بن ابی‌الخیر معاصر باباطاهر بود . بسال سیصد و پنجاه و هفت در مهنه واقع در ناحـیه خاوران خراسان تولد یافت و بعد ازتحصیلات مقدماتی در مولد خود برای تحصیل فقه بمرو رفت و نزد ابوعبدالله الحصری که ازفقهای معروف بود وازعلم طریقت آگاهی تمام داشت شاگـردی نمود سپس ازمشایخ بزرگ عصر خودمانند شیخ ابوالفضل‌حسن سرخسی وابوالعباس‌احمد قصاب و ابوالحسن علی خرقانی کسب فیوضات معنوی کرد و بدست صوفی بزرگ

ابوعبدالرحمن سلمی متوفی در ۴۱۲ کسوه طریقت پوشید . ابوسعید را میتوان در عداد اولین سخنگویان فارسی زبان مذهب تصوف آورد زیرا گفته هـا و جمله ها و قطعه ها ورباعیهای نغزصوفیانه ازدیگران وازخود بیان‌کرده و چون حالی داشته درآنهاکه بدست نوه‌اش محمد منوردر کتاب اسرارالتوحید جمع آمده تاثیری عمیق است و آشکار میداردکه گوینده آنرا دردی و در دل شوری درسر بوده . رباعی ذیل که بخود شیخ منسوب است حال عشق و درد او را نشان میدهد :

جانا بزمین خاوران خاری نیست — کش بامن وروزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا — در دادن صد هزارجان عاری نیست

روزی در مجلس سماع که شیخ جذبه وحالت پیداکرده بوده درتعریف‌تصوف و اینکه هـستی واقعی از آن خدای تعالی میباشد این چنین سخن میگفته :

« هفتصد پیر از مشایخ درماهیت تصوف سخن گفته‌اند تمامترین وبهترین همه قولها اینست که : استعمال‌الوقت بما هو اولی به . شیخ ما گفت :

اهل‌الرسوم فی حیوتهم اموات و اهل الحقایق فی مماتهم احیاء شیخ ما گفت : وقتها هرجائی‌میگشتیمی‌درکوه و بیابان و این حدیث سر در پی ما نهاده بود و ما خدایرا جستیمی درکوه وبیابان و بودی که باز یافتیمی و بودی که باز نیافتیمی اکنون چنان شده‌ایم که خویشتن می باز نیابیم زیرا همه اوست ما نه‌ایم از آن معنی که او بود و ما نبودیم و او خواهد بود و ما نباشیم »

واقعاً عقاید صوفیانه در اخلاق وگفتار و کردارابوسعید جلوه‌کرده بود خوش زبان و شیرین بیان شکسته نفس و مهربان بود مال از توانگران گرفته بدرویشان میداد کینه جوئی را دوست نداشت با همه یار بود حتی بادشمنان خود مدارا میکرد درباره ابوالقاسم قشیری که ابوسعید را دوست نداشت در اسرارالتوحید چنین گوید:

« روزی بر زبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه و تعـالی را دوست میدارد و حق سبحانه ما را دوست میدارد فرق اینست که ما پیلیم و بوسعید پشه . این خبر را بنزدیک شیخ ما آوردند شیخ آنکس را گفت برو بنزدیک استاد امام‌شو بگوکه آن‌پشه هم توئی ما هیچ چیزنیستیم وما خود دراین میان نیستیم آن درویش بیامد و آن سخن باستاد امام بگفت استاد امام از آنساعت باز قول کرد که نیز بید

شیخ ما سخن نگوید ونگفت تا آنگاه که بمجلس شیخ آمد و آن داوری باموافقت و الفت بدل گشت ».

درباب عقیده معروف صوفیان که علم مراتب دارد نخست تجربه حسی یاآزمایش دوم علم استدلالی یا دانستن سوم شهود یا دیدن حکایت دیدار ابوعلی سینا که استاد منطق و حکمت بود و از طریقه مشاء که پایه اش بدلیل عقلی است بحث میکرد با ابوسعید که ذوق اشراق داشت ومیگفت علم باید بمقام شهود رسد در کتاب اسرار التوحید اینگونه آمده :

خواجه بوعلی با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن میگفتند که کس ندانست و نیز بنزدیك ایشان در نیامد مگر کسی که اجازت دادند و جز بنماز جماعت بیرون نیامدند بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هرچه من میدانم او می بیند و متصوفه ومریدان شیخ چون بنزدیك شیخ در آمدند از شیخ سئوال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هر چه ما می بینیم او میداند ».

شیخ بحکم ذوق وحدت که در عرفان موجود است با اهل ادیان هم از راه مهر و یکانگی رفتار میکرد چنانکه روزی با مریدانش درکلیسای عیسویان حضور یافت و این کار او در آن روزگار تعصب اسباب حیرت و موجب اتحاد و الفت گردید . دربند وراهنمائی هم راه لطف ومحبت را پیش میگرفت چنانکه این حکایت نشان میدهد :

« هم در آنوقت که شیخ ما بنشابور بود روز بگورستان حیره میشد بسر تربت مشایخ رسید جمعی را دید که در آن موضع خمر میخورند و دف میزدند صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که احتساب کنند و ایشانرا برنجانند و بزنند شیخ اجازت ندادچون شیخ نزدیك ایشان رسید گفت خداوند همچنانك درین جهان خوش دلتان میدارد در آن جهان نیز خوش دلتان دارد آن جمله بر خاستند ودرپای اسب شیخ افتادند وخمرها بریختند وسازها بشکستند وتوبه کردند و ازنیکمردان گشتند».

وفات شیخ ابوسعید در ٤٤٠ در مهنه اتفاق افتاد گویند در موقع بیماری ازو پرسیدند که در پیش تابوتش از قرآن چه خوانند گفت قرآن بزرگتر از آنست که

برمن بخوانند واین بیت کافی خواهد بود :

بهتر ازاین درجهان همه چه بود کار   دوست بـر دوست رفت یار بر یار
آنهمه اندوه بود و اینهمه شـادی   آنهمه گفتار بود و اینهمه کـردار

عبدالله انصاری ـ خواجه عبدالله بن محمد بن انصاری هروی بسال ۳۹٦ متولد شد و معاصر الب ارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملك و شیخ ابوسعید ابی الخیر بود . نسبتش اگرچه به ابوایوب انصاری میرسید ولی چون عمرش در ایران گذشت لاجرم بسلك سخن رایان ایرانی در آمد وبزبان فارسی لحنی و شیوه‌ای بهمرسانید و نثر فصیح و نظم ملیح در این زبان ساخت شیخ از اجله محدثین و عرفا بود و نزد دانشمندان ومشایخ شاگردی کرد وحافظه‌ای شگفت انگیز داشت و اقـوال و اشعار زیادی میدانست او مشایخ بخصوص بشیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و بعد جانشین او گشته است تصانیفی بعربی مانند ذم الکلام ومنازل السائرین وبفارسی مانند زادالعارفین وکتاب اسرار بوجود آورده همچنین رسالات دیگر بفارسی مانندرساله دل وجان وکنزالسالکین ورساله و ارادت وقلندر نامه وهفت حصار و محبت نامه و رساله مقولات والهی نامه اوموجود است . ازمعروفترین گفته‌های شیخ همانا مناجات اوست که تاآنزمان در زبان فارسی بدین سبك ساده ومؤثر و شیرین سابقه نداشته و آن درضمن رسالات مذکور دربالا ودرموارد دیگر نقل شده ونمونه‌ای از نثرمسجع وشیوای فارسی قرن پنجم است .

شیخ رباعیهای روان وجاذب عرفانی وروحانی نیزسروده است ومیتوان آنرادر عداد نخستین وقدیمترین رباعی‌سرایان نام برد بخصوص درمعانی دینی وعرفانی .

شیخ کتاب طبقات الصوفیه تألیف یکی ازمشایخ عرفانی یعنی عبدالرحمن سلمی را درمجالس وعظ خود با اضافاتی بزبان هروی قدیم املاکرد ویکی ازمریدان وی آنرا جمع آوری نمود وپس ازآن درقرن نهم عبدالرحمن جامی آنرا از زبان هروی بفارسی‌معمولی‌اندر آورد وشرح‌حالات مشایخ‌دیگررا بر آن افزود وکتاب نفحات‌الانس را بوجود آورد .

چنانکه گفته شد نظم‌ونثرشیخ بفارسی دوصفت سادگی وشیرینی را داراست‌و ازنخستین کسانیست که بفارسی‌نثرمسجع ساخت ودرضمن نثرشعر بکاربرد واین‌سبك درزمان سعدی بکمال رسید که گلستان بهترین شاهد آنست .

اینك مثالی چند از کلام خواجه (رساله مقولات) که دارای تاثیر وسوز وشور مخصوصی است و پند های لطیف معنوی در بردارد :

بیزارم از آن اطاعت که مرا بعجب آرد بندهٔ آن معصیتم که مرا بعذر آرد. ازو خواه که دارد و میخواهد که ازو خواهی ازو مخواه که ندارد و میکاهد اگر بخواهی بنده آنی که در بند آنی. آن ارزی که میورزی. هر چیز که بزبان آمد بزبان آمد. دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکنند. خدابتعالی میبیند و میپوشد همسایه نمی‌بیند و میخروشد. چنان زی که بشا ارزی و چنان میر که بدعا ارزی. لقمه خوری هرجائی طاعت کنی ریائی صحبت رانی هوائی زهی‌مرد سودائی اگر در آبی باز است و اگر نیائی خدا بی‌نیاز است. اگر بر هوا پری مگسی باشی اگر برروی آب روی خسی باشی. دل بدست آرتاکسی باشی.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل	یك کعبهٔ صورتست یك کعبه دل
تا توانی زیارت دلها کن	کافزون زهزار کعبه آمد یك‌دل

عذر درشعریت بزبانست ودرحقیقت بدل وجان آن نکوتر که زشت بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم. درکودکی بازی و در جوانی مستی و در پیری سستی پس خدا راکی پرستی.

چون پیش بزرگی درآئی همه‌گوش باش چون اوسخن‌گوید توخاموش باش.

پنج چیزنشانه سختیست : بیشکری در وقت نعمت، بیصبری در وقت محنت، بیرضائی در وقت قسمت، کاهلی در وقت خدمت، بیحرمتی در وقت صحبت. حیات ماهی در آبست وحیات‌بچه ازشیر. شریعت‌را استاد باید وطریقت راپیر. زاهد مزدور به بهشت مینازد و عارف بدوست. از صوفی چگویم که صوفی خود اوست.

روزگاری او را میجستم خود را مییافتم اکنون خود را میجویم اورا مییابم.

عشق آمدوشدچوخونم‌اندررگ‌وپوست	تاکرد مرا تهی وپرکرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت	نامیست زمن بر من وباقی همه اوست

چند جمله از مناجات شیخ :

الهی عبدالله را ازسه‌آفت نگاهداروازوساوس شیطانی و ازهوا جس جسمانی و از غرور نادانی.

الهی بسازکار من ومنکر بکردار من دلی ده که طاعت افزون‌کند طاعتی ده که ببهشت رهنمون‌کند.

الهی اگربهشت چون چشم و چراغ است بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی اگرمرا در دوزخ‌کنی دعوی دارنیستم واگر در بهشت‌کنی بیجمال تو خریدار نیستم.

الهی من به حور وقصور ننازم اگر نفسی با تو پردازم از آن هزاربهشت میسازم.

الهی اگر عبدالله را بخواهی گداخت دوزخی دیگر باید آلایش او را و اگر بخواهی نواخت بهشتی دیگرباید آسایش او را.

الهی میدانی که ناتوانم پس ازبلا برهانم.

الهی میپنداشتم که تو را شناختم اکنون آن پنداشت و شناخت را درآب انداختم.

الهی همه شادیها بی‌یادتو غرور است و همه غمها با یاد تو سرور.

چند رباعی از شیخ :

از هجرهمی سوزم از شرم خیال	در وصل همی سوزم ازبیم زوال
پروانه شمع را چنین باشد حال	در هجربسوزد وبسوزد ز وصال

☆ ☆ ☆

دی آمد و هیچ نامد ازمن کاری	و امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری	نا آمده به بدی ازین بسیاری

☆ ☆ ☆

درعشق توگه‌پست‌وگهی مست‌شوم	و زیاد توگه نیست‌گهی هست شوم
در پستی و مستی ارنگیری دستم	یکبارگی ای نگاز از دست شوم.

از این مثالها تا حدی بمقامات وحالات عرفانی شیخ پی توان برد که درضمن آن معانی عشق واقعی بخدا و اعراض از ظاهرو رجوع بباطن جلوه میکند.

وفات شیخ در ۴۸۱ درهرات اتفاق افتاد.

سنائی ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی در اواسط قرن پنجم تولد یافت و از

اوایل جوانی انتساب بدربار غزنوی نمود و بعضی ازسلاطین آل سلاله را مانندبهرام شاه در اشعارش مدح کرد .

سنائی گذشته ازسلاطین و امرا با فضلا و شعرای عصرخود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی‌اشعار مسعود سعد را اولین دفعه اوجمع کرد .

سنائی سفرحج بجاآورد نیز در اغلب شهرهای خراسان سیاحت نمود و بحلقه درویشان در آمد و با رؤسای صوفیه معاشرت کرد و از آنها کسب فیوضات نمود و در نتیجه تأثیر این تعالیم آخر از دربار سلاطین و مدح آنها صرف نظر کرد و گوشه گیری اختیار نمود و اشعاری پرمغزعرفانی سرود .

سبك و افکارسنائی - دیوان سنائی که عده اشعار آنرا تا سی هزار نوشته اند و امروز بعضی نسخه‌های تا دوزاده هزار بیت و بیشتر دارد حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً در حدیقه ظاهر است با این همه توان گفت که سنائی را گاهی در اشعار خود توجه بیشتربمعنی بوده است تا به‌لفظ بطورکلی میتوان سنائی‌را اولین شاعرنامی تصوف ایران محسوب داشت زیرا قبل ازاو کسی در مذهب عرفان باستحکام وسلاست وصفای کلام او بنظم سخن‌پردازی نکرده از سخن سنائی پیداست که در جوانی گذشته از دیوان شاعران فارسی زبان از اشعار گویندگان تازی نیز خوانده چنانکه درقصیده ای از فرزدق وجریز که دوشاعر تازی در قرن اول اسلامی بودند و با هم مناظره ها داشتند وجریردرباره فرزدق هجوها ساخته نام برده و گفته‌است .

هست تانفس نفیست باعث تعلیم دیو بود هم فرفر زداق داعیهٔ جر جریر.

که درمصرع دوم اشارتی به‌خصومت جریرنسبت بفرزدوق‌موجود است.

ازگویندگان فارسی زبان تأثیراز شاعران خراسان مانند منوچهری و فرخی و مسعود سعد درشعرسنائی پیداست . قصیده هائی که با مطلعهای ذیل آغازمیکندقصیده شمعیهٔ منوچهری را باکمال وضوح به خاطر میآورد :

ای‌همیشه‌دل بحرص وآز کرده‌مرتهن داده یکباره عنان خود بدست‌اهرمن

همچنین :

ای‌امیرالمؤمنین‌ایشمع دین‌ای‌بوالحسن ای بیك ضربت ربوده جان‌دشمن از بدن

همچنین :

دی زدلتنگی زمانی‌طرف کردم در چمن یکجهان جان‌دیدم آنجارسته اززندان‌تن

در قصیده‌ای که بمطلع :

مکن درجسم وجان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه نه اینجاباش و نه آنجا .

ساخته سبك فرخی را پیروی نموده و درضمن آن گفته است :

نخواهم لاجرم نعمت نه دردنیا نه‌درجنت همیگویم بهرساعت چه درسراچه‌درضرا

که‌یارب مرسنائی‌راسنائی‌ده تودرحکمت چنان کزوی برشك آید روان بوعلی‌سینا.

مکر دانم درینعالم ز بیش آری و کم عقلی

«چورأی عاشقان گردان چوطبع بیدلان‌شیدا»

دراین چندبیت انس وعلاقه خود را نسبت بفلسفه اظهارنموده درضمن مصرع اخیر را بعین از قصیده فرخی تضمین کرده . در جای دیکر درقطعه‌ای که پیداست از روی وجد و نشاط سروده گوید :

حال با شعر فرخی آریم رقص برشعر بوالفتوح کنیم

همچنین چون دیوان سنائی را با آن مسعود سعد برابر کنیم بسا قصاید که از حیث وزن و قافیه و بعض تعبیرات و تشبیهات مشابه هم دیده خواهد شد .

پس ازین دورهٔ تقلید سنائی چون در جذبه عرفان افتاد خود باستقبال مضامین و اشعار عرفانی ساخت که در دیوان ومثنوی‌های او مندرج است . در این سنخ اشعار استاد مارا دعوت‌میکند به‌تصفیه نفس‌وترك غروروتظاهر واینگونه مضامین میپردازد:

دانشی که تو را از تو نستاند جهل از آن بهتر است . بستهٔ جاه و زرمباش که جاه و زر برای‌جود وبخشش است عالم خودپرست خود غافلست پس‌چگونه راهنمای دیگرانست «خفته را خفته کی کند بیدار» اسیر مال و بندهٔ قال نباشید آدمیت بصفای باطن وخدمت و کوشش میسر است نه بوسایط ظاهر یا تظاهر و مال و جاه نتوان بحقیقت رسید رنج و سعی و عبادت لازم است :

هر کسی ازرنگ گفتاری بدین ره کی رسد درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن

سالها باید که تا یك سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یاعقیق‌اندریمن

ماهها باید که تـا یك پنبه‌دانه ز آفتـاب   زاهدیرا خرقه گردد یا حماریرا رسن
عمرها باید که تا یك کودکی از روی‌طبع   عالمی گردد نکو یاشاعری شیرین سخن

دیو شهوات را سلیمان‌وار مطیع امر خود گردان مانند مسیحا اهل یقین باش ازپرده حسد بدر آی اگر امید عمرجاویدان‌داری ازاندیشه اوباش جسمانیت فارغ‌شو و داد خلق ازخود بده . اگرطمع داری مانند زهره بر اوج آسمان شوی دانش طلب کن . خویشتن را نوعی تصفیه نماتـا خدا را در آئینه ضمیر پیدا کنی چون حقیقت یکیست و من و تو درکار نیست .

اخبار و اشعار چنین میرساند کـه شاعر خود در سیر خود بمقام تزکیهٔ نفس رسیده و بمعالی اخلاق نایل آمده و ره بعشق حق برده دلش از آتش عشق روشن است و آزار کسی را روا ندارد و درهر کار خدا را در نظر میگیرد با اینکه از کسی انتظار خوبی ندارد و خود نسبت بهر کس نیکوکار است . مطابق اینگونه معانی این ابیات را در حال خود گوید :

من از آتش عشق هم نرم گردم   اگر چه زپولاد سخت است لادم
منم بنده عشق تـا زنده بـاشم   اگر چه ز مادر من آزاد زادم
زنیك و بد این و آن فارغم من   برین نعمت ایزد زیادت کنـادم
نه آویزم از کس نه بگریزم از کس   نه گیرنده بازم نـه بیمهر خادم
کم آزار وبیرنج وپاکیزه عرضم   کـه پاکست الحمدالله نژادم
مرا برتن خویش حکمیست نافذ   من استاد فـرمانـبر آن نفادم
بهر حال و هرکار آید به پیشم   خداوند باشد در آنحال یادم .
زکس خیروخوبی نباشد نخواهم   بدانجم بود با همه خلق رادم .

در دیوان سنائی اشعار زیاد در شکایت از ظاهر پرستی و ریاکاری و بیدانشی و آزار دوستی و بیوفائی و نامسلمانی مردم آمده ومبین میدارد که بدیها از مردم دیده است . با این نظر است که پیوسته مردم را باصلاح حال و گذشتن از خودپرستی و صفای قلب وخدمت وکسب دانش برای پیروی حق وکسب حکمت وکشتن شهوت شهوت و ترك حرص و سلوك و ایمان و عرفان دعوت میکند ومیگوید :

مکن درجسم و جان منزل که این دونست و آن و الا
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش نه آنجا

بهرچه ازراه دورافتی چه کفر آنحرف وچه ایمان
بهرچه ازدوست وامانی چه‌زشت آنجا و چه زیبا
سخن کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهرحق جوئی چه جا بلقا چه جا بلسـا
ترا دنیا همی گـ ـوید که دل در مـا نبندی بـه
تو خود می پند ننیوشی از این گویان نـاگویا
گر امـروز آتش شهوت بکشتی بیگمان رستی
و گرنه تف ایـن آتش ترا هیزم کند فـردا
چوعلمت هست‌خدمت کن چودانایان که‌زشت آید
گرفته چینیان احرام و مکی خفـته در بطحا
چوعلم آموختی ازحرص آنکه ترس کاندرشب
چـو دزدی بـا چراغ آید گزیدهٔ تر برد کالا
بحکمت جامهٔ نوکن زبهـر آن جهان ورنـه
چو مرگ اینجامه بستاند توعریان مانی و رسوا
گر از زحمت همیترسی زنا اهلان ببر صحبت
که از دام زبون گیران بعزلت رسته شد عنقا

سنائی چندین مثنوی مانند حدیقةالحقیقه و طـریق التحقیق وسیرالعباد الی المعاد یاکنوز الرموز سروده وبنا باقوال صاحب تذکره مثنوی های دیگر هم مانند کارنامه وعشق‌نامه وعقل نامه وغریب‌نامه یا عفونامه تألیف نموده‌است معروفترین آنها حدیقه است که آنرا درتاریخ ۵۲۵ تمام کرد و آن‌مرکب‌ازده باب‌است وده هزاربیت دارد مطالب هرباب اغلب بطریق حکایت وامثله گفته شده وتوان گفت شاهکارشاعر است که ازحیث احتوای مطالب عرفانی و ازجهت بلاغت و حسن سبك دربین کتب متصوفه ممتازاست . دراین تصنیف سنائی پادشاه وقت یعنی‌بهرام شاه غزنوی (۵۴۸- ۵۱۲) راهم مدح کرده .

بطورکلی میتوان گفت محتویات تمـام مثنویها راجـع است بمعانی تصوف و مطالب عرفان وعبارت است ازتوحید خدا ونعت پیامبر واولیاء و تحریص بترك دنیا واعراض ازظاهر ورجوع بباطن و ترك خود پرستی و غرور وکسب مقامات معنـوی

سنائی درحدیقه افکار دلپسند وشعائر بلند وراهنمائیهای سودمند را با مضامین عرفانی باهم آورده اینك نمونه‌ای از آن اشعارمذکورمیافتد :

کاروخدمت کن که بابیکاری بجائی نرسی :

پایه بسیار سوی بام بلند　　　تو بیك پایه چون‌شوی خرسند
از پی کارت آفریدستند　　　جامهٔ خلقتت بریدستند .
ملك‌ملك ازکجا بدست آری　　　چومهی شصت روز بیکاری

نه آرایش ظاهر به تنهائی دلیل خوبیست و نه نازیبائی بیرون دلیل بدی ؛ کرداراست که نشانهٔ خوبیست:

ابلهی دید اشتری بچرا　　　گفت نقشت همه‌کژاست‌چرا
گفت اشتر که اندرین پیکار　　　عیب نقاش میکنی هشدار
درکژی من‌مکن بعیب‌نگاه　　　توزمن‌راه راست‌رفتن خواه.

دانش برای کاروکوشش است نه‌ادعا و گفتار:

تو بگفتارغرهٔ شب و روز　　　لیك معلوم‌تو نگشت‌امروز
پیش‌مشنوزنیك وبدگفتار　　　آنچه بشنیدهٔ بکار درآر
دانشت هست‌کاربستن تو　　　خنجرت‌هست‌صف‌شکستن‌تو
علم با کار سود مند بود　　　علم بی‌کار پای بند بود .

بهترین راهنمای مرد خرد اوست:

عقل در راه حق دلیل توبس　　　عقل هرجایگه خلیل تو بس
عقل خود کار های بد نکند　　　هرچه آن ناپسند خود نکند
عقل بر هیچ دل ستم نکند　　　بطمع قصد مدح وذم نکند .

مرد اگرسخن‌زیباگویدنطقش‌بهترو گرنه خاموشی‌ازبیهده گوئی‌پسندیده‌تراست

نطق زیبا زخاموشی بهتر　　　ورنه در جان فرامشی بهتر
درسخن دربیابدت سفتن　　　ورنه گنگی‌به‌ازسخن گفتن
گنگ‌اندرحدیث کم آواز　　　به که‌بسیار گوی بیهده‌تاز .

ازاینگونه اشعار درپند وعبرت وبلندی مقام دانش ومعرفت و ضرورت داد و دستگیری درمیان مردم واهمیت توجه بمبدأ بسیار آمده .

رباعیات وقطعات خوش آیند بدیعی نیز ازسنائی‌معروفست که هریك بجای‌خود معانی نغزداردمثلا این قطعه درنکوهش میخواری لطیفست :

در ره پستی هرگز ننهد دانا پی　　　نکند دانا مستی نخورد عاقل می
چه‌خوری‌چیزی کزخوردن آنچیزترا　　　نی‌چنان سرونماید بمثل سروچونی
گرکنی‌بخشش گویند که‌می‌کرد نه‌او　　　گرکنی عربده‌گویند که‌او کردنه می

خلاصه اینکه سنائی یکی ازگویندگان با ذوق عرفانی ایران بوده و در عالم معانی قدمهازده وسخنان پخته‌گفته وازنخستین شاعران عارف پیشه بشمار آمده‌است چنانکه خواهیم دیدسرسلسلهٔ شاعران عرفانی ما جلال‌الدین زبان بستایش‌او گشوده وگفته است :

عطار روح بود سنائی دوچشم او　　　ما از پی سنائی وعطار آمدیم :

همان استاد درکتاب مثنوی ازسنائی این چنین یادکرده است :

ترك‌جوشی کرده‌ام من نیم خام　　　ازحکیم غزنوی بشنو تمام .

چنانکه درفوق مذکور شد سنائی بتأثیرمسلك معنوی خود از زندگانی‌دنیوی وروابط درباری دست کشید حتی امر بهرام شاه راکه گویا میخواسته است او را از خویشان ومقربان خودکند نپذیرفت وعزلت را ترجیح داد:

سنائی عمردرازی‌کرد ودرغزنین بدرود زندگانی گفت در سال وفاتش اختلاف هست وبنابقول تقی کاشی درتذکره خود وی بسال٥٤٥ وفات‌یافت‌واین تاریخ‌صحیح‌تر بنظرمیآید .

شیخ عطارـ شیخ فریدالدین محمد مشهور بعطار که یکی از بزرگان و پیشوایان گویندگان مذهب عرفانست درنیشابور تولد یافت . تاریخ قطعی تولد وی معلوم نیست درهرصورت میتوان‌گفت‌که وی دراواسط قرن ششم یعنی اوخر دوره سلجوقیان خراسان بدنیا آمد از اخبار وقرائن چنین‌بدست میآیدکه عطارعمردرازی داشته وشاید بحدود صدسال یابیشتر رسیده ولی در دیوانش‌تنها اشاره بعمرشصت‌و هفتاد واندسالگی اوموجود است درقصیده‌ای گوید :

مدت ۳۰ سال سودا پخته‌ایم　　　مدت ۳۰ سال دیگر سوختیم

ودرقصیده دیگر که با این مطلعست :

کارم ازعشق توبجان آمد　　　دلم از درد در فغان آمد .

گوید :

چون زمقصود خود ندیدم بوی　　　سوی عمر رهـم زبان آمد .

دین هفتاد ساله داد به بـاد　　　مرد میخانهٔ مغـان آمد .

نیز از دیوان او نقل کرده‌اند :

مرگ در آورده پیش وادی صدساله راه　　　عمر تو افکنده شب برسر هفتاد و اند

عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ و تهـذیب نفس و کسب علوم گذارند تا سرانجام خود بمقام ارشاد رسید و کعبهٔ اهل دل گردید . بموجب بعضی اخبار و بفحوای اشعاری که بوی نسبت داده شده مسافرتهای بسیاری کـرده و مصرو دمشق و مکه وهند و ترکستانرا سیاحت نموده .

لقب عطار بواسطه اینست که داروفروشی میکرد و درضمن بیمارانـرا معالجه هم مینمود چنانچه در مثنوی خسرونامه گوید :

بداروخانه پانصد شخص بودند　　　که درهر روز نبضم مینمودند

در این ضمن که ازشفای جسمانی فراغتی میجست بامور روحانی میپرداخت . اشعاری معنوی میساخت چنانکه درباب نظم مثنوی مصیبتنامه و الهینامه گوید :

مصیبتنامه کانـدوه جهانست　　　الهینامـه کاسرار عیـانست

بداروخانه کردم هردو آغاز　　　چگویم زود رستم زین و آن باز

و معلومست در نظراو که پیر طریقت بود شفای جسمانی مقدمه‌ای بود برای کمال روحانی وعالم ادیان بعالم ابدان برتـری داشت باز در مثنوی نامبرده از زبان یکی از دوستانش فرماید :

بمن گفت ای بمعنی عالـم افروز　　　چنین مشغول طب گشتی شب وروز

طب از بهـر تن هـر ناتوانست　　　ولیکن شعر و حکمت قوت جانست

اگر چـه طب بقـانونست امـا　　　اشاراتست در شعـر و معمـا

و از اخبار نویسندگان و آثار منثور ومنظوم خود شیخ آشکارا مینمایـد کـه وی نه تنها حالات عارفان را جستجو کرده و باسرار آنـان پی برده بلکـه خـود عمری درطریق عرفان سیرو سلوک کرده ودر آتش عشق الهی سوخته و از ایـن راه در افق عرفان تابش کرده و مانند مشعلی برسر راه نزدیکـان و دوران نور پاشیده و بسا دل بـاختگـان که به خویشتن جلب کرده و بشعله خود مشتعل ساخته است

بیجهت نیست که بزرگترین شاعرعرفان مولانا جلال‌الدین اورا پیشوا وبزرگ دانسته وخود را دربرابر او کوچک شمرده وگفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت　　　ما هنوز اندرخم یك کوچه ایم .

نیزفرموده :

عطار روح بود وسنائی دوچشم او　　　ما ازپی سنائی و عطار آمدیم .

ایضاً :

من آن ملای رومی‌ام که ازنطقم شکرریزد　　　ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم

ایضاً :

آنچه گفتم درحقیقت ای‌عزیز　　　آن شنیدستم من از عطار نیز

شیخ محمود شبستری که خود ازبزرگان مذهب عرفان است فرموده :

مرا از شاعری خود عار ناید　　　که‌درصدقرن چون‌عطار ناید

وعلاءالدوله سمنانی ازمشایخ صوفیان که درقرن‌هشتم وفات‌یافته چنین گفته :

سری که درون‌دلم‌اپیدا شد　　　از گفتهٔ عطار وز مولانا شد

اینگونه اشعار تنهااشاره‌ایست بتأثیرعمیقی که عطاردرقلوب شماره بزرگی از صاحبدلان وسخنوران بعدازخودش کرده که‌پرتو آن‌حتی‌بسعدی‌وحافظ هم رسیده‌است.

طبع عطارروان وفکرش درجولان بوده وازینرو تألیفات بسیار ازنظم و نثر بوجود آورده حتی شماره آنرا بعدد سوره های قرآن نوشته اند چنانکه درکتـاب مجالس‌المؤمنین آمده :

همان خریطه کش داروی فنا عطار　　　که‌نظم اوست شفابخش عاشقان‌حزین

مقابـل عدد سوره کـلام نـوشت　　　سفینهای عزیز و کتابهـای گزین

در هرصورت آثار شیخ بوده بطوریکه برخی اورا ازین حیث طعنه زده و به پرگوئی متصفش دانستند و دردفاع ازاین انتقاد گفت :

کسی که‌چون‌منی‌راعیب‌جوی‌است　　　همین گوید که او بسیار گوی است

ولیکن چون بسی دارم معـانی　　　بسی گویم تو مثنوی تو دانی

در واقع نظرشیخ موافق دعوی خود متوجه بمعانی بوده و هریك از تصنیفات خود را برای توجیه مطالب عرفانی ساخته حتی در اینراه بـا فصاحت لفظ را فـدای

ادای معانی نموده واشعار ناروا ونا زیباهم سروده است ودراین شوق بمعنی ازرسوم و متعارفات شعری درگذشته حتی درهمه عمر برخلاف عادت شاعران بمـدح کسی نپرداخته‌چنانکه‌گوید:

بعمر خویش‌مدح کس نگفتم — دری از بهر دنیا من نسفتم

ودرمثنوی مصیبتنامه فرماید:

شعر مدح و هزل گفتن هیچ نیست — شعرحکمت‌به که درروی‌پیچ نیست

دریغاکه همهٔ آن تصنیفات باقی نمانده حتی در نسبت برخی از آنهائی هم‌که باقیست تردید هست.

گذشته ازمصیبتنامه والهینامه وخسرو نامه‌که نام بـرده شد مثنویهای دیگـر مانند پندنامه واسرارنامه وجواهرنامه وشرح‌القلب ومختارنامه و امثال آنها از شیخ مانده ولی توانگفت مهمترین آثارشیخ نخست دیوان قـصائد وغزلیات اوست که حدود ده هزاربیت دارد دوم مثنوی منطق‌الطیراست وسوم تذکرة‌الاولیاء دیوان‌عطار حاوی اشعار شورانگیز وعارفانه اوست‌که اسرار ضمیر خود را بزبان شعر بیان داشته منطق‌الطیر مطالب نغزعارفان را درسلك حکایت لطیف شیرین شرح نموده و آن عبارتست ازاینکه روزی‌مرغان مجمعی کردند و گفتندهیچ شهری بی‌شهریارنیست ما نیزباید شهریارخود را بجوئیم هدهدکه درواقع یك‌مرغانست گفت‌نام آن‌شهریار سیمرغ است ووعده‌کرد آنها را بدرگاه سیمرغ راهنمائی کند ولی بشرطیـکه سیر وسلوك را داشته و درپیمودن راه دور سختیهای گوناگون را تحمل نمایند بسیاری‌از مرغان عذرها تراشیدند وبهانه ها آوردند و هریکی نوعی از دشواری راه وصـال بگریخت تا سرانجام ازآنهمه تنها سیمرغ باقی ماندکـه پس از پیمودن هفت وادی خطرناك وپراز دشواریهاکه عبارت باشد ازوادی طلب وعشق‌ومعرفت استغنا وتوحید وحیرت وفنا بدرگاه سیمرغ رسیدند ودرآنجا مانند اینکه دربرابر آیینه ای ایستاده باشند چون خواستند سیمرغ را ببینند خود راکه سی‌مرغ بودند دیدند و در واقع دریافتند سیمرغ همان سی‌مرغ است یعنی آنچه راکه بیخبرانه درخارج میجستنددر خود پیداکردند.

تذکرة‌الاولیاء عبارت است ازشرح احوال عارفان و مناقب و مکارم اخـلاق پیشوایان طریقت وسخنان آنان.

سبك وافکار شیخ عطار - شیخ عطار نیز مانند شاعران دیگر خراسان‌قصاید ساخته ولی با دو فرق اساسی یکی اینکه قصیده عطار سبك تغزل را بکار نبـرده و بطورکلی لحن و روش قصاید فرخی و عنصری ومنوچهری را ندارد و در استحکام و پختگی نیز بپایه آنها نرسد دوم آنکه قسمت مهم قصاید آنان صرف مدحسرائی شده درصورتیکه عطار این طرز را بکلی‌ترك‌کرده وبیتی در مدح نساخته چنان‌کـه خود گفته: بعمر خویش مدح کس نگفتم. قصاید او متوجه به نعت وپند و عرفان و ازخواص آن تضمین آیات قرآن و ذکر ناپایداری جهان و لزوم بیداری انسانست و درین معانی الحق داد سخن داده‌است و خوددرین‌فن به‌متانت سخن‌خودپی‌برده و درقصیده‌ای که‌بامطلع:

خطاب هاتف دولت‌رسید دوش بما — که هست عرصه بی‌دولتی‌سرای فنا

شروع میکند همیگوید:

بشعر خاطرعطار همـدم عیسیست — ازآنکه‌هست‌چوموسیش‌صدیدبیضا

زوقت آدم تا این زمان نیافت کسی — نظیر این گهـر اندر خـزانه شعرا

میتوان گفت در اینگونه قصاید دینی و اخلاقی تنها سنائی و ناصر خسرو بـر او سبقت داشته‌اند.

در قصیده‌ای که درسپاس وتوحید است‌این قبیل معانی آمده:

خدابتعالی بزرگتراز آنست‌که ما بشراو را دریابیم عقل انبیا درمقام درك‌اوبر خاك عجزمیفتد و اگرهمه مردم هزارقرن دروصف اوفکرت‌کنند سرانجام بعجزخود معترف خواهندگشت زیرا اندیشهٔ مادر مقام او بدان ماندکه ذره بخواهدکنه فضارا دریابد یاشبنم بخواهد در بحرنامتناهی شنا نماید تنها راهی‌که بسوی اوهست از راه خویشتن شناسی واصلاح‌نفس و فراموش کردن شهوت و فنا درهستی حق است. در ضمن قصاید پندآمیزوعبرت انگیز یادهای مؤثری نیزازگذاردن عمرانسانی نموده و ما را بغنیمت شمردن فرصت ونیکوکاری و خدمت میخواند و ازجمله‌گوید:

ندارد درد ما درمان دریغـا — بماندم بـی سرو سامان دریغا

درین‌حیرت فلکهانیزدیریست — که‌میگردند سرگردان دریغا

رهی بس‌دورمیبینم دراین راه — نه سر پیدا و نه پایان دریغا

چونه‌جانان بخواهد ماند نه‌جان　　زجان درد او از جانان دریغا

عزیزان جهان را بین که یك راه　　شده با خاك ره یکسان دریغا

بیا تا در وفای دوستداران　　فرو باریم صد طوفان دریغا

همه یاران بزیر خاك رفتند　　توخواهی‌رفت‌چون ایشان دریغا

پس‌ازوصلیکه‌همچون‌بادبگذشت　　در آمد این غم هجران دریغا

برای نان چه ریزی آبرویت　　که‌آتش بهترت زان نان دریغا

تورا تا جان بود نان کم نیاید　　چه باید کند چندین جان دریغا

خداوندا همه عمر عزیزم　　ز جهل آورده ام بزیان دریغا

چو دوران جوانی رفت بر باد　　بسی گفتم درین دوران دریغا

نشد معلوم من جز آخر عمر　　که‌کردم عمر خود تاوان دریغا

مرا گر عمر بایستی خریدن　　تلف کی‌کردمی زین‌سان دریغا

با وجود اینگونه قصیده سرائی باید گفت استادی عطار بدون تردید در غزل عرفانیست که گذشته از سنائی کسیرا در این فن بر او سبقت نبوده و سنائی هم گرچه پیش از غزلهای شیرین صوفیانه سروده ولی سخنش در شیوائی و سوزندگی و تحریك و تهییج بپایهٔ سخن عطار نمیرسد عطار دراین فن نه تنها تا حدی مبتکر است بلکه سرمشق شاعران عرفانی بعد ازخود مانند جلال‌الدین وحافظاست آتش عشق وسوز محبت و شور وحدت در سرتاسر دیوان عطار بطوری محسوس است که هرصاحبدلی آنرا بخواند بیدرنك مشتعل خواهدشد. چه سخنانی شورانگیزتر ازاینهاکه‌پیداست درجذبهٔ عرفان سروده شده :

دست در دامن جان خواهم زد　　پای بر فرق جهان خواهم زد

اسب برجسم وجهت‌خواهم تاخت　　بانگ بر کون و مکان خواهم زد

وآنکه آن دم که میان من‌واوست　　از همه خلق نهان خواهم زد

چون مرا نام و نشان نیست پدید　　دم ز بی نام و نشان خواهم زد

هان مبر ظن که من سوخته دل　　آن دم از کام و زبان خواهم زد

تن پلیدست بخواهم انداخت　　و ان دم پاك بجان خواهم زد

از دلم مشعله‌ای خواهم ساخت　　نفس شعله فشان خواهم زد

بدیهی است تمام غزلیات آتشین عطار تعبیرازذوق وافکارعرفانی او میکندکه اینك برخی از آن نقل میشود :

زاهدان ظاهرپرست دعوی بیجا میکنند ومیگویند و مغرورند و دل بیدار ندارند اگردارند نشان دهند :

الای زاهدان دین دلی بیدار بنمائید　　همه مستید درمستی یکی هشیار بنمائید

زدعوی‌هیچ نگشاید اگرمردیداندردین　　چنان‌کاندر درون هستید دربازار بنمائید

هزاران‌مرد دعوی دار بنمایم ازین‌مسجد　　شما یك مرد دعوی دار از خمار بنمائید

من‌اندریك زمان صدمست ازخماربنمایم　　شما مستی اگر دارید از اسرار بنمائید

من‌این زندان‌مفلس راهمه‌عاشق‌همی‌بینم　　شما یك عاشق صادق چنین بیدار بنمائید

برای رسیدن بمقام وحدت ودرك وصال احدیت از خود گذشتن و در عالم جسمانی وهستی شهوانی فانی شدن لازمست. درخرابات که جلوه‌گاه عرفاست‌وجود وعدم یکسانست زیرا خراباتیان وحدت می‌بینند نه‌کثرت آنان عاشقان حقند و در آن راه مانند پروانه جان میبازند وراه خدمت وعمل میپیمایند و مانند دیگربسخن گفتن اکتفا نورزند :

عزم خرابات بی فنا نتوان کرد　　دست بیك درد بی صفا نتوان کرد

چون‌نه وجوداست‌نه‌عدم بخرابات　　لاجرم این‌یك‌ازآن جدانتوان‌کرد

گم شدن‌وبیخودیست راه خرابات　　توشهٔ این راه جزفنا نتوان کرد

لاشو اگر عزم میکنی تو ببالا　　زآنکه‌چنین‌عزم جزبه‌لانتوان کرد

☆ ☆ ☆

عاشقانی کزنسیم دوست جان‌میپرورند　　جمله‌اندرسوختن‌چون‌عوداندرمجمرند

فارغند ازعالم و وزکارعالم روز وشب　　واله راه شگرف و غرق بحر منکرند

هرکه درعالم دوئی میبیند آن ازاحولیست　　زآنکه ایشان دردوعالم جزیکی رانتگرند

جمله غواصند دردریای وحدت لاجرم　　گرچه‌بسیارندلیکن‌درصفت‌یك‌گوهرند

☆ ☆ ☆

عاشق آنست کوچو پروانه است　　که تواند بترك جان گفتن

شیر چون میگریزد از آتش
شیر پروانه را توان گفتن

راه رو تا یکی بود سخنت
بر تر از هفت آسمان گفتن

کم نه ای آخر از قلم آموز
ره سپردن سخن روان گفتن

کارکن زآنك بهتر است ترا
کار کردن ز کاردان گفتن

هر که یك ذره ای ازهستی داشته باشد در میبابد که همه ذره ها ازیك هستی است و کثرت ظاهریست وعالم ظاهر مانند دودیست که وجودش از آتش است و خود حقیقت ندارد . پس در حقیقت همه یکی ویکی همه است وتو ومن را در نظر صاحبنظر فرقی ازهم نیست :

هر که را ذره ای وجود دارد
پیش هر ذره‌ای سجود بود

نه همه بت ز زر و سیم بود
که بت رهروان وجود بود

درحقیقت‌چوجمله‌یك‌بودست
پس همه بود ها نبود بود

نقطه آتشست در باطن
دود دیدن ازو چه سود بود

✿ ✿ ✿

درعشق‌تومن توأم تومن باش
یك پیرهن است گود وتن‌باش

چون جمله‌یکیست درحقیقت
گودریك تن دوپیراهن بش

جانا همه آن تو شدم من
من آن توام توآن من باش

برای پی بردن بعالم حقیقت و درك وحدت باید مقام عقل و علم و قیل و قال راگذاشت وگفتکو و چون وچرا وپرسش را خاتمه داد و ازخود بیخود بود یعنی خود را از غرور دانش و هوسهای دیگر دور ساخت تا مگر حالی بوجود آید و حقیقت جلوه نماید تعینات و بحث ها موافق اندازه و حدود عقل ماست حقیقت را که درورا، اینهاست باحالت وذوقی که فوق عقل است بایدجست :

درعشق روی اوزحدوث و قدم مپرس
گر مرد عاشقی زوجود و عدم مپرس

مردانه بگذر از ازل و از ابد تمام
کم‌گوی از ازل ز ابد نیز هم مپرس

زنچارر کن‌چون بگذشتی بین حرم
آنگاه‌دیده پرکن وپس آن‌حرم مپرس

آنجاکه هست‌نقطه توحیددرنج نیست
زآن چار برگذر بدمی و زدم مپرس

لوح و قلم بطبع دماغ و زبان تست
لوح و قلم بدان و زلوح وقلم مپرس

چون توبدین مقام رسیدی دگرمباش
کم‌گرد درفنا و دگربیش و کم مپرس

غزلهای عطار در اینگونه معانی یکی از دیگری بر تر و شور آور تر است وتنوع اوزان دارد ومعمولا وزنهای دلنشین برگزیده . اشعاردیوان عطاراغلب بردیف است و قافیهٔ تنهاکم دارد .

باید دانست بااینکه سخن عطارساده است وپیچیدگی ندارد والفاظ درمقابل معانی معلوم بکار رفته بازگاهی در موارد تشبیه از صنایع شعری و قیاس خیالی و نکته پردازی نمونه هائی بدست داده مثلا لب را به عناب ، خط را بریحان ، دهان را به پسته ، ودندان را بمرجان، مانندکرده . زلف راگاهی بزنجیرگاهی بشب‌گاهی بدام گاهی به هندو و گاهی بکفر تشبیه نموده زلفی که پیرامن صورترا گرفته کفر است که اسلام را احاطه‌کرده . خال را گاهی بدانه وگاهی به زنگی بچه چانه را به سیب و فرو رفتگی آنرا بچاه مانند کرده . ولی اینگونه تشبیهات در دیوان عطار کاملا نادرست است و همچنین وصف طبیعت که در اشعار فرخی ومنوچهری وعنصری فراوانست بسیارکم مورد توجه عطار واقع گشته و ابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان اوکمیابست :

باد بشمال میرسد جلوه نسترن نگر
وقت‌سحرزعشق‌گل وبلبل نعره‌زن نگر

سبزهٔ تازه روی را تو خط جویبار بین
لالهٔ‌سرخ روی راسوخته دل‌چومن‌نگر

خیری سرفکنده را درغم عمررفته بین
سنبل شاخ شاخ را مروحهٔ چمن نگر

یاسمن لطیف را همچو عروس بکربین
باد مشاطه فعل را جلوه گر سمن نگر

نرگس نیم مست راعاشق زرد روی بین
سوسن شیرخواره راآمده درسخن‌نگر

لعبت شاخ ارغوان طفل زبان‌گشاده بین
ناوك چرخ گلستان غنچه بیدهن نگر

تا گل پادشاه وش تخت نهاد در چمن
لشکریان باغ را خیمهٔ نسترن نگر

هین که گذشت وقت‌گل سوی چمن نگاه‌کن
روح نصیب صبح بین ابر گلاب زن نگر

بخش بزرگ اشعار عطار مثنوی‌های متعدد اواست که برخی ازآنرا نام بردیم و همه را در معانی تصوف نظم‌کرده و کافیست برای نمونه از نامیترین آنها یعنی منطق‌الطیر سخن بمیان آید .

شیخ در این داستان سفر مرغان برای وصال سیمرغ سیر وسلوك عارفان وراه کوشش وریاضت را برای رسیدن بدرجه عالی آدمیت و در یافتن حقیقت قصدکرده

است . پیداست راه کمال رنجهای فراوان دارد و مرد جوینده و بردبار خواهد تا طی مقامات نماید . نخستین آن‌مقامات جستجو و طلب است شخص تا نخواهد نمیتواند براه کمال پای نهد جوینده یابنده است باید در راه مقصودش کوشش وفداکاری نمود:

جد وجهد اینجاست باید سالها   زانکه اینجا قلب گردد حالها
مال اینجا بـایدت انداختن   ملك اینجا بایدت در باختن

دوم مقام **عشق** است که مرد چنان دلبستدگی بمقصود خود داشته بـاشدکه بیدرنگ براه وصال افتد و در آنراه از سوختن نترسد و از شك و یقین و نیك و بد دم نزند و در راه خدمت بمقصود و جستجوی معبود تأمل و عاقبت اندیشی روا ندارد :

بعد از آن وادی عشق آمد پدید   غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس درین وادی بجز آتش مباد   وآنکه آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود   گرم رو سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یکزمان   غرق در آتش چون آن برق جهان

سوم مقام **معرفت** است رهروان بموجب دانش و بینشی که دارند مختلفند هر کسی بقدر شایستگی خود راهی بر گزیده یکی محراب و یکی بت را گرفته صدر هرکس مطابق قدر او است در راه کمال صد هزار مردم گم شود تـا یکی از آنان اسرار بین گردد خلاصه اینکه‌مقام هر کسی‌باندازه معرفت اوست :

هیچ ره‌دروی‌نه چون آن دیگراست   سالك تن سالك جان دیگر است .
لاجرم بس ره‌که پیش آید پدید   هر یکی بر حد خویش آید پدید
سیر هر کس تا کمال او بود   قرب هرکس حسب حال او بود
معرفت اینجا تفاوت یـافته   این یکی محراب و آن بت یافته
صد هزاران مرد گم گردد مدام   تا یکی اسرار بین گردد تمام
هست دایم سلطنت در معرفت ،   جهدکن تا حاصل آید این صفت

چهارم مقام **استغناست** که عارف دانابابد بیماید مردخردمند صاحبدل باید براه مقصود از جهان و جهانیان بینیاز باشد کسی که اسیر هوس های طفلانه است کی باوج کمال تواند رسید صوفی بینا بلند نظر است و بدیدهٔ او جهان نظیر آن

نقشی است که بر لوحی کشند سپس آن لوح را بشکنند .

دیده باشی کان حکیم پر خرد   تختهٔ خاك آورد در پیش خود
پس کند آن تخته‌پر نقش‌و نگار   ثـابت و سیار آرد آشکار
هم فلك آرد پدیدو هم زمین   که‌بر آن‌حکمی کندگاهی‌برین
هم نجوم و هم بروج آردپدید   هم افول و هم عروج آید پدید
هم نحوست هم‌سعادت برکشد   خانـهٔ موت و ولادت برکشد
چون حساب نحس گرددسعداز آن   گوشه آن تخته‌گیردبعداز آن
بر فشاندگوئی آن هرگز نبود   آن همه‌نقش‌ونشان هرگزنبود
صورت این عـالم پر پیچ پیچ   هست‌همچون‌صورت آنتخته‌هیچ

پنجم مقام **توحید** است که عارف تا آنمقام را درك نمود درکمون این کثرت وحدت می بیند و در همه چیز خدا را مشاهده میکند یعنی با وجود خداکه‌هستی واقعی از آن اوست چیزهای دیگر را نابود میندارد و منی و تـوئی در نظر او از میان برمیخیزد :

چون یکی‌باشدهمی نبود دوئی   هم‌منی برخیزد اینجاهـم توئی

چشم بیننده هرجا و بهرکس نگرد حقیقت آنرا یعنی خدا را میبیند اینست که گفته‌اند :

« ما رایت شیئاً الا و رایت‌الله فیه » :

رفت پیش بوعلی آن پیرزن   کاغذ زر بردکاین بستان‌زمن
شیخ گفتا عهد دارم‌من که نیز   جز زحق نستانم‌ازکس‌هیچ‌چیز
پیر زن در حال گفتا بو علی   از کجا آوردی آخر احوَلی
مردرادردیده اینجا غیر نیست   کعبه را ضدبتی با دیر نیست

ششم مقام **حیرت** است که مرد عارف بـاید برسد و آن‌وادی آوارگـی و شگفت را به‌پیماید درین مقام انسان درمییابدکه دانسته‌های اوجمله محدودبوده‌پس کمی پی به ندانستن خود میبرد و مبهوت میگردد و حتی هـستی خود راگم‌میکند :

مردحیران‌چون رسد این جایگاه   در تحیر مـانده و گم کرده راه
گم شود در راه حیرت محوومات   بیخبر از بود خود وز کاینـات
هر که زد توحید بر جانش رقـم   جمله گـردد گـم ازو او نیز هم

گر بدو گویند هستی یا نه‌ای — سر بلند عالمی پستی که ای
در میانی یا برونی از میان — بر کناری یا نهانی یا عیان
فانئی یا باقئی یا هر دوئی — هر دوئی یا تو نه‌ای یا نه توئی
گوید اصلا می ندانم چیز من — وین ندانم هم ندانم نیز من

هفتم مقام فناست که در آنمقام تمام شهوات و غرور ها و خود پرستی های آدمی ازو زایل میگردد وبدینمعنی‌خود راگم میکند یعنی جزوعالم وحدت‌میگردد و مانند سازی که با ساز های دیگر هم آهنك شود و نغمه زیبای جمع را بوجود آورد و خود به تنهائی از میان رود اونیز جزومنظومه آفرینش میگرددتابحق‌واصل شود و در واقع ازین فنا به بقا میرسد :

هر که دردریای کل گم بوده‌شد — دائماً گم بوده و آسوده شد
گرتو هستی راه بین و دیده‌ور — موی درموی اینچنین‌اندرنگر
هر که اورفت از میان اینك فنا — چون فنا گشت از فنا اینك بقا

اینست مراحل رسیدن مرد عارف بکمال چنانکه مرغان نیز پس از پیمودن این هفت وادی و تحمل دشواریهای بی پایان و رسیدن بوادی فنا سرانجام بدرگاه سیمرغ رسیدند عکس خود را در آنجا دیدند :

هم ز عکس روی سیمرغ جهان — چهرهٔ سی مرغ دیدند آنزمان
چون نگه کردند این سیمرغ زود — بیشك این سیمرغ آن‌سیمرغ بود
کشف این سر قوی درخواستند — حل مائی و توئی درخواستند
بیزبان آمد از آنحضرت جواب — کاینه است آنحضرت‌چون‌آفتاب
هر که آید خویشتن بیند در او — جان‌وتن هم جان‌و تن بیند در او

بدینگونه مرد عارف چون مقامات را طی نماید و مراحل را به پیماید و بکمال برسد خواهد دید دیاری جز یار نبوده و خدا را در خود خواهد یافت وسر من عرف نفسه فقد عرف ربه بر او پدید خواهد شد .

رسم عطار در اغلب مثنویها و از آنجمله در منطق‌الطیر آنست که پس از ذکر مطالب حکایتهائی صوفیانه آورده وبه تمثیل مقصود پرداخته است و این‌سبك بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال‌الدین واقع شده .

اثر مهم و مشهور عطار به نثر همانا کتاب تذکرةالاولیاست که شرح حالات

و مقامات نود و شش تن از مشایخ صوفیان در آن بفارسی ساده و شیرین آمده بررسی این کتاب خواننده را به تجارب درونی و ذوق و شوق و افکار و معتقدات صوفیان آگاه میسازد .

با این‌مقام بلندکه شیخ عطار را درعرفان وادب ونظم ونثر مسلمست پیداست که تأثیر فراوان در سخنوران و عارفان بعد از خودش میداشت مولانا جلال الدین نه تنها در افکار صوفیانه او را پیروی نموده وسبك مثنوی سرودن و آوردن مقصود در سلك حکایات را ازو گرفته بلکه‌گاهی عین عبارات شیخ را اقتباس کرده مانند این مثل :

عطار در منطق‌الطیر در شرح وادی عشق گوید :

کس درین وادی بجز آتش مباد — وآنکه آتش‌نیست‌عیشش‌خوش‌مباد

جلال‌الدین گوید :

آتشست این‌بانگ‌نای‌و نیست‌باد — هر که این آتش ندارد نیست باد

همچنین تأثیر شیخ در گویندگان دیگر هویداست مثلا مثنوی اسرارنامه که چنین آغاز میشود :

بنام آنکه جانرا نوردین داد — خرد را درخدادانی یقین داد

گلشن محمود شبستری را بخاطر میآورد که چنین شروع میکند :

بنام آنکه جانرا فکرت‌آموخت — چراغ دل بنور جان برافروخت

قصیده‌ایکه در ریاض‌العارفین بعطار نسبت داده شده ترجیع بندهاتف اصفهانی را در نظر مجسم میدارد .

عطار گوید :

چشم بگشاکه جلوهٔ دیدار — متجلی‌است از درودیوار

هاتف‌گوید :

یار بی‌پرده از در و دیوار — درتجلی‌است‌یااولی‌الابصار

آثار سبك عطار درشعر حافظ هم پیداست . عطار در دیوان خود گوید :

بازدگر پیر یار ما رخت بخمار برد — خرقه درآتش‌بسوخت دست‌بزنار برد

باز گوید :

پیرما وقت سحر بیدارشد — از در مسجد برخمار شد

خواجه حافظ گوید :

دوش ازمسجد سوی میخانه آمد پیرما　　　چیست یاران‌طریقت بعدازین تدبیرما

صورت سخن عطار در آثار شاعران غیرصوفی نیز جلوه‌گر است مثلا از این بیت که در دیوان اوست :

یك شربت آب می‌توان خورد درجهان　　　کاین کوزه های خاك تن ناتوان ماست

افکار خیام بیاد میآید و از قصیدهٔ :

سبحان خالقی که صفاتش زکبریا　　　در خاك عجز میفکند جملـه انبیا

و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر میافتد :

در باب وفات عطار اخبار گوناگونست آنچه یقین داریم وی در ۶۱۸ زنده بوده و بموجب روایات بسال ۶۲۷ در آشوب مغول شهید گشت . تربت وی درشادیاخ جنوب نیشابور است .

دیگران از شعرای نامی دوره سلجوقی

اسدی - ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم بشمار است . از جمله اشخاصی است که نظیره‌گوئی بشاهنامه فردوسی را قیام کردند

اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمائی در برابر استادی مانند فردوسی بود گرشاسب‌نامه را ساخت . گرچه فضیلت سبقت و زیبائی سخن و پختگی فکر و روانی قریحه از آن فردوسی بود با این همه اسدی در پرداختن یك قصه معروف و یکی از داستان‌های باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد وقدرت طبع نشان داد . این منظومه کـه بهمان وزن و شیوهٔ شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد چنانکه در خاتمه یکی از نسخ آن آمده :

بر آمد همی بیتها نه هزار　　　دو سال اندرو برده شد روزگار

داستان گرشاسب که در اوستا آمده وپیش ازاسدی ابوالمؤید بلخی وفردوسی آنرا برشته تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست‌ما رسیده نقل‌شده بطور کلی با گرشاسبنامه اسدی مطابقت دارد .

تاریخ نظم گرشاسبنامه اسدی بسال ۴۵۸ میباشد چنانکه خود گوید :

زهجرت بدور سپهری که گشت　　　شده چارصد خال و پنجاه وهشت

اسدی گویا در اواسط قرن پنجم از موطن خود به نخجوان رفته این کتاب را

بنام ابودلف‌حکمران اران ونخجوان کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست :

ملك بودلف شهریار زمـین　　　جهاندار اراکی پاکدین

شاعر درباب شاهنامه فردوسی وداستان گرشاسب این ابیات راگفته :

بشهنامه فردوسی نغز گوی　　　که ازپیش گویندگان برد گوی

بسی یاد رزم یلان کرده بود　　　ازین داستان یاد ناورده بود

من اکنون ز طبعم بهار آورم　　　مرین شاخ نو را ببار آورم

گرشاسب ازنژاد جمشید در زابلستان بدنیا میآید و پهلوانی پیلتن میگردد وبااژدها وببرژیان وپهلوانان وهندوان رزمهامیورزد ودرهمه جا بدشمن‌چیره‌میشود.

چنانکه گفته شد نظم اسدی نظیره گوئی باستاد فردوسی بوده ودر برابررستم شاهنامه گرشاسب را قهرمان داستان انتخاب نمود که گویا در مردانگی برستم برتری داشته و همانطور که فردوسی گاهی داستانهای خود را به نامه ای یا دفتری منتسب داشته اونیز داستان خود را ازنامه ای نقل کرده چنانکه گوید :

زکردار گرشاسب اندر جهان　　　یکی نـامه بد یادگـار مهان

پر از دانش و پند آموزگـار　　　هم ازرازچرخ وهم از روزگار

زفرهنگ ونیرنگ ودادوستم　　　زخوبی و زشتی و شادی وغم

ز نخجیر وگردنفرازی و رزم　　　ز مهردل و کین و شادی و بزم

که‌چون‌خوانی ازهردری‌اندکی　　　بسی دانش افزاید از هر یکی

زرستم سخن چندخواهی‌شنود　　　گمانی که چون او بمردی نبود

اگر رزم گرشاسب یاد آوری　　　همه رزم رستم بیـاد آوری

همان بود رستم که دیو نژند　　　ببردش با بر و بدریـا فکند

زبون گردش اسپندیـار دلیر　　　بکشتیش آورد سهراب زیـر

سپهدار گرشاسب‌تا زنده بود　　　نه گردش‌زبون کس نه‌افکنده‌بود

بهند و بروم و بچین از نبرد　　　بکرد آنچه دستان رستم نکرد

در این داستان وصف نبردها و پهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت بشاهنامه نیست از طرف دیگر اختلافاتی‌هم موجود است چنانکه دربالا اشارت‌رفت نظم گرشاسب نامه با اینکه روان و استوار است شیوائی و لطافت نظم شاهنامه را

خواجه حافظ گوید :

دوش ازمسجد سوی میخانه آمد پیرما　　　چیست یاران‌طریقت بعدازین تدبیرما

صورت سخن عطار در آثار شاعران غیرصوفی نیز جلوه‌گر است مثلا از این بیت که در دیوان اوست :

یك شربت آب می‌نتوان خورد درجهان　　　کاین کوزه های خاك تن ناتوان ماست

افکار خیام بیاد میآید و از قصیدهٔ :

سبحان خالقی که صفاتش زکبریا　　　در خاك عجز میفکند جملـه انبیا

و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر میافتد :

در باب وفات عطار اخبار گوناگونست آنچه یقین داریم وی در ۶۱۸ زنده بوده وبموجب روایات بسال ۶۲۷ درآشوب مغول شهید گشت . تربت وی درشادیاخ جنوب نیشابور است .

دیگران از شعرای نامی دوره سلجوقی

اسدی - ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای قرن پنجم بشمار است . از جمله اشخاصی است که نظیره‌گوئی بشاهنامه فردوسی را قیام کردند اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمائی در برابر استادی مانند فردوسی بود گرشاسب‌نامه را ساخت . گرچه فضیلت سبقت و زیبائی سخن و پختگی فکر و روانی قریحه از آن فردوسی بود با این همه اسدی در پرداختن یك قصه معروف و یکی از داستان‌های باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد وقدرت طبع نشان داد . این منظومه کـه بهمان وزن و شیوهٔ شاهنامه است حدود نه هزار بیت دارد چنانکه در خاتمه یکی از نسخ آن آمده :

برآمد همی بیتها نه هزار　　　دو سال اندرو برده شد روزگار

داستان گرشاسب که در اوستا آمده وپیش ازاسدی ابوالمؤید بلخی‌وفردوسی آنرا برشته تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست‌ما رسیده نقل‌شده بطور کلی با گرشاسبنامه اسدی مطابقت دارد .

تاریخ نظم گرشاسبنامه اسدی بسال ۴۵۸ میباشد چنانکه خود گوید :

زهجرت بدور سپهری که گشت　　　شده چارصد خال و پنجاه وهشت

اسدی گویا در اواسط قرن پنجم از موطن خود به نخجوان رفته این کتاب را

بنام ابودلف‌حکمران اران ونخجوان‌کرده چنانکه بیت ذیل مشعر برآنست :

ملك بودلف شهریار زمـین　　　جهاندار اراکی پاکدین

شاعردرباب شاهنامه فردوسی وداستان گرشاسب این ابیات راگفته :

بشهنامه فردوسی نغز گوی　　　که ازپیش گویندگان‌برد گوی

بسی یاد رزم یلان کرده بود　　　ازین داستان یاد ناورده بود

من اکنون ز طبعم بهار آورم　　　مرین شاخ نو را ببار آورم

گرشاسب ازنژاد جمشید در زابلستان بدنیا میآید و پهلوانی پیلتن میگردد وبااژدها وببرژیان وپهلوانان وهندوان رزمهامیورزد ودرهمه جا بدشمن‌چیره‌میشود.

چنانکه گفته شد نظم اسدی‌نظیره گوئی باستاد فردوسی بوده ودر برابررستم شاهنامه‌گرشاسب را قهرمان داستان انتخاب نمودکه‌گویا در مردانگی برستم برتری داشته و همانطورکه فردوسی گاهی داستانهای خود را به نامه ای یا دفتری منتسب داشته اونیزداستان خود را ازنامه ای نقل‌کرده چنانکه‌گوید :

زکردار گرشاسب اندر جهان　　　یکی نـامه بد یادگـار مهان

پر از دانش و پند آموزگـار　　　هم ازرازچرخ وهم از روزگار

زفرهنگ ونیرنگ ودادوستم　　　زخوبی و زشتی و شادی وغم

ز نخجیر وگردنفرازی و رزم　　　ز مهردل و کین و شادی و بزم

که‌چون‌خوانی ازهردری‌اندکی　　　بسی دانش افزاید از هر یکی

زرستم سخن چندخواهی‌شنود　　　گمانی‌که چون او بمردی نبود

اگر رزم گرشاسب یاد آوری　　　همه رزم رستم بیـاد آوری

همان بود رستم که دیو نژند　　　ببردش با بر و بدریـا فکند

زبون کردش اسپندیـار دلیر　　　بکشتیش آورد سهراب زیـر

سپهدار گرشاسب‌تا زنده بود　　　نه‌کردش‌زبون‌کس نه‌افکند‌بود

بهند و بروم و بچین از نبرد　　　بکرد آنچه دستان رستم نکرد

در این داستان وصف نبردها و پهلوانان ونقل وقایع و حالات بی شباهت بشاهنامه نیست از طرف دیگر اختلافاتی‌هم موجود است چنانکه دربالا اشارت‌رفت نظم‌گرشاسب نامه با اینکه روان و استوار است شیوائی و لطافت نظم شاهنامه را

ندارد ازخواص گرشاسبنامه آمدن عده زیادی نام جابها و شهرهاست که درداستان سفرهای گرشاسب به هندوچین و رفتنش بجزیره ها و قرطبه و روم و‌ت‍ـوران پیش میآید نامهای پهلوانان ودیگران که در گرشاسب نامه آمده اغلب تازه است و در شاهنامه موجود نیست مانند بهوونوشیار وآذرش وبرزوگراهون ونشواد .

دروصفهای گرشاسبنامه استعاره و مجاز وکنایه فراوان است و در تأکـید و مبالغه درتشبیه دور رفته مثلا در ابیات زیر آسمان را به ایوان مینا و ستاره هارا به مهره های بلور آفتاب را به آتش سند روس و هوا را به دربای آب و زمین تاریك را به آبنوس و شب را به هندو وکمان را به قوس وقزح وتیررا به باران و گل را بـه ترک و زره را به آبـگیر و شکوفه را به گهر و درخت را بـه طاوس تشبیه نموده و گفته

چو زایوان مینای پیروزه هور بکند آنهمه مهره های بلور
ز دربای آب آتش سند روس در افتاد در خانهٔ آبنـوس
زهندوجهان‌پیل ولشکر گرفت غوکوس کوه و زمین بر گرفت

☆ ☆ ☆

کمان آز فنداق شدژالـه تیر گل غنچه ترک وزره آبگیر
شکوفه چو بررشته کرده گهر درختان چوطاوس بگشاده پر

بطور کلی درمطالعه گرشاسب نامه بنظر میآید که زبان آن تاحدی بزبان‌عصر ماشبیه تراست تاشاهنامه ومانند اینست که میان دو کتاب مدتی فاصله بوده باشد.

ازاشعـار معنی دار و ارجمند گرشاسبنامه پند های اوست اگر کـسی مثلا پند اشرط بگرشاسب را بخواند بارزش آنگونه پندها پی خواهد برد که چـگونه سنجیده وسودمند است .

اینك بیتهائی ازپندگرشاسب به برادرزاده خود نریمان برای نمونه‌نقل میشود.

پس‌ازمن‌چنان کن که‌پیش‌خدای بنازد روانم بدیگری سرای
نگر تـا گناهت نباشد بسی بیزدان ز رنجت ننالد کـسی
فرو مایه را دار دور ازبـرت مکن آن که‌تنگی شود گوهرت
ازآن ترس کو ازتوترسان‌شود دگر باتوهزمان دگرسان شود
مکن باسخن چین دورویءراز که نیکت بزشتی برد پاك باز

بکس بیش ازاندازه نیکی مکن که گردد بد اندیش بشنو سخن
شب و روز بر چار بهره بپای یکی بهره دین را ز بهر خدای
دگر باز تدبیر و فرجام را سیم بزم را چارم آرام را
بفرهنگ پرور چو داری پسر نخستین نویسنده کن از هنر
نویسنده را دست گویا بود گل دانش از دانش بویا بود
بفرمان نادان مکن هیچ کار مشو نیز با پارسا باد ساز
مده دل بغم تا نکاهد روان بشادی همی‌دار تن را جوان
ببخشای بر زیر دستان بمهر برایشان بهر خشم مفروز چهر
چو دستت رسد دوستانرا بپای که تا در غم آرند مهرت بجای
مگردان از آزادگان فرهی مده ناسزا را بدیشان مهی
با غالش هر کسی بد مکن نشانه مشو پیش تیر سخن
مختدار کسی را سخن نا درست که‌گویائی جان نه دردست‌تست
کراچهره‌زشت ازسرشتش نکوست مکن‌عیب کان‌زشت‌چهری نه‌زوست
نکو کار با چهرهٔ زشت و تار فراوان به از نیکوی زشتکار
گناهیکه بخشیده باشی زبن سخن زان دگر باره تازه مکن
مکن بدکه چون کردی وکار بود پشیمانی از پس ندارد‌ت سود

ازمطالعه‌این پند ونظایر آن‌پیداست که اسدی تاچه‌پایه آزموده وبینا بوده‌است.

گذشته از ارزش داستانسرائی وسبك لطیف که در قسمتی از اشعار گرشاسب نامه پیداست عده ای لغات سودمند فارسی در آن آمده ودلیل وقوف کامل گویندهٔ آن بزبان ادبی زمان خویش است و عجب نیست که اسدی کتاب لغتی بنام فرهنك لغات فرس یا لغت فرس تألیف نموده زیرا در لغت شناسی دست داشته .

تاریخ فرهنگ مزبوربعد ازگرشاسب نامه یعنی بعد از سال چهاروصد وپنجاه وهشت است زیرا ذکر گرشاسب نامه در آن آمده چنانکه در بیان لغت از فنداق گوید : از فنداق و قوس و قزح بود اسدی‌مصنف گوید در گرشاسب‌نامه :

گمان آز فنداق شد ژالـه تیر گل غنچه ترک و زره آبگیر

در این فرهنگ شرح حال قریب هشتاد تن ازشاعران آنزمان آمده وازاشعار

نهال بر وجه مثال آورده شده وباین وسیله بسیاری ازاشعارکه اصل بعض آنها مانند کلیلهٔ رودکی از بین رفته محفوظ مانده است .

اسدی بتاریخ ٤٤٨ نسخه کتاب الابنیه ابومنصور موفق هروی راکه در ادویه وخواص آنهاست بخط خود استنساخ کرد و آن قدیمترین نسخه خطی فارسی است که باقی است . افسوس اسدی ازلغات طی این کتاب درفرهنگ خود نقل ننموده .

این شاعر قصایدی نیز سروده که از جمله آن مناظرات چهارگانه اوست و آن عبارتست از مناظره های آسمان و زمین - شب وروز- مغ ومسلم - نیزه وکمان .

وفات اسدی را بسال ٤٦٥ نوشته‌اند .

ناصرخسرو - حکیم ناصرخسروبن حارث قبادیانی بسال سیصد و نود وچهار هجری در قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت چنانکه گوید :

بگذشت زهجرت پس سیصد ونودوچار	بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر

از اوان جوانی به تحصیل علوم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هرخرمنی خوشه‌ای برداشت تا بمقام دانش رسید. خود گوید :

بهر نوعی که بشنیدم زدانش	نشستم بر در او من مجاور
نماندازهیچگونه‌دانش که‌من‌زان	نکردم استفادت بیش وکمتر

در دورهٔ جوانی دربار محمود و مسعود غزنوی را دید چنانکه خود در کتاب سفرنامه اش اشاره بدان مینماید وبعد دردربار سلجوقی خدمت دیوانی داشت ودبیر بود . گذشته از تحصیل و تحقیق مسافرت زیاد کرده و گویا در جوانی هندوستان و افغانستن و ترکستان را دیده است شاید عمدهٔ علت سفر مطالعه و تحقیق احوال و عقاید ملل بوده باشد چنانکه بعد از سفر طویلی که بجانب حجاز نمود در نتیجه این تحقیق و تفتیش عقیدهٔ تازه ای پیداکرد . این سفر راکه هفت سال طول داشت بسال چهار صد و سی و هفت اختیار نمود حجاز و آسیای صغیر و سوریه و مصر را دید و با ملل و مذاهب گوناگون این بلاد آشنائی بهمرسانید و مخصوصاً در مصربا پیروان مذاهب شیعهٔ اسمعیلیه که اسمعیل پسرامام جعفر صادق را امام هفتم وپسراو محمد را امام قائم و رجعت پدرش میدانستند و در مطالب دینی تأویل ها و تفسیر

هائی مینمودند و بیشتر از ظاهر باطن بودند روابطی پیداکرد و پیرو مذهب آنان گردید وبجرگه طرفداران متعصب این طریقه در آمد حتی بعزم دعوت مردم بایران برگشت مهمترین نتیجه این سفر ناصرخسرو کتاب سفرنامهٔ اوست که بعد از مراجعت تألیف نمود و در آن اغلب شهرها راکه دیده بود شرح داد و از اشخاص معروفی که ملاقات کرده بود نام برد و بدین واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزار سال پیش جهان حکایت میکند ازخود بیادگار گذاشت .

ناصرخسرو درمراجعت از این‌سفر به‌بلخ رفت وآشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسمعیلی کرد و دراین‌خصوص باعلما مباحثات نمود تا دراندك مدتی فقهای‌متعصب‌سنی بخصومت وی برخاستند وامرای سلجوقی درصدد آزار او برآمدند شاعرناچار مدتی فراری و متواری شد وپنهانی ازشهری بشهری رفت و درغربت زیست ودچار اندوه فراوان گردید چنانکه در بیان اینگونه احوال سخنان مؤثر دارد مانند این ابیات :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا	گوئی زبون نیافت زگیتی‌مگر مرا
درحال‌خویشتن‌چوهمی‌ژرف‌بنگرم	صفرا همی برآید زانده بسر مرا
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد	چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
گربر قیاس‌فضل بگشتی مداردهر	جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
نی‌نی که‌چرخ‌ودهر ندانند قدرفضل	این گفته بود گاه‌جوانی پدر مرا
دانش به‌ازضیاع‌و به‌ازجان‌ومال‌وملك	این خاطر خطیرچنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشن تر از قمر	ناید به‌کار هیچ مقر قمر مرا
بالشکر زمانه و با تیغ تیز دهر	دین وخردبس است سپاه‌وسپرمرا

یادگار این دورهٔ آوارگی و اختفاء کتاب زادالمسافرین است که اساس آن در اثبات عقاید اسمعیلی است و مقالات و تحقیقات فلسفی دارد و از جمله کتب معدود فلسفی بزبان فارسی است . ناصر خسرو بعد از اقامت در خراسان و مازندران و طبرستان آخر در حدود چهارصد و پنجاه وشش به یمگان که ازحوالی بدخشان است رفته و در آنجا عزلت جست و درچهار صد وهشتاد ویك در همانجا وفات یافت حکیم از مراجعت حجاز تا مرگش اغلب مورد طعن و لعن وهدف زجر و تهدید بود رنج بسیار برسر معتقد خود دید ودر اشعارش ازین رنج وآزار ناله و شکایت

نمود و امرای ترك وحامیان خلافت عباسی راکه او را تعقیب و تعذیب میکردند در اشعار خود سخت سرزنش کرد .

گذشته از سفرنامه وزادالمسافرین آثار دیگرمانند وجه دین . وخوان اخوان و دلیل المتحیرین و روشنائی نامه و سعادت‌نامه و دیوان اشعار دارد و خودش در کثرت تألیفات خودگفته :

منگربدین ضعیف‌تنم‌زآنکه درسخن　　زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا

دیوان ناصرخسرو که‌محتویات آن را تاسی‌هزار بیت‌نوشته‌انداکنون‌زیاده‌بریازده هزاربیت دارد ودر آن اشعارفلسفی واخلاقی ومذهبی وقطعات عبرت آمیزفراوانست .

سبك و افكار - ناصرخسرو درطرزقصیده استادی نشان داده و بعد از قصیده به مثنوی پرداخته و باقسام دیگر شعر وقع زیاد ننهادد هدف قسم اعظم قصاید ناصر-خسرو بحث و استدلال در مسائل دینی و دعوت بایمان و معنویت و تحقیردنیای‌مادی و اعراض از آرایشها و فریبهای این جهان فانی و تحریض برانتباه و ریاضت وتقوی وتحریك برجوع ازظاهر بباطن است . با این روش اشعار اوازجهاتی ازاشعارقصیده سرایان معروف فرق دارد که از آنجمله عاری بودن از تغزل و مداحه سرائیست چنانکه در قصیده معروف که با این مطلع شروع میکند :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را　　برون کن زسرباد خیره سری را

خطاب بشاعر گوید :

اگر شاعری را تو پیشه‌گرفتی　　یکی نیزبگرفت خنیاگری را
صفت‌چندگوئی ز شمشاد ولاله　　رخ چون مه و زلفك عنبری‌را
بعلم وبگوهر کنی مدحت آنرا　　که‌مایه‌است‌مرجهل وبدگوهریرا
بنظم‌اندر آری دروغ و طمع‌را　　دروغست سرمایه مرکافری‌را
من آنم که دریای خوکان نریزم　　مرین قیمتی در لفظ دری را

روشن‌ترین راهها برای دریافتن حقیقت بنظراو راه علم است وبساکه درقصاید خود از فضیلت دانش و بینش سخن میراند ازآنجمله گوید :

علم و حکمت را طلب کن گرطرب جوئی همی
تا به شاخ علم و حکمت بر طرب یابی رطب

☆☆☆

تن بجان زنده است و جان زنده بعلم　　دانش اندر کان جانت گوهر است
علم جان جان تست ای هوشیار　　گر بجوئی جان جان را درخور است

نیز گوید :

هرکه جان خفته را از خواب جهل آوا کند
خویشتن را گرچه دونست ای پسر والاکند

ولی توان‌گفت این علم که شاعر حکیم بدان دعوت مینماید علم مستقل ازدین و ایمان نیست چنانکه تمسك بر آن شیمه فلاسفه میباشد :

سر علمها علم دین است کان　　مثل میوه باغ پیغمبریست
بدین ازخری‌دورباش وبدان　　که‌بیدینی‌ای‌پور بیشك‌خریست

باب معرفت وكانون علم بعقیده وی موافق مذهب اسمعیلیه امام زمان یا نایب و حجت اوست پس در عقاید ناصر خسرو عقل و ایمان در وهله آخر بهم مربوط می گردند :

حجت نور است رهبر زی او پوی　　تا علم دینت نیك شود والا

از فحوای سخنان ناصرخسرومفهوم چنین میگردد که علم امام مستند بکشف و الهام مستقیم است و نیز وی یك عالم حقیقی‌را درووراء این عالم ظاهری قائل است که از دیدهٔ ظاهر بین نهان است و تنها کسانی توانند آنرا درك نمایند که چشم نهان‌بین داشته باشند یعنی استعداد کشف در آنها ظهور نماید پس بحکم این‌ملاحظه اخیر میتوان گفت عقاید وی با وجود قول او بعقل وتحریض بعلم ازصیغهٔ تصوف آزاد نیست دراین معنی گوید :

بچشم نهان بین‌نهان جهان‌را　　که چشم عیان‌بین نبیندنهانرا
نهان درجهان‌چیست آزاده‌مردم　　نبینی نهانرا ببینی عیانرا
جهانرا بآهن نشایدش بستن　　بزنجیرحکمت ببنداین‌جهانرا
دوچیزاست بندجهان‌علم‌وطاعت　　اگرچه کساداست‌مرهردوانرا
تنت کان‌وجان گوهرعلم‌وطاعت　　بدین هردوبگمارتن‌راوجانرا
بسان کمان بود روز جوانی　　قراری‌نبوده‌است هرگز کمانرا

شاعر بلندخیال نیك متوجه است که دانش باید بسته بکردار باشد علم بیعمل

فایده ندارد ومانند اینست کسی زرگر باشد و زرکار نکند یا جامه نداشته بخواهد آهار بزند علم بیعمل آهار بیجامه است از آنسو عمل بیعلم مانند درهم قلب است :

بیعلم عمل چون درم قلب بود زود   رسوا شود وشوره برون آرد وزنکار

و آنکو نکند طاعت علمش نبود علم   زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار

جامه است مثل طاعت و آهار بروعلم   چون جامه نباشد بچه‌کار آید آهار

یکی از نیابج سودمند دانش خوی نیك است :

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد   بیسیم نیاید درم و بیزر دینار

همین طرز فکر یعنی ترجیح عمل به دعوبرا شاعر در موارد دیگر نیز بیان کرده از آنجمله گفته است :

ای خوانده کتاب زند و پازند   زین خواندن زند تا کی و چند

در فعل بفضل شو بیفزای   وز قول رو اندکی بر اورند

پندم چه دهی بخست خود را   محکم کمری ز پند در بند

پند از حکما بذیر زیراك   حکمت بدر است و پند فرزند

کاریکه ز من پسند ناید   با من مکن آنچنان و مپسند

جز راست مگوی گاه‌وبیگاه   تا حاجت نایدت بسوگند

گند است دروغ ازو حذر کن   تا پاك شود دهانت از گند

از نام بد ار همی بترسی   با یار بد از بنه مپیوند

با این مقدمات که‌گفته شد توان دریافت که ناصر خسرو شاعری آزاده و صاحب‌نظر وسخنگوئی با ایمان ومتدین است و مدارفکر او دیانت وامور روحانی و اخلاقیست و نه تنها این عقاید را بسلك سخن کشیده بلکه حود باور داشته وازین باوری قوت قلب ورسوخ فکر وفراغت معنوی دراو حاصل شده واستناد بایمان خود کرده و آرامش درونی و سکونت خاطر که میوه ایمانست نصیبش گشته است و این حال ازسخن او هویداست از همان اوج ایمان و بلندی معنویست که ناصرخسرو سخنان عبرت‌انگیز وپند آمیز بما میگوید و درشعر او مطالب روحانی و اخلاقی جای مدح و وصف ومی ومعشوق وباغ وچمن‌را میگیرد واین سلیقه ناچاردرعبارات و اصطلاحات و شیوه اوهم مؤثر است ورنگ خاصی بسخن‌او میدهد چنانکه شاید شایدکسی قصیده فرخی را شنیده وآنرا ازعنصری تصور نماید ولی سبك ناصرخسرو

کمتر با آن دیگران اشتباه میشود زیرا سخنش لحن خاص دارد . اینك بار دیگر ابیاتی که شاهد این گفته ها تواند بود ازونقل میشود :

تا مرد خرد کوروکر نباشد   از کار فلك بیخبر نباشد

داند که هر آنچیز کوبجنبد   نابود و بیحد و مر نباشد

من راز فلك را بدل شنودم   هشیار بدل کور و کر نباشد

چون‌دل‌شنواشدترا از آن پس   شاید اگرت گوش وسر نباشد

بهتر ز کدوئی نباشد آن سر   کو فضل و هنر را مقر نباشد

در خورد تنوره و تنور باشد   شاخیکه براو برگ‌وبر نباشد

در دام جهان جهان همیشه   تخم‌وچنه جزسیم و زر نباشد

بتواند ازین دام زود رستن   گر مرد دراوسخت خر نباشد

فرزند هنر های خویشتن شو   تا همچو تو کس‌راپسر نباشد

کنجورهنرهای خویش گردی   کر باشد مالت و گر نباشد

تو بار خدای جهان خویشی   از گوهر تو به گهر نباشد

در مملکت خویشتن نظر کن   زیرا که مملکت بینظر نباشد

برملك‌تو گوش‌ودوچشم‌روشن   درهاست که‌بهزان‌دو در نباشد

امروز بدین ملك در نظر کن   آن چیز که‌فردا مگر نباشد

بنگر که چه باید همت کردن   تا برتو فلك را ظفر نباشد

از علم سپر کن که بر حوادث   از علم قویتر سپر نباشد

هر کو سپر علم پیش گیرد   از زخم جهانش ضرر نباشد

تاریخ وفات ناصر خسرو را بسال ۴۸۱ نوشته‌اند و تربت او در دره یمگان ولایت بدخشان واقعست .

قطران ـ از معروفترین سخن سرایان دوره سلجوقی یکی نیز ابو منصور قطران تبریزی است . اغلب شعرا که تا کنون نام از آنها برده شد از خراسان ویا حوالی آن ظهور کرده‌اند ولی قطران تولد و شهرتش درتبریز بود و گویامسافرت مهمی جز بنواحی آذربایجان ننموده است از قصیدهٔ .

من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران

چنین مستفاد میشود که وی در جنگ ممدوح خود امیر و هسودان باموغان در لشکرگاه حاضر بوده .

بسال ۴۳۸ ناصرخسرو در موقع عبور از تبریز قطران را دیده و با او صحبت کرده و شعر او را پسندیده است . قطران در اشعار خود عده‌ای از سلاطین را که درین موقع در آذربایجان حکومت داشتند مدح کرده مانند ابوالحسن علی لشکری و فضلون حکمرانان گنجه و ابو منصور و هسودان و ابو نصر محمد بن و هسودان امرای تبریز و حوالی و ابو دلف حاکم نخجوان و اران کـه ممدوح اسدی طوسی هم بود مخصوصاً ابو منصور وهسودان بن مملان را که تا چهارصدو پنجاه فرمانفرمای تبریز و پسرش ابونصر محمد معروف بمملان ابن وهسودان را که ازچهارصدو پنجاه ببعد شاه آذربایجان بود ستوده و نام این هر دو را در ضمن قصیدهٔ کـه مطلع آن گذشت آورده و گفته است :

نه‌هیچکس پسری همچو میر مملان دید   نه‌دید کس پدری همچو میر وهسودان

اول شهرت قطران از زمان ابوالحسن علی لشکری (۴۴۱ ـ ۴۲۵) شروع میکند و چون کنیه مملان مزبور بونصر بوده ودراغلب قصاید قطران این کلمه آمده است شاید از این جهت باشد که متأخرین قصاید او را اشتباهاً بـه رودکی نسبت داده‌اند زیرا ابونصر را باسم نصربن احمد سامانی ممدوح رودکی یـا شاید بابونصر که کنیت پدر این پادشاه بود اشتباه کرده‌اند .

از قصاید دیگر قطران که بزمان او اشارت دارد قصیده موثری است کـه در زلزله تبریز گفته و آن بنا باخبار در تاریخ سال چهارصد و سی چهار اتفاق افتاد و در آن سال خود شاعر در تبریز بود .

قطران از قصیده سـرایان درجـهٔ اول فـارسی است و بیشتر طـرز شعـرای خراسان را بکار برده اشعار او در زمان دولتشاه (مؤلف تذکرةالشعراء) معروف بوده است .

قصایدش متین و جزیل است در فنون لفظی تجنیس و ترصیع وذوقافتین بکار برده و قصاید مصنوعه در تمثیل همین فنون سـاخته نیز در وصف وقایع و فصول و مناظر استادی نشان داده است برخی از گویندگان نامی او را ستوده‌اند .

جامی گوید :

بودقطران نکته‌دانی سحرساز   قطرهٔ از کلك او دریای راز

یکی ازبهترین چکامه های قطران قصیده‌ایست که دروصف زلزله تبریز سروده وبعد بستایش بونصر مملان گریز زده است اینك ابیاتی از آن نقل میشود :

بود محال ترا داشتن امید محـال   بعالمی که نباشد همیشه دریك حال
از آنزمانکه جهانبود حال اینسانبود   جهان بگردد لیکن نگردش احوال
دگرشوی تو ولیکن همانبود شب و روز   دگرشوی تو ولیکن همانبود مه و سال
محال باشد فال ومحال باشد زجر   مدار یعهده مشغول دل بزجر و بفال
دل تو بسته تدبیر و نالـد از تقدیر   تن توسخرهٔ آمال و نالد از آجال
عذاب یاد نیاری بروزگـار نشاط   فراق یاد نیاری بروزگار وصـال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز   بایمنی وبمال وبه نیکوئی وجمال
زنازونوش همه خلق بودنوشانوش   زخلق ومال همه شهر بود مالامال
درو بکام دلخویش هر کسی مشغول   امیرو بنده وسالار وفاضل ومفضال
یکی بطاعت ایزد یکی بخدمت خلق   یکی بجستن مال و یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام باسماع غزل   یکی بتاختن یوز در شکار غزال
بکام خویش همیگشت هر کسی مشغول   بمال خویش همیداشت هر کسی آمال
خدا بمردم تبریز بر فـکند فنـا   خدا بنعمت تبریز گماشت زوال
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز   رمال گشت رمادو رماد گشت رمال
دریده گشت زمین وخمیده گشت نبات   دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
بسا سرای که بامش همی بسود فلك   بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کزان درخت نمانده کنون مگر آثار   وزان سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسیکه رسته شداز مویه گشته بودچوموی   کسیکه جسته بداز ناله کشته بود چونال
یکی نبود که گوید بدیگری که‌مموی   یکی نبود که گوید بدیگری که منال
کمال دور کنار ایزد ازجـمال جهان   کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال

ازین قصیده وامثال آن پیداست که شاعر تنها بمدح نپرداخته و حوادث طبیعی واتفاقات تاریخی راهم در نظر داشته واشعار تاریخی سروده .

گذشته ازدیوان اشعار که عدهٔ آنرا تا ده هزار بیت گفته اند گـویا قطران

تصنیفات دیگرداشته که از آنجمله منظومه‌ای بنام قوسنامه و کتابی درلغت بوده‌است.

وفات قطـران را چهارصد وشصت وپنج نوشته اندولـی از روی قرائن بیشتر عمر کرده.

مسعود سعد - مسعود سعدکه ازشاعران بنام دوره غزنوی وسلجوقی بشمار است اصلش ازهمدان است ولی تولدش درلاهور هندوستان درحدود سال‌چهارصد و چهل هجری اتفاق افتاد اجدادش اهل ادب بوده‌اند چنانکه خودگوید:

اگر رئیس نه‌ام یا عمید زاده نیم　　ستودنسبت واصلم زدوده‌فضلاست

بخصوص پدرش سعد وجدش سلمان ازدانشمندان محسوب میشده اند پدرش مدت شصت‌سال خدمت غزنویان کرد چنانکه مسعود درقصیدهٔ بمطلع:

گوهری جان‌نمای وپاك چو جان　　گوهری پر ز گـوهر الوان

چنین گوید:

شصت سال تمام خدمت کرد　　پدر بنده سعد بن سلمان

که باطراف بودی از عمـال　　که بدرگاه بودی از اعـیان

وی در هند املاك وعقار داشته. مسعوداز ایام جوانی بسلاطین غزنوی‌انتساب پیداکرد و این درزمان شاهی سلطان ابراهیم‌بن مسعود پانزدهمین پادشاه غزنوی (۴۵۱-۴۹۲) بود.

بعداز آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسرخود محمود ملقب به سیف الدوله را درسال چهارصد وشصت ونه بحکومت هندوستان تعیین نمود مسعود سعد بجرگه ملازمان او درآمد و ازجمله خاصان دفتری اوشد و درجنـگها رکاب اورا التـزام نمود واز آن به بعد شهرت یافت و بعزت وجاه رسید و در لاهور دارای کاخ و جاه وحلال شد واوایل عمرخود را در خوشی وعزت گذرانید که هم مقام لشکری‌داشت وهم شهرت‌کشوری برخی ازبهترین قصاید روزگارجوانی‌مسعود درمدح همین‌محمود سیف‌الدوله است ازقبیل این قصیده:

چوروی‌چرخ شدازصبح، صحیفه‌سیم　　زقصرِ شاه مرا مژده داد باد نسیم

که عز ملت محمود سیف دولت را　　ابوالمظفر سلطان عالی ابراهیـم

فزود حشمت و رتبت بـدولت عالی　　چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم

بنام فرخ او خطبه کرد درهمه هند　　نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم

ولی سیف‌الدوله بعد از چند سال حکومت در هندوستان مورد سوء ظن‌واقع گردید و سلطان فرمان داد اورا باعده‌ای ازندیمانش گرفتار نموده هریك رابزندانی بردند مسعود سعد را نیز که دراین موقع تطاولی ازبعض حکام وبدطینتان نسبت به املاك او شده و او برای شکایت بغزنین آمده بود بسعایت دشمنان و حسودان توقیف کردند و اورا هفت سال درقلعه های دهك وسو وسه سال درقلعه‌نای محبوس‌نمودند چنانکه خودگوید:

هفت سال‌بکوفت سو و دهك　　پس از آنم سه سال قلعه نای

پس ازده سال حبس شرح‌حال خود را درقصیده‌ای که به‌سلطان ابراهیم‌فرستاده چنین بیان میکند:

بزرگوار خدایا چو قرب‌ده‌سالست　　که می‌بکاهد جان‌من از غم‌وتیمار

چرا زدولت عالی‌تو به پیچم روی　　که بنده زاده این دولتم بهفت تبار

نه‌سعدسلمان پنجاه‌سال‌خدمت کرد　　بدست کرد برنج‌اینهمه ضیاع‌وعقار

بمن سپرد و زمن بستدندفرعونان　　شده‌بعجز وضرورت‌زخان‌ومان آوار

بحضرت آمدم‌انصاف‌خواه‌ودادطلب　　خبر نداشتم از حکم ایزد دادار

همی ندانم خود راگناهی وجرمی　　مگرسعایت و تلبیس دشمن مکار

ازهمین ابیات ونظایر آن‌چنین‌بدست میآید که‌علت عمدهٔ آن زندانی‌شدن‌مسعود همانا بدخواهی دشمنان و ستم حسودان و فرومایگان بوده که مانند سلطان ابراهیم پادشاه دهن‌بین‌لجوج وسرسخت را نسبت بشاعر نگران کردند واومایه رنج‌وشکنجهٔ سالیان درازبرا برای مردی آزاده طبع مانند مسعود سعد سلمان فراهم‌آورد

معلوم میشود در زندان سوبا بهرامی نامی که نیز زندانی بوده است انسی‌پیدا کرده و ازوی اخترشناسی آموخته است چنانکه درضمن قصیده‌ای در ستایش علـی خاص ازرجال دربار و حاجب سلطان ابراهیم با مطلع: «تبارك‌الله بنگرمیـان بسته بجان ز بهرخدمت سلطان سپهبد سلطان» گوید:

یکی حکایت بشنو ز حسبحال رهی　　بعقل سنج که عقلست عدل را میزان

براین حصار مرا با ستاره باشد راز　　بچشم خویش همی بینم افتراق‌وقران

منم نشسته و در پیشم ایستاده بهپای   خیالمرك ودهان باز کردهچون ثعبان
گسسته بندد وپای من ازگرانی بند   ضعیف گشته تن من ز محنت الـوان
نشسته بودم درکنج خانهٔ به دهـك   بدولت تو مرا بود سیم و جامه ونان
ولیك کشت مرا طبع این هوایعفن   زحیر گشتم از این مردمان بیسامان
نه مردمیست کهبا اوسخن توان گفتن   نه زیرکیست که چیزی ازوشنیدتوان
اگر نبـودی بیچاره پیر بهرامـی   چگونه بودی حالمناندرین زندان
گهی صفت کنمد حالهای گردش چرخ   گهی بیان دهدم راز های چرخ کیان
مرا زصحبت او شد درست علمنجوم   حساب شد همهٔ هیئت زمین و مکان

در ضمن این قصیده شاعریادی دردناك ازمادرخویش کرده و گوید :

اگر نبـودی تیمار آن ضعیفهٔ زال   کهچشمهاش چوابرستواشك چونباران
خدای داند اگـر غم نهادمی بر دل   که حال گیتی هر گز ندیدهام یکسان
ولیك زالی دارم که در کنار مـرا   چوجانشیرینپروردومرد کردو کلان
نه بست هر گزاورا خیال و تندیشید   کهمن بقلعهٔ سومانم او بههندوستان

نجوم شناسی او از اشعارش هویداست از آنجمهاست قصیدهای با مطلع :

دوش در روی گنبد خضرا   ماندهبوداین دوچشممنعمداً

از سخنان شاعر چنین برمیآیدکه پررنجترین دوره زندانی وی در زندان نای بوده . زیرا اشعاردلگدازی درآنجا سروده چنانکهنمونهای چند ازآن خواهدآمد.

پس ازین دوره اسارت سلطان ابراهیم او را به شفاعت عمیدالملك ابوالقاسم خاص که از رجال دربارش بود ازحبس آزاد ساخت و او بموطن خود برگشت و بـه ضیاع وعقار خود پرداخت درقصیدهای بمطلع گوید :

روز نـوروز و ماه فروردین   آمدند ایعجب ز خلد برین

که درستایش همین خواجه است گوید :

گر بتو نیستی قوی دل مـن   چکـدی زهرهٔ من مسکین
از تو بودی همه تعهد مـن   گاه محنت بحصنهای حصین
جان تودادی مرا پس از ایزد   اندرین حبس وبند وبازپسین

جانشین سلطان ابراهیم که پسرش مسعود (۴۹۲_۵۰۸) باشد حکومت هند

را بفرزند خود امیر عضدالدوله شیرزاد سپرد پیشکار سپهسالار این امیرنظامالدین بونصر پارسی بودکه از دوستان مسعود بود ونسبت بعلم وادب علاقهای داشت واو وسیلهٔ برانگیخت تا مسعودسعد را در یکی از نواحی لاهور یعنی چالندر حکومت دادند چنانکه خود در ضمن قصیدهای در مدح سلطان مسعود بامطلع:

ملکا حال خویش خواهم گفت   نیك دانم که آیدت باور

چنین گوید :

سوی مولدکشید هوش مرا   بویهٔ دختر و هوای پسر
چون بهندوستانشدم ساکن   برضیاع و عقار پیر پدر
بنده بونصر برگماشت مرا   بعمل همچو نایبان دگر

ولی بسی نگذشت که شاعر بدبخت بمناسبت مغضوب شدن بونصر پارسی که با شاعر پیوستگی داشت نیز بحکم آزادی واستقلال نفس خـود شاعر را بحکم سلطان مسعوددوباره گرفتار ودر قلعهٔ مرنج محبوس کردند وهمگی هشتسالدراین حبس بماند تا در سال پـانصد بشفاعت ثقةالملك طاهر علی مشکان وزیر سلطان مسعود کهدرمدح اوقصایددارد آزاد شد ومدتیاو رابکتابداری سلطنتی برگماشتند .

بدین ترتیب مسعود سعد هیجده سالاز بهترین سالهای عمر خود رادرزندان بسر برد وبعد از آزادی از حبس دوم دیگر فرسوده وپریشان و شکسته وپیر شده بود وبا اینکه باز طرف توجه شاهان غزنوی مانند ملك ارسلان وبهرام شاه بود از خدمت دولتی کناره جست و باقی عمر را باعتزال گذرانید . و این ابیات بیان حال ایندورهٔ انتباهست :

چون بدیدم بدیدهٔ تحقیق   که جهان منزل فناست کنون
رادمردان نیك محضر را   روی در برقع حیاست کنون
آسمان چون حریفنامنصف   بر سر عشوه و عناست کنون
دلفکاراستهمچودانهازآنك   زیر این سبزه آسیاست کنون
طبع بیمار من ز بستر آز   شکریزدان درستخاست کنون
در عقاقیر خانـه توبه   نوشداروی صدق خواست کنون
آن زبانیکه مدحشاهان گفت   مادح حضرت خداست کنون

مدتی مدحت شهان کردم   نوبت خدمت ودعاست کنون

سبك و معانی در اشعار مسعود - مسعودسعد یکی از قصیده سرایان درجه اول ماست گرچه در شعر اوسبك شاعران خراسان پیداست مانند عنصری مثلا در قصیدهٔ معروف بامطلع:

شکوفهٔ طرب آور شاخ عشرت بار   که بوی نصرت وفتح آیداز نسیم بهار

که در ضمن آن گوید:

جز این چه‌دانم گفتم که عنصری گوید   «چنین نماید شمشیر خسروان آثار»

و در قصیدهٔ:

ایا نسیم سحر فتحنامه‌ها بردار   بهر ولایت از آن فتحنامه‌ای بسپار

که در ضمن آن گوید:

نمود در هند آثار فتح شمشیرت   «چنین نماید شمشیر خسروان آثار»

ومانند رودکی در قصیدهٔ:

«زشاه بینم دلهای اهل حضرت شاد» که درضمن آن گوید:

جز آن نگویم شاها که رودکی گوید   «خدای چشم بداز ملك توبگرداناد»

ومنوچهری که در یکی از ترجیع بندهای خودبیتی ازوتضمین کرده گوید:

«خیزید وخز آرید که هنگام خزانست»   کر خواهی ازاین به دگری گویم این بار

همچنین سبك لبیبی وشهید بلخی وبرخی دیگرانرا درنظر داشته ولی حقیقت اینکه اینگونه مشابهت نتیجهٔ تقلید نیست و قریحه استاد تواناتر از آنست که اسیر تقلید باشد واین سبك او را از جوانی ملکه شده وبا روانی که در طبع وتسلط که در نظم داشته طرز خاصی بشعرش داده ودر دعوی خود بیحق نیست که گفته است:

اشعار من آنست که در صنعت نظمش   نه لفظ معار است ونه معنیش مثنا
انشا کندش روح و منقح کندش عقل   گردون کند املا و زمانه کند اصغا

استاد بهمان طور که در میدان نظم شهسوار بوده در نثر هم مهارت داشته چنان که خود گوید.

بنظم و نثر کسیرا اگر افتخار سزاست   مراسزاست که امروز نظم و نثر مراست

وصف طبیعت یا معشوق یاشراب درشعر مسعود نسبت بشاعران خراسان کمتر است با اینهمه تغزلهای نادر شیرین دارد مانند این ابیات:

یکشب از نوبهار وقت سحر   باد بر باغ کرد راهگذر
غنچه‌گل پیام داد به می   گفت من آمدم بباغ اندر
خیمها ساختم ز میرم چین   فرش کردم ز دیبهٔ ششتر
نز عماری من آمدم بیرون   نه بدیدست روی من مادر
نگشادم نقاب سبز از روی   ننمودم بکس رخ احمر
باد بر من دمید مشك و عبیر   ابر بر من فشاند در و گهر

همچنین:

زیور آسمان چو بگشایند   کلاه های هوا بیارایند
کوه را سر بسیم در گیرند   دشت را رخ بزر بیندایند
زنك ظلمت بصیقل خورشید   همچو آینهٔ پاك بز دایند
اختران نور مهر دزدیدند   زان بدان هیچ روی ننمایند
مهر چون روز نور مه بستد   اختران شب همی پدید آیند
بینی اندر سپیده دم به نهیب   که ز لرزه همی نیاسایند

استاد نه تنها در زبان مادری ادیب بوده در تازی وهندی هم دست داشته واشعاری بتازی سروده است.

پیداست سبك خاص مسعود سعد که ویرا در ردهٔ شاعران بلند نشان میهن ما مقامی ارجمند بخشیده در اشعار زندانی یا حبسیات او جلوه گرست. این سنخ شعر در ادبیات ما کمیابست زیرا سخنی که تعبیر ضمیر نماید و نتیجه رنجهای بی‌پایان گوینده آن باشد و درون دل بر آید و درگوشه های تاریك زندانها ساخته و در واقع تار و پود آن از دل و جان بافته شود درهمه جهان مانند الماس نایاب و نافذ و مانند ناله یتیمان دلسوز وشورانگیز است. بیجهت نیست که نویسنده‌ای مثل نظامی عروضی که کما بیش معاصر شاعر بود گوید:

« وقت باشد که من ازاشعار او خوانم موی براندام من برپای خیزد وجای آن بود که آب ازچشمم برود »

شگفت اینکه سخنان آتشبار شاعر رنجیده که دل سنك را آب میکرد در دل سلطان اثر نکرد وچنان صاحبدل دانشمند سالها درظلمت زندان بماند!

اشعار زندانی مسعود راحتی با اشعار مشابه مغرب زمین مانند شعر زندانی

«شین» اثرقریحه بایران شاعرنامی انگلیسی نمیتوان قیاس کرد زیراگوینده انگلیسی با اینکه شعری‌مؤثرساخته ومنظومه‌ای بدیع دلنشین پرداخته خویشتن مانند شاعرما یك‌نیمه عمر درزندان بسرنبرده ودر شعرخود ازذوق و تخیل شاعرانه استفاده کرده ؛ شنیدن کی بود مانند دیدن !علت سوزناکی ودلخراشی شعرمسعودهمین استکه‌شاعرما سرگذشت گفته نه‌خیال . تأثیرسخن‌مرددانشمندخوش‌بیان‌درستکارباریك‌حسی راکه‌سال های دراز دورازوطن و یاران و پدرومادر وزن وفرزند درعذاب محبس عمر بگذراند نمیتوان با تأثیرسخنانی‌که گویندگان آنرا ازابتراه سوزی در دل نبوده برابر نمود .

قصیده‌های شکوائی مسعود غالباً ازراه دادخواهی خطاب بشاهان غزنوی‌یعنی سلطان ابراهیم‌بن مسعودبن محمود (۴۵۱_۴۹۲) وبسرش سلطان مسعود (۴۹۲ - ۵۰۸) واخلاف آنان یعنی شیرزادبن‌ابراهیم (۵۰۸_۵۰۹) وملك‌ارسلان‌بن مسعود (۵۰۹_۵۱۱)وبهرامشاه‌بن مسعود(۵۱۲_۵۴۷) ساخته شده‌وبساکه پیش‌ازبث شکوی ستایشی از سلطان بعمل آمده سپس بموضوع پرداخته شده‌ولی میتوان گفت شاعر با وجود احتیاج شدید که برای رهائی از زندان بحضرت سلطان داشته باز درمدح تاحدی راه اعتدال پیموده و اصلا بحکم فطرت مردی متین و شجاع و دارای عزت نفس بوده وگدا طبعی نداشته .

مدحهای دیگر استاد متوجه است به وزیران و امیرانی مانند ثقةالملك طاهر وزیرمسعود که ابوالفرج رونی وسنائی ومختاری هم او را ستوده‌اند و ابونصر پارسی که سپهسالار شیرزاد بود و علی خاص که از مقربان دربار سلطان ابراهیم و مسعود بود و ابوالقاسم خاص و امثال آنان‌که اغلب نسبت بشاعر نیکی نموده و پیش شاهان ازوشفاعت کرده بودند . درضمن اینگونه قصیده هاست‌که شاعر رنجهای زندان و اندوه های دوران و ناله های جانگداز و زجرهای شبهای دراز را شرح میدهد و از رازو نیازی که در آن شب های سیاه بیدل با اختران آسمان میکرده ما راآگاه میسازد و ازیاد های مؤثری‌که در ظلمت زندانهای ازپدر و مادر و فرزندان مینموده سخن میراند و از بیگناهی خویش و تهمت و دشمنی مردمان که با اغراض پست موجبات آزار شاعر آزاد را فراهم ساختند و از زود باوری و بدبینی بزرگان که بقول حاسدان باور کردند بحث میکند و از اینکه چرا دراین جهان حق مفروض

ستم باظلست مینالد . اینك ابیاتی ازقصاید زندانی اونقل‌میگردد :

حال یأس وتردید وبیچارگی شاعر:

تاکی‌دل خسته درگمان بندم — جرمی که کنم باین و آن‌بندم
بد هاکه بمن همیرسد ازمن — برگردش‌چرخ وبرزمان بندم
افتاده وخم چراهوس چندین — بر قامت سرو بوستان بندم
وین‌لاشه خر ضعیف بدره را — اندر دم رفته کاروان بندم
این سستی بخت پیرهرساعت — در قوت خاطر جوان بندم
چند از پی وصل درفراق‌افتم — وهم ازپی سود در زیان بندم
وین دیده پرستاره را هرشب — تا روزهمی بر آسمان بندم
وز عجزدو گوش تا سپیده دم — درنعره و بانگ پاسبان بندم
هرگز نپرد هوای مقصودم — هر تیر یقین‌که درکمان بندم
چون‌اشك‌زدیده‌بردورخ بارم — باران بهار در خزان بندم
خونی که زسرخ لاله بگشایم — اندر تن زار ناتوان بندم
از کالبد تن استخوان مانند — امید درین تن ار بجان بندم
ازضعف‌چنانشدم که‌گرخواهم — زاندام‌گره چو خیزران بندم
یکتیرنماندوچون کمان گشتم — تاکی‌زه چنگ برکمان بندم

پشیمانی ازکرده وگفته خویش و عقاب بچرخ کجرفتار و سخن از بیگناهی و وحشت زندان :

از کردهٔ خویشتن پشیمانم — جز تو بره دگر نمیدانم
کارم همه بخت بد بپیچاند — در کام زبان همی چه پیچانم
این چرخ بکام من نمیگردد — برخیره سخن همی‌چه گردانم
در دانش تیز هوش برجیسم — در جنبش کند سیر کیوانم
که خسته ز آفت لهاورم — که بسته بتهمت خراسانم
تا زاده‌ام ای‌شگفت محبوسم — تا مرگ مگر که وقف زندانم
چون پیرهن عمل بپوشیدم — بگرفت قضای بد گریبانم
بر مغزمن ای سپهر هرساعت — چندین‌چه‌زنی که‌من‌نه‌سندانم
درخون چه کشی‌تنم نه‌زوبینم — درتف چه بری دلم نه پیکانم

حمله چه کنی که کندشمشیرم   یوبه چه‌دهی که تنگ میدانم
والله چو گرگ یوسفم والله   بر خیره همی نهند بهتانم
گر هرگز ذرهٔ کژی باشد   درمن نه زپشت سعد سلمانم
بر بیهده باز مبتلا گشتم   آورد قضا بسمج ویرانم
بر کند سپهر باز بنیادم   بشکست زمانه باز پیمانم
دربند نه شخص روح‌مبکاهم   از دیده نه اشك مغز میرانم
بیهش نیم وچو بیهشان باشم   صرعی نیم و بصرعیان مانم
چوسایه‌شدم ضعیف وزمحنت   از سایه خویشتن هراسانم
اندرزندان چو خویشتن بینم   تنها گوئی که در بیابانم
گوریست سیاه‌رنك دهلیزم   خو کیست کریه روی دربانم
گه انده جان بیأس بگذارم   گه آتش دل باشك بنشانم
تن‌سخت‌ضعیف ودل قوی‌بینم.   امید بلطف و صنع یزدانم
از قصهٔ خویش اندکی گفتم   گرچه سخنست بس فراوانم
پیوسته چوابروشمع میگریم   وین‌بیت‌چوحرزووردمیخوانم
فریاد رسیدم ای مسلمانان   ازبهر خدای اگر مسلمانم

بیاد ایام جوانی وروزگار اندوه زندانی:

دریغا جوانی و آن روزگار   که ازرنج پیری دل‌آگه نبود
نشاط من از عیش کمترنشد   امید من از عمر کوته نبود
زسستی مرا آن‌پدید آمدست   دراین‌مه که‌هرگزدرآن‌مه‌نبود
سبك‌خشك‌شدچشمه بخت‌من   مگر آب آن‌چشمه راره نبود
در آنچاهم‌افکند گردون‌دون   که ازژرفی آنچاه را ته نبود
بساشب که‌درحبس‌برمن‌گذشت   که‌بینای‌آنشب جزاکمه نبود
سیاهی سیاه و درازی دراز   که آنرا امید سحرگه نبود
یکی بودم و داند ایزد همی   که برمن‌موکل کم ازده نبود
بدم تا امید و زبان مرا   همه‌گفته جز حسبی‌الله نبود

ازخواص اخلاق مسعود با اینهمه رنج وفشار که کمر کوهرا میشکند بردباری وخود داری بوده و این حقیقت از سخنان او پیداست حتی گاهی روزگار حبس را

از بابت اینکه بآزمایش و تجربه او افزوده ازین لحاظ غنیمت میشمرد چنان‌که در ضمن قصیده فوق گوید:

گرم نعمتی بودکاکنون نماند   کنون‌دانشی‌هست‌کانکه نبود

ودر قصیده دیگر پس ازناله ازگرفتاری گوید:

چرا ناسپاسی کنم زین حصار   چودر من بیفزودفرهنك وهنك
هنرهای طبعم پدیدار شد   تنم را ازین انده آذرنگ
ز زخم وتراشیدن آید پدید   بلی‌گوهر تیغ و نقش وخدنك

چنان‌میدانیم که شاعردر زندان‌اززندانی‌دیگری‌علم نجوم آموخت وناچار همه وقت در اندوختن دانش بود اندوه ومحن او را ازکسب فضائل باز نداشت بنیروی همین دانش پژوهی که درو بود وآزمایش لشکری‌وجنکاوری که داشت با آن همه مصیبت‌ها وآفتها شجاعت خودرا نباخت وگفت

از فلك تنگدل مشو مسعود   گر فراوان ترا بیازارد
بدمیندیش وسر چو سر برآر   گر جهان‌بر سرت‌فرود آرد

حتی باآنهمه ستایش که برحسب احتیاج ورسم زمان وگاهی هم بحکم‌قدرشناسی نسبت بشاهان کرد باز هیچگاه حاضر منت پذیری از کسی نشد واستقلال‌خود را نگه داشت ودر عین آماج بودن ببلاهای بزرك شهامت نفس خود را بدینگونه سخنان بیان نمود:

تخم‌کشت ایعجب مگر سخنم   که پراکندم بر زمین فکنم
او بروید همی و شاخ زند   من ازو دانهٔ همی نچنم
از فغان سخن همی ترسم   که بغایت همی رسد سخنم
آفتابست همتم گر چند   عرضی‌گشت همچو سایه تنم
بازگشته‌است پوست برتن من   چون توانم کشید پیرهنم
روزگارم نشاند بر آتش   صبر تاکی کنم نه بر همنم
هر زمانی بدست صبر همی   گردن آرزو فرو شکنم
همه آتشکده شدست دلم   من از آن بم‌دم همی نزنم
که زتف دل اژدها کردار   پر ز آتش همی شود دهنم
سر بپیش خسان فرو نارم   که من ازکبر سرو برچمنم

منت هیچکس نخواهم ازآنك　　بنده کردگار ذوالمننم
گر ز خورشید روشنی خواهد　　دیدگان‌راازبیخ‌وبن‌بکنم

خلاصه‌آنکه مسعود سعد از قصیده سرایان ردیف ایرانست . سبك خاص او درقصیدهٔ شکوائی وبیان حال وشرح آزمایشهای اندوهگین یك‌زندگی بر رنج‌وعذاب دیده میشود . صفت بارز شعر استاد ازدل درآمدگی وصمیمیت آنست .

در شعر مسعود بیشتر از مغز دل کارگربوده است. درمدایح اوهم مانند اغلب شاعران دیگر در عین‌مدح سلاطین‌برای آنان درس‌زندگی واخلاق پیدا میشود ودرآن ضمن اشاره ببرخی وقایع تاریخی‌هم شده‌که خالی از فایده‌نیست .

مسعودشاعری بوده آزادمنش‌وبی‌نیاز ودر این خوی‌شهامت اوناچار جنگاوری او تأثیر داشته پس این مردهم بتمام معنی بزمی‌بوده وهم‌رزمی .

مسعود بواسطه علومقام ونفوذکلام نه تنها مورد توجه رجال دربار بود بلکه شاعران نامی همعصرنیز اورا احترام میگذاشتند ازجمله حکیم سنائی غزنوی بودکه دیوان اشعار مسعودرادرزمان خودش‌یاکمی بعدازفوت اوگردآورد دیگرسید حسن غزنوی‌که از یاران شاعربود وبا اومشاعره میکرد ومسعوددر سوگواری او قصیده‌ای ساخت‌که ابیات ذیل از آنست .

بر تو سید حسن دلم سوزد (۱)　　که چو تو هیچ غمگسارنداشت
تن من زار بر تو مینالد　　که تنم هیچ تو یار نداشت
ای عزیزی که در همه احوال　　جان من دوستیت خوار نداشت
تیغ مردانگیت زنگ نزد　　گل آزادگیت خار نداشت
آب مهر ترا خلاب نبود　　آتش خشم تو شرار نداشت
هیچ میدان فضل و مرکب عقل　　در کفایت چو توسوار نداشت
سی نشد سال عمر تو وبحك　　سال زاد تورا شمار نداشت
هیچ روزی بشب نشد که مرا　　نامهٔ تو در انتظار نداشت
گوشم اول‌که این خبر بشنود　　بروانت که انتظار نداشت

دیگر رشیدی سمرقندی‌که مداح ملك شاه بود واشعاری ساخته از سمرقند

۱ـ مرثیه مربوط بسیدحسن دیگریست .

بهند پیش مسعود میفرستاد و مسعود پاسخ میداد وی در یکی از اشعارش خطاب بمسعود گوید :

رسید شعر تو ای تاج شاعران بر من　　چو نوشگفته‌گل اندر بهارگرد چمن
ابا چواصل‌بزرگی بزرگ درهمه اصل　　ابا چو عقل تمامی تمام در هر فن

دیگر ابوالفرج رونی‌که با استاد مشاعره میکرد و در دوری او گفته :

بوالفرج ای خواجه آزاد مرد　　هجر وصال تو مرا خیره کرد

دیگر امیر معزی ملك‌الشعراء سنجر که درباره شاعر گوید :

شریف‌خاطرمسعود سعد سلمان را　　مسخرست‌سخن‌چون‌پری‌سلیمانرا
حکایت خردش روشنی دهد دل را　　روایت سخنش تازگی دهدجانرا

خاقانی هم با شاعر ارتباط داشته و در شعری او را انتقادکرده است .

وفات مسعود سعد ظاهراً درسال پانصد وپانزده اتفاق افتاد ودرآن حین حدود هفتاد و پنج سال داشت . شاعر بزرگ پس از عمری پر ملال و دردناك ازین جهان رفت ولی نیکی نام و نفوذکلام او بماند چنانکه خود گفت :

فهرست حال من همهٔ تارنج وبند بود　　ازرنج ماند عبرت و از بند پند ماند
لیکن بشکر گویم کز طبع پاك من　　چندین هزار بیت بدیع بلند ماند

عمر خیام ـ ابوالفتح عمربن ابراهیم‌که ازبزرگان وشعرا ودانشمندان ایران است نیز دردوره سلجوقی ظهور نمود و زادگاهش نیشابور بود .

از شرح احوال خیام معلوم میشود که بلاد خراسان مانند طوس و بلخ و بخارا و مرو را دیده و حتی به بغداد رفته و بروایتی زیارت حج نیز بجاي آورده است .خیام در عصر خود از محترمین واجله فضلا معدود بود و با علمای درجه اول مانند غزالی و با سلاطین و رجال دربار سلجوقی مانند ملکشاه و خواجه نظام‌الملك مراوده داشت و در مجالس سلطانی و محافل علمی و ادبی دارای مقام و مورد توجه و احترام بود .

این شاعر حکیم در اغلب علوم عصر خود مخصوصاً در نجوم و پزشکی و حکمت مهارت داشت چنانکه یکی ازاعیان منجمین که ملکشاه آنانرا باصلاح تقویم برگماشت او بود نیز سنجر پسر ملکشاه راکه مرض آبله داشت معالجه‌کرد و در

حکمت و علوم با مشاهیر عصر خود مانند حجة الاسلام غزالی که ذکر او بیاید مباحثه میکرد.

شهرت عمدهٔ خیام بواسطهٔ رباعی های اوست که گویا آنها را در اوقاتی که از حساب نجوم و از تدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت خسته و پریشان میشد برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود میسرود و افکار بزرگ در این رباعیهای ساده وشیرین بزبان وبیان میآورد. رباعی گویان مانند شهید بلخی وابوشکور بلخی و رودکی وابوسعید ودیگران قبل ازخیام بوده حتی مضامینی هم شبیه بمضامین خیام ساخته‌اند چنانکه این رباعی را به شهید نسبت داده‌اند:

دوشم گذر افتاد بویرانه طوس | دیدم جغدی نشسته برجای خروس
گفتم چه خبر داری ازین ویرانه | گفتا خبر اینستکه افسوس افسوس

ولی رباعیات خیام شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار را حاوی میباشد و گویا آنگاه که استاد از حل مسائل عالم بطریق عقل و برهان وا میمانده لاجرم بجریان احساسات خود راه داده و بهت وحیرت و تأثر ورقت وتحولات فکرت خود را درزبان شعر جلوه میداده و درفضای پهناور و بیکران اندیشه وخرد بر بال و پر شعر و خیال بریدن میخواسته است.

افکار و فلسفه خیام - رباعیات خیام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده و موجز ولی از لحاظ معنی نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف حکیمانه در قالب دو بیتی های شیوای مؤثری بیان کرده.

بررسی دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت متأثر بوده و میسوخته وعمری ازپی چارهٔ آن دردهای بیدوا میگشته وچون چاره‌ای که تسکین درد نماید پیدا نمیکرده بناچار در آن فشار درونی محض آرامش ضمیر بزیر بال شعر پناه میبرده است.

نخستین تأثر قلبی شاعر همانا از نادانی و بی خبری بشر است در برابر راز آفرینش و معمای جهان. کسی ما را آگاه نکرد که از کجا آمده بکجا میرویم. این گیر و دار زندگی چیست و کاروان بشر این براهٔ حیات را با اینهمه اندوه چرا میپیماید.

دوری که درو آمدن و رفتن ماست | او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی درین معنی راست | کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

✡ ✡ ✡

ز آوردن من نبود گردون را سود | وز بردن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود | کاوردن و بردن من از بهر چه بود

✡ ✡ ✡

دومین اندوه شاعر که پیداست دلش خونست ازاینکه چرا و چگونه درخت زندگانی آدمی نشگفته خشک شده بزمین میفتد تندرستی به بیماری و جوانی به‌پیری وزندگی بمرگ مبدل میگردد وعزیزان جهان سرانجام مشتی خاک میشوند.

پیش ازمن وتولیل ونهاری بودست | گردنده فلک نیز بکاری بودست
زنهار قدم بخاک آهسته نهی | کان مردمک چشم نگاری بودست

✡ ✡ ✡

هرسبزه که بر کنارجوئی رستست | گوئی زلب فرشته خوئی رستست
پا برسر سبزه تا بخواری ننهی | کان سبزه زخاک ماهروئی رستست

✡ ✡ ✡

ای چرخ فلک خرابی از کینهٔ تست | بیدادگری پیشهٔ دیرینهٔ تست
ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند | بس گوهر قیمتی که درسینهٔ تست

✡ ✡ ✡

گوئی بشر که اسیر حوادث است بازیچه‌ای بیش نیست که بدست چرخ بازیگر چندی جست وخیز کرده نابود میگردد وهمه آرزوها را باخود بزیر خاک میبرد و کسی اورا ازاین معمای آفرینش آگاه نمیسازد:

ازروی حقیقتی نه از روی مجاز | ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود | رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

✡ ✡ ✡

جامیست که چرخ آفرین میزندش | صد بوسه مهر بر جبین میزندش
وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف | میسازد وباز برزمین میزندش

* * *

سومین تأثر سخنگوی نامی همانا شکایت است ازظاهر آرائی و فریبکاری وریا و دوروئی وبی‌حقیقتی برخی از پیشوایان دین که بظاهر دم از تقوی و تقدس زده درباطن پی اغراض میگردند و مردمی را بجای راهنمائی گمراه میکنندودراین مآل رباعیهای مؤثر ازو نقل شده .

پس ازشکایت ازگردش جهان و ذکرناکامی و اندوه مردمان و کوتاهی عمر انسان و یاد ازریا وسالوس روحانیان خیام تدبیری برای ما اندیشیده و مارا دربرابر اینهمه رنج ومحنت شیوهٔ زندگانی میآموزد وآنهم عبارتست از خوشی و نشاط و بیدردی اکنون‌که ما همه معروض ستمهای روزگار و بازیچه چرخ غداریم وگذشته وآینده را دسترس نداریم وجهان را بروفق‌مرام خود تابع نظام وحوادث رافرمانبر و رام نمیتوانیم بکنیم پس چه بهتربکوشیم تاآنجاکه توانیم غم‌گذشته واندوه‌آینده راکم خوریم ودم را غنیمت شمریم وخوش باشیم وتا فرصت ازدست نرفته‌کام دل از زندگی‌که چند سال بیش نیست بستانیم و برخیزیم و بکار زندگی پردازیم وزبون حوادث نگردیم وهردم قدرعمررا بدانیم وازعهدهٔ تکالیف آن بر آئیم . اینك چند رباعی دراینگونه مضامین :

روزی‌که گذشته‌است‌ازو یاد مکن — فردا که نیامده است فریاد مکن
برنامده و گذشته بنیاد مکن — حالی خوش باش وعمر برباد مکن

* * *

درخواب بُدم مرا خردمندی گفت — کزخواب کسی راگل‌شادی نشکفت
کاری‌چکنی که‌با اجل‌گردد جفت — بر خیز که زیرخاك میباید خفت

* * *

بر خیز ومخور غم جهان گذران — خوش باش ودمی بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی — نوبت بتو خود نیامدی از دگران

* * *

امروز ترا دسترس فردا نیست — وندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع‌مکن‌این‌دم‌اردلت‌شیدانیست — کین باقی عمر را بها پیدا نیست

عمر خیام در علوم و فنون دست داشته و تألیفات و رساله های مهم مانند رساله هائی در جبر و مقابله و رساله‌هائی در طبیعیات و درفلسفه کون و وجود تصنیف کرده و بعضی از آنها مانند رساله‌های جبر و هندسه که به عربی و رسالهٔ وجود که بفارسی است باقیست در شمار رباعیات خیام اختلاف هست و قسمت‌بزرك آنها که امروز معمولا باسم او نسبت داده میشود متعلق برباعی سرایان دیگر مانند ابن‌سینا و خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید و امثال آنهاست . در دیوانهای‌مختلف خطی و چاپی از هفتاد و شش تا هزار و دویست رباعی و بیشتر بنام خیام ثبت گردیده و بنا بتحقیق علما و از روی قرائن عدد اول بشمار واقعی نزدیکتر است .

رباعیات خیام تقریباً بتمام‌السنه مشهور دنیا ترجمه شده و نامش در اطراف و اکناف عالم معروفست . وفات خیام بقول معاصر او عروضی سمرقندی چند سال قبل از پانصد و سی اتفاق افتاد و از قرائن معلوم میشود عمردرازی داشته .

مدفن خیام درصحن امامزاده محروق نیم‌فرسنگی مولدش نیشابور واقع‌است اینك بجاست که حکایت شیرین ومؤثریکی ازمعاصرین شاعریعنی عروضی‌سمرقندی را که واقعه مرك او را هم در بردارد در اینموقع نقل کنیم :

« درسنهٔ‌ست وخمسمائه بشهر بلخ در کوی برده فروشان درسرای‌امیربوسعد جره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول‌کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت ازحجة‌الحق عمرشنیدم‌که اوگفت گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل‌افشان میکند مرا این‌سخن مستحیل نمود و دانستم‌که چنوئی گزاف نگوید چون درسنه ثلثین بنیشابوررسیدم چهار (یا چند) سال بود تا آن بزرك روی در نقاب خاك کشیده بود و عالم سفلی ازویتیم مانده و او را بر من حق استادی بود آدینهٔ بزیارت اورفتم و یکی را باخود ببردم که خاك او بمن نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد وبر دست چپ‌گشتم در پائین دیوار باغی خاك او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سراز باغ بیرون کرده و چندان برك شکوفه برخاك او ریخته که خاك او در زیر گل پنهان بود و مرا یاد آمدن آن حکایت‌که بشهربلخ ازوشنیده بودم‌گریه برمن افتاد که‌دربسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارك و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه » .

امیر معزی - محمدبن عبدالملك برهانی متخلص بمعزی ظاهراً در نیشابور متولد شده پدرش عبدالملك برهانی شاعر دربار الب‌ارسلان بود و در اوایل سلطنت ملکشاه ابن الب ارسلان در موقع مسافرت در قزوین وفات یافت . برهانی چون مرگ خود را نزدیك دید قطعه‌ای در سپارش پسر خود محمد ساخته و پیش سلطان ملکشاه فرستاد که عبارت از اینست :

یکچند باقبال تو ایشاه جهانگیر   گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم
طغرای نکوکاری و منشور سعادت   نزد ملك‌العرش بتوقیع تو بردم
آمد چهل و شش ز قضا مدت عمرم   درخدمت درگاه تو صد سال شمردم
بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند   واندر سفر از علت ده‌روز بمردم
رفتم من و فرزند من آمد خلف صدق   او را بخدا و بخداوند سپردم

محمد گرچه در دربار ملکشاه بود ولی در اوایل تقرب نداشت تا اینکه بوساطت امیر علی فرامرز که از خویشان سلطان بود بحضور سلطان نایل آمد گویند روزی سلطان بعزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت و ماه را پیش از دیگران دید و معزی که درین موقع حاضر بود این رباعی بالبداهه گفت :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی   یانی چو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی   در گوش سپهر گوشواری گوئی

سلطان را این رباعی خوش آمد و از راه انعام اسبی بشاعر بخشید و او باز این رباعی را گفت :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید   از خاك مرا بسر زبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه ازمن بشنید   چون باد یکی مرکب خاصم بخشید

سلطان بر او احسانها کرد و برتبه‌اش افزود و فرمان داد تا او را امیر معزی بخوانند که منسوب بخود سلطان باشد زیرا وی لقب معزالدنیا والدین داشت پس از این واقعه معزی شهرتی بسزا یافت و از مقربین گردید و جاه و جلال پیدا نمود . در تذکره لباب‌الالباب گوید :

« سه کس از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند چنانکه کس را آن مرتبه میسر نبود یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملکشاه » .

بسال چهار صد و هشتاد و پنج سلطان ملکشاه درگذشت و بعد ازو معزی امیرالشعرای سلطان سنجر شد و در عهد او نیز صاحب ثروت وخدم و حشم گشت و حتی بنا بروایتی از طرف سنجر برسالت بروم رفت . دیوان معزی تا هیجده هزار و پانصد بیت دارد و مرکب از قصاید وغزلیات وقطعات و رباعیات .

سبك معزی - شیوه شعر معزی از آن شاعران متقدم خراسان فرقی محسوس ندارد و در واقع سبك آنانرا پیروی نموده و قصاید او خواه ازحیث موضوع وخواه از حیث الفاظ قصاید فرخی و عنصری‌را بخاطر میآورد و گاهی شباهت بین این سبکها کاملا ظاهر میشود مانند قصیده ای که در مدح عمید الدوله جمشیدبن بهمنیار وزیر فارس و اصفهان ساخته و آن قصیده معروف فرخی را که با مطلع :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا   چورای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

سروده متذکر میسازد اینك چندبیت از آن برای مقایسه نقل میشود :

بر آمد ساج گون ابری ز روی نیلگون دریا   بخار مرکز خاکی نقاب قبهٔ خضرا
چو پیوندد بهم گوئی که در دشتست سیمابی   چو ازهم بگسلد گوئی مگر کشتیست در دریا

گهی چون خرمن مشکست بر پیروزه گون مفرش
گهی چون تودهٔ رنگست بر زنگار گون صحرا

گهی چون شاخ نیلوفر میان باغ پر نرگس   گهی چون تل خاکستر فراز کوه پر مینا
گهی کافور بار آید چه بر کوه و چه بر هامون   گهی لؤلؤفشان آید چه برخار و چه برخارا
که لؤلؤ پراکندن بود چون عاملی جابر   که کافور پاشیدن بود چون عاقلی شیدا
ازو هر ساعتی جیحون شود پر تخته نقره   وزو هر ساعتی دریا شود پر لؤلؤ لالا
چو بگراید سوی بالا بر آرد گوهر از پستی   چو باز آید سوی پستی فشاند گوهر از بالا
گهی باخاك در بیعت گهی باباد در کشتی   گهی با آب در صحبت گهی با آتش اندروا
کجا خورشید رخشان را بپوشد زیر دامن در   بدان ماند که اهریمن همی پوشد بد بیضا

همچنین شاعر در قصیدهٔ غرائیکه در مدح فخر الملك بن خواجه نظام الملك ساخته و ابیاتی از آن در زیر نقل میشود قصیده زیبای عنصری را که بامطلع :

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود   تا ز صنعش هر درختی لعبت دیگر شود

شروع میکند درنظر داشته چنانکه گوید :

آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود   هر زمین از صنعت او آسمان پیکر شود
باغ ازو مانند صورتخانهٔ مانی شود   راغ ازو مانند لعبتخانهٔ آزر شود
کوهسار از چادر سیمابگون آید برون   چون عروس باغ در زنگار گون چادر شود
گاه پر کوکب شود بی کنبد اخضر درخت   گاه بی کوکب چمن چون کنبد اخضر شود
سرو همچون منبری گردد ز مینا ساخته   شاخ گل مانندهٔ بیجاده گون چنبر شود
گاه بازیگر شود قمری گهی بلبل خطیب   آن جهد بیرون ز چنبر وین سوی منبر شود
ابر چون اندر دهان لاله اندازد سرشك   لؤلؤ اندر لاله پنداری همی مضمر شود

تا گوید :

گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عنصری

« باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود »

باز در قصیدهٔ بامطلع :

ابا نوشته هنر نامهها برون ز هزار   ویا شنیده ظفر نامه ها برون ز شمار

تتبع قصیدهٔ عنصری بمطلع : چنین نماید شمشیر خسروان آثار ظاهر است

همچنین از مضامین و طرز سخن منوچهری در شعر این استاد پیدا میشود از آنجمله میتوان قصیدهایرا که درمدح ابوسعد محمدبن منصور ازرجال عهدملکشاه گفته بروجه مثال ذکر نمود که با این مطلع آغاز میکند :

بفال فرخ و عزم درست و رای صواب   سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب

در این قصیده شرح عزم رحیل و وصف سفر ، وصف اسب و تعریف ستاره ها طرز منوچهری را بنظر میرساند بهمین منوالست قصایدی دیگر مانند قصیدهٔ :

تا باد خزان حله برون کرد ز گلزار   ابر آمد و بپیچید قصب برسر کهسار

شیوه شعرعسجدی نیز در نظر شاعر بی‌تأثیر نبوده و خود در ضمن قصیده‌ای که درستایش مؤیدالملك پسر خواجه نظام با این مطلع سروده :

چو آتش فلکی شد نهفته زیرحجاب   ز دود بست فلك بر رخ زمانه نقاب

یاد از وی کرده اینچنین گفته است :

بوزن و قافیت آن که عسجدی گوید   « غلام وار میان بسته و گشاده نقاب »

معزی شاعر قصیده سرا و مدیحه گو بوده است و جز در این طرز که در آن

پیرو شاعران نامی خراسانست هنری از وی نباید انتظار داشت والحق در این مورد با استادان فن میتواند برابری نماید . قصیده‌های وی معمولا مفصل ومحکم وصنعت تشبیه ومجاز واستعاره در آن مبذولست شاعر در تغزل هم داشته وهمتی نیز بغزل وقطعه ومسمط ورباعی گماشته است .

در مدح اوصاف گوناگون از حد فزون بممدوح میبخشد شاه یا امیری که او میستاید در سخاوت سر مشق هزار حاتم است کرامت اولیا دارد بازار اهل سخن بمدح او روانست و گفتارشان روا ، در مروتش روی وریا نیست ، سوار هنر است و خاك سم سمند او سرمه وتوتیاست ، صفای هدی ورکن شریعت است. آفتاب بطلعت او آفرین گوید ، ابر، ازکف اودر ناله است ،کوه ازحلم اوشرم دارد ، رأی اوبادبان وحلم اولنگر کشتی دولت است ، هر که سوی بارگاه اوباریافت خلدبرین را در این جهان معاینه کرد، در حلم وطبع اوصفت خاك وباد ودر جود وخشم اواثر آب وآتش است . سرضمیر را نگفته میداند . .

گفته شد تشبیهات و استعارات و مجاز نیز در شعر معزی فراوانست مثلا در قصیده با مطلع :

بفال فرخ وعزم درست ورأی صواب   سفر گزیده وکردم سوی رحیل شتاب

که بسبك شعر منوچهریست اینگونه تشبیهات بکار رفته : زمین مانند غالیه ایست که بر او زنگار بیخته ، آسمان مانند آینه‌ایست که برو سیماب ریخته باشند یا مانند آهنین سپریست که درکف برجیس است ، ستارگان بدرمهای سیمین میماند ، یا نظیر دریاست ومریخ مانند شعله آتشی بر آن میدرخشد ، یاشبیه میدان سبزیست که زهره‌مانندگوی در آن افتاده، یا مانند دریای ژرفی است که آفتاب لنگر زرین در آن انداخته شده این سپهر گردان همچون دولاب زمردین و ماه چهارده در آن همچون آسیای سیمین است قبهٔ فلك نظیر مسجد و ماه دوهفته شبیه قندیل و بنات نعش مثل منبر ومجره مانند محرابست .

شعری با این که در اساس متوجه بمدیحه سرائیست از بعض موضوعهای دیگر بکلی عاری نیست مثلا قصیده معروف با مطلع :

شغل دولت بیخطر شدکار ملت باخطر   تاتهی شد دولت وملت زشاه دادگر

در مرثیه ملکشاه ووزیر او خواجه نظام‌الملك است که هر دو دریکسال از

دنیـا رفتندو آنرا میتوان در ردیف اول اشعار سوگواری فـارسی شمرد نیز ابیاتی نغز ومؤثر نزدیك بمضامین عرب وسبك منوچهری ساخته و شاید خواسته ویرانی و اندوه وپریشانی راکه در آن قرون از تاخت وتاز بیگـانگان بایران‌روی‌آورده بود در نظر خواننده مجسم بدارد وگوئی قلب شاعر ازهمان وقایـع متأثر شده و این ـ گونه شکوه کرده است . راوندی درراحة‌الصدور که جدود هفتاد سال پس از مرگ شاعر تألیف یافته در شرح غم انگیز هجوم ترکان غز بایران که در ٥٤۸ یعنی پس‌از مرگ معزی رویداد برخی از این ابیات را برای‌وصف محل شاهد خود آورده ودر مقدمه‌آن چنین گفته : «ودرشهری چون‌نشابور آن‌جاکه مجامع‌انس ومدارس علم و محافل صدور بود مراعی اغنام و مکامن وحوش وهوام‌شد . وپنداری امیر معزی‌این حالرا مشاهد بود که میگوید» :

ای‌ساربان‌منزل‌مکن‌جزدر، دیاریار من   تا یکزمان زاری‌کنم بر ربع واطلال‌دمن
ربع‌ازدلم پرخون کنم‌خاك‌دمن گلگون کنم   اطلال‌را جیحون کنم‌از آب چشم‌خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان‌همی بینم‌تهی   وزقد آن سروسهی خالی همی بینم چمن
برجای‌رطل‌وجام‌می گوران نهادستند پی   برجای‌چنگ‌وناى ونی آواز زاغست‌وزغن
آن‌جاکه بود دلستان با دوستان در بوستان   شدگرگ‌وروبه را مکان شدکوف‌وکرکس‌راوطن
ابرست برجای‌قمر زهراست برجای شکر   سنگست‌بر جای گهرخارست برجای‌سمن
آری چوپیش آید قضامروا شود چومرغوا   جای شجر گیرد گیا جای طرب‌گیرد شجن
کاخی که دیدم چون‌ارم‌خرم‌تر ازروی‌صنم   دیوار او بینم بـخم مانندهٔ پشت شمن
تمثال‌های بوالعجب چاك آوریده بی‌سبب   گوئی‌دریدند ایعجب‌برتن زحسرت‌پیرهن
زین‌سان که‌چرخ‌نیلگون کرد اینسراها را نگون   دیار کی گردد کنون گردد دیار یار من

گذشته از مزیت‌هائی که شعر معزی‌بدان‌ممتاز است اشارات زیاد تاریخی نیز در قصاید او آمده وبسیاری ازوقایع‌قسمتی ازعصر سلجوقی‌راکه بین ٤٦٥ سال یعنی سال جلوس ملك شاه تـا حدود ٥۲۰ پیش آمد (که‌گویا مرك شاعر در آن موقع اتفاق افتاد) از آن قصاید توان دریافت و از خواص واخلاق وجنك ها وصلح های

ملکشاه و سلطان سنجر و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند خواجه نظام‌الملك و فرزندان و دیگران اطلاع حاصل توان‌کرد :

پایان زندگی شاعر بطور شگفت انگیزی صورت یافت یعنی روزی کـه گویا ازروزهای دههٔ اول قرن ششم بوده موقعیکه سنجرنشانه میزده است تیرش بخطا رفت و ازبدحادثهٔ بمعزی اصابت نمود و او را سخت زخمدار ساخت گرچه بیفاصله بدان زخم نمرد ولی مدتی ازتأثیر آن دردمند بود تا درحوالی ٥۲۰ جان‌بجان‌آفرین سپرد. در اینکه باآن زخم فوری کشته نشده خود گوید :

منت خدایرا که به تیرخدایگان   من‌بنده‌بیگنه نشدم کشته‌رایگان
منت خدایرا که بجانم‌نکرد قصد   تیریکه شه‌بقصدنینداخت‌ازکمان

معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنائی در مرثیه شاعر اشعاری ساخته از جمله گفته است :

تاچند معزای معزی که خدایش   اینجا بفلك بردو قبای ملکی داد
چون تیرفلك‌بودقرینش بره آورد   پیکان ملك بردوبه تیرفلکی داد

ازین شعر سنائی چنین بدست میآید که شاعر سر انجام به تیر سلطان جان را تسلیم جان‌آفرین کرد .

فخرالدین گرگانی ـ فخرالدین اسعد گرگانی ازشاعران نامی قرن پنجم‌بود و ازسلجوقیان بدربار ابوطالب طغرلبك محمدبن میکائیل (٤۳۲ ـ ٤٥٥) انتساب داشته و اورا درمقدمهٔ ویس ورامین ستوده و گفته :

ابوطالب شهنشاه معظم   خداوند خداوندان عالم
بهر کس زورسیده عز ونعمت   ملك‌طغرلبك آن‌خورشیدهمت

شهرت فخرالدین بواسطه داستان معروف ویس ورامین است که‌از زبان پهلوی اقتباس کرده وبنظم کشیده‌است مشوق او در این کارابوالفتح مظفر نیشابوری بود که گویا ازطرف طغرل حکومت اصفهان داشت .

ویس ورامین نیزمانند خسرو شیرین نظامی یك داستان ایرانی است و با هـم مشابهتهائی دارند مگراینکه درخسرو شیرین نفحه عفت و صبغهٔ حرمت بیشتراست . نظم ویس ورامین در حدود سنه٤٤٦ یا دیرترحصول یافت غیر از ویس ورامین اشعار -

زیادی از استاد باقی نمانده .

شیوه فخرالدین بسیار ساده وشیرین و روانست اینك ابیاتی از آغازاین مثنوی که درنعمت پروردگار است و مطالعه‌آن شعرنظامی را بخاطرمی‌آورد :

سپاس و آفرین آن پادشا را / که‌گیتی را پدیدآورد ومارا
بدو زیباست ملك وپادشاهی / که‌هرگز نایدازملکش‌جدایی
خدای پاك وبی همتا و بی یار / هم از اندیشه دوروهم‌زدیدار
نه بتواند مرو را چشم دیدن / نه اندیشه درو داند رسیدن
نه نیزاضداد بپذیرد نه جوهر / نعزان‌گردد مراورا حال‌دیگر
نشایدوصف‌اوگفتن که‌چونست / که‌ازتشبیه‌وازوصف‌اوبرونست
بوصفش‌چندگفتن‌هم‌نه‌زیباست / که‌چندیرامقداراست‌واجزاست
بوصفش‌هم‌نشایدگفت کی بود / کجا هستیش را مدت‌نه‌پیمود

همین مقدمه که تاآخر خوانده شود می‌نمایاند که وی از علوم دینی و حکمی بی نصیب نبوده .

درابیات ذیل از حرکت طغرل از اصفهان و ماندن ابوالفتح مظفرو خود شاعر درآنجا وتحریك این امیراورا برای نظم ویس ورامین اینگونه میگوید :

خداوند جهان سلطان اعظم / برون رفت ازصفاهان شاد وخرم
مرا اندر صفاهان بود کاری / در آن کارم همی شد روزگاری
شدم‌زی‌تاج‌دولت خواجه‌بوالفتح / که بادش جاودان در کارها فتح
پس‌آنکه‌گفت با ما این‌زمستان / همی باش و مکن عزم کهستان
مرا یك روز گفت آن قبله دین / چه‌گویی درحدیث ویس ورامین
که‌میگویندچیز بسخت‌نیکوست / درین کشورهمه‌کس‌داردش‌دوست
بگفتم‌کان حدیث‌سخت زیباست / ز گرد آوردهٔ شش مرد داناست
ولیکن پهلوی باشد زبانش / نداند هر که برخواند بیانش

شاعراین داستان نیز مطابق سبك استاد فردوسی وحکیم نظامی گاهی‌درشرح کشاکش وقایع چند سخن عبرت‌آمیز میگویدنهایت اینگونه سخنان درویس‌ورامین بسیارکمست . درشرح زادن ویس گوید :

جهان را رنگ وشکل بیشمار است / خرد را بآفرینش کارزار است
زمانه بند هـا دانـد نهـادن / که نتواند خرد آنرا گشادن

در نامه موبد به شهر وگوید :

اگر ماندست لختی زندگانی / گذاریمش بناز و شادمانی
جهان ازدست ماآسوده باشد / ز پرخاش ستم پالوده باشد
چوگیتی‌راباآسانی توان‌خورد / چه‌باید باهمه‌کس‌دشمنی‌کرد

در نامه رامین بمادرگوید :

جهانرا کار تا چونین شگفتست / خنك آنکس کزوعبرت‌گرفتست
نماید چند بازی بلعجب وار / پس‌آنکه نه طرب ماند نه تیمار
نگر تا از بلای او ننالی / که گر نالی زناله بر محالی
نگر تا از هوای او ننازی / که گر نازی زنازش بر مجازی

وفات فخرالدین اسعد اواسط قرن پنجم اتفاق افتاد .

انوری ـ اوحد الدین محمد انوری در قریه بدنه از ولایت ابیورد به جنب مهنهٔ دشت خاوران خراسان تولد یـافت و بدین مناسبت در اوایل تخلص خاوری داشت و بعد متخلص بانوری گردید و شاید این لقب را بمناسبتی مردم بوی دادند چنانکه خودگوید :

دادند مهتران لقب انوری ولیك / چرخم‌همی‌چه‌خواندخاقان‌روزگار

عمده ترقی او در دوره سلطنت سلطان سنجر بود وبنا بقولی اول قصیده‌ای‌که سبب تقرب او در دربار این سلطان شد مدیحه‌ایست‌که بمطلع ذیل شروع میشود :

گر دل و دست بحر وکان باشد / دل و دست خدایگان باشد

بسال پانصد و چهل دوکه سلطان سنجر بار دوم حمله بخوارزم‌کرد تا آتش عصیان خوارزمشاه را برطرف سازد انوری را باخود همراه برد سنجرقصبه هزاراسب را در این سامان محاصره‌کرد و انوری رباعی ذیل را خطاب بسنجر بسرود و آن آن را به تیری نوشته بسوی لشکرگاه اتسز پرش دادند :

ای شاه همه ملك زمین حسب‌تراست / وز دولت اقبال جهان‌کسب تر است
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر / فردا خوارزم وصد هزاراسب تراست

در سال پانصد و چهل و هشت که ترکان غز سر طغیان برافراشتند و سلطان سنجر را مغلوب و گرفتار و بلاد خراسان را تار و مار کردند انوری نیز مانند عده زیادی از فضلای عصر دچار خوف و پریشانی شد و فضایع و فجایع اعمال مهاجمین را بچشم خویش دید و بدشواری جانی بدر برد و سالها بعد از این وقعهٔ خونین زندگی کرد و دربار شاهان و امرای سلجوقی مانند امرای بلخ و طغرل ابن ارسلان در ارتباط باقی ماند و در اغلب شهر های خراسان مسافرت میکرد و مدتی در بلخ اقامت داشت و به مناسبت هجویه‌ای که برضد مردم بلخ نوشته شده بود ونسبت آنرا بانوری میدادند معروض تحقیر عوام گردید وزحمتها دید چنانکه تأثرات اورا ازاین پیش آمد در قصیدهٔ:

ای مسلمانان فغان ازجور چرخ چنبری — وزنفاق تیر وقصد ماه وکید مشتری

توان دید. گویند انوری ازروی ملاحظات نجومی پیشگوئی کرد که دراقتران سیارات (که بسال پانصد و هشتاد دو روی داد) باد سختی خواهد وزید وعمارات را برخواهد کند مردم از این خبر بوحشت افتادند و خانه ها گذاشته وبدشت و هامون گریختند ولی چون وقت مرهون فرا رسید و اقتران وقوع یافت هوا چندان آرام بود که برگی از جای نجنبید پس انوری معروض هجو و استهزاء مردم واقع گشت و به ناچار مرو را ترك نمود و نخست به نیشابور سپس به بلخ رفت و گویا بعد از این وقفه پیشهٔ شاعری را ترك‌کرد و از معاشرت مردم کناره جست و گوشه گیری اختیار نمود.

سبك - انوری را میتوان بزرگترین قصیده سرای ایران نامید. بدیهی است که پیش ازو استادان بزرگ در این فن مانند عنصری و فرخی و امثال آنان بودند و مبانی قصیده را آنان نهادند و در فصاحت بپایه بلند رسیدند ولی تا زمان انوری سخن فارسی وسعت و نضج تمام پیدا نمود و برای استعمال سخنگوئی مانند وی بهتر آماده گردید انوری از کسانی بودکه در زبان فارسی و لغت عربی ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود و هم در علوم حکمت ریاضی و نجوم ماهر بود چنانکه خودگفته:

منطق وموسیقی وحکمت‌شناسم اندکی — راستی گویم نگویم با نصیبی وافرم

وزالهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح — گرتوتصدیقش کنی‌درشرح‌وبسطش‌ماهرم

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم — ورهمی باورنداری رنجه شومن حاضرم

زمان اوزمان اجتماع واقتران ستارگان ادب بود و گویندگانی مانند نظامی وخاقانی وادیب صابر وظهیر فاریابی ورشیدالدین و طواط و معزی و ابوالفرج‌رونی وعمعق‌بخارائی‌ودیگران ازفضلاءوعلماء و نثرنویسان ومنشیان‌کمابیش معاصراوبودند ونقد سخن بالاگرفته بود بدیهی است مردی صاحب قریحه ودانشمند وآشنا بدقایق وغوامض زمان چنانکه انوری بودکامل ترین نمونه قصیده را میتوانست سازد.

پس میتوان گفت که درشعرانوری قصیده هم از حیث فصاحت لفظ وعبارت و ترکیب وهم ازحیث پختگی ودقت‌معنی بکمال خودرسید. تغزل از قبیل تشبیب و وصف وتعشق درفواتح قصایدانوری بسیارنادراست وابیات ذیل‌از آن نادرهاست:

باغ سرمایه دگر دارد — کان شدازبسکه‌سیم وزردارد

هیچ‌طفلی‌رسیده‌نیست‌دراو — که نه پیرایهٔ دگر دارد

مینماید که از رسیدن عید — چون دگر مردمان خبردارد

طبع برکارگاه شاخ نگر — که چه دیبای شوشتر دارد

گل رعنا بیادنرگس مست — جام زرین بدست بر دارد

گرز بیجاده تاج دارد گل — زیبدش ملك تا جور دارد.

* * *

روزعیش‌وطرب‌بستان است — روز بازار گل و ریحانست

تودهٔ‌خاك عبیر آمیزاست — دامن باد عبیر افشانست

وزملاقات صبا روی غدیر — راست‌چون آژرده سوهانست

لاله بر شاخ زمرد بمثل — قدحی از شبه و مرجانست

تاکشیدست صبا خنجربید — همه گلزار پر از پیکانست

باقی ممیزات قصیدهٔ شیوای فنی که استادان پیشین را اشعاربود درشعرانوری بکمال موجوداست. وفورلغات و تعبیرات وحسن انسجام و لطف‌تشبیه ودقت‌مضمون و نکات صنعتی از اقسام تجنیس وایهام و استعارت و تمثیل و بخصوص اغراق که از محسنات قصیده مدحیه بشمار میرفته درشعرش جلوه‌گراست اینك چندی از مضامین اغراق آمیزاو که انتخاب شده به نثرادا میشود:

در مقابل جاه پادشاه خورشید فلك مانند شب پرده‌ایست که درسایه حفظ او خزیده است ، بدخواه او مانند کرم ابریشم کفن خویش را بدوك زبان خود تنیده ، در زمان او بحر و بر معمور و مأمون و از اثر عدل او بیجاده از تعرض کاه مصون است ، چرخ استمالت مریخ انتقام و مشتری خطر است ، اگر فلك بخواهد نظیر او را به بیند تنها وقتی تواند که هم بسوی او بدیدهٔ احوال نگرد . در وجوداو عقل مجرد در حیزجهت وروح‌القدس درصورت بشرآمده ، عکس سنان ازکف‌او معرکه سوز و چشم زره در بر او حادثه بین است ، در رزم او دشمن فراری را همواره قفا جبین و جبین قفاست از دست او کرم را قاعده تازه و از بنان او قلم را مرتبه‌ای نو پیدا شده . . .

برای نمایاندن شیوه او ابیاتی بطریق ذیل از دو قصیدهٔ معروف نقل میشود

باز این چه جوانی و جمالست جهان را   وین حال که نوگشت زمین‌را و زمان را
مقدار شب از روز فزون‌بود بدل‌گشت   ناقص همه این راشد وکامل همه آن را
هم جمره بر آورد فرو برده نفس را   هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را
در باغ چمن ضامن گل گشت ز بلبل   آنروز که آوازه فکندند خزان را
اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست   آری بدل خصم بگیرند ضمان را
آهو بسر سبزه مگر نافه بینداخت   کز خاك چمن آب بشد عنبر و بان را
گرخام نبسته است صبا رنگ ریاحین   از عکس چرا رنگ دهد آب روان را
ژاله سپر برف ببرد از کف کوه   چون رستم نیسان بخم آورد کمان را
ازغایت تری که هواراست عجب نیست   گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گر نایژه ابر نشد پاك بریده   چون هیچ عنان باز نه پیچد سیلان را
ور ابر نه دردایگی‌طفل شکوفه است   باران سوی او از چه گشاد است دهان‌را
ور لاله‌نو رسته نه افروخته شمعی‌است   روشن زچه دارد همه اطراف و مکان را
نی‌رمح بهاراست که درمعرکه کرداست   از خون دل دشمن شه لعل سنان را
شاهی که چو کردند قران‌پیلك‌ودستش   البته کمان خم ندهد حکم قران را
گرثور چوعقرب نشدی ناقص‌وبی‌چشم   بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را

☆☆☆

گردل و دست بحر و کان باشد   دل و دست خدایگان باشد

شاه سنجر که کمترین خدمش   در جهان پادشه نشان باشد
من نگویم که جز خدای کسی   حال گردان و غیب دان باشد
گویم از رای و رایتت‌شب‌و روز   دو اثر در جهان عیان باشد
رایتت رازها کند پیدا   که ز تقدیر در نهان باشد
رای تو فتنه ها کند پیدا   که چو اندیشه بیکران باشد
در جهانی و از جهان بیشی   همچو معنی که در بیان باشد
روز هیجا که از درخش سنان   گرد را کسوت دخان باشد
هم عنان امل سبك گردد   هم رکاب اجل گران باشد
هر کمین کز قضا گشاده شود   از پس قبضه کمان باشد
اشك بر درعهای سیمابی   نسخه راه کهکشان باشد

در این ابیات صفاتی که در بالا از شعر انوری یاد شد پیداست و لفظ زیبا با معنی دقیق شیوا با هم مسابقه دارد و اگر گذشته از سلاست و روانی و استحکام و مضامین قصیده فنی که در اینگونه اشعارپیداست سعه دانش شاعر را هم در نظر گیریم فکر را برای تقدید قصاید وی آماده کرده‌ایم.

از طرف دیگر باید گفت انوری بواسطهٔ همین عمق وقوف و اطلاع قصاید دشوار و پیچیده نیز ساخته و بسا ، معانی و ترکیبات او محتاج شرح و بسط است و این همه تکلف را برای مدیحه سرائی اختیار کرده و منظور اصلی او ستودن سلاطین و وزرا و امرا بوده اینست که در دیوان او با آن همه فصاحت ومتانت که او را هست به اشعاری که مظهرذوق ومشرب مانند رباعیات خیام یا نمونه‌رقت‌وتأثر و عاطفه مانند قصیده مداین خاقانی باشد کم تصادف توان کرد . در قصاید روان او نیز مانند آنچه نقل کرده‌شداین صفت‌دشواری ومضمون شعاری‌را توان دیدمثلابیت:

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم . .) دشوار است و ما را بجای‌تأثر و رقت که بایستی اولین تأثیر شعر باشد بفکرو امعان نظروا میدارد و بایدبیندیشیم و دریابیم که منظومه های بروج نامهائی دارد و یکی از آن ثور و دیگری عقرب است و در ثور ستاره‌ایست بنام دبران که شاعر آنرا بجای چشم ثور تصور نموده و شاعرا چنان توانا می‌شمارد که اگر نبود که ثور بیچشم ونابینا میشد هرآینه‌دبران

را از آسمان برکنده بر قبضه شمشیر خود می نشاند لطف ابهام بعقرب نیز پیداست از همین رقم است برخی ابیات دیگر . . .

انوری تغزلات و غزلیات خوب دارد و در هجو نیز ماهر بود همچنین قطعات لطیف سودمند ازو باقیست میتوان گفت در غزل از مقدمان و در دوره بعد در ذوق استادان غزل مـانند سعدی مؤثر بوده . در قطعه انوریرا شهرتی بسزاهست خـاصه قطعاتی که بنظر اخلاقی سروده که اینك چندی از آن نقل میشود :

آئین مردم هنری چهار رکن دارد :

چهـار چیز شد آئین مـردم هنـری   که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چود ستگاه بود   بنیکنامی آنرا بـه بخشی و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری   که دوست آینه باشدچو اندرونگری
سه دیگر آنکهزبانرابگاه گفتن‌زشت   نگاه‌داری تـا وقت عـذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی‌کوبجای توبد کرد   چور عذر خواهد نـام گناه ازو نبری

در واقع اگر مرد سخاوت طبع داشته باشد و بکوشد دل دوستانرا نیـازارد و زبان از گفتن زشت نگهدارد و از گناه بدکار چشم پوشی نماید درزندگی‌مقامی خواهد داشت .

باید آزاده بود و زیر منت مردم نرفت :

آلوده منت کسـان کم شو   تا یکشبه در وثاق تو نانست
ای نفس بــرسته قنـاعت شو   کانجا همه چیز نیك ارزانست
تا بتوانی حذر کن از منت   کاین منت خلق کاهش جانست
در عالم تن چه میکنی هستی   چون مرجع تو بعـالم جـانست
شك نیست که هر که‌چیز کی دارد   وانـرا بـدهد طریق احسـانست
لیکن چوکسی بود که نستاند   احسـن انست و پس نـه اسانست
چنـدانکه مروتست در دادن   در نـاستدن هزار چندانست

از دیگری فایده گیر یا فایده ده :

خواهی که بهین کار جهان کار توباشد   زین هردویکی کارکن ازهرچه‌کنی بس
یـا فایده ده آنچـه بـدانی دگری را   یا فایده گیر آنچـه ندانی ز دگر کس

راد و راست و کم آزارباش :

عادت‌کن از جهان سه خصلت را   ایخواجه وقت مستی و هشیاری
زیرا که رستگار بدان گـردی   امیـد رستگاری اگـر داری
با هیچکس نگشت خرد همره   کان هر سه را نکرد خریداری
در هیچ دین و کیش کسی نشیند   هرگز از این سه مرتبه بیزاری
دانی که چیست آن بشنو از من   رادی و راستی و کـم آزاری

نیکی کن و ازبد مهراس :

من توانم که نگویم بدکس درهمه عمر   نتوانم که نگویند مرا بد دگـران
گر جهان جمله به‌بدگفتن من برخیزند   من این کنج و بعبرت بـجهان در نگران
جز نکوئی نکنم با همه گر دست دهد   که بر انگشت به پیچند بدم بی خبران
نفس من برتراز آنست که مجروح شود   خاصـه از گپ زدن بیهده بـی بصران

در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتراست اینست که وی درحدود ۵۸۷ وفات یافت .

ازرقی - ابوبکر زین‌الدین ازرقی هروی پسرهمان اسماعیل وراق است که فردوسی در موقع فرار چندی در خانه آن مرد در هرات اختفا جسته بود . ازرقـی منسوب بود به شمس‌الدوله طغانشاه پسر آلب ارسلان حاکم خراسان و این شاهزاده سلجوقی را درقصاید خود مدح کرد و در حضرت او ترقی بزرك یافت و باوج عزت رسید . دیوان اشعار دارد وگویا حکایت معروف سندباد نامه یا قسمتی از آن را به نظم کشیده درمیان اشعارش قصاید و قطعات خوب توان پیداکرد ولی خالی‌ازتشبیهات غریب وتکلفات نیـست و درمبالغه و اغراق درحق ممدوح زبردست بود ودر تشبیهات وکنایات و توصیف و تعریف‌گوی سخنگوئی را بربود برای مثال ازسخن پردازی‌او اینك ابیات ذیل را ازقصیده خوبی‌که در وصف عمارت و باغ طغانشاه ساخته و در آن داد هنروصف را داده نقل میشود :

به فال همایون و فرخنده اختر   به بخت موفی و سعد موقـر
بوقتی که هـست اندرو فال خوبی   بروزی‌که هـست اندروسعداکبر
به بزم نو اندر سرای نوآمد   خـداوند فرزانه شاه مظفـر
سخی‌شمس‌دولت‌گزین کهف‌ملت   ملك بوالفوارس طغانشاه صفدر
بباغی خرامید خسرو که او را   بهار وبهشت است مولی وچاکر

چمنهاء او را ز نزهت رياحين   روشهاء او را ز خوبی صنوبر
بگاه بهار اندرو روی لاله   بوقت خزان اندر وچشم عبهر
درختانش ازعود وبرك از زمرد   نباتش ز مينا وخاكش زعنبر
يكی بر گه ژرف در صحن بستان   چوجان خردمند وطبع سخنور
نهادش نه دريا و كوثر وليكن   بژرفی چودرياپاكی چو كوثر
زپاكی چوجان وزخوبی چو دانش   زصفوت هواوزلطافت چو آذر
دوان اندرو ماهی سيم سيما   چو ماه نو اندر سپهر منور
بيكسوی اين باغ خرم سرائی   پر ازصفه و كاخ وايوان ومنظر
نگويم كه عين بهشت است ليكن   بهشت است اندر سرای مكدر
ز بس نغز كاری چو باغ سليمان   زبس استواری چو سد سكندر
تصاوير او دهشت طبع مانی   تماثيل او حسرت جان آزر
همه سايه وصورت وشخص وايوان   در آن بر گه لاجوردين مصور
توگوئی مگر جام كيخسروستی   منقش دروشكل هرهفت كشور

بنا بحكايت نظامی عروضی درچهار مقاله روزی طغانشاه نرد میباخت دو ، شش خواست ودو يك در آمد وازاين طالع خشمگين شد در اين مورد ازرقی اين رباعی بگفت :

گرشاه دوشش خواست دويك زخم افتاد   تا ظن نبری كـه كعبتين شاد داد
آن زخم كه كرد رأی شاهنشه ياد   در حضرت شاه روی بر خاك نهاد

سال وفات ازرقی درست معلوم نيست گويا در هر صورت قبل از ٤٦٥ اتفاق افتاده باشد .

اديب صابر . شهاب الدين اديب صابربن اسمعيل را از ترمـذ شمال خراسان نوشته اند پدرش اديب اسماعيل نام داشت . گويا درموقع رزمجوئی سنجـر با اتسز خوارزمشاه برای كسب اطلاع از مقاصد دشمن ازطرف سنجر بنزديكی اتسز فرستاده شده بود . اشعار و قصايد روان خوب سروده و خود در آن باب گفته :

بشعر روان گفت مدحت توانم   روائی فزونست شعر روان را .
ايضاً: شعرصابر زبحر خاطروطبع   غصه درو رشك مرجانست

در بلاغت شهرتی رسانيد حتی انوری در ضمن قصيده معروفی خودرانسبت

بشاعر كوچك شمرد و گفت : چون سنائی هستم آخر گرنه همچون صابرم . . درسبك بيشترپيرو عنصری وفرخی است وبه مسعود سعد ومعزی اعتقاد داشت . در زبان تازی مهارت داشت چنانكه ازاشعارتازی زياد خوانده وازشاعـران آنان نام برده و مضمون بعضی اشعارفارسی را بتازی گفته .

صابر تغزل وغزل راشيرين وموزون سروده بطوريكه اين فن اورا درميان بعضی معاصرين خويش امتيازی ميبخشد . ازعشق شوريده وارسخن ميراند وازوجنات سخنش پيداست كه خود ميگساری وشب زنده داری كرده وگاهی در شب های تيره می سرخ ميخورده و دوستدارعشرت ونشاط ودم غنيمت شماری بوده است . با شعرای مشهور آن زمان مانند رشيد وطواط وخاقانی وعروضی وسنائی وانوری وديگران مناسبات داشت وبا بعضی مانند رشيدمشاعره ميكرد . باوجود عاشق پيشگی ازانديشم آخرت فارغ نيست وگذران بودن جهان وعجز و بيچارگی مردمان را بياد ميآورد ومرگ راكه حساب آخرين بدست اوست متذكر ميگردد وگويد :

جور ازين بر كشيده ايوانست   كه درو مشتری و كيـوانست
گرچه گه سعد وگاه نحس دهد   ورچه گه زرق و گاه حرمانست
زوچه نالی كه چون تومجبوراست   زوچه گوئی كه چون توحيرانست
نايب پرده هـای اسرار است   پـرده راز هـای پنهانست
دور او هرچه كرد و هرچه كند   كـردهٔ كرد گار كـيهانست
جان كه جان آفرين بما داداست   ملك ما نيست بلكه مهمانست
نـزد بر ناو پير عاريتست   مرگ در حق هردو يكسانست
زندگی را زوال در پيش است   زنـدهٔ بـی زوال يزدانست
مرگ چون موم نرم خواهدكرد   تن ما گر زسنگ و سندانست
ای تـرا خانه های آبـادان   خـانهٔ دينت سخت ويرانـست
كار دنيات اگر فراهـم شد   كار عقبـات بس پريشانـست

گويا درنتيجه اينگونه تنبه است كه روبسوی خويشتن ميكند و ازحساب اعمال می پرسد وپی كردارنيك ميگردد وميگويد :

حق بين و بگوبچشم وزبان   تا بصحرای دين رسی زنهفت

کور نادان که حق نخواهد دید   گنگ نادان که حق نیارد گفت

☆ ☆ ☆

ایضاً

نگردان روی خود درفکرت بد   که بد کردن نه کار بخردانست
بدی اندیشه کـردن درحق خلق   بدی کار تو در وی نهانست
کسی کونیکی اندیشد بهرکس   بنیکی در جهان صاحبقرانست
برو نیکی کن و از بد بپرهیز   که بدکردن نه‌کار زیرکانست
اگر نیکی کنی پنهان نه ظاهر   بنزد نیکمردان نیکی آنست

از برخی اشعار صابر بوی مذهب جبر میآید وخود را در دست حوادث و طالع زبون وبیچاره میداند چنانکه در ابیاتی دربالا اینمعنی مشهود است در همین زمینه گفته :

زروزگار حذر کن ز کردگار بترس   وگرت بر همه آفاق دسترس باشد
چوروزگار بر آشفت و کردگار گرفت   زوال دولت تو در یکی نفس باشد
نه کردگار بتدبیر خلق کار کند   نه روزگار بفرمان هیچکس باشد

عجب اینکه مرگ شاعر دستبرد طالع و خشم تقدیر وبی اثر بـودن تدبیر را نشان داد :

گفته‌اند اتسزرا از کار صابر که گویا اخبار نهانی بسنجرمیفرستاده و نسبت بدو سوء قصدداشته خبرشد واورا بکیفر این کردار درجیحون غرق کرد (بسال ۵۴۶) دیوان صابر مرکب است ازقصاید وغزلیات وقطعات ورباعیات و ممدوحین او بیشتر سید مجدالدین ابوالقاسم علی‌بن جعفر رئیس خراسان وگاهی سنجرواتسز بودند .

رشید وطواط - رشیدالدین محمدبن عبدالجلیل بلخی ملقب به وطواط در حوالی سال ۴۸۰ دربلخ تولد یافت از شعرای دربار خوارزمشاهیان بود و ازشاهان این سلسله اتسز وارسلان وتکش را درك کرد وبمناسبت جلوس تکش درسال ۵۶۸ يك رباعی ساخت . عمده زمان‌شهرت‌این شاعردر دورهٔ اتسز خوارزمشاه(۵۲۱-۵۵۱) بود و درواقع منشی درباری او محسوب میشد و عمری بستگی باو داشت چنانکه خودگوید :

سی سال شدکه بنده بصف نعال در   بودست‌مدح‌خوان وتو برتخت مدح‌خواه

ایضاً

خدایگانا سی سال مدح خوان توام   زمدحت توشدم در همه جهان مذکور

در موقع جنگ سلطان سنجر سلجوقـی با اتسز ومحاصره هزار اسب رشید رباعی انوری‌راکه بواسطه تیر بلشگرگاه اتسز پرش داده بودند چنین جـواب داد

گر خصم تواپشاه شود رستم‌گرد   يك خر ز هزار اسب نتواند برد

بعد از فتح هـزار اسب و شکست اتسزسنجر نخست بعزم تأدیب رشید افتاد سپس ویرا بشفاعت منتخب‌الدین بدیع ببخشود :

قسمتی از تحصیلات رشید در مدرسه نظامیه بلخ واز استادان اوامام‌ابوسعد هروی بود . در فارسی وعربی وانشاء مهارت کسب کـرد . رشید اندامی ضعیف وتنی کوچك داشت وگویا از این حیث اورا بهزل و طواط نام نهادند سرش نیزکل بود و گفته‌اند روزی سلطان او راکه بر می‌خاست تا ساغر وگل بیاورد گفت بنشین که تو ما را هم ساغری هم گل وگویا منظور سلطان مزاحی بوده که اگر این دوکلمه را به تصحیف بخوانند شاعر وکل می‌شود خود سلطان درمدح شاعرگفته .

از فضل سرت بر آسمان میساید   زان بر سر تو موی‌همی برناید

نیز روزی در مجلسـی که رشید با دانشمندان بحث علمی میکرد ودر پیش او دواتی نهاده بود خوارزمشاه ازبابت مزاح گفت دوات را بردارید تا معلوم شودازپس دوات‌کیست رشید دریـافت وبر خاست وگفت : المرء باصغریه قلبه ولسانه.

معلوم میشودکه موقعی خوارزمشاه رشید را بسعایت دشمنانش از دربار خود دورکرده وشاعر اشعاری ساخته و تأثرات خود را از این حادثه بیان نموده چنان که گوید :

خدایگانا من بنده را ز قهر عدو   همی بسوزد جان وهمی بکاهدتن
زناز دوست‌همی گشتمی‌ملول‌کنون   چگونه صبرکنم برشماتت دشمن
مرا مباد فراموش حق نعمت تو   اگر توراست‌فراموش‌حق‌خدمت‌من

در طی قصیده دیگر گوید :

از نظم من برند بهرخطه یادگار   از نثر من زنند بهربقعه داستان

چو شهر گنجه اندر کل آفاق — ندیدستم حقیقت در جهان خاك
که رنك خلد و بوی مشك دارد — گلابش آب باشد زعفران خاك

ظاهراً مسافرتی نیز بمازندران کرده از سوانح جسمانی او اینکه دردچشم شدید پیدا کرد وچشمش جوش در آورد چنانکه درقطعه‌ای می گوید:

محروم مانده ام ز فواید بدرد چشم — خودالحریص محروم درحق ماست راست
طفل بصر در آبله گشتست شیرخوار — صدبار بیش خورد تو گوئی که ناشناست
در خون من شد آبله و من ز ابلهی — بر دیده مینشانمش این خود چه طوطیاست

همچنین وی لکنت زبان داشت چنانکه ازاین ابیات پیداست:

گویند کج زبانم کج باش گو زبان — چون هست در معانی و در لفظ استوا
طرف کلاه خوبان خودکج نکوترست — ابروی زلف دلبر کج بهتر و دوتا

جمال‌الدین اصفهانراهم مدح میکرد وهم قدح ولی درمقابل تعریض دیگران مانند مجیرالدین نسبت باصفهان و مردم آن بس زود رنج بود و سخت دفاع میکرد جمال‌الدین ازقصیده گویان وغزل سرایان معروف عراق محسوب است و درعصر خود شهرتی بسزا داشت . سخنش روان و ازتعقید و تکلف آزاد است در قصیده وغزل و ترجیع بند و مقطعات اشعار شیرین از وباقیست . ازقصاید مؤثر او آنهائیست که در ناپایدار بودن وبی‌وفائی مردمان ساخته : مدیحه های جمال‌الدین غالباً منتسب بوده به سلاطین سلجوقی عراق مانند ارسلان بن طغرل (۵۷۳ ـ ۵۵۶) و طغرل پسراو (۵۹۰ـ۵٦۸) هشتمین و نهمین شاهان آن سلسله . نیروی جهان پهلوان محمدبن ایلدگز (۵۸۱ـ۵٦۸) دومین اتابکان آذربایجان و بعض امرای باوندی راکـه در مازندران ونواحی حکومت داشتند مدح کرده . همچنین افراد آل خجند وآل صاعد دوخاندان بزرك و نامی اصفهان راکه اولی ها ازبزرگان شافعی و دومیها ازرؤسای حنفی بودند در اشعارش ستوده . پیداست جمال‌الدین که معاصر خاقانی ونظامی و انوری ونظایر آنان بود درسبك وشیوه از آنان متأثرمیشد خود حکیم انوری و سید حسن غزنوی ورشید وطواط را پیشوای خودخوانده وگفته :

اشرف وطواط و انوری سه حکیمند — کز سخن هرسه شد شکفته بهارم

الحق درسخن اوسبك شعرای معاصرمشهوداست . مثلاانوری گوید:

حبذابزمی کزو هردم دگر گون زیوری — آسمان برعالمی بندد زمین بر کشوری

جمال‌الدین گوید :

اینك اینك نوبهار آورد بیرون لشکری — هریکی چون نوعروسی درد گر گون زیوری

شیوه خاقانی راهم تأسی کرده وخوددر مقام مباهات گفته :

ولی بشعر گر افزون نیم زخاقانی — بهیچ حال تودانی که کم نیم زمجیر

همچنین از شعر سنائی در سخن جمال‌الدین تأثیراتی مشهود است:

جمال‌الدین گوید :

الحذر ایغافلان زین وحشت آبادالحذار — الفرار ایعاقلان زین دیو مردم الفرار

سنائی گوید :

ایخداوندان مال‌الاعتبار الاعتبار — ای خدا خوانان قال‌الاعتذار الاعتذار

چنانکه درگذشته هم مذکور افتاد میان بعضی از این شاعران مطایبه ومعارضه هم وقوع داشته واشعاری از قبیل هجو وهزل نسبت بهم سروده‌اند .

چنانکه گفته شد جمال‌الدین را درواقع میتوان سر سلسله قصیده گویان عراق شمرد سبك او در مدح وتغزل و تشبیهات ومضامین بطـور کلی شبیه سبك استادان پیشین است مگر اینکه نسبت بسبك خراسانی بزبان وشیوه معمول عصر ما نزدیکتر است ونسبت به برخی معاصرین خودش مـانند انوری وخاقانی سخن اوساده‌تر واز تعقید لفظی وپیچیدگی معنوی آزاده تر است .

مضامین اغراق آمیز ولی لطیف وادبی و سرتاسر پر ازنکته پردازی در شعر او فراوانست مثلا این مضامین در مدح خواجه رکن‌الدین یکی از اعاظم عصر آمده: رشح اقلام تو خال روی شریعت است وبوی اخلاق ترا خردمیفهمد . گردون درلکدکوب معالی توپست وآهن در سر انکشت معانی توموم است در برابر قدر توسطح نه دایره چرخ ازنقطه موهوم کمتر است .

درباره خواجه قوام‌الدین گوید: بحر علوم و کوه وقار وسپهر مجد وکان سخا وکنج کرم ومعدن حیاست . لطفش مانند نسیم سحری وخلقش مانند وزش باد برگل است فرمـان اوهم پهلوی قدر وحکم او هم زانوی قضاست سخن عذب اومرد را از دام جهل وکف در بار او ازفقر نجات میبخشد باچرخ هم عنان وبا بخت هم رکاب و با عقل همنشین وبا غیب آشناست ...!

بالجمله قصاید جمال‌الدین که جمله درمدح شاهان و امیران وقضاة و دانشمندان وفقیهان است گرچه فنون تشبیه ونغز کاری قدما راکار بسته ولی سخن را ساده تر گفته یعنی در قرائت شعر، او که در خودی خود فصیح است مانند اشعار خاقانی یا انوری احتیاج بفکر زیاد نمی‌افتد ومعمائی درکار نیست قصایدش معمولا بدون تغزل وتشبیب بیدرنك با مدح ممدوح شروع میکند ووصف طبیعت هم در آن نادر است. این چند بیت مثالی از آن نوادر است که سبك ولحن متقدمین در آن پیداست:

اینك اینك نوبهار آورد بیرون لشکری   هریکی چون نوعروسی درد گر گون زیوری
گر تماشا میکنی برخیز کاندر باغ هست   بادچون مشاطه ای وباغ چون لعبتگری
ازهر آنجانب که روی آردز بس نقش بدیع   جبرئیل آنجا بگسترداست گوئی شهپری
لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند   هر یکی در سر کشیده ازشکوفه چادری
آسمان برفرق نرگس دوخت شش ترکی کلاه   بوستان دربای سوسن ریخت هم سیم وزری
بر طوی گشت گوئی جامه هر غنچهٔ   چشم شاهین گشت گوئی دیده هر عبهری
باد اندر آب می پوشد بهر دم جوشنی   خاك از آتش نهد بر فرق لاله مغفری
هست هرشاخی زبیائی کنون چون طوطئی   هست هرحوضی زبیائی کنون چون کوثری
لاله ونرگس نگر در باغ سرمست آمده   برسر این افسری وبر کف آن ساغری

در ضمن قصاید چند قصیده‌ای نیزدر مرثیه امرا وبزرگان ودانشمندان سروده که به جای خود مؤثر و دلسوز است از آن جمله است آن چه بمطلع های ذیل آغاز می کند :

مرا باری درین حالت زبان نیست   دل اندیشه و طبع بیان نیست .

ایضاً در مرثیه قوام‌الدین :

باز این چه ظلمتست که در مجمعی چنین   کسرا شکیب نیست دریغا قوام‌دین ..

از جمله اشعارمؤثر وصمیمی شاعر آنست که درشکایت ازگردش دوران وتخطی مردمان وشرح اندوه خویش وغفلت دیگران سروده . اینك مطالع آن گونه قصاید از اینقرار است :

دگر باره چه صنعت کرد با ما   سپهر سرکش فرتوت رعنا

ایضاً :

درین مقرنس زنگار خورددود اندود   مرا بکام بد اندیش چند باید بود

ایضاً :

بازم زدورچرخ جگر خون همی شود   کارم ز روزگار دگر گون همی شود

این بیت اخیرمطلع ترکیب بند نغز مؤثریست که ازدلشکستگی وبلادیدگی خود و بیوفائی و حسد و بد خواهی مردم گفته .

جمال‌الدین قصاید چندی هم در حکمت و موعظت سروده مانند این :

الرحیل ای خفتگان کاینك صدای نفخ صور   رخت بر بندید ازین منزلگه دارالغرور..

همچنین ابیات زیرین عبرت انگیز است و ما را بعلو طبع و معالی و کشتن شهوات پست دعوت میکند :

بذروه ملکوت آی ازین نشمین خاك   که نیست لایق تخت ملوك تخت مغاك
بخاك بازده این خاك و سوی علوی گر   که جان پاك سزا نیست جز بعالم پاك
محیط دورفلك چیست جسم سانی دود   بسیط روی زمین چیست کاوباری خاك
بجان بمیرو بدل زنده گردو دایم مان   که جان زنده دلان را زمرك نابد باك
بمیرو شادبزی زانکه هردونیست بهم   نشاط زندگی با تنك چشمی اتراك
دریغ نیست که ضایع شود زتوعمری   بجمع کردن مال و عمارت و املاك

با این مقدمه در علو همت و دون شمردن دنیای ظاهرو پرداختن بامورمعنوی سخنانی هم در فروتنی و در خوبی بدیگران میگوید :

یك نصحیت بشنو ازمن کاندران نبود غرض   چون کنی رای مهمی تجربت از پیش کن
طاعت فرمان ایزد شفقت بر خلق او   در همه‌حال این دومعنی راشعار خویش کن
کار تو دایم تواضع بود با خرد و بزرك   منصبت گربیشتر گشتست اکنون بیش کن
آب درحلق ضعیفان ازکرم چون نوش ساز   موی براندام خصم از بیم همچون نیش کن
گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن   ور تواضع میکنی با مردم درویش کن
چون کسی درددلی گوید تراز احوال خویش   گوش بر درد دل آن عاجز دلریش کن
مصلحت ازلفظ دینداران کامل عقل جوی   مشورت با رای نزدیکان دور اندیش کن

در برخی از قصاید شاعر استغنای طبع و بزرك منشی پیداست که میکوشد قدر مرد را فوق زر و سیم بدارد و بعزت نفس بخواند تا روان و ایمان خود را بزر نفروشد :

این همه لاف مزن گرچه تراسیم وزراست   که زر و سیم بر اهل خرد مختصر است

دل مبندار خردی داری بر سیم و زرت   که زر و سیم جهان همچو جهان در گذراست

نرگس او بازرونکهت شده باشد گوباش   لاجرم ازپی حفظش همه شب در سهراست

تاج زر بر سرشمع است چـرا میگرید   خودهمه گریش از آنست که آن تاج زراست

از ترازو و دو کفش تو قیاسی میکن   کانکه زردارد زبر آنکه ندارد زبر است

فـاخته پیرهن کهنه بپوشید از آن   فارغ از بند و ز دام قفس حیله گراست

باز طاوس گـرفتار بدست نا اهل   بهر آنست که زر بر زبر بال و پر است

سروآزاد از آن شد که تهی دست آمد   غنچه دلتنك بدانست که در بند زراست

در ضمن مطالعه اینگونه اشعار اخلاقی از باریکی فکر و لطف مضمون و ابتکار در تشبیه نباید غافل بود و ارزش ادبی یك قصیده از احاظ فنی همانست .

پندهای دیگر در دیوان شاعر که اشعارش بیشتر مدیحه سرائیست نایاب نیست از آنجمله است پند راجع به احترام پدر و مادر :

بشنو از من نصیحتی که ترا   کار هر دو جهان شود بنظام

بد نخواهی که باشدت هرگز   بدمکن خاصه با اولی الارحام

حق مادر نگاهدار و بتـرس   ز ایـزد ذوالجـلال والاکرام

کانکه با مادر و پدربد کرد   نبـود جـز همیشه دشمنکام

دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه بدیگران پند میدهد زندگی نماید و عالم باعمل گردد . مثلا با وجود مدایح اغراق آمیز که درسرتاسر دیوانش هست باز در موردش مستقل وصاحب نظرو آزاده منش بوده و در برابر دونان گردن فرود نمی آورد چنانکه خود گفته .

بدانخدای که بر خوان پادشاهی او   بـه نیم پشه رسد کاسهٔ سر نمرود

کـه نزد همت من بس تفاوتی نکند   از آنچه چرخ بمن داد یا زمن بربود

نه خاك نیستیم ز آتش غرور بکاست   نه آب هستی در باد نخوتم افزود

مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیك   مذلتست تواضع بنزد سفله نمود . .:

مشاعره‌های جمال‌الدین با شاعران زمان از آنجمله مجیر بیلقانی و خاقانی در بالا مذکور افتاد از جمله قصایدی که خطاب بخاقانی ساخته و او را در ابتـدا ذم و

درپایان مدح کرده قصیده ایست بااین مطلع که معروفست .

کیست که پیغام من بشهر شروان برد   یك سخن ازمن بدان مرد سخندان برد

دراین قصیده شاعران عراق را ستایش کرده و گوید :

هنوز گویندگان هستند اندر عراق   که قوه ناطقه مدد ازیشـان برد

سپس که سخن را بمدح خاقانی میرساند چنین سراید :

اینهمه خود طیبت است بالله اگر مثل تو   چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد

نتایج فکر تو زینت گلشن دهد   معانی بکر تو زیـور بستان بـرد

فلك زالفاظ تو زیور عالم دهد   خرد زاشعار تـو حجت و برهان برد

از فیوض وجود جمال‌الدین غیر از دیوان اشعار یکی نیز فرزنداو کمال‌الدین است که ازگویندگان بود وذکراو بیاید . وفات جمال‌الدین را ۵۸۸ نوشته اند.

ابوالفرج رونی ـ ابوالفرج رونی ازنامیان شعرای دوره سلجوقی است انتسابش بدربار غزنوی بود و ابراهیم بن مسعود (۴۵۱ـ۴۹۲) و پسرش مسعودبن ابراهیم (۴۹۲ـ۵۰۸) پانزدهمین وشانزدهمین شاهان غزنوی رامدح گفته .

مسقط‌الراس اورا قصبه رونه ازتوابع لاهور هندوستان دانسته اند . با مسعود سعدمعاصر بود و ممدوحان اورا مدح کرد . قریحه لطیف داشت وسخن‌شناس وقصیده پرداز توانائی بود وباشعرای زمان خود مشاعره و مرابطه میکرد و سخن پردازان بزرك عصرمانند انوری ومسعود سعد ویرا ستوده اند .

انوری درضمن قصیده‌ای گفته :

در متانت خیل اقبالت چو شعر بوالفرج   وزعذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی

مسعودسعد درتعریف وتمجید اوچنین گفته :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست   گوهرنظم و نثر پاکان گشت

ذهن باریك بین و دور اندیش   سخن او بدید و حیران گشت

مدایح رونی بسبك معهود غالباً با تغزل آغاز میکند نظیراین مدیحه درستایش سیف‌الدوله محمودبن ابراهیم غزنوی که در آن ایام ازطرف پدرحکومت هندوستان داشت (واوهمانست که مسعود سعدهم اورا ستایش کرده) :

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را   ایام جوانی است زمین را و زمان را

هرسال درین فصل برارد فلك از خاك   چون طبع جوانان جهاندوست جهان را
گرشاخ توان بود زبی برگیو بیبرگ   از برك نوا داد فضا شاخ نوان را
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ   چو نان که ستاره گذرد کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد برباد   از خندهٔ دزدیده فروبسته دهان را

در تغزل زیرین که مقدمه مدح منصور است (که گویا مراد منصور شاه پسر بهرامشاه غزنوی باشد) لطف قریحه وقدرت توصیف جلوه گراست :

جشن فرخندهفروردین است   روز بازار گل ونسرین است
آبچون آتشعودافروزاست   بادچونخاك عبیر آگین است
باغ پیراسته گلزار بهشت   گلبن آراسته حورالعین است
برج نوراستمگرشاخ سمن   که گلشن را شبه پروین است
در گلستان ز فروغ لاله   گوئی آتشکده پروین است
بیشهازسبزهوازجویودرخت   چون زمین گلی غزنین است
آب چین یافته درحوضازباد   همچو پرگارحریرچین است

درقصاید رونی اشارات تاریخی هم توان یافت که از کار و کارزار غزنویان بحث میکند نظیراینقصیده :

سپهردولت و دین آفتاب هفت اقلیم   ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم

که درمدح سلطان ابراهیمبن مسعوداست نیزمانند قصیده :

شادباش ای مناع فتنه نشان   ای ز امن توخفته فتنه شبان

این شاعرهم مانند هوشمندان دیگر دراین جهان آفت خیزغم انگیز خاطری آزرده داشته چنانکه گفته است :

گردون زبرای هرخردمند   صدشربت جانگزا درامیخت
گیتی ز برای هر جوانمرد   هرزهر کهداشتدرقدحریخت
از بهر هنر در این زمانه   هرفتنه که صعبتر برانگیخت
جزآب دو دیده می نشوید   خالی که زمانه بررخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ   نتوان زجفای چرخ بگریخت

دیوان رونی که چاپ شده حدود چهار هزار و اندی بیت دارد. با شاعران

زمان خود ارتباط داشتومورد توجه بود وبا مسعود سعد ویرا دوستیدر میان بود وهر دوشاعر درباره هم شعرها سرودنداز آنجملهقطعهای است که رونی در بابخانه نوساخت مسعود سروده با این مطلع :

بوالفرج را دریناکه درآن   اختلاف سخن فراوان گشت
سخنچندمعجب است کهعقل   باوقوفش رسیدوحیران گشت

ومسعود جوابی با مطلع زیرین فرستاد:

خاطر خواجه بوالفرج بدرست   گوهر نظم و نثر راکان گشت

نیز مسعودسعد بااینکه خود استاد بود در باب اینشاعر ابیات ذیل راسروده:

ای خواجه بوالفرجنکنی یادمن   تا شاد گردد این دل ناشاد من
دانی که هست بنده آزاد تو   هر کس که هست بنده آزاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو   شادم باینکه هستی استاد من
مانا نه آگهی که باران اشك   از بن همی بشوید بنیاد من ...

وفات رونی در اواخر قرن ششم یا اوایل قرنهفتم اتفاق افتاد.

سید حسن غزنوی ـ سید حسن بن ناصر علوی غزنوی ملقب باشرف از واعظین معروف زمان خود بود وهزاران مردم باستماع وعظ او حاضر میشدند نیز طبع عالی شاعرانه داشت وغالباً بهرام شاهبن مسعود یوزدهمین شاه غزنوی ۵۴۷ ـ ۵۱۲) وفتوحات اورامدح کرده. گویا بواسطه نفوذ وشهرتی که پیدا نموده بود طرف بغض وحسد سلطان واقع وناچار از مسافرت شد وسفر حج اختیار کرد و در بازگشت در بغداد مورد الطاف غیاث الدین مسعودبن محمد چهارمین شاه از سلجوقیان عراق (۵۲۹ ۵۴۷) گردید.

دیوان اشعار سید حسن بقول مجمعالفصحاء پنجهزار بیت دارد وفاتشرا ۵۰۶ نوشته اند ومحل وفاتش بقول دولت شاه قریه آزاد وار از ولایت جوین است. برادرش جمالالدینناصر نیز ازشعرای نامی بوده و بدربار بهرام شاه انتساب داشته از قصاید مدحیهٔ او یکی آنست که این بیت از آن در راحةالصدور آمده :

ای خورده آسمان یسارت بسی یمین   وی برده آرزو زیمینت بسی یسار

ومطلع آن اینست :

اکنونکه تر وتازه بخندید نو بهار　　ما و سماع وباده رنگین و زلف یار

ومدیحه دیگریست در حق سنجر که ابیات ذیل از آنست :

جهان راشاه‌فرخ‌پی‌چنین‌بایدچنین باید　　که خلق عالمی در سایه عدلش بیاساید

خجسته‌رای اوازملك راه‌فتنه بربندد　　مبارك روی او ازخلق کاربسته بگشاید

چودریا طبع‌اورادی کند اماغنی‌ماند　　چوگردون کار اوگردش بود اما نفرساید

گهی بر صفحه اقبال نقش‌خویش‌بنگارد　　گهی ز آینه انصاف رنك ظلم بزداید

ولی‌راگرعطا باید عدو راگر خطا افتد　　خداوخلق داندکین ببخشد وآن‌ببخشاید

تغزلی است از مدیحه‌ای بنام بهرامشاه غزنوی .

هفته دیگر بسعی ابر مروارید بار　　آوردشاخ شکوفه عقد مروارید بار

گاه‌باد از عارض‌گلبن‌برانگیزدنسیم　　گاه ابراز طرهٔ شمشاد بنشاند غبار

باد میسوزد بخور وابرمیریزدگلاب　　چرخ میگوید نوید وباغ میباردنثار

گلبنان‌هرصبحدم‌چون بلبلان‌خندندخوش　　بلبلان هر نیمشب چون‌بیدلان‌گریندزار

چنانکه اشارت رفت مسعود سعدرا با سیدحسن دوستی قلبی در میان بودو همدرد وهمراه بودند چنانکه مرك سید حسن که ظاهراً در حدود سال ۵۰۶ اتفاق افتاد ودر این موقع هنوز سی سالش نبود مسعود را باندوهی سخت گرفتار نمود بطوریکه این مویه غم انگیز وی گواهی از حال ضمیر میدهد مطلع این قصیده که درضمن اشعار مسعود مندرج گشت اینست :

بر تو سید حسن دلم گرید (۱)　　که چوتوهیچ غمگسارنداشت

سوزنی سمرقندی ــ محمدبن علی سوزنی که بدعوی خودش نسبتش‌به سلمان فارسی‌میرسد درشهرنسف تولد ودر بخارا تحصیل علوم‌کرد. سوزنی‌ازشاعران معروف قرن ششم ودر ردیف‌گویندگان دیگر ماوراءالنهر و خراسان مانند رشیدی سمرقندی ومختاری غزنوی ورضی‌الدین نیشابوری وعمعق بخارائی وشمس طبسی از مداحان ملوك خانیه یا افراسیابیه آن‌سامان ونیز ستایش‌گر بزرگان وزیران آنجا وخانواده‌های بزرك مانند خاندان آل برهان بود .

شعر سوزنی سرتاسر بصفت سادگی وروانی متصف است . از خصایص سوزنی

۱- مرثیه مربوط بسید حسن دیگریست .

هزل است و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرده درسخن نیز بسا از حدود عفت بیرون رفته ولی از لحاظ فن مهارت نشان داده است .اشعاری مانند این :

دراین‌جهان‌که‌سرای‌غمست‌و تاسه و تاب　　چوکاسه بر سر آبیم‌وتیره دل چو سراب

گواهی میدهد که عیش و نوش این جهان او را خوشبخت نکرده‌وغبارغم را از صفحه دلش نسترده .

در ضمن اشعارش گاهی ما را بکسب هنر دعوت میکند و میگوید :

اندر جهان‌چو بی‌هنری عیب‌و عار نیست　　با فخر و باهنرزی وبی عیب و عار باش

فخر از هنر نمای و با هل هنر گرای　　وز عیب و عار بی هنری بر کنار باش

وفات سوزنی را ۵٦۹ نوشته‌اند .

عبدالواسع جبلی ـ عبدالواسع جبلی از غرجستان بود و بهمین جهت او را جبلی نامیده‌اند . قصاید و غزلیات ساخته و بیشتر از معانی بصنایع و بدایع لفظیه پرداخته . ذوبلاغتین بود و اشعار ملمع نیز خوب میگفت .

طغرلتکین محمدراکه در ٤۹۰ بخوارزم استیلاجست باسلطان سنجرسلجوقی و بهرامشاه غزنوی مدح کرد . وفات او را ۵۵۵ نوشته اند در هر صورت بفحوای قصاید خودش بسال ۵٤٤ زنده بوده

عبدالواسع نیز مانند همکاران و همشعاران خود که نظر دقیق و قلب رقیق دارند و ستمکاریها و کوته نظریهای بشر آنان را سخت میازارد ار خیانت ابنای زمان و خواری دانشمندان بدینگونه نوان و نالانست :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا　　وزهردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه　　شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته است باژگونه همه رسمهای خلق　　زین عالم نبهره و گردون بی وفا

هر عاقلی بزاویهٔ مانده ممتحن　　هر فاضلی بداهیهٔ گشته مبتلا

با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه　　آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا

هرگز بسوی کبر نتابد همی عنان　　هرك آیت نخست نخواند ز هل اتی

با اینهمه که کبر نکوهیده عادتیست　　آزاده را همی ز تواضع رسد بلا

آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز   از دشمنان خصومت و از دوستان ربا

مختاری غزنوی - سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی نیز از قصیده‌گویان قرن ششم بشمار است بدربار ارسلان شاه بن کرمانشاه (۴۹۵-۵۳۶) صاحب کرمان و سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۱ - ۴۸۱) و مسعود بن ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) از سلاطین غزنوی انتساب داشت و آنان را مدح میکرد. غیر از قصیده در اقسام دیگرشعرهم دست داشت وترجیع بندهای خوب میساخت یك‌مثنوی داستانی نیز بنام شهریار نامه بدو منسوبست و در آن اقتفاء باستاد فردوسی نموده و در نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود ابراهیم را آورده و گفته:

سه سال اندرین رنج برداشتم   سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم

گل باغ و بستان محمود شاه   جهانجوی بخشیده مسعود شاه

وفات مختاری در غزنه گویا بسال ۵۵۴ اتفاق افتاد.

قصاید مختاری معمولا متین و شیوا و موزون و متناسب است و نشان‌میدهد که شاعر با قریحهٔ نقاد و خاطر و قاد کلمات و ترکیبات را نیك سنجیده. ابیاتی از قصیده‌ای که در مدح مسعود سعد سروده شاهد این دعوی تواند بود:

براهل سخن تنك گشت میدان   وزجای بشد طبع هنرسخندان

هر طبع که بر سحر بود قادر   ازعجز چو محسور گشت وحیران

خاطر نبرد پی همی بمعنی   فکخت بکشد سر همی ز فرمان

چون جزو بکل باز شد معانی   زی خاطر مسعود سعد سلمان

مخدوم سخن پروران مجلس   سر دفتر خوان گستران میدان

آن چرخ که هر صبحدم برارد   خورشید کمال از ره گریبان

تیر از قلم تیر قامت او   در فخر سر افراز تر ز کیوان

ابر هنرش نا پدید گوشه   بحر سخنش نا پدید پایان

در باغ بهار ثنای خسرو   شعرش گل و طبعش هزار دستان

با اینکه سیمای ظاهر شعر مختاری چنانکه از مثال فوق پیداست فرقی‌اساسی از شاعران قصیده سرای عصر نشان نمیدهد باز در لحن و آهنك و بعضی مضامین مانند تشبیه شاعر به چرخ و ظهور او و اثر قریحهٔ او به خورشید و نظایر آن کمی تازگی و تصرف پیداست.

مختاری در وصف طبیعت وتشبیهات فنی و لطف قیاس نیز اشعاری ساخته و هنرنمائی کرده از آنجمله دریکی ازقصایدش این ابیات لطیف آمده:

شاخ مرصع شد از جواهر الوان   شخ تل یاقوت شد ز لاله نعمان

بر گهر های گل بسفت همانا   خوردهٔ الماس گشت قطره باران

حوض زنیلو فروچمن زگل سرخ   کوه نشابور گشت وکان بدخشان

بود گل نا شکفته بر صفت دل   بازچوبشکفت گشت برصفت جان

آهواز بسکه بر ریاحین غلطید   سبزه وسنبل‌چردهم ازکتف وران

باغ چومیدان آبگینه‌شدازخوید   برگ شکوفه زباد تخت سلیمان

انجیل آغاز کرد بلبل برگل   چون ز بنفشه بدید حالت برهان

شب‌همه‌شب کبك‌زعفران‌چرداز کوه   روز همه روزازان بگردد خندان

چون شبهی‌داشت مرغزار بدربار   لاله بر اطراف‌اوبرست چو مرجان

گوئی در پیش آفتاب نهادند   آینه سایهای برگ درختان

دراین وصف نیز تشبیهات ولطیفه های نادری نظیرمضمون بیت اخیر بکاررفته که نسبت بمعمول تازگی دارد وشاید ازابتکارات طبع خود شاعرباشد.

عمعق بخارائی - شهاب‌الدین عمعق بخارائی دراواسط قرن پنجم تولد یافت. دربلاد ماوراءالنهر شهرت داشت در مدح ابوالحسن شمس الملك نصر از ملوك افراسیابیه یا ایلك خانیان (۴۶۰-۴۷۲) قصاید ساخته و مخصوصاً بدربار خضرخان از شاهان همان سلسله تقرب پیدا نمود و لقب امیرالشعرائی یافت عمر طویل کرد و در حدود ۵۲۴ دچار ضعف پیری شده بود چنانچه در آنسال سلطان سنجر بواسطه فوت دخترخود اورا برای سوگواری و مرثیه‌گفتن احضارنمود و او از ضعف پیری رفتن نتوانست.

درنمودن ضعف خود این ابیات راکه درصنعت اغراق و تشبیهٔ مشروط و نازك کاری نظیرش دراشعارشعرا کمست بسرود:

اگر موری سخن گوید وگر موئی روان دارد

من آن‌مورسخن‌گویم من آن مویم که جان‌دارد

اگر مر آب وآتش را مکان ممکن بود موئی

من آن‌مویم که هم طوفان ودوزخ درمیان دارد

اگر بامور و باموئی شب و روزی شوم همره
نه مور ازمن خبریابد نه موی ازمن نشان‌دارد
بچشم مور در کنجم زبس زاری و بس سستی
اگر خواهد مرا موری بمو اندر نهان دارد

ازاشعارخوب عمعق قصیده ایست که در مدح ابوالحسن شمس‌الملك نصراست که ابیات ذیل ازآنست .

خیزای بت بهشتی آن جام می بیار — کاردیبهشت کرد جهانرا بهشت وار
نقش خورنق است‌همه باغ و بوستان — فرش ستبرق‌است همه دشت و کوهسار
وین‌چون بهارخانه چین پرزنقش‌چین — وان چون نگارخانه مانی پرازنگار
آن افسر مرصع شاخ سمن نگر — وین پرده موشح گل های کامکار
این‌چون عذارحورپرازگوهری سرشك — وان چون بساط خلد پرازعنبرین نثار
گلبن عروس وار بیار است خویشتن — وابرش مشاطه وار همی شوید ازغبار
آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابر — گوئی که جامهای عقیقست پر عقار
گمنام لعبتان بهشتی شدند باز — آراسته بدر و گهر گوش و گوشوار

این چندبیت قدرت وصف وصنعت ترکیب کلمات موزون وهنر تشبیهات‌لطیف را چنانچه فن قصیده سرائی درآنزمان اقتضا میکرد بخوبی نمودار میسازد . بطور کلی این شاعرشعر شیرین وروان وگاهی سوزناك سروده وقطعات مؤثر ازو باقیست ازشعرای معاصراو انوری اورا استاد سخن نامیده و رشید و طواط بقول اواستشهاد کرده است درصحبت ازعمعق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه ومرثیه استاد بوده و این طرزرا بکمال مهارت بکار برده است برای نمونه دوبیت ذیل ازآنچه بمناسبت مرگ دخترسلطان سنجرساخته است نقل میشود :

هنگام آنکه گل دمدازصحن بوستان — رفت آن گل شکفته‌ودرخاك شدنهان
هنگام آنکه شاخ شجرنم کشد زابر — بی آب ماند نرگس آن تازه ارغوان

وفات عمعق رابسال ۵۴۳ نوشته اند .

گویندگان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعه بزرگتر از اینکه هست بود و در حدود سه هزارسال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت . زبان مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادی ها نیز ایرانی بود . آذربایجان از مراکز عادات ورسوم و دین ایرانی شمرده میشود وبحکم اخبارفراوان اسلامی و ایرانی که خاورشناس آمریکائی جکسن آنها را جمع وتألیف نموده زرتشت پیامبرقدیم ایران هم در آذربایجان‌بدنیا آمده آذربایجان همواره پاسبان ونگهبان ایران‌بوده‌ودرحملات یونان و روم وعرب ومغول وترك وهم دراعصاراخیرسینه‌خود رابرای‌نگهداری کشور سپرساخته است درتاخت و تاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهربان آذربایجان (که بتلفظ فارسی آنزمان خشترپاون وبتلفظ یونانیان ساتراپا گفته‌میشد) آتروپاتی یابتلفظ امروزآذربد نام داشت . چنان که‌میدانیم آذربد یانگهبان‌وسرپرست آتش درحقیقت یك عنوان دینی زرتشتی ویك نام ایرانیست . اسکندراین‌شخص‌رااز لیاقتی که‌داشت درحکومت خود باقی گذاشت‌ودرواقع آذربایجان‌استقلال‌خودرانسبت به بیگانه‌حفظ کرد واز آنزمان آن‌قطعه آتروپاتیکان‌یعنی منسوب‌بآذربد یامحل آذربد نام‌گرفت . (درتواریخ قدیم مانند تواریخ ارمنی این‌کلمه آتورپاتیکان ضبط شده) شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان‌کلمه قدیمی است .

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود در قرون اسلامی نیزاهمیت خاصی داشت ونه تنها نهضتهای مهم ملی ایرانی ازنهضت خرمدینان تا نهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگانی در عالم اسلامی و ادبیات ایرانی از آنسرزمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدندکه در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند و اینك از نامیان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن‌آرائی کرده‌اند یعنی خاقانی و مجیر بیلقانی و فلکی شیروانی و نظامی در اینموقع نام برده میشود . در مطالعه اشعار این بزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته‌اند و لغتها و ترکیباتی بکاربرده‌اندکه در شاعران خراسان‌کمتر پیدا توان‌کرد و چنین مینمایاندکه شیوه فارسی بومی است . پیش از این دوره که در این فصل موضوع

بحث است نیزحکما و دانشمندان وشاعران دیگرمانند ابوالحسن بهمنیاربن مرزبان (متوفی در۴۵۸) ازشاگردان معروف ابوعلی سینا ازحکیمان نامی ایران ومحمدبن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی در۵۰۲) وقطران شاعر که شرح حال‌او گذشته ونظایر آنان درآسمان علم وادب آذربایجان طلوع کرده بودندوبعد ازاین دوره‌هم‌دانشمندان وگویندگانی مانند شیخ محمود شبستری و امثال اوظهور کردندکه ذکر آنان دراین کتاب بیاید.

خاقانی شیروانی - افضل‌الدین بدیل‌بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده سرایان درجه اول ایرانست که در حدود سال ۵۲۰ هجری در شروان تولد یافت. درباب نام خودکه بدیل باشد درقطعه‌ای گوید:

بدل من‌آمدم اندرجهان سنائی را   بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

گویا نخست حقایقی لقب‌داشته سپس‌بمناسبت انتساب به‌خاقان اکبرمنوچهربن فریدون شیروانشاه خاقانی تخصص یافت، منوچهرمعاصربود با سی ویکمین خلیفه عباس‌المقتفی بالله (۵۳۰-۵۵۵)اولین تقرب خاقانی بدستیاری ابوالعلاء گنجوی حصول یافت چنانکه ابوالعلاء خود گوید:

چو شاعر شدم بردمت نزد خاقان   بـه خاقانیت من لقب بـر نهـادم

نام پدرش علی بوده وشغل درودگری یانجاری‌داشته چنانکه درقصیده‌ای که‌در مرثیه امام ناصرالدین ابراهیم با مطلع زیر:

نثاراشک‌من هرشب‌شکرریزیست‌پنهانی   که همترا زناشوئیست اززانو وپیشانی

ساخته سخن را بمدح‌خویشتن کشانده وگوید:

بخوان معنی‌آرائی براهیمی پدید آمد   ز پشت‌آزر صنعت علی نجار شروانـی

و درقصیده دیگر که با او تجدید مطلع درستایش پدر سروده‌گوید:

شیخ مهندس لقب پیر درودگر علـی   کازرو اقلید سند عاجز بـرهان او

نیزدر تحفه‌العراقین گوید:

از سوی پدر درودگرم دان   استاد سخن تـراش دوران

محل تولد استادشهرشروان ازنواحی آذربایجان بوده چنانکه درقصیده‌معروف شکوائی با مطلع:

قلم بخت‌من شکسته سر است   موی‌برسر زطالع هنر است

چنین‌گوید:

عیب شروان مکن که خاقانی   هست‌از آنشهر که ابتداش‌شراست

عیب شهری چراکنی بدوحرف   کاول شرع و آخر بشر است

مادر خاقانی ازخانواده عیسوی آن سامان بود ومذهب عیسوی نسطوری‌داشت سپس اسلام‌آورد چنانکه در تحفةالعراقین آمده:

کارم زمزاج به نه رستی   گرنه دعوات ما درستی

نسطوری وموبدی‌نژادش   اسلامی و ایزدی نهادش

پس کرده گزین‌بعقل‌والهام   بر کیش کشیش دین اسلام

شاعر درکار معیشت تنگدستی داشت واوایل بر سفره پدر وپس ازمرگ او که تا بهنگام وقوع یافت بمعونه مـادر که از راه پیشه طباخی و جولاهگی وسعی وکوشش میزیست محتاج بود. در اینمعنی در تحفه‌گوید:

از بر خلایقم سبکبار   بر مایده علی نجار

ودر اشاره بمادر گوید:

هستم زپی غذای جان در   طباخ نسب ز سوی مادر

ودر قطعه مؤثری که بیاد نوازش‌های مادر خطاب‌بخود سروده چنین‌گفته:

ای ریزه روزی تو بوده   از ریزش ریسمان مادر

خو کرده‌به‌تنگنای شروان   با تنگی آب ونان مادر

زیر صلف کسی نرفته   جز آن خدای و آن مادر

افسرده چو سایه ونشسته   در سایه دوکدان مادر

ای باز سپید چند باشی   محبوس به آشیان مادر.

شرمت‌نایدکه چون‌کبوتر   روزی خوری ازدهان‌مادر

تاکی چو مسیح برتوبینند   از بی پدری نشان مادر

شاعر نه تنها روزی فراخ نداشت بلکه در تنگنای شروان دلی شـاد نصیبش نبود واز وجود دوستان مونس‌نیز محروم بود ودر قصیدهٔ بمطلع:

کار من‌بالا نمیگیرددر این شیب بلا   در مضیق حادثاتم بستهٔ بند عنا

از اینحال چنین یاد میکند:

یاکه‌گیرم انس کز اهل وفا بی روزیم   روزی من نیست یاخود نیست درعالم‌وفا
درهمه‌شروان‌مراحاصل نیامدنیمدوست   دوست‌خودنا ممکنست ایکاش‌بودی آشنا

مربی وسرپرست عمده خاقانی همانا عم او کافی‌الدین عمربن عثمان بود که در پزشکی وفلسفه دست داشت واو را با دانش وادب پرورش داد شاعر در موارد چند از وی ومهربانیهای‌وی یاد میکند واز آنجمله در تحفه گوید :

من فایده جوی و او مفیدم   عم بوده مدرس ومعیدم

گذشته از عم وناچار دانشمندان دیگرکه خاقانی نزد آنان کسب ودانش و فرهنك نمود ازشاعران زمان ابوالعلاء گنجوی نیز اورا سمت استادی داشت ودختر خود را باو بزنی داد وچنانکه گذشت او را بدربار راهنمائی کرد گرچه بعد میان استاد وشاگرد بهم خورد وهمدیگر را هجو کردند. با این مقدمات وبشهادت‌اشعار خودش‌عجب نیست که اورا مردی فاضل ودانشمند بدانیم چنانکه معاصرینش بتقدم او در فضل وادب اعتراف کرده‌اند رشید وطواط گوید :

افضل‌الدین بوالفضایل بحرفضل   فیلسوف دین فزای کفرکاه

بدون تردید وی در فنون ادب و فلسفه وعلوم دینی وآداب قرآن آزموده و توانا بوده است واین حقیقت از سخنان خوداونیز پیداست .

زندگی شاعر ما بطور کلی توأم باکامیابی و سرور نبوده در جوانی گرفتار تنگدستی ودر تمام دوره زندگانی از نداشتن دوستان قلبی که هنگام غم واندوه‌یار خاطر باشند اندوهگین بود در عهد صباوت از وجود پدر ودر بیست وپنجسالگی‌از سرپرستی ونوازش عم خود محروم‌شد ودرسال ۵۷۱ پسر بیست ساله او رشیدالدین این جهان را بدرود گفت وداغ در دل پدر نهاد خود گوید .

دریغ میوه عمرم رشید کز سرپای   به بیست سال برآمد بیکنفس بگذشت
مرا ذخیره همین یك رشید بوداز عمر   نتیجه شب و روزی که درهوس بگذشت

سپس غم مرگ همسر بدردها وغمهای دیگر او افزوده گشت چنانکه گوید:

پسر داشتم چون بلند آفتابی   زنا که بتاری مغاکش سپردم
بدرد پسر مادرش‌چون فروشد   بخاك آن تن دردناکش سپردم
یکی‌بکرچون‌دختر نعش بودم   بروشندلی چون سماکش‌سپردم
بماندم من وماند عبدالمجیدی   ودیعت بیزدان پاکش سپردم

گذشته ازاینها شاعر بواسطه آزادگی طبع وخود داری ازخدمت کورانه و عاجزانه دیوانی ومیل بمسافرت‌ورغبت بدیدن اطراف جهان واوصاف مردمان ومدح امیران دیگر وبدتر از اینها بحکم سعایت حاسدان خشم ممدوحان خود یعنی خاقان اکبر منوچهر وپسراو خاقان‌کبیر ابوالمظفر را نسبت بخود جلب‌کرد حتی چندسال پس‌ازبازگشت درباب‌گردن پیچیدن شاعر از خدمت سلطانی وآزاده روانی او در منظومه شیوائی که جزوغزلیات اوبطبع درآمده این بیت را میخوانیم :

گفتی نکنی‌خدمت سلطان نکنم نی   یك لحظه فراغت بدوعالم نفروشم

میل بمسافرت و شکایت ازشروان در موارد متعدد ازسخنش محسوس است بخصوص شوقی‌برای زیارت مکه وخراسان داشته وگویاممانعتی بعمل میامده‌چنانکه خودگوید :

چه‌سبب‌سوی‌خراسان‌شدنم‌نگذارند   عندلیبم بگلستان شدنم نگذارند

سرانجام اجازت سفری‌گرفته و تا دیار ری رفت و در آنجا باو بد گذشت و گویا بحکم فتنه ترکان غز که درخراسان رو داده بود وهم ممانعت والی ری مجبور ببازگشت شد . خود درقصیده شکایت ازری دراینباب آورده :

چون‌نیست‌رخصه‌سوی‌خراسان‌شدن‌مرا   هم باز پس شوم نکشم من بلای ری
گر باز رفتنم سوی تبریزاجازت است   شکرانه گویم از طرف پادشاه ری

نیزدرقطعه ای‌گوید :

من به ری عزم خراسان داشتم   زانکه جان بود آرزومندش مرا
والی ری بند بر عزمم نهاد   نیك دامن گیر شد بندش مرا

حبس او بحکم قرائن درزمان اخستان‌بن منوچهر در حدود سال ۵۷۰ اتفاق افتاد و در آن اوان پنجاه سال داشت چنانکه درضمن قصیده مؤثر شکایت آمیزخود که مطلع آن اینست :

فلك کژ روترست از خط ترسا   مرا دارد مسلسل راهب آسا

چنین‌گوید :

مرا ازبعد پنجه سال اسلام   نزیبد چون صلیبی بندبرپا

بیشترشکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشناخته شدن قدر و ارزش شاعراست اورا در عمر همه همتی بلند زنده داشته ولی مقامش بس بیشتراز همتش

بوده وازین تضاد رنج میکشیده چنانکه ازین قطعه پیداست :

نه همت من بپایه راضی‌است نه پایه سزای همتم هست
یارب چو زهمت و زپایه نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز یا همت من چو پایه کن پست

پس خاقانی گذشته ازمسافرت تا ری درحدود سال ۵۵۱ بزیارت مکه معظمه نایل آمد ودراین سفرقصیده‌ای شیوا که نماینده سبك اوهم هست درمدح بیت‌الحرام ساخت که مطلع آن اینست :

صبح ازحمایل فلك آهیخت خنجرش کیمخت کوه ادیم شد از خنجرزرش

گفته اند این قصیده را با تجدید مطع صدونه بیت است خواص مکه بآب‌زر نوشتند .

درضمن قصیده از جمال‌الدین اصفهانی وزیرصاحب موصل که مکه را تعمیر کرده بود یادکرده وگوید :

شکرجمال گوی که معمار کعبه اوست یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش

همین جمال‌الدین اورا درباز گشت ازمکه به بغداد که درسال ۵۵۲ اتفاق‌افتاد ودراین سال سلطان محمدسلجوقی بغداد را محاصره کرده بود وخلیفه‌عباسی‌المقتفی بالله گرم مدافعه ازشهربود بحضورخلیفه معرفی کرد و خلیفه اورا معززداشت وشغل دبیری فرمود ولی او که ازبغداد وبغدادیان رنجیده خاطربود نپذیرفت وبمیهن خود ایران برگشت دراین مسافرت ومسافرت‌دومی که بازبمکه نمود سبك زندگی‌ورفتار تازیان ومشاهدت آثارخرابه ایران باستان درسواحل دجله فکرشاعرراسخت‌تحریك نمود وقصیدهٔ معروف مداین را بسرود . بطورخلاصه توان‌گفت خاقانی‌یك زندگانی بی‌آرام وپررنج دشواری داشت وجهان بمرام اونمیساخت واوراکه پیروی از مسلك دینی واخلاقی میکرد ووفا وراستی ازمردم میخواست روزگار آسایش وفراغت‌خاطر رو نمی‌آورد .

وفات خاقانی در حدود پانصدو نود وپنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبرةالشعراءکه درشمال شهردر کوی سرخاب واقع بود مدفون‌گردید .

سبك وافکار - خاقانی چنانکه گفتیم از قصیده‌گویان درجه اول ایرانست و وجود او ونظامی وامثال آنان مینمایاند که گلهای ادب در هرقسمتی از سرزمین

ایران خواه خراسان وخواه آذربایجان بخوبی رشد میکند وسبزترمیگرددوشکوفه وگل میدهد . شعرخاقانی قرص و محکم و ازحیث لفظ ومعنی غیرعادی و عالی و لطیف است . ازمزیتهای‌اساسی‌سخن‌ادبی یکی آنست که فوق‌معتاد ومعمول باشد یعنی معنی‌نغز ودقیق که باندیشه هرکس نرسد درقالب لفظ جامع وفصیحی ادا شود واکثر سروده های شاعرما این صنعت را داراست .

شعرخاقانی میرساندکه وی در زبان عربی هم مانند فارسی تبحری داشته و با لفاظ و ترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هرمعنی را بهرشکل‌که خواسته بیان‌کرده و مانند فرمانده لایقی‌که سربازان جمله در کف فرمان وی باشند در زبان فرمانفرمائی داشته است .

درضمن بیان‌بین‌استوار ازاستخدام‌اقسام و انواع‌کلمات وترکیبی نیاندیشیده و ازآوردن آیات و امثال و اشارات وکنایات باز نه‌ایستاده و ازصنایع شعری ازتجنیس و ایهام و تشبیه و استعاره ونظایر آن کوتاه نیامده‌است وچیزیکه هست‌یك‌صفت تازه نیزبدینها افزوده شد وآن‌خصوصیتی است که دراین ترکیبات وحتی کلمات‌دیده‌میشود وشعرخاقانی‌وهم‌ولایتی‌او‌نظامی‌را ازشعرخراسانی‌ونقاط‌دیگر‌تمیز‌میبخشد‌یعنی کلمات‌و ترکیبات و معانی تازه‌ای بکار رفته که یافتن وشمردن آنها شایدکار دشواریست ولی برای‌کسیکه قوهٔ تشخیص دارددرموقع‌مطالعه ومقایسه محسوس میگردد وفرق‌سبك آذربایجان‌وخراسان‌وخصایص‌عبارتی‌وفنی‌ازاینراه‌ظاهر میگردد.خودخاقانی‌درقصیده‌ای که‌راجع بعنصری‌ساخته‌این‌خصوصیت‌را اینگونه بیان‌میکند :

مرا شیوه خاص تازه‌است واداشت همان شیوهٔ باستان عنصری

در دیوان چاپ جدید تهران تالی همین‌قصیده این بیتها را درباره‌خود میگوید

شاعر منطق منم خان معانی مراست ریزه خورخوان من رودکی وعنصری
زنده چونفس حکیم نام‌من ازتازگی گشته‌چومال کریم‌حرص من‌ازاندکی

هم درابیات زیرین از قصیده‌ای که‌درآن بنا بمباهات خود وسرزنش‌بدخواهان است خود ابتکار خود را متذکراست :

نیست اقلیم سخن را بهترازمن پادشا درجهان ملك‌سخنرانی مسلم شدمرا
مریم بکرمعانی را منم روح القدس عالم ذکر معانی را منم فرمانروا

شه طفان عقل را نایب منم نعم‌الوکیل   نوعروس فضل را صاحب منم نعم‌الفتی

درع‌حکمت پوشم و بی‌ترس گویم القتال   خوان‌فکرت سازم و بی‌بخل گویم الصلا

نکتهٔ دوشیزه من‌حرزروحست‌ازصفت   خاطـر آبستن من نورعقلست از صفا

عقد نظامان سحر ازمن ستاند واسطه   قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا

هرکجا نعلی بیندازد براق طبـع من   آسمان زان تیغ بران سازد از بهرغزا

من قرین‌گنج و اینان خاك بیزان‌حسد   من چراغ عقل و آنها روزکوران هوا

من‌همی‌درهندمعنی‌راست‌همچون آدمم   وین‌خران‌درچین‌صورتراست‌چون‌مردم گیا

چون میان‌کاسهٔ ارزیر دلشان بیفروغ   چون دهان‌کوزه سیماب کفشان کم‌عطا

اگرماهمین ابیات را با ابیات شاعران‌اقسام دیگر کشورمثلا خراسانیان‌بسنجیم خود بفرقهائی برخورد خواهیم کرد. مثلا ترکیبهائی مانند « شه طفان عقل » « درع حکمت» « نکته دوشیزه » « نظامان سحر» « ضرابان شعر» «خاك‌بیزان حسد» «روز کوران هوا» « هند معنی » «چین‌صورت »ونظایراینها راکه دراین‌قصیده وقصایددیگر شاعرهست درسخن شاعران دیگریا هرگزنخواهیم یافت یا بسیار نادرخواهیم دید و بدیهی است معانی که ازین ترکیبها و روابط‌آنها استخراج شده نیز تازگی دارد.

همچنین در شعر خاقانی گـاهی واژه هائی بکار رفته کـه صبغهٔ محلی دارد و شاید بتوان آن‌رااز‌فارسی آذربایجانی یازبان‌آذری دانست مانند ایمه بمعنی اکنون‌در این بیت:

غلط‌گفتم ایمه کدام آشنایان   که هیچ آشنا بی ریائی نبینم

همچنین:

ایمه نه بغدادجای شیشه‌گرانست   بهر کلاب طرب فزای صفاهـان

در قسمت ادبیات پیش از اسلام دیدم‌که واژه ایمه (این) بشکل‌ایمم (این را) در سنگنکاری بیستون بکار رفته.

همچنین گاهی کلمات محلی بیگانه در شعراین شاعر استعمال شده مانند ناچر مکی‌که لغت‌گرجی است دربیت:

من وناچرمکی و دیرمخران   در بقراطیانـم جا و ملجـا

و واژه های مخران و مطران و بطریق و اسقف و نسطور وملکا اصطلاحات

سریانی عیسوی است ودر آن سامان بین‌نسطوریان بیشتر معمول بوده اصـلا خاقانی از حیث اطلاع بعقاید عیسوی و آشنائی با انجیل وانس با اخبار واصلاحات آن‌دیانت در میان تمام شاعران ایران امتیازی دارد ومیتوان این صفت را یکی از ممیزات‌شعر اوشمرد وپیداست‌که عیـسوی بودن طایفهٔ مادر او در این‌امر بی تأثیر نبوده.

قصاید خاقانی معمولا مفصل ودامنه دار است وبساکه تجدید مطلع میکند. صفت بارز اغلب این قصاید داشتن لغات وترکیبات دشوار ومعانی وتشبیهات وکنایات غامض ومعانی مشکل‌است وفهم‌آنها مستلزم تسلط‌کامل در زبان وضروب وامثال‌آن واطلاع از روایات اسلامی وقصص واخبار است.

مثلا در قصیده معروفی‌که در وصف ومدح مکه با مطلع:

شبروان‌درصبح صادق‌کعبه جان دیده‌اند   صبح‌را چون‌محرمان‌کعبه عریان‌دیده‌اند

شروع کرده وتجدید مطلع نموده است معلومات تـاریخی وادبـی ودینی و اصطلاحات‌مربوط‌بمناسك ونجوم ونظایرآن بکاررفته واین معانی باکلمات وتعبیرات خاص ادا شده‌که فهم‌آن برای خـواننده متوسط نصیب نیست وفکر ونظر و سابقه اطلاعات و آشنائی با اصلاحات در خور است. اینك چند بیت ازآن قصیده بر وجـه مثال ذکر میشود:

تاخیال کعبه نقش دیدهٔ جان دیده‌اند   دیده را از شوق‌کعبه زمزم افشان‌دیده‌اند

عشق‌برکرده‌بمکه آتشی‌کزشرق‌وغرب   کعبه را هر هفت‌کرده هفت‌مردان‌دیده‌اند

ماه نو را نیمهٔ قندیل عیسی یافته   دجله‌را بر حلقهٔ زنجیر مطران دیده‌اند

بر سر دجله‌گذشته تا مداین خضر وار   قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند

طاق ایوان جهانگیر و وثاق پیر زن   از نکو نامی طراز فرش ایوان دیده‌اند

از تحیر گشته چون‌زنجیرپیچان‌کانزمان   بر در ایوان‌نه زنجیر ونه دربان‌دیده‌اند

تاجدارش رفته و دندانه های قصرشان   بـر سر دانه‌های تاج کریـان دیده‌اند

رانده زآنجا تا بخاك حله و آب فرات   موقف‌الشمس ومقام شیر یزدان دیده‌اند

پس بکوفه مشهد پاك امیرالنحل را   همچوجیش نحل‌جوش‌انسی‌وجان‌دیده‌اند

رانده از رحبه دواسبه تا مناره یکسـره   ازسم گوران سـرشیران هراسان دیده‌اند

وان‌کجاوه چیست میزان‌دوکفه باردار   بازجو زا و دوکفه شکل میزان دیده‌اند

بادیه‌بحراست‌وبختی‌کشتی‌واعراب موج   واقصه سرحد بحرو مکه پایان دیده‌اند

بهر دفع درد چشم رهروان زآب و گیاه　　شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند

دائره افلاك را بالای صحن بادیه　　کم زجزم نحویان بر حرف قرآن دیده‌اند

وز طناب خیمه‌ها بر گرد لشکرگاه حاج　　صد هزار اشکال اقلیدس ببرهان دیده‌اند

قاع صفصف دیده و صف صف سپهداران حاج　　کوس را اززیر دستان زیرودستان دیده‌اند

کوه مخروق آنکه همچون زر بشفشاهنك در　　دیورازو درشکنجه حبس خذلان دیده‌اند

از دم پاکان که بنشاندی چراغ آسمان　　ناف با حورا بحاجر ماه آبان دیده‌اند

ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست　　چون سحای نامه‌یا چون عین‌عنوان دیده‌اند

بامدادان نفس حیوان کرده قربان درمنی　　لیك قربان از خواص نفس انسان دیده‌اند

سعد ذابح بهر قربان تیغ مریم آخته　　جرم کیوانش چو سنك مکی افسان دیده‌اند

درسه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف　　سنك را کانداخته بر دیو عصیان دیده‌اند

عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج　　رکن پنجم هفت طوف چار ارکان دیده‌اند

رفته وسعی وصفا ومروه کرده چار وسه　　هم برآن ترتیب کز ساادات واعیان دیده‌اند

پس برای عمر کردن سوی تنعیم آمده　　هم برآن آئین که حج را ساز و سامان دیده‌اند

خواننده این قصیده که تنها ابیاتی از آن فقط برای نمونه برگزیده شد باید معلومات کافی از ادبیات ایرانی واسلامی داشته باشد مثلا بداند که مقصود از هفت کرده هفت زیور عروسان یعنی حنا ووسمه وسرخاب وسفیداب وزرك وغالیه وسرمه است وهفت مردان شاید اصحاب کهف یا هفت طبقه عارفان نظیر قطب و غوث واامامان و او تاد و ابدال ونجبا ونقباء و یا هفت خانواده قدیم اشکانی که عرب بیوت السبعه می گفت یا امثال آن باشد و مطران لقب روحانی بزرك عیسویت و ایوان کسری ومدائن یا (تیسفون) پایتخت ساسانیان بود وسلمان فارسی از ایرانیان صحابه رسول بود نیز باید نام شهرها وقصبه‌های مانند رحبه ومناره را بداندو باینکه امیر ونر زنبور را بتازی یعسوب گفته‌اند وچون از القاب حضرت علی یعسوب الدین است بدین قرینه آنحضرت را امیر النحل لقب نهاده پی برد واطلاع داشته باشد ازاینکه جوزا نام برج معینی است دائره وافلاك بجزم نحویان که گرد است وطناب خیمه‌ها به اشکال هندسه اقلیدس تشبیه شده ومقصود از قاع صف صف تذکر آیه قرآنست که در سوره طه فرموده یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعاً صف صفا ویا حوراء دوره شدت گرمای تابستان وحاجر نام منزلی از راه مکه وسعد ذابح یکی

از منازل قمر است وجمره وعمره و رکن و طوف و صفا ومَروه و امثال آن اصطلاحات اعمال ومناسك حج است .

گرچه اینگونه خواص عبارت ومعنی دراغلب گویندگان دیگر نیز پیداست ولی درسخن خاقانی زیاد است وتعبیرات مخصوص بومی ومبتکرانی فراوان هم بر آن افزوده وبیجهت نیست که شرح بقصاید این شاعر نوشته‌اند .

قصاید او چنانکه گفته شد اغلب دور و دراز و دارای تجدید مطلع و اوزان طویل وبیشتر بطرز ردیف است . معمولاً شاعر در مطلع ورود بمقصود میکند وگاهی تغزلی وتشبیبی بکار میبرد و با شرح جلوه صبح و طلوع مهرمنیر یا عشق یا وصف طبیعت آغاز میکند .

تصویر فجر ونقاشی بامدادان وظهور آفتاب تابان بخصوص مورد نظر او بوده واین صفت دربسی ازقصاید او هویداست نظیر این قصاید :

دست صبا بر فروخت مشعلهٔ نو بهار　　مشعله داری گرفت کوکبهٔ شاخسار

زانش خورشید شد نافه شب نیمسوخت　　قوت از آن یافت روزخوشدم از آن شد بهار

خانه ما نیست طبع چهره‌گشای جهان　　نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار...

صبح از حمایل فلك آهیخت خنجرش　　کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

صبح ازصفت چو یوسف ومه نیمه ترنج　　بَکران چرخ دست بریده برابرش . . .

می ومشکست که با صبح برآمیخته‌اند　　یا بهم زلف ولب یار در آمیخته‌اند

صبح چون خنده گه دوست شدست آتشسرد　　آتش سرد به عنبر مگر آویخته‌اند . . .

در کام صبح از ناف شب مشکست عمدا ریخته　　گردون هزاران نرگسه ازسقف مینا ریخته

صبحست گلگون تاخته شمشیر بیرون آخته　　بر شب شبیخون ساخته خونش بعمدا ریخته

جو به جوزار جهان بنمود صبح　　مشك جو جو از دهان بنمود صبح . . .

لاف از دم عاشقان زند صبح　　بی‌دل دم سرد ازان زند صبح . . .

درنظم مثنوی تحفه‌العراقین نیز درخشیدن بامگاه دیدهٔ نورپرست شاعر را جلب کرده و خطابه‌هائی نسبت بآفتاب سروده که اینك نمونه و نخبهٔ از آنرا که شاعر در موقع گرفتگی واندوه وشاید در زندان گفته میآوریم :

ای مهر دهان روزه خواران   جانـدار وی علت بهـاران
ای کعبـه رهرو آسمان را   وی زمـزم آتشین جهان را
از سهـم تو در نقاب خضرا   مستوری صـد هزار رعنـا
زرباشی و نا گشاده گنجـی   تب داری و نا کشیده رنجی
گه راست گهی کج اندرائی   که تیز دوی و در سرائـی
در قصر شهان بسی نیائـی   زی بنگه لولیان گـرائـی
روشن بتوچشم شاه ودرویش   جود تو ز فیض آسمان بیش
ای رنگ آمیز این گهـر ها   وی از تو گـزارش صور ها
آن نور کـه بی دریغ بـاری   از خـاقانـی دریغ داری
این شیوه نه شرط دوستانست   این سنت و فعل دشمنانـست
شروان‌زتو گرم وروشن اوقات   من در کو سرد سرد ظلمات
نه هـم نفـسی نفس گشایـم   نه خوش سخنی هوس زدایم
تو گر چه درخش ها نمـائی   روزی نکنی گره گشائـی
بر روزن من نتابی از خشت   نه در دل من ز غرفه چشم
نی نی غلطست هر چه گفتـم   راه هوسست هر چه سفتم
صبحست سوی تو عذرخواهم   صبحـست شفیع این گنـاهـم
صبح آینـه دار تازه رویست   صبح‌ازسرصدق‌راستگویست.

با اینهمه‌خصوصیت‌وابتکاری که اورا است از‌تأثیر گویندگان‌بزرك‌خراسان‌هر گز فارغ نبوده‌و بسا که‌شیوه آنانرا بکاربرده مثلادراین قصیده‌سبك منوچهری‌جلوه گراست :

ضماندار سلامت شد دل من   که‌دارالملك عزلت‌ساخت‌مسکن
امل‌چون صبح کاذب گشت کم‌عمر   چو صبح صادق دل گشت روشن
بوحدت رستم از غرقاب وحشت   برستم رسته گشت از چاه بیژن

از اشاراتی که بشعرای دیگرمانند عنصری و رودکی و دیگران کرده پیداست که با اشعار آنان مأنوس بوده مخصوصاً طرز سخن عنصری در نظراو وقعی داشته چه بسا در مقام مباهات از اومانند رقیب توانائی نام میبرد مثلا در قصیده‌ای گوید :

بدیهه همی‌بارم ازخاطراین‌در   کز و سمعها بحر عمان نماید

ازین‌شعرخجلت آید عنصریرا   وگرعنصری جان جانان نماید

حتی کسانی شعرعنصری را برخ اومیکشیده اند چنانکه درپاسخ آنان سبك وطرزسخن خود را باسخن اوقیاس میکند وچنین سراید:

بتعریض گفتی که خاقانـیا   چه خوش‌داشت‌نظم‌روان‌عنصری
بلی شاعری بود صاحـبقران   ز ممدوح صاحبقران عنصری
ز معشوق نیکو و ممدوح نیك   غزل‌گوشدومدح خوان عنصری
جز از طرز مدح و طراز غزل   نکردی ز طبع امتحان عنصری
شناسند افاضل که چون من‌نبود   بمدح و غزل در فشان عنصری
که این‌سحر کاری که من‌میکنم   نکردی بسحر بیان عنصری
زده شیوه کان حیلت شاعراست   بیك شیوه شد داستان عنصری
مرا شیوه‌خاص تازه‌است‌وداشت   همان شیوه باستان عنصری
نه‌تحقیق گفت ونه‌وعظ ونه‌زهد   که حرفی ندانست‌از آن عنصری
نبوداست چون‌من که نظم ونثر   بزرگ آیت وخرده‌دان عنصری
بنم چو پروین و نثر چو نقش   نبود آفتاب جهان عنصری
ادیب و دبیر و مفسر نبود   نه سحبان یعرب زبان عنصری

تمایل خاقانی بدیانت وزهد از اشعارش مانند قصایدی که در وصف کعبه و نعت حضرت رسول ونظایر آن سروده نیك پیداست . همه‌جا بنا را بـه روحانیت و ایمان مینهد وحکمت یزدان رابحکمت یونان ترجیح میدهد وگوید :

فلـفی‌فلـفی ز یونان همه یونی‌ارزد   نفی این مذهب یونان بخراسان یابم

ایضاً :

فقیهی‌به‌زافلاطون که آن‌کش‌چشم‌درد آید   یکی‌کحال کابل به زصد عطار کرمانش

ایضاً :

فلـفه در سخن میامیزید   وانگهی نام آن جدل منهید
وحل کمرهیست بر سرراه   ای سران پای در وحل منهید

مدایح خاقانی از تحریض ممدوح باتصاف و سخاو دانش پروری خالی نیست و سبکش در این قصاید همان عبارات مطنطن وتشبیهات مرکب و اغراق و مبالغه است که معمول بین خراسانیان هم بود نهایت اینکه این نـوع سخن را چنانکه در

گذشته هم مذکورافتاد باید ازنظرفن نگریست واتفاق کلام ولطافت فکر وزبردستی درقیاس و تشبیه و ایهام وتجنیس ونکته سنجی و امثال آنرا جست نه از نظر دیگر مثلا درقصیده مدح شاه اخستان این چنین سخن رفته : از خاك در انصاف شاه کحل کسری وحنوط عمرریخته و ازآتش شمشیر او اختران در بوتهٔ چرخ اکسیر قضا و قدر آمیخته اند زمین درگاه اوازنم اشك داد خواهان برق میزند عنصر هفت فلك از دود آتش قدرت اواست وطینت هفت زمین را ازخاك پای اسب او گرفته اندهمانطور که یعقوبرا ازبوی پسر کحل چشم حاصل شد رأی پیرو او را نیزبخت جوان یاری کرد شمشیراو مانند برقی است که میجهد و ازآن باران خود میبارد رضای اومانند دم فردوس وخشمش مانند سموم سقراست ...

شاعر نه تنها درضمن اینگونه مدایح رشته سخن‌را به ترغیب ممدوح بهسخا وعدل کشانده بلکه در قطعات مستقل مضامین اخلاقی ساخته و راه ورسمی برای زندگی پرداخته است . بسکه ازمردم بدی دیده مارا بهراس وپرهیزازبدی و بدان میخواند و در مقابل به نیکی ترغیب میکند و این بحقیقت شیمهٔ بزرگان و شیوه خردمندانست :

بترس از بد خلق خاقانیا   ولیکن زبد ده امان خلق را

وفا طبع گردان و ایمن مباش   زغدری که‌طبعست آن‌خلق را

دروغی مران برزبان ومدان   که‌صدقی بود برزبان خلق را

در افکار خلق آشکارا شود   قضائی که آید نهان خلق را

بد خلق هرچت فزونتر رسد   نکوئی فزونتر رسد خلق را

چیزیکه در اینمعنی‌شایان ذکراست اینست که شاعر نه تنها بدیگران پندداده بلکه آنچه پیداست خود بدان‌کار بسته و در نتیجه تجارب زندگی و سرگذشتهای تلخ ومسافرتها و آزمایشها نیزبتحریك حس دیانت‌که در وی صفای درون بوجود آورده واورا بگذشت ونیکی وفداکاری سوق کرده و درعمل هم به نیکی و پاکی گرویده چنانکه این قطعه شاهداست :

منکه خاقانیم این مایه صفا یافته ام   که بدل درحق بدخواه شدم نیکی‌خواه

چون شوم سوخته از خامی گفتار بدان   بنکو کار پناه آرم و او هست پناه

که نگویم که مکافات بدیشان بدکن   لیك گویم که مرا از بدشان دار نگاه

الحق خاقانی درهمه عمرازابنای روزگار ستم دیده واینهمه بدبینی اورا بپایه پنداشت وازهمین راهست که حتی درباب دوستان هم دقیق ودرگمانست :

کیست ز اهل زمانه خاقانی   که تو اهل وفاش پنداری

دوستی کزسرغرض‌شددوست   هان‌وهان‌تاکه‌دوست نشماری

خواجه گوید که‌دوستدارتوام   پاسخش‌ده که‌دوست‌چون‌داری

تا عزیزم مرا عزیز کنی   چون‌شدم خوارخوار انگاری

دراین اندیشهٔ‌تاریك‌نسبت بنیکی آدمی ، وقایع وسرگذشتها هم درروح شاعر مؤثربوده وشاید دردناکترین آن وقایع مرگ عزیزانش بوده . اینك برای نمودن‌پایه رنج واندوه اوابیاتی راازآنچه درمرثیه پسرسروده میآوریم :

صبحگاهان سرخونین جگربگشائید   ژاله صبحدم از نرگس تر بگشائید

دانه دانه گهر اشك بباريد چنانك   گره رشته تسبیح ز سر بگشائید

خاك لب تشنه خونست وزسرچشمه‌دل   آب آتش‌زده چون چاه سقر بگشائید

سیل‌خون‌ازجگر آرید سوی‌باغ دماغ   ناودان مژه را راه گذر بگشائید

چون سیاهی‌عنب کاب دهد سرخ شما   سرخی خون ز سیاهی بصر بگشائید

تف‌خون‌کزمژه برلب‌زدولب آبله کرد   ز مهربری زلب آبله ور بگشائید

بر وفای دل من ناله برارید چنانك   چنبر این فلك شعبده گر بگشائید

دوستان جمع برائید چو یاران مسیح   برمن این ششدر ایام مکر بگشائید

بجهان پشت مبندید وبیك صدمت آه   مهره‌پشت جهان یك زدگر بگشائید

گریه‌گر سوی مژه راه نیابد مژه را   ره سوی گریه کزونیست گذر بگشائید

غم رصدوار زلب باج نفس میگیرد   لب زبیم رصد غم بحذر بگشائید

آگهیدازرگ جانم که‌چه‌خون‌میریزد   خون زرگهای دل وسوسه‌گر بگشائید

نه‌کمیدازشجر رزکه‌گشاید رگ آب   رگ‌خون همچورگ آب‌شجربگشائید

همه همخوابه و همدردل تنك منید   مرکب خواب مرا تنگ سفر بگشائید

خواب‌بددیدم وازبیم خطرناکی‌خواب   نیك بدرنگ‌شدم بند خطر بگشائید

آتشی دیدم‌کوباغ مراسوخت بخواب   سر این آتش آن باغ ببر بگشائید

گرندانیدکه تعبیرکنید آتش و باغ   رمز و تعبیر ز آیات و سور بگشائید

آری آتش اجل و باغ ببر فرزند است   رفت فرزند شما زیور وزر بکشائید
نازنینان منا مرد چراغ دل من   همچو شمع از مژه خوناب جگر بکشائید
ای نهان راستکان موی ز سر بکشائید   وز سر موی سراغوش بزر بکشائید
شد شکسته کمرم دست برارید زجیب   سرزنان ندبه کنان جیب و کمر بکشائید
گیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز   بند آن خوشه که آن بافته تر بکشائید
سکهٔ روی بناخن بخراشید وچو زر   خون برنك شفق از چشمه خور بکشائید
بامدادان همه شیون بسر بام برید   ز آتشین آب مژه موج شرر بکشائید
مادرش بر سر خاکست بخون غرق وزخلق   دم فرو بست عجب دارم اگر بکشائید
ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست   که شما مشکل این غم بهنر بکشائید
این توانید که مادر بفراق پسر است   پیش مادر سر تابوت پسر بکشائید
پدر سوخته در حسرت روی پسر است   کفن از روی پسر پیش پدر بکشائید
تا ببینند که بباغش نه سمن ماند و نه سرو   در آن باغ بآئین و خطر بکشائید
از پی دیدن آن داغ که خاقانی راست   چشم بند امل از چشم بشر بکشائید.

درست است اگر تمام این قصیده مؤثر را بدیده نقاد بخوانیم خواهیم دید شاعر در ساختن آن با وجود سوز دل وتشنج خاطر باز از زیور لطفی و مضمون تراشی خود داری نکرده یعنی هم دل وهم دماغ در آن تأثیر داشته وعقل وحس با هم وتوأم مؤثر بوده در صورتیکه کسی راکه دل در آتش اندوه میسوزد چه یارای هنر پردازی ونکته سازی تواند بود با اینهمه باید گفت که صدای قلب در این ابیات بلند است واحساسات رقیق پدر غمزده ای در آن جلوه گر است ودر وجنات آن سوختگی و صمیمیت پیداست واز اینگونه اشعار در دیوان شاعر کما بیش توان یافت واز این رو میتوان گفت که شعر از دل درآمده در دیوان خاقانی کم نیست .

از همین رقم است اشعاری که شاعر در شکایت از تنهائی و بی یاری خود و بیوفائی مردم ساخته با آنچه در اثر زجر زندان سروده مانند قصیده هائیکه با مطلعهای زیرین آغاز میکند:

قلم بخت من شکسته سر است   موی در سر بطالع هنر است...
دل روی مراد از آن ندیدست   کز اهل دلی نشان ندیدست ...

هر صبح پای صبر بدامن درآورم   پرگار عجز گرد سر و تن در آورم..
هر صبح سر ز گلشن سودا در آورم   وز صور آه برفلك آوا بر آورم ..

عجب است که شاعر باوجود جسمائی که دیده وغمهائی که کشیده تحمل و بردباری وعزت نفس خود را از دست نداده و زبان بعجز ولابه نگشوده چنانکه شرح حال و اشعار او و آنچه ابیات ذیل که از قصیده ایست که امام ناصرالدین را در آن ستوده است این سجیهٔ مردانه او را هویدا میسازد .

در این دامگه ارچه همدم ندارم   بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
مرا با من از نیستی هست سری   که کس را در اینباب محرم ندارم
ندارم دل خلق و گر راست خواهی   سر صحبت خویشتن هم ندارم
چو از عالم خویش بیگانه گشتم   سر خویشتن هر دو عالم ندارم
بسیمرغ مانم ز روی حقیقت   که از هیچ مخلوق همدم ندارم
بنام و بوحدت چنو سر فرازم   که این هردو معنی از و کم ندارم
مرا کشت و زاریست در طینت دل   که حاجت به حوا و آدم ندارم
به پیش کس از بهر یکخندهٔ خوش   قد خویش چون ماه نو ، خم ندارم
چو در سبز پوشان بالا رسیدم   دگر جامه حرص معلم ندارم
دهان خشك ودل خسته ام لیکن از کس   تمنای جلاب و مرهم ندارم
بپازهر کس ننگرم گرچه برخوان   یکی لقمه بی شربت سم ندارم

از ظاهرپرستی و تلبیس وتملق گریزانست و ما را بمعنی پرستی میخواند حتی صوفیان پشمینه پوش را بآزادگی از آرایش بیرون وبرداختن به پیرایش درون دعوت میکند دراینمعنی است در تحفه العراقین آورده :

معنی طلب از لباس بگذر   دیبا پوشی ز کعبه خوشتر
کان پیران کاسمان سروشند   خرقه ز درون نفس پوشند
هرچند بنفشه صوفی آساست   این معنی صوفیانه کلراست
صوفی که صفاست گوهرش را   چه کفش چه تاج زر سرش را

در ذکر خصایص شعری و خواص اخلاق خاقانی نباید لطف ضمیر او را در منعکس ساختن وقایعی که در کشورش ایران رو میداد فراموش کنیم از آن جمله حادثه خون آلود هجوم ترکان غز بود که در حدود ۵۴۹ه در خراسان اتفاق افتاد و

ویرانیها روداد وجانها باخته شد وبزرگانی مانند امام محمد یحیی شهید شدند وقلب شاعردراین مصائب ناگوار سخت متأثر گردید ونالهها کرد و قصیده ها سرود که ازآن جمله است این قصیده :

آن مصرمملکت که تودیدیخرابشد   وان نیل مکرمت کهشنیدیسرابشد.

همینقلب حساس بود که چون درسفرمکه وزیارت بغداد ویرانههای کاخ شاهی ساسانیان راکهشکسته نمونهٔ جاه وشکوه دیرین ما بود ازدریچهچشم جویانوگریان شاعر یعنی یك سخنگوی صاحبدل ایران نگریست این سخنان عبرت بار را گفت :

هان ایدلعبرت بین ازدیده نظر کن هان   ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
یکره ز لب دجله منزل به مدائن کن   وزدیده دوم دجله بر خاك مدائن ران
خوددجلهچنان گریدصددجلهخون گوئی   کز گرمی خونابش آتش چکد ازمژگان
بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد   گوئی زتف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله   خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
بر دجلهگری نونو وزدیده زکوتش ده   گرچه لب دریا هستازدجلهزکوة آسان
گردجله در آمیزد باد لب و سوز دل   نیمیشود افسرده نیمی شود آتش دان
تا سلسله ایوان نگسست مدائن را   درسلسله شد دجلهچونسلسلهشدپیچان
گهگه بزبان اشكآوازه ایوان را   تابو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو   پند سر دندانه بشنو زبن دندان
گویدکه تو ازخاکیماخاكتوئیم اکنون   گامی دوسه برمانه اشکیدوسههم بفشان
از نوحه جغد الحق مائیم بدرد سر   از دیده گلابی کن درد سرما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی   جغداست پیبلبل نوحهاست پی الحان
ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما   بر قصرستمکاران تا خودچه رسد خذلان
گوئی کهنگون کرداست ایوانفلكوشرا   حکم فلك گردان یا حکم فلك گردان
بر دیده من خندی کاینجا زچه میگرید   خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
ایناست همان ایوان کزنقش رخ مردم   خاك در او بودی دیوار نگارستان
ایناست همان درگه کورا زشهان بودی   دیلم ملك بابل هندوشه ترکستان
این است همان صفه کز هیبت او بودی   بر شیر فلك حمله شیر تن شادروان

پندار همانعهد استاز دیده فکرت بین   در سلسله درگه در کوکبه میدان
مستستزمین زیراكخوردستبجایمی   درکاس سر هرمز خون دل نوشیروان
کسریوترنج زر پرویز وتره زرین   بر باد شده یکسر باخاك شدهیکسان
پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی   کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
پرویز چنین گمشد زان گمشده کمتر گو   زرینتره کوبرخوانرو کمتر کوابرخوان
خاقانی ازین درگه در یوزهٔ عبرت کن   تا از درتو زینپس در یوزه کند خاقان

مجیرالدین بیلقانی ـ ازگویندگان آذربایجان در اینعصر یکی نیزمجیرالدین بیلقانیست بیلقان در شمال آذربایجان از شهرهای شهرستان اران واز توابع شروان است .

تفصیلی از زندگانی این شاعر در دستنیست همینکه وی از قصیده سرایان توانای خوش لحن بود واز امرای آذربایجان شمالی سیفالدین ارسلان نامی را ستود ودر باقیستایشگر ارسلانطغرلبن محمدبن ملکشاه از سلجوقیان عراق(۵۵۵ ـ ۵۷۱) واتابك ایلدگز (۵۵۵ـ ۵٦۸) و پسرانش جهان پهلوان محمدبن ایلدگز (۵٦۸ـ۵۸۱) وقزل ارسلان عثمان بن ایلدگز (۵۸۱ـ۵۸۷) از اتابکان آذربایجان بوده است :

در دربار این امیران مراوده داشتوشعرنیکو میساخت وآنانرا مدحمیکرد وصله دریافت مینمود محمد ایلدگز جهان پهلوان او را بجاه ومال رسانید وفراغت بال بخشید .

قزل ارسلان نیز در ابتداء ویرا گرامی داشت ولی بعد بعلتی دو شاعر دیگر اثیرالدین اخسیکتی وجمال الدین اشهریرا بدربار خود جلب کرد وآنانرا بمجیر برتری داد چنانکه ویدر ضمن قصیدهای که با این مطلع :

شاها بدان خدای که آثار صنع او   جان بخشی ووجود دهی بنده پروریست

شروع کرده گفته است :

گفتند کرد شاه جهان از اثیر یاد   وز اشهریکه پیشه اومدح گستریست
داند خدایگان کهسخنختمشدبمن   تا در عراق صنعت طبع سخنوریست

چنانچه میدانیم مجیرالدین شاگردخاقانیبوده استولی بعدبعلتهائی کهافسوس

در جامعه بشری از آنگونه علتها وافر بروز میکند برضد استاد بر خاست و بهمانطور که خاقانی استاد خود ابوالعلاء گنجوی را هجو کرد مجیر نیز خاقانی را هجو نمود بقول تذکره نویسان مجیر باسمت مأموریت دولتی باصفهان رهسپار شد ولی اهالی اصفهان چنان که سزاوار بود پروای او نکردند واورا ازین حیث رنجشی حاصل گشت واشعاری سروده اصفهانیان را هزل کرد از آنجمله این رباعی بگفت:

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد   لعلی است مروت که از آنکان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند   با اینهمه سر مرکز صفاهان خیزد

ونیز از اوست:

صفاهان خرم وخوش مینماید   بسان پر شهر آرای طاوس
ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند   خجل شد بال خوش سیمای طاوس
یقین میدان که سیمرغ صفاهان   چو طاوس است واینان پای طاوس

ازین جهت موجبات خشم مردم آنسامان فراهم آمد وشاعران آنجابدو پاسخ گفتند در ضمن جمال الدین عبدالرزاق بتصور اینکه این هجا بتحریك خاقانی گفته شده مجیر وخاقانی هر دورا هزل کرد واین تعرض بگوش خاقانی رسید و برای رفع اشتباه قصیده معروف مدح اصفهانرا بامطلع:

نکهت حور است یا صفای صفاهان   جبهت جوز است یا لقای صفاهان

بساخت ودر ضمن نسبت بمجیر با تعبیر « رجیم » اینگونه طعن زد:

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم   گر دم طغیان زد ازهجای صفاهان
او بقیامت سپید روی نخیزد   زانکه سیه بست برقفای صفاهان

بموجب روایت مجیر را عوام و اوباش اصفهان در سال ۵۸٦ کشتند. دیوان مجیر که از قصاید وغزلیات وقطعات ورباعیات مرکب است باقی است وی شاعر خوش ذوق مدح پردازی بوده است و با وجود شیرین سخنی و تأثیر ولطفیکه اوراست تعمق علمی یا روح عرفانی در شعرش کم توان یافت درمدح همان اغراق شاعرانه و هنر نمائی ماهرانه وتشبیه و قیاس استادانه را بکار برده که شاعران خراسانرا عادت بود گاهی ممدوح را باعدل وسخاوت وامن بخشی وشجاعت یاد میکند. مؤلف تاریخ راحةالصدور که تاریخ سلجوقیانست قصایدی چند ازمجیر که درمدح سلطان ارسلان است آورده اینك نمونه‌ای از آن:

شاه جهان ارسلان که‌درچمن ملك   آمد ازو شاخ فتح بار گرفته
آنکه زتأثیر عدل‌اوست درین دور   مور مکان در دهان مار گرفته
سایه چطرش که حاملست بصد فتح   ملك جهان آفتاب وار گرفته
گنبد گردون لقب شکوه و لطافت   از دل او روز بزم بار گرفته
موج کف زرفشان او گه بخشش   شهره این سقف زر نگار گرفته
خطبه وسکه زنام و کنیت عالیش   مایه و قانون و افتخار گرفته

در ابیات ذیل که نیز در مدح ارسلان‌بن طغرلست شاعر در عین بدیعه گوئی ونکته جوئی تأثیری هم در قالب سخن دمیده ودر ردیف لطیفه ت.راشیهای عقلانی جلوه‌ای از حس‌در آن نهاده:

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست   یا دم عیسی پیوند نسیم سمنست
نکهت‌نافه مشکست نه نافست‌ونه مشك   اثر آه جگر سوختهٔ همچو منست
نفس سرد سحر گرم رو از بهر چراست   یادم آمد زپی آنکه رسول چمنست
یارب این شیوه نو چیست که‌ازجنبش‌باد   طرهٔ لاله پر از نافه مشك ختنست
باد با دست تهی بر سر خس تاج نهست   ابر با دامن پر بر در گل توبه زنست
بید یاسج زن باغست و صبا حلقه ربای   ابر ناورد کن‌روصاعقه‌زوبین فکنست
لاله وگل را زاندیشه آن عمر که نیست   گردلی هست‌همه روزه‌بغم ممتحنست
سبزه گر نیمچه برآب کشد باکی نیست   کابرا روز وشب‌از باد زره‌دربدنست

از این نوع قصابد در مدح امرای دیگر مانند قزل ارسلان در همان کتاب راحةالصدور آمده.

چنانکه معلوم است شاعران‌بزرك ومعروفی مانند خاقانی ونظامی واثیرالدین اخسیکتی واشهری و جمال‌الدین عبدالرزاق و امثال آنان معاصر با مجیر بودند و اغلب باهم مناظره ومعارضه داشتند ودراین باب نسبت بخاقانی وجمال‌الدین اشارتی رفت اثیرالدین نیزباوی سرنظیره گوئی وستیزه جوئی داشت. امیر خسرو دهلوی در مقدمه کتاب غرةالکمال مجیرالدین را ستوده واو را بخاقانی برتری داده.

زندگی شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه ناروائیها بود و حسودان و بدخواهانی اورا میآزردند از حیث معیشت هم در تنگنا میگذراند و طالع بشاعر

روی خوش نمینمود چنانکه برخی قصاید اینحقیقت را میرساند از آنجمله آنکه بامطلع:

هرشب که سر بجیب تحیر فرو برم   ستر فلك بدرم و از سدره بگذرم

آغاز میکند ودر آن شاعر از فقر ورنج زندگی وطعنه خسیسان دهر سخن میراند و مرك را ببار محنت ترجیح میدهد. قصیده ذیل هم برهمین روش است.

تا دستخوش جهان شدم من   در دست قناعتم ممکن
خود را بهزار فن گسستم   از همدمی جهان پر فن
بی سر بزیم چو مردم چشم   با مردمی از همه جهان من
بر بسا بزنم چو مرغ آزاد   از دانه دل شدم مسمن
محنت شودم سپر ز محنت   کاهن شود آینه ز آهن
شبدوست از آن شدم که درشب   خورشید نتابدم بروزن
گر شمع فلك بسازدم قوت   چون شمع کنم نواله از تن
از خود ز برای خود بسازم   مانده عنکبوت مسکن
حلوای زمانه چون خورم کو   خونیست فشرده از تن من
شادم که شدست گردن دهر   از گوهر نظم من مزین
سنك سخن از مجره بگذشت   تا یافت بطبع من فلاخن

دور نیست در مضمون این بیت آخر شاعر قصیدهٔ نونیهٔ منوچهری را در نظر داشته باشد در موارد دیگر هم شاعر رنجیدگی خود و حسد حاسدان وستمکاری فرزند انسان وزیبائی سخن وجودت طبع روان خود را متذکر میگردد.

فلکی شروانی - ازگویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابوالنظام محمد فلکی شروانیست که در اوایل قرن ششم در قصبه شماخی شروان تولد یافت. تحصیلات وی مرتب بود وبخصوص در علم نجوم دست داشت وگویا از همین جهت فلکی ملقب گردید وبقول یکی از تذکره نویسان او را در نجوم کتابی بوده است. ظاهراً فلکی تمام روزگار حیات خود را در شهرستان شروان و در دربار شروان شاهان بخصوص خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بسر برده چنانکه اورا درقصاید خود مکرر ستوده است. افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی مدتی زندانی گشت چنانکه دراشعار خود ازین ناکامی مینالد ویژه در قصیده‌ای بمطلع:

هیچکس چاره ساز کارم نیست   چکنم بخت سازگارم نیست

از ستم روزگار شکوه میکند. وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی درموطن خود نداشته چنانکه در قصیده مذکور گفته:

زین دیارم نژاد بود ولیك   هیچ یار اندرین دیارم نیست

وفات اورا درتذکره تقی‌الدین کاشی ۵۸۷ نوشته‌اند.

فلکی قصیده وغزل وقطعه رباعی ومسمط ساخته با اینکه عده اشعاردیوان او را تا ۷۰۰۰ نوشته‌اند آنچه چاپ شده وبدست است ۱۲۰۰ بیت دارد.

شعرفلکی نسبت بشعر همزمانان وهمدیاران خود مانند خاقانی بس ساده و روانست وجنبهٔ ابتکار وتصرف در آن کمست ولی سخنش شیرین وجذاب و روانست معمولا قصیده ساخته ودر اغلب قصاید تغزل بکار برده وبیشتر از می ومعشوق سخن رانده ودر وصف فنی مبالغه کرده یعنی بدیعه گوئی را بیشتر پسندیده مانند اینقصیده:

دوش چو کرد آسمان افسر زر زسر یله   ساخت زماه و اختران یاره عقد مرسله
شکل فلك خراش شد مهرچودانه آس شد   عقد راس داس شد ازپی کشت سنبله
طرف جبین نمود ماه از طرف بساط شاه   آمده با قبول جاه از قبل مقابله
از پی تیر آسمان ساخته ماه نوکمان   تا زکمان بیدگمان همچوبلان کندیله
زهره چوشیرشرزه‌ای برده زدهر بهره‌ای   آخته شهره دهره‌ای داده صقال ومصقله
شاه فلك ز بارگه کرده بساط خوابگه   بر در بارگه سپه ساخته شمع ومشعله
شیر سپهر پنجمین شیر سپهر کرده زین   خیره چوشیرها بکین تاکه کند مجادله

تأثیر شاعران خراسان در سخن او پیداست گفته‌اند مسعود سعد را بسیار می‌خوانده واینت ذیل شعر خراسانی را بخاطر میاورد:

تارست شعله شعله رخ دلبرم زتاب   مارست عقده عقده دوزلفش بر آفتاب
زین شعله شعله شعلهٔ آتش نهفته روز   زان عقده عقده عقدهٔ تنین گرفته تاب
چون نافه نافه مشك دوزلفش برنك وبو   وز توده توده عنبر تر برده رنك و آب
زیننافه نافه نافهٔ مشك اندر اهتمام   زان توده توده تودهٔ عنبر در اکتساب

این صنعت تکرار رابیش ازفلکی کسانی ازشاعران خراسان بکار برده اند از آنجمله عسجدی گفته:

باران قطره قطره همی بارم ابروار   هر روز خیره خیره ازاینچشم سیل بار

زان قطره قطره قطرهٔباران شده خجل   زین‌خیره خیره خیره دل‌من زهجر یار
یاریکه ذره ذره نماید همی نظر   هجران پاره پاره بمن بر نهاد بـار
زان ذره ذره ذره چو کوه آیدم بـدل   زان پـاره پاره پاره بچشم آیدم غبار

در بین‌اشعار فلکی که در قسمتی از آن فن وهنرهای بدیعی منظور بوده‌شعر از دل در آمده وساده کم نیست ونمونه آن قصیده زیرین است که تأثرفراق را در دل شاعر نشان میدهد :

سودا زدهٔ فراق یـارم   بازیچهٔ دست روزگارم
ناچیده‌گلی زگلبن وصل   صدگونه نهاد هجر خارم
بی آنکه‌شراب‌وصل‌خوردم   ازشربت هجر در خمارم
اندیشه دل نمی گذارد   یك‌لحظه مرا که‌دم‌بر آرم
نتوانم گفت کز غم دل   ایام چگونه میگذارم
از بهر خدایرا نکوئی   ایدل که زدست توچه‌دارم
یکباره سیاه گشت روزم   یکباره تباه گشت کارم
این جامه صبر چند پوشم   وین تخم امید چند کارم
کارم همه انتظار وصبرست   من کشتهٔ صبر و انتظارم
دل دادم و رفت دلنـوازم   غم دارم‌ونیست غمگسارم
عید آمدوشد جدا زمن‌یار   عیدم‌چه‌بودچونیست یارم
ای آنکه زبیم خشم نامت   گفتم بزبان همی نیارم
جز نقش خیال تو نجویم   برهرچه‌دو دیده‌برگمارم
دریـاب زبهر روز فـردا   امروز مراکه سخت‌زارم

نظامی . حکیم‌ابو محمد الیاس‌بن یوسف‌بن زکی بن مؤید نظامی‌درحدود سال ٥٣٥ در شهر گنجه از حوالی آذربایجان تولد یافت راجـع بگنجه در اشعارش اشارات زیاد است ازآنجمله گفته :

نظامی زگنجینه بگشای بند   گرفتاری‌گنجه‌تاچند چند
نظامیکه در گنجه شدشهربند   مباد از سلام تو نا بهرمند

یکی ازدلایل‌تاریخ تولد اواینکه در مخزن‌الاسرار که آنرا بموجب بیت‌زیرین در حدود ٥٧٠ آغاز کرده :

پانصد و هفتاد بس ایام خواب   روز بلند است بمجلس شتاب

درضمن ابیاتی که در نکوهش رشگبران سروده از جـوانی خود و رشگ بیران سخن بمیان آورده و بحکم قرائن سخن دز اینهنگام از ٣٥ تا ٤٠ سال داشته است از طرف دیگر این تخمین بـا سال تقریبی وفاتش هم مناسب میـآید چنانکه خواهیم دید .

اهالی گنجه مذهب سنت داشتند و در دین متعصب بودند و علماء و فضلاء در میان آنان زیاد بود و ناچار جوانی نظامی زیر تأثیر محیط خود بود .

نظامی در لیلی و مجنون از پدر و مادر خود ذکری نموده و از مرك آنان که دور نیست در اوایل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد بسخنان دردناکی یاد کرده :

گر شد پدرم بسنت جد   یوسف پسر زکی مؤید
با دور بداوری چه کوشم   دوراست‌زدورچونخروشم
گر مادر من رئیـه کرد   مادرصفتانه پیش من‌مرد
آن لابه‌گری کراکنم‌یاد   تا پیش‌من آردش‌بفریاد
با این غم و دردبی کناره   داروی فرامشیست‌چاره

نظامی همسر اختیار نمود و فرزندی داشت بنام محمد که در پایان داستان خسرو شیرین هفت سال داشت چنانکه گوید :

بین ای هفت ساله قرةالعین   مقام خویشتن در قاب قوسین

و چون نظم خسرو شیرین در ٥٧٦ خاتمه یافته بس تولدمحمددرحدود٥٦٩ بوده است . در آغاز لیلی و مجنون محمد ١٤ سال داشته چنانکه آمده :

ای چارده سـاله قرةالعین   بـالغ نظر علوم کونین

در هفت پیکر نیز نام ازو برده .

شاعر در ذکر نام فرزند پندهای‌حکیمانه بوی داده‌که بس نغز و ارجمنداست اما در اقبالنامه اسمی ازو بمیان نیامده که شاید دلیل رنجیدگی پدر نسبت پسر باشد پسری که در آغاز جوانی آنهمه پندهای بیربای دلنشین شنیده بود شـاید در بزرگی آن راهنمائیها را فراموش کرد چنانکه در ایـن بیت اشاراتی بدین معنی توان دید :

چو شد جامه بر قـد فرزند راست   نبایـد دگر مهر فرزند خواست .

خال نظامی خواجه عمر نام داشت چنانکه گوید :

گر خواجه عمر که خال من بود　　خالی شدنش وبال من بود

در آنعصر آذربایجان و حوالی مرکز حکومت سلاله های مختلف بود. مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل همچنین شروانشاهان در آن اوان شهرت داشتند و با دولت سلجوقی مؤتلف بودند. نظامی قسمت بزرگ عمر خود را در موطن خود گنجه صرف کرد و مسافرت مهمی ننمود و ظاهراً یکبار بامر و احضار اتابك قزل ارسلان سفری به تبریز نمود.

چنانکه از اشعار و اخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج برمیاید وی برسوم ظاهر چندان وقع ننهاد و با اینکه بعضی را از سلاطین سلاله‌های مزبور فوق ستود و آنان هم جانب او را عزیز داشتند و در پاداش او فروگذار نکردند هیچگاه در مدح مبالغه ننموده و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخت و مخصوصاً دراواخر عمر گوشه گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه امرا فرو نیاورد و در سخن‌راه راستی پیمود و از سخن نا صواب پرهیز کرد چنانکه درمثنوی خسرو شیرین گفت:

منم روی از جهان در گوشه کرده　　کمی از بست جو را توشه کرده
اگر چه در سخن کاب حیات است　　بود جایز هرآنچ از ممکنات است
چو نتوان راستی را درج کردن　　دروغی را چه باید خرج کردن
وگر گوئی سخن را قدر کم گشت　　کسی کوراستگوشد محتشم گشت

از اشعار شاعر معلوم می گردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده و از جوانی بفنون ادب و تواریخ وقصص رغبتی داشته وبه تحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده چنانکه خود گفته :

هرچه هست از دقیقه های نجوم　　با یکایك نهفته های علوم
خواندم و هر ورق که میجستم　　چون ترا یافتم ورق شستم

آنچه موجب شهرت و شاهد استادی و مهارت نظامی است کتاب خمسه‌یاپنج گنج اوست که بطرز مثنوی است و کمابیش بیست وهشت هزار بیت داردنخستین آنها یعنی مثنوی مخزن‌الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی و چهار مثنوی دیگر یعنی خسرو شیرین ، لیلی و مجنون ، هفت پیکر و اسکندرنامه در قصه و حکایات است.

ترتیب تألیف خمسه را خود نظامی در اسکندرنامه چنین آورده :

سوی مخزن آوردم اول بسیج　　که سستی نکردم در آن کار هیچ
وزو چرب و شیرینی انگیختم　　به شیرین و خسرو در آویختم
وز آنجا سرا پرده بیرون زدم　　در عشق لیلی و مجنون زدم
وزین قصه چون باز پرداختم　　سوی هفت پیکر فرس تاختم
کنون بر بساط سخن پروری　　زنم کوس اقبال اسکندری

تاریخ تألیف‌پنج گنج بطوری که از اشعار آن بدست می‌آید از قرار ذیل‌است: مثنوی مخزن‌الاسرار را ظاهراً در حدود پانصد وهفتاد هجری بنام فخرالدین بهرام شاه‌بن داود (متوفی در ٦٢٢) حکمران ارزنگان و باجگذار قلج ارسلان از سلجوقیان روم نظم کرد و در آنموقع حدود چهل سال داشت خود گوید.

شاه فلك تاج سلیمان نگین　　مفخر آفاق ملك فخر دین
یکدلهٔ شش جهت هفت‌گاه　　نقطهٔ نه دایره بهرامشاه
خاص کن‌ملك جهان برعموم　　هم‌ملك ارمن وهم شاه‌روم

بدین مناسبت از حدیقهٔ سنائی که‌بنام بهرامشاه پسر مسعود بیستمین‌حکمران غزنوی بود یاد کرده و گوید :

نامه‌در آمد ز دو ناموسگاه　　هر دومسجل بدو بهرامشاه
آن بدر آورد ز غزنین علم　　وین زده برسکه رومی‌رقم

مطلع حدیقه این بیت است :

فاتحه فکرت و ختم سخن　　نام خدایست بر او ختم‌کن

در مثنوی خسرو شیرین که نظم یکی از داستان های دوره ساسانی است نظامی از امرای معروف زمان خود نام برده مانند طغرل بن ارسلان(٥٧٣-٥٩٠) از سلجوقیان عراق و کردستان و شمس‌الدین ابو جعفر محمدبن ایلدگز جهان پهلوان (٥٦٨ - ٥٧٢) و قزل ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (٥٨٢ - ٥٨٨) از اتابکان آذربایجان و ظاهراً این مثنوی را بنام شمس‌الدین محمد کرده و گفته :

طراز آفرین بستم قلم را　　زدم بر نام شاهنشه درم را

خسرو شیرین بسال ۵۷۶ انجام یافته چنانکه این بیت هم میرساند :

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال   نزد بر خط خوبان کس چنین فال

عده ابیات این مثنوی بالغ بر شش هزار است .

میدانیم که این قصیده را نخست فردوسی بسلك نظم کشید . نظامی آنرا با تصرفاتی تجدید میکند و درباره استاد طوسی گوید :

حکیمی کاین حکایت شرح کردست   حدیث عشق از ایشان طرح کردست

نگفتم هر چه دانا گفت ز آغاز   که فرخ نیست گفتن گفته را باز

مثنوی لیلی و مجنون را بسال پانصد و هشتاد و چهار بفرمان شروانشاه ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر که نامه نوشته و قاصدی سوی شاعر فرستاده بود نظم کرد و بنام آن پادشاه اتحاف نمود و او را در آن مدح کرد و گفت :

تاج ملکان ابوالمظفر   زیبنده تخت هفت کشور

شروانشه آفتاب سایه   کیخسرو کیقباد پایه

شاهسخن اخستان که نامش   مهربست که مهرشد غلامش

لیلی و مجنون که چهار هزار بیت دارد اینگونه آغاز میکند :

ای نام تو بهترین سر آغاز   بی نام تو نامه کی کنم باز

برخلاف خسرو و شیرین که یك داستان ایرانیست منشاء لیلی و مجنون داستان های تازیست .

هفت پیکر یا بهرام نامه را که نیز از قصه‌های ایرانی مربوط بعصرساسانیست بسال ۵۹۳ سروده و آن را بنام علاءالدین کرب‌ارسلان از اولاد اقسنقر که حکومت و امارت مراغه داشته است اتحاف کرده چنانکه گوید :

از پس پانصد و نود سه قران   گفتم اینںامه را چو ناموران

عمدةالمملکت علاءالدین   حافظ و ناصر زمان و زمین

شاه کرب ارسلان کشور گیر   به ز الب ارسلان بتاج و سریر

نسل اقسنقری موید از او   جدو آبا کمال امجد از او

هفت پیکرمرکب ازچهارهزار و ششصد بیت است و آغاز آن بدین بیت است .

ای جهان دیده بود خویش از تو   هیچ بودی نبوده پیش از تو

اسکندر نامه بر دو قسم است که در اولی اسکندر فاتحی بزرك و در دومی

حکیم وپیامبری است نظامی این مثنوی را شرفنامه و مقبلنامه واقبالنامه نیز نامیده وگاهی آن نامهارا بیکی ازدوقسمت نهاده وقسمت‌دوم را خردنامه هم گفته .

اسکندرنامه بنام نصرةالدین ابوبکربن محمد جوان پهلوان (۵۸۷-۶۰۷) از اتابکان آذربایجان اتحاف‌شده چنانکه خود گفته :

جهان‌پهلوان‌نصرت‌الدین که هست   بر اعداءخودچون فلك‌چیره دست

در بیت ذیل بعده حروف‌اسم شاه که ابوبکر است اشاره کرده :

بدانگونه شش چیز در ظرف تست   گواه سخن نام شش حرف تست

دربعضی نسخ اسکندرنامه در قسمت‌دوم که شرفنامه‌نامیده شده‌الملك القاهره عزالدین ابوالفتح‌مسعود پسر نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل (۶۰۷-۶۱۵) بدین سخنان ممدوح شاعر واقع گردید :

سر سر فرازان و گردنکشان   ملك عز دین قاهر شه نشان

بطغرای دولت چو طغرل تکین   ابوالفتح مسعود بن نور دین

تاریخ تألیف اسکندر نامه بموجب ابیات ذیل که در صحت استنادآن بنظامی تردید هست سال ۵۹۷ است :

بگفتم من این نامه را درجهان   که تا دور آخر بود در جهان

بتاریخ پانصد نود هفت سال   چهارم محرم بوقت زوال

ولی اگر اشعار راجع بملك‌القاهر عزالدین مسعود که در فوق نقل شد از نظامی باشد اقلا باید خاتمه اسکندرنامه بسال ۶۰۷ نظم شده وخود نظامی کمترش تا سال مزبور عمر کرده باشد .

اسکندر نامه رااینگونه آغاز میکند :

خدایاجهان‌پادشاهی تراست   زما خدمت آید خدائی تراست

این داستان را هم مانند خسرووشیرین نخست فردوسی طوسی برشته نظم کشیده ونظامی از سبقت استاد سخن رانده وبر اینکه خودآنرا تکمیل نموده نیز اشاراتی بدینطرز کرده :

سخن‌گوی پیشینه دانای طوس   که آراست روی سخن چونعروس

در آن نامه‌کان گوهر سفته راند   بسی‌گفتنیها که نا گفته ماند

نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود   همان‌گفت کزوی گزیرش نبود

نظامی که در رشته گوهر کشید   قلم دیده ها را قلم در کشید

بموجب قطعه‌ای در لاحقه اسکندرنامه نظامی شصت وسه سال ونیم عمرداشته. وچون سال تولد او در حدود ۵۳۵ بودپس سنه وفاتش۵۹۹ خواهد بود واین تخمین با قرائن دیگر میسازد. بهر صورت تألیف اسکندرنامه بعد از نظم هفت پیکر یعنی بعد از سال ۵۹۳ واقع شده وعدهٔ ابیات اسکندرنامه بیشتر از ده‌هزار است.

سبك و افكار – نظامی از شعرای نامی داستان سرا محسوب است و میتوان گفت بعد از فردوسی کسی از سخن گویان در این فن بپایه شهرت او نرسید واوبی شبهه در مثنوی داستانی استاد وپیشرو دیگران است.

سبکش متین ونظمش شیرین است وشعر صاف وروان ساخته و بطور کلی سخنش از تعقید آزاداست ولی در مواردی عبارات پیچیده درشعرش توان یافت.

پیداست که نظامی در داستان سرائی حکیم فردوسی را سر مشق خود اتخاذ نموده. اما چنانکه گفته شد خود اودر این طرز داد سخن داده وسرمشق سخنگویان دیگر مانند امیر خسرو وجامی ودیگران واقع گردید بعضی ابیات خمسه را در نمودن احساسات وعواطف طبیعی بشر از نمونه‌های ممتاز زبان فارسی توان نامید.

ابیات نغز وبلند او در معانی حکمی وتوحید ونعت لحنی خاص ولطافتی بسزا دارد حقیقت اینکه در مقام توحید و نعت عظمت مخصوص بسخن بخشیده وبرای مثال میتوان فواتح هر یك از مثنویهای پنجگانه را متذکر شد وابیاتی مانند ابیات ذیل راکه از مقدمه مخزن‌الاسرار ودر توحید پروردگار است بیادآورد:

ای همه هستی ز تو پیدا شده   خاك ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات   ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت و پیوند نه   تو بکس وکس بتو مانند نه
آن چه تغیر نپذیرد توئی   آنچه نمرده است ونمیرد توئی
ما همه فانی وبقا بس تو راست   ملك تعالی و تقدس تراست
ساقی شب دستکش جام تست   مرغ سحر دستخوش نام تست
پرده بر انداز برون آی فرد   گر منم آن پرده بهم در نورد
عجز فلك را بفلك وانمای   عقد جهان را زجهان واگشای
ای بازل بوده و نابوده ما   وی بابد مانده و فرسوده ما

دور جنیبت کش فرمان تست   سفت فلك غاشیه گردان تست

همچنین درخسرو وشیرین چنین آمده:

بنام آنکه هستی نام ازو یافت   فلك جنبش زمین آرام ازو یافت
خدائی کافرینش در سجودش   گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند   که خوانندش خداوندان خداوند
فلك بر پای دار و انجم افروز   خرد را بی‌میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرت های باریك   برون آرندهٔ شبهای تاریك
غم و شادی نگار و بیم و امید   شب و روز آفرین وماه‌وخورشید
نگهدارندهٔ بالا و پستی   گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر   نشانش بر همه بیننده ظاهر
کواکب را بقدرت کار فرمای   طبایع را بصنعت گوهر آرای
سواد دیدهٔ باریك بینان   انیس خاطر خلوت نشینان
خداوندی که‌چون نامش بخوانی   نیابی در جوابش لن ترانی

با اینکه نظر شاعر بداستان سرائی بوده باز در ضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی وحکمی وپند غفلت ننموده وازاین لحاظ شیوه اوفردوسی را بخاطر میآورد که وی نیز گاهی درضمن داستان رشتهٔ نظم را بسخنان پند وعبرت کشانده. درمیان اشعارپندآمیز نظامی ابیاتی لطیف دلنشین هست ازآنجمله آنچه راکه بحکم عاطفه پدرانه خطاب بفرزند خود محمد نظامی سروده بلطافتی خاص وتأثیری فراوان آورده چنانکه ابیات ذیل مینمایاند – ازخسروشیرین:

ببین ای هفت ساله قرة العین   مقام خویشتن در قاب قوسین.
منت پروردم وروزی خدا داد   نه برتو نام من نام خدا باد
درین دور هلالی شاد میخند   که خندیدیم‌ماهم زورکی چند
چو بدر انجمن گردد هلالت   بر افروزند انجم را جمالت
قلم‌در کش بحرفی کان‌هوائیست   علم‌بر کش بعلمی کان‌خدائیست
بناموسی که گوید عقل نامی   زهی فرزند فرزانه نظامی

ازلیلی ومجنون:

ای چارده ساله قرة العین   بالغ نظر علوم کونین

آن‌روز که هفت ساله بودی　　چون گل بچمن حواله بودی
و اکنون که بچارده رسیدی　　چون سرو باوج سرکشیدی
غافل منشین نه وقت بازیست　　وقت هنر است و سرفرازیست
دانش طلب و بزرگی آموز　　تا به نگرند! روزت از روز
چون شیر بخودسپه‌شکن باش　　فرزند خصال خویشتن باش
دولت طلبی سبب نگهدار　　با خلق خدا ادب! نگهدار
وان شغل طلب زروی حالت　　کز کرده نباشدت خجالت
میکوش بهر ورق که خوانی　　کان دانش را تمام دانی ...

میبینیم که دراین ابیات نکاتی لطیف راجع به آموزش وپرورش موجود است. شاعر بطور کلی دربندهای خودخوی بلند ورفتار وگفتار ارجمند وکارسازی ومردم نوازی را توصیه میکند از آنجمله در فن سخن گوید:

با اینکه سخن بلطف آبست　　کم گفتن هر سخن صوابست
آب ارچه همه زلال خیزد　　از خوردن پر ملال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون‌در　　تا ز اندك تو جهان شود پر
لاف ازسخن چو درتوان زد　　آن خشت بود که پر توان زد
یکدسته گل دماغ پرور　　از صد خرمن گیاه بهتر
گرباشد صد ستاره در پیش　　تعظیم یك آفتاب ازو بیش

از راهنمائیهای برگزیده استاد نسبت بفرزند شعر دلاویز عبرت خیزیست که در هفت پیکر آمده و اینك ابیاتی از آن برای انتباه نقل میشود:

ای پسر هان و هان ترا گفتم　　که تو بیدار شو که من خفتم
چون گل باغ سرمدی داری　　مهر باغ محمدی داری
سکه بر نقش نیکنامی بند　　کز بلندی رسی بچرخ بلند
صحبتی جوی کز نکو نامی　　در تو! آرد نکو سر انجامی
همنشینی که نافه بوی بود　　خوبتر ز آنکه یافه گوی بود
عیب یك همنشست باشد بس　　کافکند نام زشت برصدکس
درچنین ره‌مخسب‌چون‌پیران　　گرد کن دامن از زبون گیران
رقص‌مرکب‌مبین که‌رهوار‌است　　راه بین تا چگونه دشوار است

گر بر این‌ره پری‌چوباز سپید　　دیده بر راه‌دار چون خورشید
بار چندان بر این ستور آویز　　که نماند بر این گریوهٔ تیز
چو رسد تنگئی زدور دورنك　　راه بر دل فراخ دار نه تنك
بس گره‌کو کلید پنهانیست　　بس‌درشتی که در وی آسانیست
ای بسا خواب کو بود دلگیر　　واصل آن دلخوشیست درتعبیر
گرچه‌پیکان غم‌جگر دوزاست　　ذرع صبر ازبرای این‌روز است
عهد خود با خدای محکم دار　　دل ز دیگر علاقه بیغم دار
چون تو عهد خدای نشکستی　　عهده‌بر من‌کز این‌و آن رستی
گوهر نیك خود ز عقد مریز　　و آنکه‌بدگوهراست‌ازو بگریز
هنر آموز گر هنرمندی　　درگشائی کن ونه در بندی
هرکه زآموختن ندارد تنك　　در برآرد زآب ولعل ازسنك
ای بسا تیز طبع کاهل کوش　　که شد از کاهلی سفال فروش
وای بساکور دل که از تعلیم　　گشت قاضی القضات هفت‌اقلیم
خویشتن را چو خضر باز شناس　　تا خوری آب زندگی بقیاس
آب حیوان نه آب حیوانست　　جان با عقل و عقل با جانست
جان چراغست و عقل گوهر او　　عقل جانست و جان ما تن او
عقل با جان عطیهٔ احدیست　　جان با عقل زنده ابدیست
تا جوانی و تندرستی هست　　آید اسباب هر مراد بدست
توکه سر سبزی جهان داری　　ره‌کنون رو که پای‌آن داری

چنانکه در بالاهم یادآوری شد نظامی نخستین شاعر ایرانیست که داستان بزمی را هدف اصلی شعر خود قرار داده و آن را در مثنوی روان با تعبیرات نو و ترکیبات وصفی خاصی اداکرده است پس در این شیوه فضیلت سبقت از آن اواست و آنگاه که میگوید ازکسی عاریت نپذیرفته‌ام وبحکم دل سخن گفته‌ام راست است زیرا اینمرد ایجاد معانی وتشبیهات وعبارات وافکار تازه‌نموده.

عاریت کس نپذیرفته ام　　آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبدهٔ تازه بر انگیختم　　هیکلی از غالب نو ریختم

هنر نمائیهای شاعردر ضمن داستان سرائی فراوانست از آنجمله‌است‌پند‌گوئی که اشارتی بدانرفت دیگر نتایج عبرت‌آمیز که در ذکـر وقایع وحالات بشر گـرفته وما را بدان متنبه میسازد ودر عین شرح اوضاع عیش ونوش ماارا از بی اساسی‌زمان وسست بنیادی دوران آگاه میکند :

چه خوش باقیست باغ زندگانی   گر ایمن بودی از باد خزانـی

چه خرم کاخ شد کـاخ زمانه   گرش بـودی اساس جاودانه

ازان سرد آمد این کاخ دلاویز   که چون جاگرم کردی گویدت‌خیز

زفردا وزدی کس را نشان نیست   کەرفت آن‌از میان‌وین‌درمیان‌نیست

یك امروز است ما را نقد ایام   بر او هم اعتمادی نیست تـا شام

بیا تا یك دهن پر خنده داریم   یك امشب را بشادی زنده داریم

دیگر نمودن حالات روحی انسـانست در مواردی الحق بدیعست مثلا درباب چشم براهی گوید :

همیشه چشم بر ره دل دو نیم است   بلای چشم بر راهی عظیم است

اگر چه هیچ غم بی دردسر نیست   غمی از چشم بر راهی بتر نیست

مبادا هیچکس را چشم بر راه   کزو رخ زرد گردد عمر کوتاه

وپس از نشان دادن تلخی انتظار شیرینی وصال را بخاطر خواننده میآورد :

اگر چه آفت عمر انتظار است   چوسر با وصل‌دارد سهلکاراست

چه خوشتر زآنکه بعد از انتظاری   بامیدی رسد امید واری

در باب جوان شوریده وعاشق پیشهٔ غافل چه بهتر ازین‌توان گفت :

ببخشد کشوری بر بانك رودی   زملکی دوست‌تر دارد سرودی

ز گرمی ره بکار خود نداند   ز خامی هیچ نیك وبـد نداند

سیاهی‌شب‌وتنهائی واضطراب قلب‌وبی آرامی‌دلرا‌ازین‌نیکوتر‌چگونه‌میتوان‌سرود:

چه افتاد ای سپهر لاجوردی   که امشب چوندگر شبهانگردی

مگر دود دل مـن راه بستت   نفیر من خسك در پا شکستست

نه زین ظلمت همی یابم امانی   نه از نور سحر بینم نشانی

مرابنگر چه غمگین‌داری امشب   ندارم دین اگر دینداری امشب

شبا امشب جوانمردی بیامـوز   مرا یا زود کش یا زود شو روز

چرا برجای ماندی چون‌سیه میغ   بر آتش میروی یا بر سر تیـغ

دهل زنرا گرفتم دست بستنـد   نه آخر پای پروین را شکستند

من‌آنشمعم که درشب‌زنده داری   همه شب‌میکنم چون شمع‌زاری

چو شمع ازبهر آن‌سوزم‌بر آتش   که‌باشدشمع وقت سوختن‌خوش

گره بین برسرم چـرخ کهن را   بباید خواند وخندید این‌سخن‌را

بخوان ایمرغ اگر داری زبانی   بخندای صبح اگر داری دهانـی

اگر کافر نهٔ ای‌ای مرغ شبگیر   چرا بـر ناوری‌آواز تکبیر . .

برای نمودن حال شوق و رقت عاشقی که بتأثیر مهر و عاطفه نسبت بمعشوق تمام علایق و عواطف حیات را دوست دارد تا بجائیکه حق چارپایان و جانـوران را هم میگـزارد چه بهتر و چه لطیفتر از داستان دلـوزی مجنون نسبت به آهوان و گوزنان وانس گرفتنش با وحشیان بیابان .

وزن وشیوه این داستانها خواه لیلی و مجنون خواه خسرو وشیرین خود مبین میدارد که این اشعاربزمی را ناچار با نغمه های دلکش میخواندند ومینواختند تا چه ماند بدانکه خود شاعردرضمن قصه باین موضوع اشارتها نموده و از آنجمله درشرح بزم‌آرائی خسرو سخن‌ازسی آواز گوناگون بمیان آورده که گویا آنهارا باربد نغمه‌ساز نامی ازمیان صددستگاه برگزیده دربربط زده است اینك نامهای سی آواز :

۱ـ گنج بادآورد ۲ـ گنج گاو ۳ـ گنج سوخته ٤ـ شادروان مروارید ٥ـ تخت طاقدیسی ٦ـ ناقوسی ۷ـ اورنگی ۸ـ حقه‌کاوسی ۹ـ ماه برکوهان ۱۰ـ مشك‌دانه ۱۱ـ آرایش خورشید ۱۲ـ نیمروز ۱۳ـ سبز درسبز ۱٤ـ قفل رومی ۱٥ـ سروستان ۱٦ـ سروسهی ۱۷ـ نوشین بـاده ۱۸ـ رامش جان ۱۹ـ ناز نوروز ۲۰ـ مشکویه ۲۱ـ مهرگانی ۲۲ـ مروای نیك ۲۳ـ شبدیز ۲٤ـ شب فرخ ۲٥ـ فرخ روز ۲٦ـ غنچه کبك دری ۲۷ـ نخجیرگان ۲۸ـ کین سیاوش ۲۹ـ کین ایرج ۳۰ـ باغ شیرین

ابیات دیگری هست که اشعار میدارد خود استاد نیز بهره مند بوده وبساگفته های خویش را با نغمه وسازمیسروده .

در هر صورت شعر روان و پرهیجان نظامی از پند و داستان تغزل و تعشق

آنگاه که با ساز و آواز توام میشد دردل دلداران بزمها می‌نشست و این تأثیر را خود شاعردریافته ودرخسرو وشیرین‌چنین گفته :

نصیحت‌ها که شاهان را بشاید   وصیتهـا کزو درها گشاید
بسی پالوده های زعفرانـی   بشکر خندشان دارم نهانی
گهی‌چون ابرسان گریه‌گشادم   گهی‌چون گل نشاط‌خنده‌دادم
سماعم‌ساقیان راکرده‌مدهوش   مغنی را شده دستان فراموش
شهنشه دست بر دوشم نهاده   زتحسین حلقه درگوشم نهاده

در ذکرخواص شعر نظامی استعداد وصف وقوه تصویراو را نباید فراموش‌نمود که‌گرچه ازتشبیهات مصنوع آزاد نیست ولی بازلطیف وگاهی نزدیك بطبیعت‌وبدیع است از این قبیل :

چو پیر سبز پوش آسمانـی   ز سبزه بر کشد بیخ جوانی
جوانان را وپیران را دگربار   بسرسبزی در آرد سرخ گلزار
گل ازگل تخت کاوسی بر آرد   بنفشه پر طاوسی بـر آرد
بسا مرغاکه عشق آوازه گردد   بسا عشق کهن کان تازه گردد
چوازخرم بهاروخرمی دوست   بگلها بردریداز خرمی‌پوست
گل از شادی علم درباغ میزد   سپاه فاخته بـر زاغ میزد
شمال انگیخته هرسوخروشی   زده برگاوچشمی پیل‌گوشی
سهی‌سروازچمن قامت‌کشیده   ز عشق لاله پیراهن دریده
بنفشه‌تاب‌زلف افکنده‌بردوش   گشاده باد نسرین‌را بناگوش
عروسان ریاحین دست‌برروی   شکرخاك‌شکوفه‌شانه‌درموی
هوای برسبزه گوهرها گسسته   زمرد را بمروارید بسته
تذروان بر ریاحین پر فشانده   ریاحین در تذروان پرنشانده
ز هر شاخی شکفته نو بهاری   گرفته هرگلی برکف نثاری
نـوای بلبـل و آوای دراج   شکیب‌عاشقان‌را داده تاراج .

معمولا نظامی پس از وصف طلوع صبح یا نسیم سحرگاهان یا نمایش اختران شب بداستان میپرازد و در ضمن داستان اصلی بسا قصه های فرعی نقل‌میکند و

آنگونه قصه‌ها رابابك‌مهارتی‌روشن وکوتاه میگوید ودرصنعت ایجاز سرمشقی بدست میدهد .

او نیزمانند خاقانی که هردو ازیك شهرستان ایرانند معانی تازه وعبارات مبتکر فراوان دارد وگاهی افتدکه آن معانی با آن عبارات کمی نا معلوم ومبهم بنظرمیآید و بازی کلمات و تغییرات لغز مانند و استعاره وتشبیهات غریب بکارمیرود مانند این ابیات در مخزن الاسرارکه نعت حضرت نبویست :

تحفه اول که الف نقش بست   بَر در محجوبه احمد نشست
حلقه حا را کالف اقلیم داد   طوق زدال و کمر از میم داد
لاجرم اویافت از آن‌میم ودال   دایـره دولت و خط کمال
بود‌دراین گنبد فیروزه خشت   تـازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترنج‌است که‌درروزگار   پیش دهـد میوه پس آرد بهار

ولی اغلب اشعار خمسه روان و روشن ونغز و لطیف است ودر فارسی‌سرمشق داستانسرائیست از خواص شیوه استادکثرت استعمال و ترکیبات وصفی است مانند : «یکی گوی» «شب سنج» «گرانسنگ سبکسیر» «پویه‌پا» «فلك برپای دار» «غم وشادی نگار» «شب وروز آفرین» «نگوسرانجامی» ....

بدیهی است لغات وکلمات خاص و شاید بومی نیز درشعر استاد آمده وامتیازی بدان بخشیده .

نظامی غیر ازمثنویات‌خمسه قصیده و غزل نیزسروده و مقداری از آن‌گردآمده وچند قطعه و رباعی هم بنام او بدست هست . دراین اشعار نیز استادی وزبردستی او پیداست .

ابیات ذیل از قصیده ایست منسوب باو درشرح پیری خودکه متین ومؤثراست :

دراین‌چمن که‌زپیری‌خمیده‌شد کمرم   ز شاخهای بقا بعداز این چه بهره‌برم
نه‌سایه‌ایست زنخلم‌نه میوه‌ای کس‌را   که تند باد حوادث بریخت‌برگ‌وبرم
سپهر با قدخم گشته میکند لحدم   بیاض موی ز کافور میدهـد خبرم
دورشته پرزگهر بود در دهن ما را   جفای چرخ گسست وبریخت آن گهرم
رسید روز بآخر چو جغد میخواهم   کزین خرابه بمعمورهٔ فنا پیرم

دوتا شدم که نیالایدم بخون دامن — که‌خون‌فشان‌شده‌چشم ازتراوش‌جگرم
نشست برف گران برسرمز موی‌سپید — زبست گشتن بام وجود در خطرم
زمن کسی نکند باور آنکه بتوانم — زضعف‌جان که برخاطر کسی گذرم ...

درهمین مضمون دلسوز که تاریکی روزگار آدمی را مجسم میدارد قطعه یاغزلی نیزاز آن شاعر نغز گونقل میگردد :

جوانی برسر کوچ است‌دریاب‌این‌جوانی‌را — که شهری بازکی باشد غریب کاروانی را
خمیده‌پشت‌از آن گشتند پیران‌جهان‌دیده — که اندر خاك میجویند ایام جوانی را
بهرزه میدهی بر باد عمر نازنین کزوی — بحاصل میتوان کردن حیات جاودانی را
اگرتوشادمان باشی‌چه‌معزولی‌رسدغم را — وگرخودراکشی‌ازغم‌چه‌نقصان‌شادمانی‌را

نثر فارسی درزمان سلجوقی

بطوریکه در مقدمـه این فصل اشارت رفت نثر فارسی نیز مانندنظم درعصر سلجوقیان یعنی قرن پنجم وششم ترقی کرد ونویسندگان زیادی پیدا شدند ودرفنون گوناگون تألیفات نمودند در واقع بعضی ازشاهکارهـای ادبیات منثور فارسی مانند تاریخ بیهقی وچهارمقاله وکلیله وتذکرة الاولیاء در این دوره نوشته شد معلوم است قسمتی ازاین کتب بااینکه درعصرسلجوقیان تألیف‌یافته بحمایت وتشویق دیگرسلاطین وامرای معاصرمانند غزنویان وخوارزمشاهیان وسایر سلالهها بوده است چنانکه در ذیل‌معلوم خواهدشد . نثراین عصر نیزمانند نظم ادوارقبل‌معمولا ساده وروان یعنی‌از تکلفات وعبارت پردازی عاری است وحشو وزواید وتزیینات ثقیل‌لفظی که بیشتربعد ازمعمول معمول شد در آن نادر ودرعین حال‌نثری پخته وآزموده وبدیع و فصیح‌است با اینهمه باید گفت که استعمال‌کلمه‌ها وجمله‌های‌ثقیل عربی‌واصول ترسل وسبك ایراد شواهد واشعارعربی درطی‌کلام وتظاهر درانشای مطنطن ونثرمرسل ومزین دربعض تألیفـات این‌عصر آغازمیکند ودرواقع طرح انشای دوره مغول ریخته‌میشود ومیتوان دراین‌موقع برای مثال ازکتاب راحة‌الصدور راوندی وکتاب التوسل الی‌الترسل بهاء الدین بغدادی نام برد .

کتب‌عرفانی

چنانکه اولین شعرای معروف صوفیه دردوره سلجوقی ظهور کردند بهمانطور معروفترین تألیفات عرفانی بفارسی منثورنیز درآندوره تألیف یافت و مهمترین آنـها عبارتست ازکشف‌المحجوب واسرارالتوحید وتذکرة‌الاولیاء

کشف‌المحجوب - کتاب کشف‌المحجوب دراواسط قرن پنجم تألیف یـافت . اولین کتاب‌معروفی است بفارسی فصیحی‌درشرح حالات‌وعقاید ومقالات مشایخ‌صوفیه.

مؤلف آن ابوالحسن غزنوی است که بمناسبت انتساب بدو محل از جوارغزنه اورا جلابی هجویری نیز گفته اندگذشته ازاینکه این کتاب مهم نمونه شیوه قرن‌پنجم است اقوال وحکم اخلاقی وعرفانی نغزومفیدی درآن نقل شده نیزاشعاروجمل‌قصار تازی درآن آمده است که قسمتی ازآن درتعریف تصوف است .

اسرارالتوحید - اسرارالتوحید فی‌مقامات الشیخ ابی سعید نیز ازتصنیفات‌مهم متصوفه است که به نثر فارسی شیرین نوشته شده تألیف آن در نصف دوم قرن ششم شاید حدود ٥٦٠ یعنی حدود صدسال بعدازکشف‌المحجوب بعمل آمده است و آن درتعریف احوال وکرامات واقوال شیخ ابوسعید ابی‌الخیراست در ضمن شرح حالات وکرامات شیخ حکایات واخبار واشعارعرفانی نیزدرآن ثبت‌گردیده همچنین اسامی واخباربسیاری ازفضلا ومشایخ‌عصر بمناسبت ذکرشده . مؤلف اسرارالتوحیدمحمدابن منورازاحفاد شیخ ابوسعید است .

تذکرة الاولیاء - تذکرةالالیاء مانند کشف‌المحجوب و موافق ترتیب‌آن در تعریف مقامات وغرایب صفات ونخبهٔ‌کلمات وعبادت وعادات بزرگان صوفیه است‌پند های سودمند وحکایات دلپسند واخبار عبرت آمیزبعبارت فارسی مؤثر وبسیطی در این‌کتاب آمده وقرائت آنرا جاذب وآسان نموده میان این‌کتاب و اسرارالتوحید و کشف‌المحجوب ازحیث معانی واسلوب شباهتی تام موجود است وگاهی عین عبارات کشف‌المحجوب بامختصرتغییراتی درآن دیده میشود .

مولف تذکرةالالیاء چنانکه در گذشته اشاره شد شیخ فریدالدین عطاراست و تألیف آن دراوایل قرن هفتم حصول یافته .

کتب تاریخی

زین الاخبار - زین‌الاخبار ازجمله کتابهای قدیم تاریخی بزبان فارسی است مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود ازاهل گردیز بودکه ولایتی بوده‌در مسافت یکروزه غزنه برسرراه هند.

دراین کتاب تاریخ مختصر ایران تا زمان مؤلف بانضمام شرح ظهور اسلام و تاریخ خلفاء تا وقایع سال ۳۲ باختصار مندرج است تألیف آن در زمان سلطنت عبدالرشید پسرمحمود غزنوی یعنی بین ٤٤٠و٤٤٤ بعمل آمده . این تألیف‌مخصوص بمناسبت قرب زمان ازلحاظ تاریخ سامانیان وغزنویان مهم است .

تاریخ بیهقی - این تألیف مهم نه تنها مانند کتاب گردیزی از حیث احتوای وقایع سلطنت سلسله غزنوی‌که نویسنده‌آن ابوالفضل بیهقی اغلب آنها رابه رای‌العین دیده اهمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود ازنثرنویسان ماهرعصر بوده ومدت نوزده سال دردیوان رسائل دربارغزنوی خدمت منشی‌گری مینموده و ازاین جهت کتابش را بفارسی ادبی وفصیح ومتینی نوشته و درضمن ذکر وقایع امثال واشعار مناسب آورده‌وازفضلاء و ادباء نام برده است بطوریکه این کتاب درردیف شاهکارهاوبهترین نمونه های نثرفارسی قرار گرفته این تألیف دراصل گویا سی جلد بوده واکنون جز چند جلد ناقص آن‌که امروزبنام تاریخ بیهقی معروف است از میان رفته این مجلد که باقیست شرح‌وقایع‌سلطنت‌سلطان مسعوداست و ازاین‌لحاظ اسم آن‌تاریخ‌مسعودی است ودرزمان حکومت فرخزاد پسرسلطان محمود یعنی سال ٤٥١ شروع شده و گویااتمام آن چندسال طول داشته ازمسطورات این کتاب‌بخوبی پیداست که ابوالفضل بیهقی مردی بوده درستکار وحق پرست ودر روایت حوادث ونقل وقایع نهایت‌نصفت ودقت داشته وازحقیقت انحراف نجسته وسخن بگزاف نگفته است .

تولد ابوالفضل بیهقی در۳۸۵ وفاتش در ٤۷۹بوده است .

مجمل‌التواریخ والقصص - کتابیست درتاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ ایران خصوصاً ازمبداء خلقت تاسال ۵۲۰ هجری‌که سال تألیف آنست درضمن ذکر وقایع تاریخی داستانها وقصه های زیاد آمده .

دراینموقع بیفایده نیست‌که از تاریخ بیهق نیز نام برده شود که در اواسط

قرن ششم تألیف یافته واز آثارگران بهای نثر فارسی‌بشمار است وموضوع آنتاریخ ولایت بیهق وشرح حال بزرگان ودانشمندان آنسامان وازآن جمله ابوالفضل بیهقی است . مؤلف آن ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی است .

راحةالصدور - راحةالصدور مهمترین کتاب فارسی است در تاریخ سلجوقیان ایران از آغازکار این سلسله تا انقراض آن بدست خوارزمشاهیان .

مؤلف راحةالصدور ابوبکر محمد راوندی از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بودخود، دربارسلجوقی را دیده ودرخدمت طغرل‌بن ارسلان‌آخرین حکمران سلجوقیان عراق‌بوده است کتابش‌را دراواخرقرن‌ششم‌تألیف نمودو آنرادر سال ششصد وسه بنام کیخسروبن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کرد وبآن سلطان تقدیم داشت.

راحةالصدور گذشته از ارزشی که نسبت بتاریخ سلجوقیان دارد نیز اهمیت ادبی را مالك است زیرا مؤلف، بسیاری از شعرا وفضلا نام برده واز اشعاروقصاید آنان ذکر کرده وهمچنین عده زیادی از امثال عرب آورده است .

راوندی مؤلفات دیگر نیزداشته وخود شعر میسروده است چنانکه قصایدی از اودر همین کتاب کیخسروقلج ارسلان مندرج است .

کتب اخلاقی وادبی وطبی

سیاستنامه - سیاستنامه یا سیرالملوك اولین کتاب معروف‌فارسی است‌در آداب معاشرت واخلاق وسیاست ملوك وامیران ووزیران وقاضیان وخطیبان ودیگرطبقات همچنین ابحاثی در آن راجع باشخاص و فرقه‌های مختلف مانند سنباذ ومزدك د باطنیان وخرم دینان آمده است که از لحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود . انشای سیاستنامه نسبتاً ساده وشیرین ومتین است .

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن‌بن علی نظام‌الملك وزیر ایرانی است که مدت سی سال‌در دربارالب ارسلان وملك شاه سلجوقی منصب وزارت داشته و سیاستنامه را در حدودسال‌چهارصدوهشتاد وچهاریعنی کمی‌قبل‌از کشته شدنش بدست اسمعیلیان بر حسب درخواست ملکشاه تألیف نمود .

قابوسنامه - مؤلف قابوسنامه‌امیر کیکاوس‌بن‌اسکندربن‌قابوس وشمگیرحکمران زیاری است که آنرا در اواخر عمر برای پند وتهذیب پسرش گیلانشاه در چهل

وچهار فصل تألیف کرده‌امیر کیکاوس شخصی بوده راستگو ودرستکار وپارسا.

قابوسنامه در آداب معاشرت ورسوم دوستی والفت و ترتیب زندگانی و کسب فضایل وتهذیب خصایل‌است تألیف آن درحدود چهارصد وهفتاد وپنج‌مدت کمی قبل‌از ازوفات مؤلف بعمل آمده‌است. امیر کیکاوس قریحه شاعرانه‌داشت‌واشعار نیك‌میسرود.

کیمیای سعادت ـ کتابی است اخلاقی ودینی که آنرا حجةالاسلام غـزالی در اواخر قرن پنجم‌تصنیف نمود وعمده محتویات آنـرا از تألیف دیگر معروف خود موسوم باحیاءالعلوم که بعربی است بطور خلاصه بفارسی نقل کـرد این کتاب اصول تعالیم اخلاقی اسلامی را بطور تفصیل حاوی و مورد بسی استفاده است.

کلیله ودمنهـ اصل این داستان معروف در زمان ساسانیـان از زبان‌هندی به پهلوی نقل‌شده بعد عبدالله‌بن مقفع آنـرا از پهلوی بعربی ترجمه نمودگرچه کلیله

ابن مقفع را در دوره سامانی بفارسی منظوم ومنثور درآوردند ولـی آن از میان رفت وتنها اشعاری ازکلیله منظوم رودکی باقی‌ماند چنانکه گذشت. کلیله‌حاضر که گذشته از اصل هندی دوسه حکایت ایـرانی واسلامی بر آن افزوده شده ترجمه ابوالمعالی نصرالله‌بن محمد عبدالحمیداز فضلای آنزمان است ازکلیله ابن مقفع وآن در اواسط قرن‌ششم یعنی‌دردوره سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲ـ۵۴۷) بعمل آمده نصرالله این کتاب را بنام بهرامشاه کرد وامثال واشعاری بفارسی وعربی برآن افزود و الحق نثر متین وشیوائی بکار برد چنان که می‌توان آنرا ازکتاب های ادبی درزبان فـارسی شمرد . نصـرالله در نظـم نیز دست داشت و اشعاری بفـارسی و عـربی می ساخت .

چهار مقالهـ این کتاب مهم بطـوریکه از نام آن پیداست مرکب است از چهار مقاله بترتیب ذیل :

در ماهیت علم دبیری ـ دو ماهیت علم شعر ـ در ماهیت علم نجوم ـ درماهیت علم طب ـ مؤلف آن ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب بنظامی عروضی است گذشته از این که وی‌استاد بلاغت وانشاء فارسی بود درعلم ادب مهارت داشت وخودنیز شعر میگفت چنانکه در همین کتاب از اشعار اودیده میشود .

تألیف چهار مقاله در حدود پانصد و پنجاه بعمل آمده و آن بنام ابوالحسن حسام‌الدین علی شاهزاده غوری اتحاف گردیده .

چهار مقاله را میتوان ازحیث سلامت انشاء و طرز سخن و اسلوب عبارت در ردیف اول آثار منثوی فارسی شمرد و نمونه و سرمشق نثرفارسی محسوب داشت و همدوش تاریخ بیهقی وکلیله پنداشت .

ازمزیتهای‌این کتاب آمدن‌شرح‌حالات واشعارومقالات شماره‌ای ازشعرا وفضلای معروف آنزمان است که ازین حیث اهمیت بزرك تاریخی نیزدارد مخصوصاً تـرجمه فضلاوشعرا که بزمان مؤلف نزدیکتر بوده‌اند مانند فردوسی یابا مؤلف همعصر بوده‌اند معزی و خیام بسیار سودمند است .

حدائق السحرـ حدائق‌السحرفی‌دقائق الشعر کتابی است درصنایع شعـری و قدیمتر تألیف‌فارسی دراین‌فن‌است که بدست مارسیده وتالیفات سابق بر آن مانند ترجمان‌البلاغه فرخی ونظایر آن‌ازبین رفته است .

این کتاب به نثربلیغی نوشته شده وآمدن امثال و شواهد خوب به نثر و نظم فارسی وعربی اهمیت و ارزش آنرا بیشتر کرده .

مؤلف آن رشیدالدین محمد و طواط از شعرا و ادباء قرن ششم بودکه‌کتاب ترجمان‌البلاغه فرخی را بحضوراتسزخوارزمشاه (۵۲۱ـ۵۵۱) آورد و درنتیجه‌بحکم آن پادشاه بتألیف حدائق‌السحرقرارداد واین‌کتاب مفیدرا درهمان اوان یا چندسال بعد تصنیف نمود .

مقامات حمیدی . مقامات حمیدی‌کتاب معروفی است بفارسی مسجع وقصد مؤلف آن نظیره‌گوئی بمقامات حریری و بدیع همدانی بوده . این کتاب مرکب است ازبیست و سه مقامه و درآن مطالب ادبی و مباحثات و مناظرات ولغز بوده ومنظور اصلی مؤلف ابداع طرزمقاله نویسّی بفارسی و درج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده است . مصنف‌کتاب حمیدالدین ابوبکربن عمربن محمود از قضاة و ادبای نامی بلخ بود ونامیان زمان مانند انوری اورا دراشعار خود ستودند . تألیف مقامات‌اواسط قرن ششم‌بعمل آمد وخود حمیدالدین بسال ۵۵۹ درگذشت .

ذخیره خوارزمشاهی ـ ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در

ادویه و سموم و امراض گوناگون و تشخیص آنها و آن مرکب است از ده کتاب و هر کتاب عبارت است ازچندین گفتار وباب . مؤلف آن زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل حسن جرجانی است که بسال ۵۰٤ بفرمان ابوالفتح قطب‌الدین محمد خوارزمشاه پسرانوشتکین (٤۹۰- ۵۲۱) بخوارزم آمد ودر آنجا اقامت جست و این کتاب سودمند را بنام همان حکمران تألیف نمود . وفات مؤلف را بسال ۵۳۱ نوشته‌اند .

مرزبان نامه - کتابی است مشتمل بداستانها وقصه ها و حکایتها وافسانه ها که غالباً مانند کلیله ودمنه اززبان حیوانات نقل شده این کتاب را مرزبان‌بن‌رستم‌بن شروین ازملوك طبرستان که خاندان آنها را باوندیان یا آل باوند میگفتند دراواخر قرن چهارم هجری بلغت قدیم طبرستانی تألیف کرده است . در اوایل قرن هفتم یکی از ادبا و منشیان درجه اول آن عصر موسوم به سعدالدین و راوینی که ظاهراً اهل آذربایجان بوده آنرابفارسی‌فصیح ادبی درآورده وبنام‌ربیب‌الدین‌هرون‌وزیر ازبك‌بن محمد از اتابکان آذربایجان موشح نمود .

نخبه‌ای از دانشمندان و بزرگان ایرانی که بیشتر بتازی نوشته‌اند

شیخ طوسی - شیخ ابوجعفرمحمدبن حسن طوسی برحسب زمان بعد ازابن بابویه وکلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه بود . تحقیقات او درحدیث و تفسیر و فقه و رجال وکلام وادب مرجع علمای شیعه است . ازتألیفات معروفش کتاب‌استبصار و تهذیب‌الاحکام و کتاب العدة فی‌اصول وکتاب‌الرجال و کتاب‌الغیبه است . شیخ در کتاب التبیان را تصنیف کرده که معروف است نیز تألیفی مفید دارد بنام فهرست کتب الشیعه و اسماء المصنفین تولدش بسال ۳۸۵ در طوس و رحلت او در ٤٦۰ بود .

غزالی - از سرامدان و مشاهیر علمای دوره سلجوقی یکی حجةالاسلام امام ابوحامدمحمدبن‌محمدبن‌محمدبن‌احمدغزالی‌است غزالی‌بسال چهارصدوپنجاه‌درطوس تولد یافت‌در آنجا ودرجرجان و درنیشابوربتحصیل علوم پرداخت ودربسیاری ازعلوم خاصه فقه وحکمت بمقام اجتهاد رسید .

اوایل جوانی را در تعلیم و اقتفاء از مشایخ متصوفه صرف کرد از اولین معلمین وی در نیشابور امام الحرمین ابوالمعانی بود . غزالی بعد از تحصیل ، بوعظ و

درس وتألیف پرداخت‌وشهرتی بسزا رساند وبخدمت‌وزیر نظام‌الملك رسید ودرنزد او بپیشگاه سلطان ملکشاه‌تقرب پیداکرد در سال چهارصد وهشتاد وچهاربموجب دعوت خواجه نظام‌الملك برای تدریس‌درمدرسه نظامیه ببغداد رفت وچهار سال در آنجا تدریس نمود در اینجا حدود سیصد تن از طلاب علم ودانش در محضرش دانش آموزی میکردند . وبعضی از تألیفات خودرا در این موقع انجام داد بعد از عالم ظاهر بعالم باطن رجوع نمود و تحولی عظیم روحانی در حل او پدید آمد و در اثر این تحول که در آن موقع حدود ۳۹ سال داشت میل باعتزال کرد وامااحمد غزالی برادر خود را جانشین خود قرار داد و از مدرسه انفصال جست و سفر حج اختیار کرد ومدتی در سوریه ماند ودر آن‌جا در عزلت واختفاء زیست وتنها با عرفاء ومتصوفه معاشرت داشت . یکی از تألیفات معروف خود را که موسوم است به احیاء علوم‌الدین و آن در فقه واحکام واخبار وکلام ومذاهب وبخصوص اخلاق اسلامی است در آن خطه تألیف نمود . کتاب‌های دیگر غزالی در فقه وعلم وقرآن وحدیث و حکمت متعدد است از آن جمله است مقاصد الفلاسفه وتهافت الفلاسفه در حکمت ومعیارالعلم در منطق . از رسالات مهم غزالی که حاوی شمه‌ای از شرح حال وتجارب‌روحانی وعقاید اوست‌رساله المنقذ من‌الضلال است . غزالی بعدازعودت از سوریه باز مدتی در نیشابور در مدرسه نظامیه تدریس نموده بعد عزلت گزید و تنها با وعظ و تدریس در حلقه مشایخ صوفیه و علماء بسر برد تا اینکه در ۵۰۵ یعنی بسن ۵۵ در طوس وفات یافت .

شیخ طبرسی - شیخ ابوعلی فضل‌بن حسن طبرسی‌مانند شیخ‌طوسی ازبزرگان فقهای شیعه بود ودر حدیث وتفسیر وفقه تحقیق واجتهاد نمود بسی از علمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند از مؤلفات معروف او مجمع البیان است که از تفسیرهای بزرك ومعتبر شیعه محسوب‌است . وفات شیخ طبرسی در ۵٤۸ یا ۵۵۰ درسبزوار وقوع یافت .

امام‌فخررازی - ابو عبدالله‌فخرالدین محمدرازی از ائمه حکماء ومتکلمین وفقهاء زمان‌خود ودرعلوم‌اسلامی ازسرامدان وبزرگان اسلام‌بشمار است.عمده‌اقامتش درهرات ومجالس وعظ ودرس او زیارتگاه خاص‌وعام ومقصد انام بود.

از تألیفات مهم او کتاب نهایةالعقول و کتاب المحصل در کلام وحکمت و کتاب المباحث المشرقیه در تصوف و کتاب المحصول دراصول فقه وشرح اشارات ابوعلی سینا در منطق وحکمتست . تولد او بسال ۵۴۳ وفاتش بسال ۶۰۶ درهرات اتفاق افتاد .

شهاب الدین سهر وردی - شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرك سهروردی معروف بشیخ اشراق منسوب ببلده سهر ورد زنجان از نخبه علماء حکمی واشراقی عصر خود بود از مجلس درس فخرالدین رازی استفاده نمود در اصول وحکمت تألیفات داشت .

تألیف معروفش حکمةالاشراق نام دارد که در شرح مسائل فلسفی موافق ذوق عرفان واشراق است . سهر وردی در ۵۴۹ بدنیا آمد وبسال ۵۸۷ درحلب بامر ملك الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی (۵۸۲-۶۱۳) بجرم اشتغال بحکمت مقتول شد . یك شهاب الدین سهروردی دیگر نیز موسوم به **ابوحفص محمد بن محمد** ازعرفای نامی قرن هفتم بود که در ۶۳۲ وفات یافت و کتاب عوارف المعارف در تصوف ازوست و سعدی در بوستان ازویاد کرده .

میدانی - ابوالفضل احمدبن محمد میدانی از اهل نیشابور درقواعد ولغت عرب استاد بود ودر نحو تألیف دارد . معروفترین آثار اواز کتاب مجمع الامثال است که امثال مشهور عرب را محتوی است و السامی فی الاسامی است که اسامی دینی و نجومی وجغرافیائی وحیوانات با ترجمه های فارسی در آن آمده . میدانی بسال ۵۱۸ در نیشابور وفات یافت .

زمخشری- ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی درلغت ونحو وحدیث و تفسیر محقق بود . از تألیفات مشهور الکشف عن حقیقةالتنزیل است درتفسیر و المفصل استدر نحو . همچنین کتابی بنام اساس البلاغه در تحقیق لغت عربی و کتاب لغتی مفید از عربی بفارسی باسم مقدمةالادب دارد . تولدش در زمخشر ۴۶۷ ووفاتش بسال ۵۳۸ اتفاق افتاد .

شهرستانی - ابوالفتح محمدشهرستانی نیز ازفضلای ایران بود . درچهارصد وهفتاد ونه در شهرستان تولد یافت در فقه وکلام وعلم ادیان صاحب تحقیق است.

تالیف معروفش کتاب الملل والنحل در تعریف فرق اسلامی ومذاهب و

شرح آراء حکماء است وفات شهرستانی بسال ۵۴۸ اتفاق افتاده .

ازفضلای دیگر ابنعصر **ابوالحسن علی بن حسن باخرزی** از قصبه باخرز بین نیشابور وهرات است که در فقه وادب استاد بود واشعار بتازی سرود .

تألیف معروف او **دمیة القصر** نام دارد و در آن شرح حال و منتخب اشعار دویست وبیست وپنج تن ازشعرای عربی گوی عصر خودرا که شماره‌ای از آنان ایرانی بوده اند آورده وازادبا ونویسندگانی نام برده . سال وفات اورا ۴۶۸ نوشته اند

دیگر **ابوبکر عبدالقاهر بن عبد الرحمن جرجانی** که ازاستادان علم نحو بود و تألیفات مهم دارد و از آنجمله است کتاب العوامل در نحو وفاتش بسال ۵۰۲ واقع شد .

دیگر **ابواسمعیل حسین بن علی طغرائی اصفهانی** بود که وزارت مسعود بن محمدبن ملکشاه ازسلجوقیان عراق ۵۴۷ - ۵۳۸ داشت یعنی مشیر وصاحب تدبیر او بود بهرحال ازجمله ادباء وشعرای نامی عصرخود معدود است و تالیفات و دیوان اشعارلطیف عربی دارد . قصیده معروف عربی موسوم بهلامیة العجم ازاوست . طغرائی بسال ۵۱۴ کشته شد .

دیگر **انوشیروان بن خالدبن محمد کاشانی** وزیر سلطان محمود بن محمدبن ملکشاه (۵۱۱-۵۶۵) اولین سلجوقیان عراق که ازجمله ادباء ومورخین بود .

دیگر **ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی** معروف به **خطیب تبریزی** که درادب ولغت عربی مقام بزرگی داشت و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد در عروض و قوافی و اعراب قرآن و شرح معلقات و شرح دواوین عربی تالیفات دارد وفاتش بسال ۵۰۲ اتفاق افتاد .

مآخذ - کتابهای فارسی راجع بتصوف وشرح حال مشایخ واولیاء: کشف المحجوب چاپ روسیه - ایضا اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید چاپ روسیه و چاپ ایران باهتمام آقای مهریار و تصحیح آقای بهمنیار - ایضاً تذکرةالاولیاء شیخ عطار چاپ فرنك با مقدمه بقلم آقای محمد قزوینی - ایضاً نقدالنصوص جامی - ایضاً نفحات الانس جامی - ایضاً گوهر مراد تألیف ملا عبدالرزاق لاهیجی - ایضاً شرح گلشن رازمحمد لاهیجی ایضاً تاریخ ادبی براون ج ۲ - ایضاً قسمت اول رساله دکتر رضا زاده شفق چاپ برلین (آلمانی) .

در باب سلجوقیان : راحة‌الصدور تألیف راوندی‌چاپ فرنگ‌و برای‌اخبار وحکایاتی راجع بشعرا و نویسندگان و ادیبان مانند باباطاهر و معزی وانوری وطغرائی بفهرست آن کتاب رجوع شود .

راجع به باباطر : گذشته از راحة‌الصدور مقدمه دیوان باباطاهر چاپ طهران به اهتمام مجله ارمغان – ایضاً برون جلد دوم .

رسائل خواجه عبدالله انصاری چاپ ارمغان ۱۳۱۹ باتصحیح آقای تابنده گنابادی تاریخ برامکه ازبهترین منشآت قرن‌چهارم وپنجم باهتمام‌آقای عبدالعظیم قریب گرگانی ۱۳۱۳

فهرست نسخ خطی ریوج ۲ – (برای‌تذکره‌های فارسی رجوع بآخر کتاب‌شود) فرهنك اسدی چاپ فرنك ایضاً چاپ طهران باتصحیح آقای اقبال – مقدمه‌دیوان‌ناصر خسرو بقلم مرحوم تقی زاده چاپ برلین – دیوان ناصر خسرو چاپ طهران با مقدمه آقای تقی‌زاده

راجع بقطران و زمان او : شهریاران گمنام تألیف آقای کسروی ـ ایضاًمنتخبات فارسی (کریستوماتی) تألیف شفرج ۲ – ایضاً سفرنامه ناصرخسرو چاپ برلین – ایضاً ابن‌الاثیر حوادث سالهای ۴۱۸و۴۳۲و۴۵۰ـایضاً تاریخ ابن خلدون چاپ مصرص۴۹۶ دیوان سنائی به تصحیح آقای مدرس رضوی طهران ـ سیرالعبادالی‌المعاد حکیم سنائی باهتمام آقای کوهی بتصحیح آقای سعید نفیسی۱۳۱۶ـ ویس ورامین فخرالدین گرگانی بتصحیح آقای مجتبی مینوی ج ۱ طهران ۱۳۱۴ .

راجع بخیام : تعلیقات چهار مقاله چاپ فرنك بقلم آقای محمد قزوینی وحکایات متن‌همان کتاب‌ـ ایضاً تحقیقات آقای کریستنسن Christensenn در کتاب‌خودموسوم‌به رباعیات خیام (انگلیزی) ایضاً مقدمه آقای نفیسی بچاپ طهران رباعیات خیام ـ ایضاً مقدمه آقایان دکتررضا توفیق و حسین دانش‌به رباعیات خیام ـ چاپ استانبول(ترکی).

راجع بعطار : تذکرة‌الاولیاء چاپ فرنك با مقدمه آقای محمد قزوینی‌ـ دیوان عطار با تصحیح آقای سعید نفیسی‌طهران ۱۳۱۹ ـ احوال وآثارعطار تألیف‌آقای‌سعید نفیسی طهران ۱۳۲۰

راجع به انوری و معزی : حکایات چهار مقاله عروضی سمرقندی چاپ فرنك و طهران – ایضاً تحقیقات ژوکوسکی درباب انوری که خلاصه آنرابراون درتاریخ‌ادبی خودآورده‌ـایضاً حبیب‌السیر چاپ بمبئی ج ۲ ص ۱۰۳ ـ ایضاًتاریخ راحة‌الصدوروتاریخ گزیده ـ دیوان امیر معزی با مقدمه بتصحیح آقای عباس اقبال طهران ۱۳۱۸ بهترین شرح حال مسعود سعد مستخرج از اشعار و اقوال خودش بقلم آقای محمدقزوینی چاپ فرنك (ترجمه انگلیزی) دیوان مسعود سعد بتصحیح و مقدمه آقای رشید یاسمی چاپ طهران ۱۳۱۸ ـ « حصارنای » شرح حال مسعود سعد تألیف آقای سهیلی خوانساری‌ـ دیوان جمال‌الدین اصفهانی (مختصر) باهتمام آقای ادیب نیشابوری طهران‌ـ دیوان‌کامل

جمال‌الدین اصفهانی با تصحیح و حواشی آقای وحید دستگردی طهران ۱۳۲۰ـ دیوان ابوالفرج رونی باهتمام آقای وحید دستگردی‌طهران ۱۳۰۴ ـ تحقیقات خانیکوف‌راجع به خاقانی که در جلد دوم براون خلاصه شده ـ ایضاً تاریخ ادبیات تألیف اته(آلمانی) سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع‌الزمان فروزانفر چاپ طهران ج ۲ـ دیوان خاقانی بتصحیح آقای عبدالرسولی چاپ طهران ۱۳۱۶ .

نظامی و زمان او : مقدمه خمسه چاپ سنگی‌ـطهران‌ـ ایضاً اخبار نظامی تألیف باخر (آلمانی) چاپ آلمان ۱۸۷۱ ـ ایضاًبراون ج ۲ ایضاً تاریخ‌ادبیات اته‌مقالات‌آقای سعید نفیسی در مجله ارمغان سال ٤ شماره ۳و٤ـو مقاله پروفسور ریبکا سال۱۶شماره اول ایضاً توضیحات مفید ریو در فهرست نسخ خطی فارسی ج ۲ ایضاً ابن‌الاثیرحوادث سال ۶۲۲و۶۲۵ ـ خمسه نظامی باانضمام‌منتخبات نصایح‌بعنوان‌اندرزنامه و دیوان‌وشرح حال نظامی بعنوان گنجینهٔ‌گنجوی بهمت و تصحیح آقای وحید دستگردی‌طهران‌مقدمه حدائق‌السحر چاپ طهران قلم آقای اقبال ـ عمعق بخارائی بقلم آقای‌ذبیح‌الله‌صفامجله مهر منطبعه طهران شماره‌های۳و٤سال‌سوم‌ـمقدمه کشف‌المحجوب چاپ روسیه (روسی) تذکرة‌الاولیاء در دو مجلد چاپ فرنك با مقدمه آقای قزوینی ـداستان لیلی و مجنون و مقایسه ادبی با رومئو ژولیت تألیف‌آقای علی‌اصغر حکمت طهران ۱۳۲۰ـسیاستنامه چاپ طهران .

شرح حال بیهقی بقلم دکتر رضازاده شفق در مجله ارمغان شماره ۱۲ سال ۱۱ و شماره‌های ۱ و ۲ سال ۱۲ ـ مقدمه راحة‌الصدورچاپ فرنك با اهتمام آقای‌محمداقبال با شرح حال مؤلف بقلم خودش ـ مقدمه قابوسنامه بقلم آقای نفیسی‌چاپ‌طهران۱۳۱۲ مقدمه مرزبان نامه بتصحیح آقای قزوینی چاپ طهران ۱۳۱۱ .

کلیله و دمنه با مقدمه آقای عبدالعظیم قریب ـ ایضاً منتخب کلیله و دمنه با مقدمه و اهتمام آقای قریب چاپ طهران ۱۳۲۰ ـ کیمیای سعادت چاپ طهران باهتمام آقای احمد آرام ـ غزالی‌نامه تصنیف آقای جلال همائی طهران۱۳۱۸ ـ چهارمقاله چاپ‌فرنك با مقدمه و حواشی‌آقای محمد قزوینی‌ـمقامات حمیدی چاپ تبریز ـ ذخیره‌خوارزمشاهی نسخه خطی کتابخانه سپهسالار طهران ـ مقالات راجع به امام‌فخررازی‌بقلم‌آقای سعید نفیسی در مجله مهر طهران

راجع بدانشمندان و فقها (گذشته از کتاب های فوق) مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری‌ـروضات‌الجنات‌خوانساری ـ قصص‌العلماء تنکابنی ـ فهرست شیخ طوسی فهرست ابن‌الندیم ـ و دیگر کتب رجال مانند طبقات‌الاطباء ابن ابی‌اصیبعه ـ وطبقات الشافعیه تألیف سبکی ـ و معجم‌الادباء یاقوت ـ و اخبارالحکماء قفطی ـ ایضاً خاندان نوبختی تألیف آقای اقبال ـ تاریخ ادبیات عرب برو کلمان ـ و فیات‌الاعیان تألیف ابن خلکان .

٤ ـ عصر مغول و تیموریان

استیلای مغول بایران باحمله چنگیزخان ازطرف ترکستان در اوایل قرن هفتم هجری شروع نمود ومنجر به تاسیس سلطنت احفاد او درایران شد که تا اواسط قرن هشتم هجری بنام ایلخانان حکمفرمائی کردند در حمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خودرا به خوارزمشاهان داده بود وعلاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت ودر کارزار بامغول مغلوب شدوسلسله خوارزمشاهی بتاریخ ششصد وبیست وهشت بدست آنقوم منقرض گردید.

ازجمله معاصرین ورقیبان خوارزمشاهان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتند ولی باآنها ازدرتدبیر واطاعت درآمدند وخراجگزاری آنها را پذیرفتند وجنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند وبالاخره درحدود ششصد وهشتاد و شش انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاله ایلخانی هلاکو وازدیگر سلاطین معروف آن آباقاان و غازان واولیجایتو بودند غـازان، اول سلطان مغول بود که در ایران اختیار دین اسلام نمود.

قریب نیم قرن بعد ازانقراض مغول تیموریان که اصلا با مغول خویشاوندبودند بنای سلطنت درایران گذاشته وتااوایل قرن دهم یعنی شروع کارصفویه فرمانفرمائی نمودند

ازمعروفترین افراد سلاله تیموریان تیمورلنگ وشاهرخ والغ بیك وابوسعیدبودند

سلاله‌های کوچك دیگرنیز با انقراض مغول درنقاط مختلف ایران بوجودآمده بود مانند جلایریان وسربداران وآل کرت ومظفریان و قره قوینلو که اغلب آنها در نیم قرن فاصله بین انقراض ایلخانان وظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند.

فتنه مغول و حمله تیمور یکی از مصیبت های بزرك تاریخ است که نـه تنهـا بایران روی آورد بلکه یك قسمت مهم آسیا واروپا را ویران و پریشان نمودتقریباً

تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران ردیف هزاران ده وقصبه نهب وتخریب و ساکنـین آنها قتل عام شدند. تأثیراین هدم وقتل وغارت در ادبیات وعلوم زیاد بود. نه تنها شماره‌ای ازعلما و فضلا با فجیعترین وضعی کشته گردید بلکه مساجد ومدارس وابنیه متبرکه و موقوفه وکتابخانه‌هاکه حاوی کتب بیشمار و خزاین علوم وآثار بود طعمه یغما وچپاول گشت وپایمال ونابود شد و بقیةالسیف از اهل دانش متـواری و فراری شدند ودرآن نقاط نام ونشانی از علم وفضیلت نماند و بداوت و وحشت به دانش و معرفت غلبه نمود ولی با اینهمه فتنه و تخریب که در این سرزمین روی داد آثار علم وادبیات ایران کاملا عرضه زوال نگشت بلکه بعد ازدوره اول صدمات مغول بازفرصت جسته ورستاخیز نمود حتی دربعض شعب علوم مخصوصاً درفن تاریخ دوره مغول وتیموری دارای امتیاز گردید و توان گفت اینعصر کلیه درتاریخ ادبی ایران اهمیتی پیـدا کرد. علت این تضاد آنکه اولا اساس تمدن وعلوم وادب در ایران از زمان ساسانیان روی بترقی نهاده وبمرورایام به‌نضج وکمال رسیده وصدها اشخاص دانشمنددرهرگوشهٔ این سرزمین ظهورنموده وتألیفات وآثارازخود بیادگار گذاشته بودند وسخت بود اینهمه ذخیرهٔ معنوی که یادگاراعصار وبس محکم واستوار بود بایك حمله مغول هرچندسخت وخونریزانه باشد ازبین برود. مقداری ازکتب وآثاربتصادف از نظر وحشیان مغول مکتوم ماند. مقداردیگررا بشهرهای دوردست بردند. همچنین شماره‌ای از بزرگان و دانشمندان از دست جلادان مغول جان بدربردند ومخصوصاً بولایات جنوبـی ایران که از تخریبات آنقوم یغماگرمصون بود پناه آوردند و عده‌ای بهندوستان و آسیـای صغیرالتجا نمودند و درآن نقاط به فرصت بنشر ادبیات وعلوم ایرانی همت گماشتند.

ثانیاً سلاطین مغول وتیموری با اینکه درابتداء درنده وآدمی‌خواربودند بعد از اقامت در ایران ومألوف شدن با افکار آن سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی تاخت وتازوخواص حرص وآزخود را باختند وبتدریج بتمدن اسلام و ایران آشنائی بهمرسانیدند وبصحبت علما وفضلاگرویدند و بعض آنان خودکسب هنر کردند و اهل هنررا حمایت نمودند حتی شماره‌ای ازدانشمندان ایران را مانند خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان وبرادرش عطاملك جوینی ورشیدالدین فضل‌الله بمشورت یا بوزارت و امارت برگزیدند وهریك از این اشخاص

بنوبه خود اهل فضل را حمایت و تشویق نمودند. خواجه نصیر که بدربار هلاکو احترامی بزرگ داشت ازعلمای بزرك ونامی ایران بود وصدهاشاگرد درحلقه تدریس خود داشت ونشرفضایل ایرانی واسلامی مینمود. صاحب دیوان وزیر آباقاان مربی دانشمندان بود و استادی مانند شیخ سعدی اورا مدح و تحسین میکرد.

برادرش عطاملك جوینی که از طرف شاه مغول حکومت داشت همت به بسط علم وادب گماشت. اصلا خاندان جوینی در نشرمعارف ایرانی بفضل سبقت و حسن خدمت ممتازبود.

رشیدالدین فضل‌الله وزیرغازان از دانشمندان وطبیبان و مورخان زمان خود بود و درعقل وتدبیرنظیر نداشت.

پس عجب نیست که درعصر مغول و تیموری باآنهمه ویرانی و پریشانی ادبا و فضلای نامی بدرآمدند. نه‌تنها بعضی شعرای درجه اول ایران مانند سعدی در آن دوره شهرت یافتند و مولانا جلال‌الدین رومی و حافظ وجامی ودیگران از مورخین نویسندگان و شعرا در آن عصر ظهور کردند بلکه محیط ایران عده‌ای از امرا و شاهزادگان مغول و تیموری را ترتیب نمود و از میان آنان اشخاص صاحب ذوق پیدا شدند مخصوصاً خود تیمور با همهٔ درشتی و شقاوت وخونخواری از درك لذاید معنوی ادبیات اسلام و ایران بی‌نصیب نبود و مجالس ادبا و ظرفاء را خوش داشت. اولاد واحفاداو نیز کمابیش اهل فضل و دانش دوست بودند از آن جمله بود الغ ـ بیك که دانشمندان را تشویق نمود و میل و استعدادی نسبت به‌علم نجوم نشان دادو خود زیجی ساخت بایسنقر برادر الغ بیك نیز ذوق مخصوص ادبی داشت و اشعار و آثار فارسی را بدقت وهوش مطالعه مینمود و مجلس او همواره مجمع شعرا و مورخین وخوش نویسان ونقاشان ایرانی بودخود درخط استاد بود و رقم استادانه او بر طاق و پیرامن سردر مسجدگوهر شاد مشهدکه آیاتی از قرآن شریف نوشته جلوه‌گراست. هموبودکه امرکرد نسخه‌ای از شاهنامه را برای او استنساخ کردند ومقدمه مفیدای برآن نوشتند وامروز قدیمترنسخه معروف شاهنامه‌که در دست‌است همان نسخه بایسنقری است‌که بسال هشتصدو بیست ونه تحریریافته. نیز از احفاد دانش پرور تیمور ابوالغازی سلطان حسین بود که در هرات و اطراف قریب چهل

سال حکومت داشت ودربارابن حکمران مرکزفضلاء وشعراء مانند جامی ومورخین وادبا مانند دولتشاه وحسین واعظ وخواندمیر ونقاشان ماهر مانند بهزاد و شاه‌مظفر وخوشنویسان مانند سلطانعلی مشهدی بود و جمله بهرمند تشویق ابن امیر بزرگ و وزیردانشمند او علیشیرنوائی بود. نیزشاخه هندی تیموریان ادبیات ایران‌راترویج کرد وهندوستان در زمان‌اعقاب بابرتیموری مرکزتألیفات وترجمه های فارسی گردید چنانکه درفصل دیگربیاید.

درمیان سلسله های دیگرنیز اهل فضل‌کم نبود چنانکه ابوبکروپسرش سعد ازاتابکان فارس حامی سعدی بودند واهل فضل راکه ازیورش مغول‌گریخته و پناه آورده بودند نگهداری مینمودندوشاه شجاع ازمظفریان مشوق‌حافظ بودوفخرالدین ازآل‌کرت مقرخود را مرکزادباء قرارداده بود.

ازحوادث مهم ادبی این عصرانتشارزبان فارسی بود در خارج ایران زیرا در نتیجه تشتت و مسافرت ومهاجرت‌ادبای ایران وبتأثیربعضی ازسلاطین تیموری بامغول در هند زبان فارسی در اطراف وممالك مجاور خاصه هندوستان رواج یافت و نویسندگان و مؤلفان و سخنگویان فارسی در آنسامان پدید آمدند و شعرای نامی فارسی زبان هند مانند امیرخسرو وفیضی دکنی وعرفی شیرازی از این تاریخ ببعد شهرت‌کردند واین سخنگویان‌گذشته ازهند درترکیه نیزمورد تقدیروتقلید گشتند و بدینوسیله برواج زبان فارسی درآنمملکت خدمت‌کردند.

ولی افسوس‌که اوضاع غیرطبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی را نیز مخصوصاً در نثرمصنوعی وغیر طبیعی واردکرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تاحدی متروك شد وشماره‌ای ازنویسندگان به لفاظی پرداختند ومطالب را بالاستعاره ومجاز وکنایه وطول و تفصیل اداکردند و عبارت پردازی و درج کلمات ناهنجار عربی و استعمال حشو وزواید و بکاربردن الفاظ وعبارت غامض بی معنی و تشبیهات ناروا و مبالغه های بیجا مرسوم‌گردید حتی ادای مطالب تاریخ‌تابع این اصول الفاظی شد بطوریکه برای بیان مطلبی کوچك گاهی صحایف بزرك را بعبارات غلیظ و ثقیل پرکردند و اگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ وصاف که ازآثار مهم این عصراست باسبك مکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفین واقع گردید مثلا با تاریخ

بیهقی برابر کرده شود فراق فاحش میان دواسلوب دیده‌خواهدشد وتنزل صریح‌سبك زبان فارسی معلوم خواهد گشت .

بدیهی است این سبك عمومیت نداشت بلکه نویسندگان درنظم و نثر همان طرزقبل ازمغول را مرعی داشتند یالااقل مانند دیگران غرق ظاهر پردازی نبودند ونثر و نظم فصیح شیرینی میساختند وعلت اختلاف بین آثاری مانند گلستان وتاریخ جوینی باتاریخ وصاف وجامع‌التواریخ که جمله ازیك عصرند همین‌است :

در مورد نظم دوره مغول میتوان گفت که شعرعرفانی نمونه های کامل پیدا کرد ودرواقع بهترین ولطیف ترین معانی تصوف در این عصر بقالب عبارت موزون فارسی اندر آمد ونامی ترین گویندگان این طرزمانند حافظ وجامی‌خاصه‌جلال‌الدین رومی دراین دوره ظهور کردند و شاید یکی از عوامل قوت پیدا کردن این مسلك همانا ظلم و اعتساف وتجاوز و اجحاف مغول باشد که صاحبدلان ایران در برابر این طغیان چون ازجهان بیرون رنجیده ودل شکسته شدند لاجرم رو بعالم درون آوردند ودرمعنویت و تأمل و مطالعه و ریاضت تسلی خاطر جستند و شورش و آشوب عالم ظاهررا بسکوت و آرامش وصفای عالم باطن معاوضه کردند.

ازتأثیرات فرعی استیلای مغول وتیموریان یکی نیز ورود شماره زیادی کلمات مغولی و ترکی بفارسی بود که هنوز عده ای از آن در زبان حاضر فارسی باقی و متداولست اینك برای مثال معدودی از آن لغات بیگانه ذکر میشود : ایلغار (هجوم) یغما (تاخت و تاز وغارت) چپاول (غارت) یورت و اردو (قرار گاه و سپاه) ایلچی (فرستاده . نماینده) قراول (پاسبان . سرباز) تومان (دههزار ، بیور) نویان (درجه ولقب شاهزادگان مغول) کوچ (رحلت رهسپارشدن) اوغراق (توشه، زادراه) تمغا (مهر) .

همچنین است القاب‌خان(قاان) وخاقان وخاتون واسامی خاصه مانند البتکین وسبکتکین وخان بالیغ وابش ومنکبرلی وتکش وتغلق ونظایر آنها .

شعرا و سخنگویان معروف

سعدی - مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره های قدر اول آسمان ادب ایرانست که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را باعلی درجه

فصاحت رسانید وبهتر نمونه بلاغت را بدست داد ودر واقع مفاد این بیت راکه‌خود فرمود :

هفت کشور نمیکنند امروز　　　　بیمقالات سعدی انجمنی

درهرعصری مقبول اهل ذوق و ادب قرار داد .

سعدی بنا بدلالت بیتی ازبوستان که آنرا در۶۵۵ تالیف کرده وگفته است :

الا ایکه عمرت بهفتاد رفت　　　　مگرخفته بودی که برباد رفت

(در صورتیکه این بیت را خطاب بخودش گفته باشد) بایستی در سال ۵۸۵ تولد یافته باشد و اگر بیت دیگر راکه در گلستان آمده وعبارت ازین است :

ایکه پنجاه رفت ودر خوابی　　　　مگر این پنجروزه دریابی

در تاریخ تالیف گلستان یعنی ۶۵۶ ساخته و خطاب بخویشتن گفته است پس تاریخ تولدش سال حدود ۶۰۶ خواهدبود .

قرائن تاریخی فرض دوم را بیشترنزدیك بحقیقت میکند . نخست آنکه‌در کلیات سعدی ذکری از اتابك سعد زنگی سلطان فارس (۵۹۹ - ۶۲۳) نشده در صورتیکه شاعرمنتسب بدان خاندان‌بود وشاهان‌آنرا مدح کرد پس‌معلوم میشودشاعر درزمان سعد هنوز بسیارجوان وگمنام بوده . دوم آنکه چون وفات سعدی بین۶۹۱ و۶۹۴ اتفاق افتاد تولد او، دراوایل قرن طبیعی‌تر بنظرمیآید تا در۵۸۵ که عمراورا بیشتر ازصدسال میکند .

سوم آنکه سعدی در گلستان و بوستان وازواعظان واستادانی مانند ابوالفرج بن جوزی (متوفی درسال ۶۵۶) وشهاب الدین سهروردی (ابواحفص عمربن محمد مؤلف عوارف المعارف متوفی درسال ۶۳۲) طوری نام میبرد که باو پند واندرز می‌فرموده‌اند و معلوم میشود موقع ارشاد وتدریس این بزرگان در بغداد شاعرما ، تلمذ میکرده‌وخوشه دانش میچیده وجوانی نورس بوده ومعقول اینست که در این‌روزگار حداکثر حدود بیست واند سال داشته باشد نه بیشتر .

پس تولد او در حدود ۶۰۶ چنانکه بیت ایکه پنجاه رفت ودر خوابی . . . می نمایاند بنظر درست میآید .

شاعر دراوایل جوانی از نوازش پدر محروم گردید چنانکه خود گوید :

مرا باشد از حال طفلان خبر — که در طفلی ازسر برفتم پدر
من آنکه سر تا جور داشتم — که سر در کنار پدر داشتم

اجدادسعدی اهل علم ودانش بوده ودر علوم دینی اشتهار داشته اند چنانکه فرمود :

همه قبیله من عالمان دین بودند — مرا معلم عشق‌توشاعری آموخت

سعدی در شیراز به تحصیلات آغاز کرد سپس ببغداد رهسپار شد ودر آنجا درمدرسه معروف نظامیه ودر دیگرمحافل علمی کسب فضایل وعلوم نمود .

ازجوانی روح بی آرام داشت وپای بند بیکجا نبود و گردش اطراف جهان و دیدن مردمان را میخواست و در واقع این ابیات ترجمان حال خودش بود :

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار — که‌بروبحرفراخست وآدمی‌بسیار
چوماکیان‌بدرخانه‌چندبینی‌جور — چرا سفر نکنی چون‌کبوتر طیار
زمین‌لگدخورداز گاووخر بعلت آن — که ساکنست‌نه‌مانند‌آسمان دوار

گذشته ازشوق جهانگردی وطنش ایران معروض هجوم مغول گردیده فارس گرفتار کشمکشهای بین احفاد خوارزمشاهان و اتابکان واقع شده بود پس دل از زادگاه کند وبجهانگردی آغاز نمود ومسافرتی راکه بین سی تا چهل سال طول‌داشت پیش گرفت و بغداد وسوریه ومکه را تاشمالیهای افریکاگشت وشهرهای مختلف و ملتهای گوناگون بدید و با مذاهب و فرق برآمیخت وبا طبقات مردم اختلاط نمود. شاید قطعهٔ :

ندانی که من در اقالیم غربت — چراروزگاری بکردم درنگی

اشاره بهمین مسافرت باشد . دورنیست آغاز این سفر درسال هجوم غیاث‌الدین خوارزمشاهی بفارس یعنی سال ششصد وبیست ودو باشد و اگر بعض حکایات گلستان تخیلات صرف شاعرانه نیست سعدی کاشغروهند وترکستان را هم دید حتی بموجب روایتی ازسفرمکه به تبریز رفت ودر آنجا اباقاان وصاحب دیوان وبرادرش را دیدار کرد .

بعدازاین سفر طولانی وسیر درآفاق وانفس شاعر جهاندیده بابك دنیا تجارب معنوی و افکار ورزیده بسوی شیراز برگشت ودر این حین درآنجا ممدوح وحامی

او اتابك ابوبکربن سعدبن‌زنگی (۶۲۳-۶۶۸) حکومت میکرد ورفاه وامان‌حاصل بود چنانکه گفت :

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم — پلنگان رهاکرده خوی پلنگی
چنان بود در عهد اول که‌دیدی — جهان‌پر آشوب‌وتشویش‌وتنگی
چنین شد در ایام سلطان عادل — اتابك ابوبکر سعدبن زنگی

دراین‌موقع‌بودکه شاعرفراغتی‌جست ومیل بتألیف و تصنیف نمود وسرودها وگفته‌های خود راگردآورد وبوستان وگلستان را پرداخت واشعار وقطعات‌خودرا فراهم ساخت .

سعدی ازآن نیکبختانست‌که در زمان خود حتی از اوان جوانی صیت‌شهرت خودرا شنید واین ناموری او در زمان اتابك ابوبکر باوج رسید دربوستان‌گوید:

که سعدیکه گوی بلاغت ربود — در ایام بوبکربن سعد بود

در اینموقع یعنی بسال ۶۵۵ بوستانرا برشته نظم وتألیف‌کشید چنانکه گوید:

ز ششصد فزون بود پنجاه وپنج — که من‌گفتم این نامبردار‌گنج

یکسال بعدگلستان را تصنیف‌کرد چنانکه در مقدمهٔ آن‌گفت :

در آنمدت‌که مارا وقت خوش بود — زهجرت ششصد وپنجاه وشش‌بود

گذشته از ایندو استاد را قصاید وغزلیات وقطعات وترجیع بند و رباعیات و مقالات وقصاید عربی هست‌که در دیوان‌کلیاتش جمع آمده .

سعدی گذشته از اتابکان با بزرگان وفضلا و دانشمندان مانند صاحب دیوان وبرادرش عطا ملك ارتباط‌داشت وآنانرا مدح میگفت وباشاعران‌وگویندگان‌معاصر خویش نیز روابط ادبی‌داشت وبساکه مورد‌آسایش آنان واقع میگردید .

چنانکه مجدهمگر که خودانتساب بدربار اتابك ابوبکر داشت گفت :

از سعدی‌مشهور سخن شعر روان‌جوی — کوکعبه فضل است ودلش چشمه زمزم

وخواجه همام‌الدین تبریزی‌که شاعر شیرین سخنی بود وصاحب دیوانرا مدح میکرد در اشاره باهمیت وحسن‌شهرت سعدی‌گوید :

همام را سخن دلفریب‌وشیرین‌هست — ولی چه‌سود‌که بیچاره نیست شیرازی

تأثیر سخن استاد در اخلاف وآواز شهرت او درجهان و نفوذش در ادبیات ایران ومشرق زمین بزرگتر از آنست‌که در این مختصر مشروح گردد وبیجهت

نیست که شماره زیادی از دانشمندان ایران وفضلای جهان بزرگی استاد را بعناوین گونـاگون بیان کرده حتی شاعران نامی نیز بستایش اوزبان آورده بوده‌اند.

لسان‌الغیب خواجه حافظ فرماید :

استاد سخن سعدیست نزد همه‌کس اما　　　دارد سخن حافظ طرز سخن‌خواجو

امیر خسرو دهلوی اینگونه بوی میبالد :

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

همو در قران‌السعدین گوید :

نوبت سعدی که مبادا کهن　　　شرم نداری که بگوئی سخن

نیز در مورد دیگر گوید:

خسرو سرمست اندرساغر معنی‌بریخت　　　شیره از خمخانهٔ مستی که درشیراز بود

سعدی نه تنها در ایران بلکه در کشورهای مجاور اسلامی ودر تمام عالم‌علم وادب از همان عصر خودش تاکنون جزوسخنگویان نامدار بشمار آمده وافکار و اشعار او را از روی شوق ورغبت جسته‌اند کتاب گلستان حتی کتاب درسی سلاطین هند وعثمانی بود وشاهان وشاهزادگان‌آن ممالك اشعار او را از بـر داشتند تا چه ماند باهل علم وادب در زمان ما آثار اوتقریباً بتمام زبانهای مهم عالم نقل‌شده ونامش زبانزد آگاهان جهانست.

سبك استاد در نثر ونظم مورد تقلید بسی ازگویندگان ایران گردید و مقاله ها و کتابها از منظوم ومنثور در تتبع شیوه او بوجود آمد که از آن‌جمله میتوان در تتبع گلستان از روضهٔ خلد مجد خوافی که از شعرای قرن هشتم و بهارستان جامی و نگارستان معین‌الدین جوینی وپریشان قاآنی نامبرد.

وفات اینمرد بزرك میان سالهای ٦٩١ و٦٩٤در مسقط‌الرأس خود شیرازاتفاق افتاد ودر همان شهر مدفونست.

۸ **سبك و افکار** - اگردرتاریخ‌ادبیات‌بخواهیم‌استادانیرا برگزینیم که‌صاحب‌سبك‌ومسلك وابتکارند وازمرحله تقلید گذشته‌اند بدون تردید یکی ازآنان‌سعدی شیرازیست.

چنانکه در بالاهم اشارت رفت سعدی‌در اقسام شعرطبع آزمائی‌نموده والحق در هریك خوب ازعهده برآمده. قصاید سعدی بسبك متقدمین است ولی

معمولا روشن‌تروساده تر وبی تکلفتر است وموضوع آن نعت خداوند وپند واندرز ومراثی ومدایح است. ممدوحین عمده سعدی عبارتند از:

اتابك ابوبکربن سعدبن زنکی‌ششمین پادشاه سلسله سلغریان یااتابکان‌فارس وپسراو سعدبن ابوبکر که سعدی انتساب خاص بدو داشته وگویا تخلص اش هم ازو بود واتابك محمدبن ابوبکربن سعدبن زنکی وترکان خاتون دختر اتابك ومحمود شاه از اتابکان یزد و اتابك سلجوقشاه‌بن سلغرشاه‌بن سعدبن زنکی و اتابك ابش خاتون دختر اتابك سعدبن ابوبکر نیز امیران و حاکمان فارس مانند امیر انکیانو ومجدالدین‌رومی و وزراء و دانشمندان مانند صاحبدیوان شمس‌الدین محمدجوینی وزیر نامی هلاکو و برادرش عطاملك جوینی از حکام و دانشمندان زمان و نظایر آنان . .

نکته‌ای که هست استاد شیرازی در مدح ابداً طول و تفصیل و اغراق و مضمونسازی متقدمین را بکار نبرده و صفتی راکه مدایح استاد را امتیازی خاص می بخشد وازاین حیث نسبت بتمام گذشتگان برتری پیدا میکند همانا عبارتست ازاینکه وی‌باشهامت شگفت انگیزشاهان وامیران زمانرا بعدل ونیکوکاری‌میخواند حتی آنانرا با سپردن روزگار و گذشتن جاه و جلال و تغییر احوال متنبه ساخته وبیدار میکند واینگونه اندرز دلیرانه تا آن زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه‌در ادبیات همه جهان سابقه نداشت ومیتوان آنرا نمونه و دلیل فکر آزاد و فرهنگ عالی کشورماگرفت زیرا شاعرایرانی هفتصد واند سال‌پیش که همه‌جهان غرق‌تاریکی جهل وخموشی بود اینچنین چراغ هدایت فرا راه فرمانروایان عهد خود داشت و حقایق را باآنان زور وزرداشتند بی‌پرواگفت. اینك چند بیت ازراه نمونه در اینباب نقل میشود تا روح حقپرستی و آزادگی درادبیات ما وارزش سخن استاد معین گردد ومعلوم شود که بقول خود شاعر:

نه هرکس‌حق تواند گفت گستاخ　　　سخن ملکی است سعدی را مسلم

درضمن قصیده‌مدیحه مجدالدین که درسال ٦٨٠ حکومت‌شیرازداشت گوید:

جهان برآب نهاده‌است‌وزندگی برباد　　　غلام همت آنم که دل بـر او ننهاد

جهان نماند و خرم روان آدمئی　　　که بازماند ازو درجهان به نیکی یاد

برآنچه میگذرد دل‌منه که دجله‌بسی　　　پس ازخلیفه بخواهدگذشت در بغداد

کرت زدست بر آید چو نخل باش کریم   ورت نصیب نیفتد چو سرو باش آزاد

درقصیده‌ای درستایش علاء الدین‌عطاملك جوینی‌مؤلف تاریخ جهانگشا و برادر صاحبدیوان که حاکم عراق عرب و خوزستان بود (۶۲۳-۶۸۱) این ابیات آمده :

اگرهمین‌خوروخوابست‌حاصل‌ازعمرت   بهیچ کار نیاید حیات بیحاصل
ثنای طـول بقا هیچ فایده نکند   که در مواجهه‌گویند راکب و راجل
بلی ثنای جمیل آن بود که در خلوت   دعای خیر کنندت چنانکه در محفل

درضمن مدح اتابك سلجوقشاه بن‌سلغر (۶۶۱-۶۶۲) این ابیات را سروده :

جهان نماند و آثـار معدلت ماند   بخیر کوش‌وصلاح‌وبعقل کوش و کرم
خطای‌بنده‌نگیری که مهتران‌ملوك   شنیده اند نصیحت زکهتران خدم
خنك کسی که‌پس‌ازوی‌حدیث‌خیر کنند   که جزحدیث نمی‌ماند از بنی آدم

حتی مطلع قصیده‌ای که‌عنوانش مدح اتابك ابوبکراست اینگونه آغازمیکند

بنوبت است‌ملوك اندرین سپنج‌سرای   کنون که نوبت تست ایملك بعدل گرای

نه تنها قصاید مدیحه استاد بهمین روش متوجـه به پند وراهنمائیست بلـکه قصایدی سرتاسربقصد اندرزسروده شده مانندآنهائیکه با مطلع های زیر آغازمیکند

ایهاالناس جهان‌جای‌تن آسائی نیست   مرددانا بجهان داشتن‌ارزانی نیست

ایضاً :

خوشست عمر دریغاکه جاودانی نیست   بس‌اعتماد براین‌پنجروز فانی‌نیست ..

ایضاً :

روزیکه زیر خاك تن ما نهـان شود   وآنهاکه کرده ایم یکا یك عیان شود ..

جا دارد ابیاتی‌ازقصیده‌ای درمدح انکیانو که‌در۶۶۷ ازطرف هلاکو بحکومت فارس منصوب گردید برای عبرت و انتباه نقل گردد تا شیوه استاد بهتر روشن شود :

بس‌بگردیدوبگردد روزگار   دل بـدنیا در نبندد هوشیار
ایکه دستت میرسدکاری‌بکن   پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
اینکه در شهنامها آورده اند   رستم و روئین تن اسفندیـار
تابدانند این خداوندان ملك   کز بسی خلقست دنیا یادگار
اینهمه رفتند ومای‌شوخ‌چشم   هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

ایکه‌وقتی‌نطفه بودی‌درشکم   وقت‌دیگر طفل‌بودی‌شیرخوار
مدتی بالا گرفتی تا بلـوغ   سروبالائی شدی سیمین عذار
همچنین تامرد نام‌آور شدی   فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی برقرارخودنماند   وانچه بینی هم نماند برقرار
دیروزوداین‌شکل‌وشخص‌نازنین   خاك‌خواهدگشتن‌وخاکش‌غبار
اینهمه‌هیچست‌چونمی‌بگذرد   تخت‌وبخت‌وامرونهی‌وگیرودار
نام نیـکو گر بماند ز آدمی   به کزو ماند سرای زرنگار

ازین چندمثال توان دیدکه سعدی جای مضامین نودرتو و تکلفات عبارتی و مدح اغراق آمیزقصاید مرسوم را بعبارت موزون فصیح و روشن داده بیشتر توجهش بهدایت افکاروانتباه مردم وحقپروری ودادگستری بوده .

بدیهی است استاد اجل اشعارقدما را میخواند و بسبك و مضامـین آنان نیك پی می‌برد نهایت خود تصرفی عقیق کرد وقصیدهٔ راکه باستثنای کم سرتاسر مدیحـه سرائی بود عنوان پند و راهنمائی قرارداد . چند مثال زیرین که محض نمونه ذکـر میگردد نشان میدهد که ویرا با آثارگویندگان پیش ازخود مانند فردوسی واسدی و سنائی و انوری و ظهیر فاریابی و امثال آنان الفتی بوده و اشعار آنانـرا تتبع می‌نموده .

فردوسی گوید :

ز ناپاك زاده مدارید امید   که زنگی بشستن نگرددسفید

سعدی گوید :

ملامت کن مراچندانکه خواهی   که نتوان‌شستن از زنگی‌سیاهی

فردوسی گوید :

ازین‌پنج شین روی رغبت متاب   شب وشاهدوشهدوشمع وشراب

سعدی گوید :

شب‌است وشاهدوشمع‌وشراب‌وشیرینی   غنیمت‌است دمی روی دوستان بینی

فردوسی گوید :

که چون بچه شیر نر پروری   چو دندان کند تیز کیفربری

سعدی گوید :

یکی بچه گرگ می پرورید — چو پرورده شد خواجه را بردرید

همچنین استاد باسدی توجه داشته باشد و این بیت را :

مکن تکیه بر ملك و دنیا و پشت — که بسیار کس چون تو پرورد و کشت.

از او اقتباس کرده .

ایضا سنائی گوید :

اندرین راه در بدی نیکی است — کاب حیوان درون تاریکی است

سعدی گوید

همچنین حکایت روباه وشتر گلستان مأخوذ ازقطعه انوریست که اینگونه شروع میکند :

روبهی میگریخت از پی جان — رو به دیگرش بدید چو آن

نیز استاد بعضی تغزلات ظهیر فاریابی را استقبال کرده از این قبیل :

ظهیر :

هزار توبه شکسته است زلف پرشکنش — کجا بچشم در آید شکست حال منش .

سعدی :

رها نمیکند ایام در کنار منش — که داد خود بستانم ببوسه از دهنش

با اینهمه امتیاز و ابتکار سعدی در سخن و تصرف او در قصیده و تبدیل آن از مدیحه به ایقاظ وموعظه نیك پیداست .

امتیاز دیگر شعر استاد آنکه همان درجه که قصیده مدیحه را از نظر انداخت به آرایش غزل پرداخت درست است پیش ازو شاعران نامی تغزل کرده یا غزلهائی ساخته بودند ولی شعر رسمی و مورد نظر همانا قصیده بود و غزل مقام فرعی داشت درصورتیکه سعدی غزل را که بیشتر تعبیر احساسات میکند برقصیدهٔ که معمولا روی مقاصدی ساخته میشود ترجیح داد و آنرا ترویج کرد ودرواقع در آئین سخن سرائی این شاعر ، دل ، با دماغ و حس با خرد مبارزه نمود وعشق وذوق وشور و شوق جای قیاس ونکته پردازی و مضمون سازی را گرفت بدین ترتیب میتوان گفت با ظهور سعدی و بعضی همزمانان او غزل در ردیف اول اقسام شعر فارسی قرار گرفت

وقصیده که درگذشته نقل مجالس رسمی شاهان ومرسوم روزهای جشن درباریان بود عقب رفت . اینك چند بیت از دوغزل استاد که نمودار شیوه اوست نقل میگردد.(۱)

مشنوای دوست که غیرازتومرایاری هست — یا شب و روز بجز فکرتوام کاری هست
بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس — که بهر حلقه زلف توگرفتاری هست
گربگویم که مرا با تو سر وکاری نیست — در و دیوار گواهی بدهد کاری هست
هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید — تا ندیده است ترا برمنش انکاری هست
صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم — همه دانندکه درصحبت گل خاری هست
نه من خام طمع عشق تو ورزیدم و بس — که چومن سوخته درخیل توبسیاری هست
من ازین دلق مرقع بدر آیم روزی — تا همه خلق بدانند که ز ناری هست
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند — داستانیست که در هر سر بازاری هست

ایضاً :

من ندانستم از اول که تو بی‌مهرو وفائی — عهد نابستن از آن به که به بندی ونپائی
دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم — باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
ایکه گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه — ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
پرده بردار که بیگانه خود آنروی نبیند — تو بزرگی و در آینه کوچك نه نمائی
گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم — چه بگویم که غم ازدل برود چون تو بیائی
سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد — تا بدانست که دربند تو خوشتر که رهائی

امتیاز سوم سعدی که درآن نیز پیشوا وتوان گفت بیهمتاست نثر روان شیرین اوست که الحق با نظمش برابری میکند و پیش ازو کسی بدان شیوه نثر نساخته بخصوص که نثر استاد نثر مسجع است ونمودار گرانمدار آن همانا کتاب گلستانست که باید گفت گلچینی گلزار ادبیات ایرانست دراین تألیف منیف است که سعدی داد صنعت سجع را داد وحسن انتخاب وحسن وزن وتناسب را در عبارت فارسی نمایاند و دفترسجع سازان پیش از خود را مانند شیخ عطار ودیگران خط بطلان کشید و مترسلان نامی گذشته را نیمه گذاشت ومعجزه استادان نثرمرسل رامانندابوالمعانی نصرالله صاحب کلیله و دمنه که استاد را بسبك او نظری بوده باطل کرد و با اینکه سجع مستلزم تصنع است يك جمله مصنوع و متصنع نساخت و عباراتش مانند آب

(۱)رجوع شود به استقبال این غزل ازطرف آقای ملك‌الشعراء بهار درسعدی نامه۱۳۱۶

روان و آهنگ جانان جاذب و شیرین و گوشنواز و دلفریب در آمد مانند اینها :

نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر - توانگری بهنر است نه بمال وبزرگی به عقل است نه بسال - همه کس را عقل خود بکمال نماید وفرزند بجمال - محالست که هنرمندان بمیرند وبیهنران جای ایشان گیرند.

زمین را از آسمان نثاراست و آسمان را اززمین غبار - گوهر اگردرخلاب افتد همچنان نفیس است. و غبار اگربر آسمان رود همچنان خسیس - دوران با خبر در حضور ونزدیکان بی بصر دور - خانه دوستان بروب ودر دشمنان مکوب عالم بی علم زنبوربی عسل است - تهی دستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیری شکسته...

ازمزایای نثر سعدی که در گلستان جلوه گراست آوردن اشعاروشواهد مناسب است درضمن عبارت که تأثیری خاص بسخن او میبخشد بخصوص آنجاکه استشهاداز قرآن کریم مینماید و معنی آیات بینات را با نظم شیوائی تعبیرمیکند نظیر آیهٔ انا اقرب الیه من حبل الورید که گوید :

دوست نزدیکتراز من بمن است — وین عجبتر که من ازوی دورم
چکنم باکه توان گفت که او — در کنار من و من مهجورم

وآیه : فلما راینه اکبر نه وقطعن ایدیهن .... که گوید

کاش کانانکه عیب من جستند — رویت ای دلستان بدیدندی
تـا بجـای ترنج در نظرت — بیخبر دستهـا بریدنـدی

این نوع نثر ملمع تا زمان استاد نـادر بود و در شیوائی هرگز بدین پایـه نرسیده بود.

۵- چهارم آنکه گلستان درحقیقت کتابی است در آموزش و پرورش و هدف اغلب حکایات وامثال آن ادب وتربیت وتهذیب نفس است وازهنرهای استاد آنکه حقایق را بدون ورود به استدلال وطول مقال ازراه تمثیل با عباراتی بس شیرین جزیل بیان میکند ومعنی شعر وشاعری همینست مثلا برای اینکه شخص را به تأمل وشکیبائی بخواند بدین طرز سخن میراند :

بچشم خویش دیدم در بیابان — که آهسته سبق برد ازشتابان
سمند باد پا از تك فرو ماند — شتربان همچنان آهسته میراند

وبرای اینکه لزوم نظامی ومرامی رادرامورمعیشت گوشزدکند چنین فرماید:

چودخلت نیست خرج آهسته ترکن — که میگویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد — بسالی دجله گرددخشك رودی

(۱) ازقسمت های لطیف گلستان آنست که شاعر با روح عرفانی که اورا بودگاهی صدای طبیعت ونسیم درختان ونوای مرغان را بگوش جان میشنود وآنهمه درذوق او چون نغمه وحدت وآهنك خلقت ترنم میکند پس حال شوق وجذبه پیدامینماید تا بجائی که گوئی سرود مرغی او را ازصدای قلب عالم آگاه میسازد تا اینـگونه سخنان میگوید :

دوش مرغی بصبح میـنالید — عقل وصبرم ببردوطاقت وهوش
یکی از دوستان مخلص را — مگر آواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که تو را — بانك مرغی چنین کندمدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست — مرغ تسبیح خوان ومن خاموش

همین روی عرفان ونوجه بمعنی ومرکز جهان چشم استاد را باز وفکر او را بلند پرواز کرد ونظرجامع ورأی محیط اوحقایق را دریافت وازاوج وحدت نداکرده وبشرراکه مانند امروز گرفتار تفرقه بود اینگونه بیگانگی وهمداستانی خواند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش زیك گوهرند
چوعضوی بدرد آوردروزگـار — دگر عضو ها را نماند قرار

و درآن روزگاران کینه توزی که هر فرقه معتقدات خود را میزان حق میدانسـت و دیگران را گمراه تصور میکردند شاعر بزرك اینگونه خودپسندیهای قشری آدمی را بچگانه شمرد وازآن دشمنیهای کودکانه با قهرخند شاعرانه اینچنین تمثیل کرد :

یکی جهودومسلمان نزاع میکردند — چنانکه خنده گرفت ازحدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان گراین قباله من — درست نیست خـدایا جهود میرانم
جهود گفت بتوراة میخورم سوگند — وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گرازبسیط زمین عقل منعدم گردد — بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم !

دراشاره بمسلك عارفانه استاد بی مناسبت نیست آنچه راکه درگلستان درباب درویشان آورده بیاوریم :

پادشاهی بدیده استحقار در طایفه درویشان نظر کرد یکی از ایشان بفراست بجای آورد و گفت ای ملك ما درین دنیا بجیش از تو کمتریم وبعیش خوشتروبمرك برابر وبقیامت بهتر .. ظاهردرویش جامه ژنده است وموی سترده وحقیقت آن دل زنده ونفس مرده . طریق درویشان ذکراست وشکروخدمت وطاقت و ایثار وقناعت وتوحید وتوکل وتسلیم وتحمل هر که‌بدین صفتها که گفتم موصوفست بحقیقت‌درویش است اگردرقباست اما هرزه‌گرد بی نمازهوا پرست هوس باز که روزها بشب آرددر بندشهوت وشبها روز کند درخواب غفلت وبخورد هرچه درمیان آرد وبگوید هرچه برزبان آید رنداست وگرد رعباست .»

تمام گلستان که به ترتیب ذیل درهشت بابست : ۱ـ در سیرت پادشاهان ۲ـ در اخلاق درویشان ۳ـ در فضیلت قناعت ٤ـ در فواید خاموشی ٥ـ درعشق و جوانی ٦ـ درضعف وپیری ۷ـ درتأثیرتربیت ۸ـ درآداب صحبت مانند آنچه برای نمونه آورده شد دارای نکات نغزاجتماعی واخلاقی و تربیتی است واین مزایاست که آن کتاب را سرحلقه‌ادبیات جهان قرارمیدهد زیرا درهرباب قرارمطالبی عمیق وسودمند که هریك سرمشق زندگی تواند بودمندرج است .

کتاب بوستان که نیزهدف تربیتی دارد می‌نمایاند که استاد درمثنوی اجتماعی‌و اخلاقی نیزماهروزبردست بوده وکارسابقین را مانند شیخ عطار دراین رشته بکمال رسانده وحقایقی بس‌مهم وسودمند بسلك حکایت بیان نموده است ..

بوستان مبتنی برده بابست که ابیاتی در هرباب برای اشاره بطرزسخن شاعر آورده میشود :

باب اول درعدل وتدبیر ورأیست واین ابیات ازآن بابست :

شنیدم که در وقت نزع روان   بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش   نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس   چو آسایش خویش خواهی‌وبس
نیاید بنزدیك دانا پسند   شبان خفته و گرك در گوسفند
برو پاس درویش و محتاج دار   که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تا توانی دل خلق ریش   که‌چون‌میکنی‌میکنی‌بیخ‌خویش
فراخی درآن مرزو کشورمخواه   که دلتنك بینی رعیت ز شاه

رعیت نشاید ز بیداد کشت   که مر سلطنت را پناهند وپشت
مراعات دهقان کن از بهرخویش   که مزدور خوشدل کند کار بیش

باب‌دوم در احسانست ودرآن باب چنین گوید :

یکی را خری درگل افتاده بود   زسوداش خون در دل افتاده بود
بیابان و باران و سرما و سیل   فرو هشته ظلمت بر آفاق ذیل
همه شب در این غصه تا بامداد   سقط گفت و نفرین ودشنام داد
نه دشمن‌برست اززبانش نه دوست   نه‌سلطان که این‌بوم وبرزان‌اوست
قضا را خداوند آن پهن دشت   درآن حال منکر بر اوبرگذشت
شنید اینسخن‌های دور از صواب   نه صبر شنیدن نه روی جواب
بچشم سیاست در او بنگریست   که‌سودای‌این برمن‌از بهرچیست
یکی گفت شاها بتیغش بزن   ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عالی محل   خودش در بلا دید وخر در وحل
ببخشود بر حال مسکین مرد   فرو خورد خشم سخنهای سرد ...

باب سوم‌در عشق‌ومستی‌وشور است‌ودرآن بحکم‌ذوق‌وحدت‌عرفانی‌این‌ابیات‌آمده:

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست   بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان‌گفتن این با حقایق شناس   ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند   بنی آدم ودام و درد کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند   بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون ودریا و کوه و فلك   پری و آدمیزاد و دیو وملك
همه هر چه هستند از آن کمترند   که با هستیش نام هستی برند

باب چهارم در تواضع است‌ودر آن از جمله چنین فرماید :

یکی قطره باران ز ابری چکید   خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من کیستم   گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید   صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار   که شد نامور لؤلؤ شاهوار
تواضع کند هوشمند گزین   نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

باب پنجم در رضاست ودر آن باب آمده :

عبادت باخلاص نیت نکوست   وگرنه چه آید ز بی مغز پوست

چه زنار مغ دو میانت چه دلق   که در پوشی از بهر پندار خلق

باندازهٔ بـود بایـد نمود   خجالت نبرد آنکه ننمود وبود

اگر کوتهی پای چوبین مبند   که در چشم طفلان نمائی بلند

وگر نقره اندوده باشد نحاس   توان خرج کردن بر ناشناس

منه جان من آب زر بر پشیز   که صراف دانا نگیرد به چیز

زر اندودگان را بآتش برند   پدید آید آنکه که مس یا زرند

باب ششم در قناعت است واین ابیات از آنست :

شنیدی که در روزگار قدیم   شدی سنك در دست ابدال سیم

نپنداری این قول معقول نیست   چوقانع شدی سیم وسنگت یکیست

گدا را کند یك درم سیم سیر   فریدون بملك عجم نیم سیر

اگر پادشاهست وگر پینه دوز   چو خفتند گردد شب هر دو روز

چو بینی توانگر سر از کبر مست   بروشکر یزدان کن ای تنگدست

نداری بحمدالله آن دسترس   که بر خیزد از دستت آزار کس

باب هفتم در تربیت است ودر آن با اشاره ببداندیشان وبدگمانان گوید:

اگر در جهان از جهان رسته ایست   در ازخلق بر خویشتن بسته ایست

کس از دست جور زبانها نرست   اگر خود نمایست وگر حقپرست

اگر بر پری چون ملك ز آسمان   بدامن دَر آویزدت بد گمان

بکوشش توان دجله را پیش بست   نشاید زبان بد اندیش بست

تو روی از پرستیدن حق مپیچ   بهل تا نگیرند خلقت بهیچ

باب هشتم در شکر بر عافیت است ودر آن چنین فرمود :

یکی گوش کودك بمالید سخت   که ای بوالعجب رأی برگشته بخت

ترا تیشه دادم که هیزم شکن   نگفتم که دیوار مسجد بکن

زبان آمد از بهر شکر وسپاس   به غیبت نگرداندش حقشناس

باب نهم در توبه وصوابست ودر آن گوید :

زعهد پدر یاد دارم همی   که باران رحمت برو هردمی

که درخردیم لوح و دفتر خرید   ز بهرم یکی خاتم زر خرید

بدر کرد ناگه یکی مشتری   بخرمائی از دستم انگشتری

چو نشناسد انگشتری طفل خورد   بخرمائی از وی توانند برد

تو هم قیمت عمر نشناختی   که در عیش شیرین بر انداختی

باب دهم درمناجاتست واین چندبیت از آنست :

خدایا بعزت که خوارم مکن   بذل گنه شرمسارم مکن

مسلط مکن چون منی برسرم   ز دست تو ، به گر عقوبت برم

بگیتی نباشد بتر زین بدی   جفابردن ازدست همچون خودی

مرا شرمساری به روی تو بس   دگر شرمسارم مکن پیش کس

گرم بر سرافتد زتو سایه ای   سپهرم بود کمترین پایه ای

اگر تاج بخشی سر افرازدم   تو بردار تا کس نیندازدم

خلاصه آنکه آثار استاد سعدی شیرازی از نظم ونثر مظهرعقاید وافکاریست که درنتیجه عمری آزمایش واندیشه و مطالعه آفاق وانفس و سیر وسفر و آمیزش با اقسام ملل ونحل ومشاهده وقایع تاریخی بحصول پیوسته خودفرماید :

دراقصای عالم بگشتم بسی   بسر بردم ایام باهر کسی

تمتع زهر گوشه‌ای یافتم   زهرخرمنی خوشه‌ای یافتم

این عقاید گرانبها درعباراتی موزون وشیوا وحکایتها و مثلها و اشعار زیبابیان شده وبدین ترتیب مجموعه‌ای نفیس که حاوی بهترین دستورهای اخلاقی واجتماعی و نمونه شیوای فارسی ادبی باشد بوجود آمده که مطالعه آن بدون تردید « متعلمانرا بکارآید ومترسلانرا بلاغت افزاید » (

شیخ محمود شبستری ـ شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری درقصبه شبستر هفت فرسنگی تبریز تولد یافت ورشد ونموش در همان جهات بود و در عهد الجایتو وابو سعید شهرت یافت ودرعداد علماء وفضلاء تبریز معدود میشد . از شرح حال وی تفصیلی دردست نیست ولی اخبار وآثارش معلوم میسازد که از اجله علمای متصوفه زمان خود بشمارمیرفته ودرحل وفصل مسائل دینی وحکمی بس دقیق بوده ودر آن موضوع ها مرجعیت وشهرت بسزا داشته .

دانش دوستان از اطراف و اکناف بحضورش شتافته و در مجهولات خود حل

اشکال ازو درخواست میکرده اند چنانکه شیخ معروفترین تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن رازرا در چنین موردی درجواب سؤالات مرد بزرگی ازاهل خراسان یعنی امیرسید حسینی هروی مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود سروده است . این سؤالات بطوریکه ازاشعار گلشن راز ظاهرمیگردد بسال هفتصد وهفده بشیخ رسیده چنانکه فرماید :

بسال هفده از هفتصد سال زهجرت ناگهان درماه شوال

رسولی باهزاران لطف واحسان رسید ازخدمت اهل خراسان

تمام این سؤالات راجع بمسائل دینی وعقایدعرفانی میباشد که شیخ بمناسبت وترتیب جواب داد سپس بخواهش مریدان آنرا در اندك مدتی تکمیل کرد وبر آن بیفزود و آنراگلشن راز نام نهاد .

شیخ شبستری شاعر بخصوص نبوده و بتصریح خودش تا نظم گلشن راز شعر نسروده ولی رسایل وکتب راجع بهمین موضوعات تألیف نموده بوده است و در این مورد گویا سؤالات منظوم بوده وبناچارجواب آنها را نیزمنظوم داده چنانکه ابیات ذیل اینمعنی را میرساند :

بدو گفتم چه‌حاجت کاین مسایل نوشتم بارها اندر رسایل

وبعد درباره تصنیفات خود گوید:

به نثر ارچه کتب بسیار میساخت به نظم و مثنوی هرگز نپرداخت

در مقدمه مثنوی دیگر موسوم بسعادت نامه که منسوب باوست باز شیخ از اهتمام نداشتن بکلام منظوم سخن رانده است با اینهمه شیخ شاعری راnقص نمیشمرده وشاعربودن شیخ عطار راکه اعتقادی خاص بدو داشت شاهد آورده و درگلشن راز چنین گفته :

مرا ازشاعری خود عار ناید که درصدقرن چون عطار ناید

وتوان گفت گلشن را ازحیث طرزسخن وسبك نظم هرگز متوسط نیست و بمهارت شاعرانه شیخ دلیلی است که مطالب غامض تصوف را دراشعارمنقح خوش‌آیندی اداکرده وگاهی واقعاً معانی نغزعرفانی رادریك ودوبیت بیان نموده .

ازتصنیفات منثورشیخ آنچه معروف است حق‌الیقین میباشد که درمسائل دینی است نیزشاهد نامه از تألیفات اوست .

شیخ شبستری بسال هفتصد و بیست وفات یافت ومرقدش درشبستر واقع است .

اینك چند پرسش و پاسخهای آن محض نمونه بر وجه ایجاز نقل میشود تا زبده‌ای از افکار عرفانی وخلاصه‌ای ازمحتویات گلشن راز ونشانه ای ازذوق وعقاید شیخ شبستری معلوم گردد .

پرسش : تفکرچیست **پاسخ** :

تفکر رفتن از باطل سوی حق بجزو اندر بدیدن کل مطلق

محقق راکه‌وحدت درشهوداست نخستین نظره برنور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید زهرچیزی که دید اول خدا دید

بود فکر نکو را شرط تجرید پس آنگه لمعهٔ از برق تائید

غرض اینست که عمل فکرپیداکردن حق ازباطل است ولی‌اهل تحقیق ازمقام فکر استدلالی بالاتر رفته و حقیقت عالم و وحدت اشیاء را بنور شهود میبینند و در جزئیات عالم کلی را میبابند واجزاء از نظرآنان ناپدید میگردد وکل نمایان میشود پس هرجا مینگرند خدا راکه روح کل است مشاهده کنند .

پرسش : چه نوع‌فکرشرط‌سلوك سالك است کدام فکرطاعت وکدام گناهست؟

پاسخ :

درآلافکرکردن شرط راهست ولی درذات حق‌محض گناهست

همه عالم ز نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا

رهاکن‌عقل را با حق‌همی‌باش که تاب خورندارد چشم خفاش

بود نور خرد در ذات انور بسان چشم سر در چشمهٔ خور

یعنی خداوند را که نور مطلق و محیط جهان است با عقل ضعیف نتوان درك کرد وذات اورا بنور خرد نتوان دریافت دلیل بذات او جستن بدان ماند که خفاش بآفتاب نگرد و چشم ضعیف ما بچشمه خورشید نظرکند تنها مشاهده عالم که مظهر اوست ورجوع بقلب وتوسل بایمان مارا بحق میرساند .

پرسش : من چیست وحقیت نفس آدمی کدامست ؟

پاسخ :

چوهست مطلق آید دراشارت بلفظ من کند ازوی عبارت

حقیقت کز تعین شد معین تو او را در عبارت گفته من

برو ایخواجه خودرا نیك بشناس — که نبود فربهی مانند آماس
یکی ره برتراز کون ومکان شو — جهان بگذار خوددرخودجهان‌شو
من و تو چون نماند در میانه — چه کعبه چه کنش چه دیرخانه
دراین خانه یکی‌شدجمع وافراد — چو واحد سازی اندر عین اعداد

یعنی اگرشخص دمی بنظرعرفان بخود نگرد و حدود جسمانی و ظاهریرا فراموش‌کند خواهد دید میان او وعالم فرقی نیست واصل هرچیزیك‌حقیقت است‌پس خواهد دریافت که وی همان حقیقت کل است که تعین پیداکرده و از راه ظاهربینی این وجود ظاهر را حقیقت تصور میکرده یعنی آماس میدیده وفربه میپنداشته جهان محسوس راکه جهان کثرت است میدیده وجهان‌واقعی راکه جهان وحدتست ودر آن نفس‌وحقیقت وخدا یکی است نمیدیده است حقیقت وحدت مانندواحد است که همه اعداد از او بوجود آید ودر واقع همان یك است که مکرر دیده میشود :

پرسش : سالك راه حق کیست ومرد تمام عارف کدام است ؟

پاسخ :

مسافر آن بود کو بگذرد زود — زخودصافی شودچون آتش‌ازدود
سلوکش سیر کشفی‌دان زامکان — سوی واجب بترك شین و نقصان
باخلاق حمیده گشته موصوف — بعلم و زهد وتقوی بوده معروف
همه با او ولی او از همه دور — بزیر قبه هـای ستر مستور
تبه گردد سراسر مغز بادام — گرش‌ازپوست بخراشی وگه‌خام
ولی‌چون‌پخته‌شدبی‌پوست‌نیکوست — اگرمغزش براری برکنی پوست
شریعت پوست و مغز آمد حقیقت — میان این و آن باشد طریقت
خلل در راه عارف نقض مغزاست — چومغزش‌پخته‌شدبی‌پوست‌نغزاست.
چو عارف با یقین خویش پیوست — رسیده گشت‌مغزوپوست‌بشکست
بود از سر وحـدت واقف حق — درو پیدا نماید وجه مطلق
دل عارف شناسای وجود است — وجود مطلق اورا درشهود است

راهرو وعـارف کسی است که از همان آغاز سلوك معایب خودرا اصلاح کند و هستی خود را از هـر گونه نقص خـالی نماید و ایـن مرتبه **تخلیه** است سپس

خویش را بزیور اخلاق حمیده بیاراید وبدانش وزهد وپرهیزکاری گرود واین مرتبهٔ **تحلیه** است وقتی ازین مراحل گذشت وباحکام ظاهر شریعت کاربست ودر راه‌عبادت وخدمت‌رنجهابرد واز خودپرستی مانندآتشی که از دود بگذرد گذشت وبرای‌خوبی ونیکی کوششها کرد کم کم نفس‌اوروشن میگردد وازمقام علم گذشته بمقام‌عرفان یعنی کشف وشهود قدم مینهد واز این طریق‌بتدریج سلوك کـرده ترقی میکند تا از مبدأ شریعت بسلوك در طریقت میرسد تـا سرانجام بمغز و حقیقت نزدیك میشود آنگاه است که وحدت جهان در نظر او جلوه می‌کند واین مرتبه **تجلیه** است که دانش او منتهی ببینش و دانائی او مبدل بشناسائی می‌گردد و چیزهائی راکـه سابق با نقصان می‌دانست اکنون بکمال می بیند یعنی عارف می‌شود وتا بجائی واصل می‌گردد که فرقی بین نفس‌وعالم ومن وتو وعالم ومعلوم وعارف ومعروف در نظر او باقی‌نمیماند وخودش آینه حق میشود یعنی خود جسمانی و زمینی وشهوانی از اوایل می‌شود و خـود روحانی او که حقیقت عالم است در وی جلوه میکند و از این لحاظ میتواند اناالحق گوید زیرا در وجود او تنها حق میماند.

اناالحق کشف اسرار است مطلق — بجز حق کیست تا گوید انا الحق
روا باشد اناالله از درختی — چـرا نبود روا از نیکبختی
هرانکس‌راکه‌اندر دلشکی‌نیست — یقین داندکه هستی‌جز یکی‌نیست
جناب حضرت‌حق را دوئی نیست — در آنحضرت من وما وتوئی‌نیست
من وما وتو و او هست یك چیز — که در وحدت نباشد هیچ تمییز

بهمین روش استاد در مسائل دیگر عرفـان بحث میکند ماه جلوه خداوند در عالم ووصال عارف بحق وهدف وحدود نطق آدمی ومسئله جزووکل و حادث و قدیم ومعنی اصطلاحات واشارت دراشعار عرفانی مانند رخ وزلف وخط وخال‌وچشم ولب وشراب وشمع وشاهد وخرابات که عارفان از این عبارات معانی مخصوصی‌قصد کنند مثلا در باب‌شراب چنین گوید :

شراب بی‌خودی در کش زمانـی — مگر از دست خود یابی امانی
طهور آن می بود کز لوث هستی — تورا پاکی دهددر وقت مستی
خراباتی شدن از خود رهائیست — خودی کفراست اگرخودپارسائیست

غرض این که معنی شراب وخراباتی شدن در اصطلاح عارفان بیخود شدن و از خود پرستی که اساس اغراض مردمان وعلت اصلی خرابی جهان است گذشتن و تصوف بفداکاری وصمیمیت وپاکدلی گرویدنست.

بالجمله باید گفت گلشن راز معانی تصوف‌را دریك مثنوی ساده وشیرین درطی حدود هزار بیت شرح وتوضیح مینمایدو آدمی‌را بترك عادت ودرك وحدت وجستجوی حقیقت رهبری میکند.

جلال الدین- مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی بزرگترین شعرای متصوف ایران بسال ششصد وچهار هجری در بلخ که از مراکز فرهنك و ادبیات وعقاید ایرانی شمرده میشد تولد یافت. پدرش محمدبن حسین ملقب به بهاءالدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاءالدین خوارزمشاه بود وازفضلاء ومشایخ عرفاء محسوب میشدوظاهراً ازجمله خلفاء شیخ نجم- الدین کبری بود پیش خوارزمشاه تقرب داشت وگویادر نتیجهٔ بندگوئی ودر اثر نفوذ وشهرتیکه پیدا کرده بودجلب خصومت اورا کردومخالفان تصوف ازوسعایت نمودندواز مردم بلخ‌هم آزار دیدپس مجبور بمهاجرت شد وباپسرش جلال الدین ازراه بغداد قصد سفر حج نمود. بحکم اشعاری ازمثنوی تألیف پسرمولانا سلطان ولد اینمسافرت درظهور فتنه مغول اتفاق افتادوشاید اینفتنه در این عزیمت مؤثر بوده پس شاید مسافرت در حدود تاریخ ٦١٧ وقوع یافته ودراینصورت سن جلال الدین دراطراف ١٤ خواهد بود.

گفته‌اند بهاءالدین ولد در نیشابور بدیدارشیخ فریدالدین عطارنایل آمد واو جلال الدین‌را در آغوش کشید ودعا خواند و مثنوی اسرار نامه‌را باو هدیه کرد بعد از عبور از بغدادوزیارت حج بملاطیه رسید و در آن‌شهر چهارسال اقامت نمود بعد به لارنده که از مراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد ودر آن‌شهر نیزهفت سال رحل اقامت افکند سپس بموجب دعوت سلطان علاءالدین کیقباد (٦١٧-٦٣٤) دوازدهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرك دانش پرور بود بقونیه مقر حکومت او رفتند ودر آن‌جا بهاءالدین ولدکه در علوم ظاهری وباطنی مقامی بزرك داشت بنشر فضایل وعلوم وبارشاد مردم پرداخت و علاءالدین کیقباد ارادتی بسزا نسبت باو پیدا نمود.

اولین تعلیم وتربیت و ارشاد و هدایت جلال الدین درنزد پدرش بود ویکسال بعدازوفات او (که بسال ٦٢٨ اتفاق افتاد) سید برهان الدین محق ترمذی که از شاگردان سابق بهاءالدین ولد بود ودراین موقع درسلك خواص واولیاء اهل طریقت مقامی داشت بقونیه آمد وجلال الدین ازمجالس درس اوکسب فیض نموده ونه‌سال تمام تحت ارشاد آن مرد عارف بود بعد بعزم سیاحت واخذ معرفت ودرك مجلس اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معالی کرد وبا تجارب معنوی و مکتسبات علمی بازبقونیه برگشت ودر آنجا مانند پدرش بامرسلطان بنای تعلیم وتدریس علوم شرعی نهاد و همی بنشر نفحات انس مشغول بود تا روزی گردش روز گاراورا با یکی از اوتاد زمان و نوادردوران بیکجا آورد و این ملاقات درحیات جلال الدین تأثیری عظیم نمود. اینشخص عبارت بود ازشمس الدین بن علی بن ملك داد تبریزی که ژولیده پیری ازپیران صوفیه بود و نفسی گرم وجاذبه ای بزرك وبیانی مؤثرداشت وازشهری به شهری راه می پیمود و با اهل راز وریاضت ودرویشان و عارفان انس و الفت مینمود تا اینکه در اینموقع که سال ٦٤٢ هجری باشد بسراغ جلال الدین بقونیه آمد و دراول‌نظر بارقه عشق و حقیقت را درچهره او دید واورا شیفته معنوی خودکرد و دربقیه عمر مرشد و قائد روحانی اوگردید. ازتعظیم واحترامی که جلال الدین دراشعار واقوال خود نسبت به شمس ابرازنموده نیك پیداست که تأثیرنفس اودرجهانگیر جلال الدین بس عمیق‌بوده چنانکه ابیات ذیل که از دفترنخستین مثنوی انتخاب شده بهترین شاهد این دعوی تواند بود:

شمس تبریزی که نورمطلقست — آفتابست و ز انوار حقست

این نفس‌جان دامنم برتافتست — بوی پیراهان یوسف یافتست

کز برای حق صحبت سالها — بازگو رمزی ازان خوش حالها

من‌چگویم‌یك رگم‌هشیار نیست — شرح آن یاری که آنرایار نیست

خودثناگفتن زمن ترك ثناست — کاین‌دلیل‌هستی‌وهستی‌خطاست

شرح‌این‌هجران‌واین‌خون‌جگر — این زمان بگذار تا وقت دگر

گفتمش پوشیده خوشتر سریار — خودتودرضمن‌حکایت‌گوش‌دار

خوشتر آن باشدکه سر دلبران — گفته باشد در حدیث دیگران

بنا بفحوای این اشعارجلال‌الدین درشرح حکایات مثنوی و بیان معانی تصوف این مرشد پیررا دربرابرچشم داشته و بیاد اودرشوروطرب بوده گرچه ازذکر نام او خودداری نموده واسرارعرفان و راز ایمان اورا درحدیث دیگران گفته‌است. مولانا تا مدتی درخلوت وفیض صحبت این عارف سوخته و سوزنده گذراند بعد مرشد مسافرتی بدمشق نموده وبازبقونیه برگشت و باز بارشاد و تحریك شوق وشعله ور ساختن آتش عشق مولانا پرداخت .

گفته‌اند شمس درمقام وجدوشوق عنان اختیار را ازدست میداده ومضمرات درون را بزبان می‌آورده و در برابر معتقدات قشری عوام بی باك بوده و اسرار را فاش میکرده و بساط سماع وطرب عارفانه را بیباکانه میگسترده است چنانکه بنا بروایت ازاین رامدشمنان زیاد پیداکرد وروزی ازسوء حادثه عوام قونیه براوشوریده اورا درملاء عام کشت (٥٤٥) وعلاءالدین پسر ارشد مولانا نیزدراین معرکه سخت مجروح شده جان سپرد .

ولی آنچه ازبرخی غزلیات دیده میشود اینست شمس روزی ناپیداشدومولانا دوسال شبان وروزان درفراق کعبه مقصود جویان وگویان بود ولی اثری نیافت.

مولانا جلال‌الدین بعدازاینهمه سرگذشت وریاضت وتجربه درعالم‌عرفان بمقام بلندی رسید وقطب سالکین آن مسلك گردید وچنانکه رسم مشایخ آن طایفه است خلیفه‌ای برای خودمعین نمود واولین خلیفه اوصلاح‌الدین فریدون زرکوب‌نام داشت که مولانا توجهی خاص وعلاقه‌ای وافر واعتقادی زیاد نسبت بوی‌ابرازمیفرمود بحدی که این توجه مایه حسد مریدان واقع میگشت واو ده سال دراین خدمت بود بعد ازاویعنی بسال ٦٥٧ حسام‌الدین حسن‌بن محمدبن حسن را بخلافت‌خود برگزید و اویازده سال درحال حیات مولانا خلیفه و۱۲ سال بعدازوفات جانشین اوبود .

حسام‌الدین از نخبه مریدان و پیروان و طرف توجه خاص بود و از سخنان استادکه در حق اوگفته پیداست که وی در طریقت مراحلی طی نموده و درعلم و تقوی ومعرفت بمقام منیع ومرتبه رفیع رسیده بود وقول او درحضور استادتأثیری بزرك داشت چنانکه بتشویق و تذکراو بودکه کتاب مثنوی که شاهکار ذوق عرفان ایرانست بسلك نظم وتحریردرآمد . وفات حسام‌الدین بسال٦٨٣اتفاق افتاد وبعدازو

خلافت بعهده فرزند مولانا سلطان ولد واگذار شد و او سی سال پیشوای یاران طریقت بود .

مثنوی معنوی بزرگ‌ترین میوه افکار وبهترین جلوه اشعار جلال الدین بلکه کاملترین دیوان تصویف درزبان فارسی است که‌بشماربیست وشش هزاربیت ودرضمن شش کتاب دربحررمل سروده شده .

تاریخ شروع تالیف کتاب اول بدرستی معلوم نیست ولی دوسال بعد ازختام آن کتاب دوم شروع شده و آن بتاریخ ششصد و شصت دو بود و از این لحاظ تاریخ شروع دفتر اول بین ٦٥٧ و ٦٦٠ باید باشد زیرا انتصاب حسام الدین بخلافت در ٦٥٨بود . علت این وقفه دوساله اندوهی بودکه بمناسبت وفات زوجه حسام‌الدین که ملهم و مشوق مولانا بود در دل شاگرد و استاد حاصل شده و ظاهراً این مصیبت حسام الدین را غرق سکوت و ریاضت واعتکاف نموده بود ابیات ذیل که بمطلع کتاب دوم است این معنی رامیرساند :

مدتی این مثنوی تأخیر شد   مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاءالحق حسام‌الدین عنان   [illegible] ازگردانید زاوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود   بی‌بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
چون زدریا سوی ساحل باز گشت   چنگ شعر مثنوی باساز گشت
مطلع تاریخ این‌سودا و سود   سال‌هجرت‌ششصدوشصت‌ودو بود

ازهمین ابیات بخوبی پیداست که حسام الدین در تحریك ذوق و تشحیذشور و شوق پیر خود چه تاثیری داشته . دفتر سوم مثنوی نیز بدینگونه بنام حسام الدین شروع میکند :

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیار   این‌سیوم‌دفتر که‌سنت‌شد‌سه‌بار

درآغاز دفترچهارم جلال‌الدین بار دیگر تاثیر معنوی حسام الدین را اینگونه بیان مینماید :

ای‌ضیاء الحق حسام‌الدین توئی   که‌گذشت ازمه بنورت‌مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی   می‌کشد این را خداداند کجا
گردن این مثنوی را بستهٔ   میکشی آنجا که تو دانستهٔ
مثنوی‌راچون تومبدء بوده‌ای   گرفزون گردد تواش‌افزوده‌ای

درمطلع کتاب پنجم بازهمین معانی بدین سخنان تکرار میگردد :

شه حسام الدین که نورانجم است   طالب آغاز سفر پنجم است

ای ضیاء الحق حسام الدین راد   اوستادان صفا را اوستاد

گر نبودی خلق محجوب و کثیف   ورنبودی خلقها تنك و ضعیف

در مدیحت داد معنی دادمی   غیر این منطق بنی بگشادمی

ابتدای کتاب ششم که آخرین دفتر مثنویست نیز بنام حسام‌الدینست :

ای حیات دل حسام‌الدین بسی   میل می‌جوشد بقسم سادسی

گشت او جذب چو تو علامهٔ   در دهان گردان حسامی نامهٔ

در این دفتر هم علاقه معنوی و الفت و عشق عارفانه مرشد بزرك نسبت بحسام الدین بدفعات ظهورمیکند از آنجمله درضمن ابیاتی که چنین شروع میکند :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیا   ای صقال‌روح وسلطان‌الهدی

باز ازتأثیر وتهییج او سخن میراند .

محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا باذکر آنها نتایج‌دینی وعرفانی گرفته وحقایق معنوی را بزبان ساده واز راه تمثیل بیان مینماید .

وبا این ترتیب بسی از آیات قرآن شریف واخبار واحادیث را نیز بسبك عرفان شرح و بیان میکند . این کتاب شریف گو اینکه اولین مثنوی در تصوف نبود و قبل از آن گویندگان عارف مانند سنائی وشیخ عطار مثنوی ها در بسط عقاید صوفیانه سروده و گوی سبقت را ربوده بودند وپیداست که این سرودهای عارفانه و گویندگان آنهانصب العین وسرمشق جلال‌الدین بود و بیجهت نیست که فرمود :

هفت شهرعشق را عطار گشت   ماهنوز اندرخم یك کوچه‌ایم

ولی الحق مولانا خود لحنی ونفسی داشت ودرشعر تصوف پرچمی بلندو کاخی استوار دلپسند افراشت .

بعد از مثنوی تصنیف بزرك مولانا مجموعه غزلیات اوست که بنام دیوان شمس تبریزی جمع آمده یعنی آن را باسم مرشد و قائد روحانی خودکرده عده ابیات آنرا سی‌هزار گفته‌اند ودیوان چاپی تاحدود پنجاه هزاربیت دارد که دورنیست مقداری بر آن افزوده باشند .

گذشته از مثنوی و دیوان ؛کتابی‌منثور بنام فیه مافیه از گفته های جلال الدین

خطاب بمعین‌الدین پروانه که بحلقه درس وصحبت استاد گرویده بود موجود است و آن نیز در مطالب عرفانی است. مقداری از مراسلات ومقالات مولانا نیز باقیست .

تأثیر مولانا جلال‌الدین در افکار واذهان بسیار وپیروان ومقلدان او بیشمار است نه تنها نفوذ معنوی وادبی استاد در ایران‌وهند وآسیای صغیر بکمالست بلکه شهرتش بمغرب زمین‌هم رسیده واشعارش بلغتهای آن سامان نقل وترجمه گردیده است. تفاسیر زیاد درشرح‌مثنوی تألیف‌یافته که ازآن جمله میتوان از جواهرالاسرار کمال‌الدین حسین خوارزمی بفارسی‌وتفسیراسماعیل‌بن‌احمد بترکی نام‌برد. حکیم نامی ملاهادی سبزواری نیز شرحی وجیز مرقوم داشته . وفات مولانا بسال ششصد و هفتاد و دو در قونیه اتفاق افتاد واورا در مقبره پدرکه بامر سلطان‌ساخته شده‌بود بخاك سپردند .

پسرمولانا سلطان‌ولدکه بعداً پیشوای مولویان‌گردید نیزذوق عارفان وقریحهٔ شاعرانه داشت وسه‌مثنوی ازاو باقیست که معروفترین آنها مثنوی ولدی یا ولد نامه است وآن در شرح حالات پدر اولیاء وتفسیر مطالب و مقالات عرفانیست. وی بنثر نیزمطالبی عرفانی برنهج کتاب فیه مافیه پرداخته .

سلطان‌ولد بلغت وشعر ترکی هم آشنا بوده ودر ادبیات ترکی تأثیری بزرك داشته ویکی از عوامل انتشار ادبیات ایران در ترکیه او بوده . وی در سال ۷۱۲ در قونیه درگذشت ودر تربت پدر مدفون گشت .

سبك وافکار- مولانا جلال‌الدین در مثنوی خود از حیث رسائی مقصود و اتفاق مطلب ولطافت معنی وباریکی اندیشه وصفا وپختگی فکر عرفانی دادسخن داده است وتوان‌گفت شعر عرفانی باسنائی قوام وموزونیت‌تام پیداکرد وباشیخ‌عطار مظهرمعانی لطیف وشور وشوق‌گردید وباجلال‌الدین بکمال رسیدواگر بنابودشخص کاروان سخنگویان ایرانرا بدیده‌نقاد در نگرد بایستی‌گفت فردوسی درشعر داستانی ورزمی وخیام هنرور دررباعی‌حکمی و انوری‌کامل درقصیده فنی ونظامی توانا در قصه وداستان‌عشقی وسعدی سر مشق در نثر بدیع وغزل وجلال‌الدین مثال با هردو مثنوی عرفانی وحافظ سخن پرداز در غزل عرفانیست .

جلال‌الدین چنانکه رشته معانی را با فکری دقیق وحسی رقیق بهم بسته در

الفاظ نیز زبر دستی نشان داده وبا اینکه اغلب مثنوی‌را املاء فرموده و حسام‌الدین آنرا بسلك تحریردر آورده وبدینگونه شش دفتر حاوی فزون بر بیست وشش‌هزار بیت بوجود آمده بازاز حیث عبارت وانسجام کلمات واستعمال لغات قدرتی تمام‌نشان داده است نهایت اینکه توجه استاد بر خلاف تمام شاعران دیگر هرگز به زینتهای لفظی نبوده است واساساً انتخاب وزن مثنوی برای همینست که به‌ادای مقصود آسانتر آید وبمیزان طبع سخنگوی معنوی بسهولت گرایدجذبه معانی وشوق حقایق‌عرفانی نه بحدی بودکه استادرا در بندآرایش الفاظ گذارد ودر قید عروض وقافیه نگهدارد اینست ابیاتی در مثنوی‌پیدا توان‌نمودکه از حیث فصاحت لفظی واستعمال‌بعضی‌کلمات وترکیبات وقوافی‌هرگزجاذب‌وفریبنده‌نیست‌وخود براینحقیقت‌نظرداشته که گفته‌است:

غیر نطق و غیر ایما وسجل   صدهزاران ترجمان‌خیزد زدل

وانگاه‌که برای تقریر لطائف ومعارف حال پیداکرده قید قال را بر انداخته‌و معنی در سخنش بقافیه چیره گشته اینست که فرموده :

قافیه اندیشم و دلدار من   گویدم‌مندیش‌جزدیدارمن

حرف‌وصوت‌گفت‌رابرهم‌زنم   تاکه‌بی این‌هرسه باتودم‌زنم

برای درك لطایف سخنان عارفان عموماًو کلمات مولانا خصوصاًگذشته ازالفت بـا علوم اسلامی وانس باصـلاحات خاص تصوف صفای ضمیر وشوق معرفت وذوق وحدت‌لازمست تا پرده از روی رازکلمات برداشته شود .

شرح کتاب مثنوی وبیان‌مطالب‌وافکار آنـ‌دراین مختصر ممکن‌نیست که‌دریا درکوزه نمیگنجد :

گربریزی بحر را درکوزه ای   چندگنجد قسمت‌یکروزه‌ای

پس فقط اشارتی خواهدرفت والعاقل یکفیه‌الاشاره :

گر بگویم شرح این بیحد شود   مثنوی هفتاد من‌کاغذ شود

هستی جهان‌یکیست وآن ذات خدایتعالی است که جز اونیست وهرچه‌هست در حقیقت او وعالم همه جلوه‌گـاه اوست . روح مـا نیز از اشعهٔ هستی اوست که از مبداء جدا افتاده و بـدین جهان ظاهری و کثرت و تعین نزول یـافته و همواره در حسرت دیدار وشوق وعشق دلدار بسر میبرد و میخواهد حجابات ظلمانی این نشئه

جسمانی را بدرد و باصل خود پیوندد وناله هجرانست که مانند نی که ازنیستان‌بریده باشند ازو شنیده میشود نهایت ظاهر بینان وکوردلان مبداء خودرا فراموش کرده‌اند وزبان روان را درنمی یابند :

بشنو ازنی چون حکایت میکند   وز جدائیهـا شکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریـده انـد   از نفیرم مرد و زن نـالیده‌اند

سینه خواهم‌شرحه شرحه‌ازفراق   تـا نمایم شرح درد اشتیاق

هرکسی کودورماندازاصل‌خویش   باز جوید روزگار وصل‌خویش

مـن بهر جمعیتـی نـالان شدم   جفت‌خوشحالان وبدحالان شدم

هرکسی از ظن خودشد یار من   از درون من نجست اسرار من

آتش‌است‌این‌بانگ‌نای‌ونیست‌باد   هرکه این‌آتش‌ندارد نیست باد

آتش عشقست کانـدرنی فتاد   جوشش عشقست کاندرمی‌فتاد...

برای دریافتن وحدت وپی بردن بحقیقت باید عشق سوزانی داشت که آتش آن تمام هستی ظاهری وغرور جسمانی را خاکستر کندوگوید :

عشقهائی کز پی رنگی بود   عشق نبود عاقبت ننگی بود

خام را جزآتش هجر و فراق   که پزدکه وارهاند از فراق

چون تولی وتوهنوزازتونرفت   سوختن باید تورا در نارنفت

کسیکه عاشق ذات خدا باشد باید ازبت پرستی و وهم ونقش ظاهربدراید :

عاشق تصویر و وهم خویشتن   کی بود از عاشقان ذوالمنن

عاشق آن وهم اگرصادق بود   آن مجازش‌تاحقیقت میکشد

عاشق صادق باید ازخود بگذرد یعنی‌شهوات واغراض را بکشد زیرا :

چون غرض‌آمد هنرپوشیده شد   صدحجاب‌ازدل‌بسوی دیده‌شد

باید خود پسندی وغرورجاه را برطرف نمایدوحتی‌فریب علم خودرا نیزنخورد ودرواقع خودرا یعنی خود شهوانی را ازبین برد وبمیرد تا زنده‌گردد وگرنه تا در گربوه ظاهر پرستی است زنده نیست نظیر آنـ نحوی‌که بقواعد نحو خود میبالید و دیـگری را بجهل سرزنش می نمود ولی چون موقع جانبازی رسید بدو گفتند نحوی شدن سود ندارد محوی باید بود یعنی در گرداب حوادث و آزمایش زنـدگی مردحقیقت پرست شهوت کش خواهد تا سالم بدراید ودیگران را هم رهائی بخشد :

آن یکی نحوی بکشتی درنشست   رو بکشتیبان نهاد آن خود پرست
گفت هیچ ازنحو خواندی گفت لا   گفت نیم عمر تو شد در فنا
دلشکسته گشت کشتیبان ز تاب   لیك آندم گشت خامش ازجواب
باد کشتی را بگردابی فکند   گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو   گفت نی! تو از من سباحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست   زانکه کشتی غرق این گردابهاست
محومی باید نه نحو اینجا بدان   گر تو محوی بیخطر درآب ران
آب دریا مرده را برسر نهد   ور بود زنده ز دریا کی رهد
چون بمردی تو ز اوصاف بشر   بحر اسرارت نهد بر فرق سر
مرد نحوی را از آن در دوختیم   تا شما را نحو محو آموختیم

کمترطایفهٔ در جهان‌مانند طایفه عارفان برخلاف ظاهرپرستی وریا وخود فریبی قیام‌کرده است چون به نظر آنان همه جهان مظهر یك حقیقت وجلوه گاه یك مشیت است پس اختلاف امم ودشمنیهای فرزندان آدم نشانه بی خبری وغرور است ومنشاء این غرور همانا ظاهر پرستی و قیاسهای غلط است مانند آن طوطی که شیشه روغن بادام را شکست وبقال برسرش زد وموی سرش ریخت وکل گشت و چون ژولیده‌ای باکله کل ازآنجا میگذشت طوطی گفت ناچارتوهم شیشه روغن شکستی که کل شدی ؛

مردم نادان هم طوطی وار دیگران را ار خود قیاس میکنند .

بود بقالی و او را طوطئی   خوش‌نوا وسبز و گویا طوطئی
بردکان بودی نگهبان دکان   نکته گفتی با همه سوداگران
درخطاب آدمی ناطق بدی   در نوای طوطیان حاذق بدی
گربهٔ برجست ناگه در دکان   بهرموشی طوطیك از بهرجان
جست‌ازصدر دکان‌سوئی گریخت   شیشه های روغن بادام‌ریخت
ازسوی خانه بیامد خواجه‌اش   بردکان‌بنشست‌فارغ‌خواجه‌وش
دید پرروغن‌دکان وجاش‌چرب   برسرش‌زد گشت‌طوطی کل‌زضرب
روزك چندی سخن‌کوتاه‌کرد   مرد بقال از ندامت آه کرد
ریش برمیکند‌میگفت‌ای‌دریغ   کافتاب نعمتم شد زیر میغ

دست من بشکسته بودی آنزمان   چون زدم من برسرآن خوش‌زبان
هدیه‌ها میداد هر درویش را   تا بیابد نطق مرغ خویش را
بعد سه‌روزوسه شب‌حیران وزار   بر دکان بنشسته بود نومید وار
می‌نمود آنمرغ راهر گون‌شگفت   تا که باشد کاندر آید او بگفت
جولقی سر برهنه میگذشت   با سربی موچوپشت طاس‌وطشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان   بانگ بردرویش زد که هی‌فلان
از چه ای کل با کلان آمیختی   تو مگر از شیشه روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را   کوچو خود پنداشت‌صاحبدلق‌را
کارپاکانرا قیاس از خود نگیر   گرچه باشد در نبشتن شیر،شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد   کم کسی زابدال حق آگاه شد

هرقومی تصور میکنداو نیك فهمیده کل‌حزب‌بمالدیهم فرحون‌وگمراهی بشر از اینجاست واختلافها وجنگها بهمین علت بوجودآید . این فکر لطیف را شاعرعارف ایران درهفتصد سال پیش که بشر بیشتر ازحالا درظلمات جهل بود اظهار کرد وپهناوری وتوانائی فکر ایرانی رانیك نمودار ساخت .

برای راهنمائی ونجات بشرباید حقیقت را پیدا نمود واز ظاهردر گذشت .

حقیقت را بچشم حقیقت بین توانیـد و برای داشتن چنین چشمی ریاضت و تهذیب نفس و کسب فضایل لازمست و گرنه انسان سایه را حقیقت و سراب را آب خواهد پنداشت مجنون باید بود تا لیلی را شناخت ابلهان بی‌خیال میگردند و بصید سایه می‌پردازند و حق را ازباطل تشخیص نمیدهند :

گفت لیلی را خلیفه کان توئی   کز تومجنون‌شد پریشان‌وغوی
ازدگر خوبان توافزون نیستی   گفت‌خامش‌چون‌تومجنون‌نیستی
هر که‌بیداراست او درخوابتر   هست بیداریش ازخوابش بتر
چون بحق بیدار نبودجان ما   هست بیداری چودر بندان‌ما
جان‌همه‌روزازلگدکوب‌خیال   وز زیان وسود وزخوف‌زوال
نی‌صفامی‌ماندش نی‌لطف وفر   نی بسوی آسمان راه سفر
خفته‌آن باشد که‌اوازهرخیال   دارد امید و کند با او مقال
مرغ بر بالا پران و سایه‌اش   می‌دود برخاك پران‌مرغ وش

ابلهی صیاد آن سایه شود ... میدود چندانکه بی ما شود

تیر اندازد بسوی سایه او ... ترکشش خالی شوددرجست‌وجو

برای بیداری‌واقعی رنج خدمت وعبادت ومعنی‌پرستی وتربیت نفس‌ودردمندی لازمست‌اشخاص قشری‌بیدردرا پرده پیش‌چشم کشیده میشود زیرا دردحقجوئی‌ندارد:

هر که او بیدارتر پر درد تر ... هر که او آگاه تر رخ زرد تر

پیداست مقصود ازین دردمندی وریاضت هرگزدست ازوظائف زندگی‌شستن وبا توکل بیکار وآواره نشستن نباشد در این‌جهان باید باسباب وعمل قائل شدتاکار زندگی که مقدمه حیات جاویدانست تعطیل برندارد :

گفت پیغمبر بآواز بلند ... با توکل زانوی اشتر ببند

رمز الکاسب حبیب الله شنو ... از توکل در سبب کاهل مشو

درتوکل‌جهدکسب‌اولیتراست ... زانکه‌درضمن‌محبت‌مضمراست

گر توکل میکنی درکار کن ... کشت کن‌پس‌تکیه‌برجبارکن

پس درویشی وعبادت ازفقر ونداری و در یوزگی وبی اسبابی نیست بلکه از غرور و خودپرستی رستن و ازصورت‌گذشتن وبخدا پیوستن است وگرنه مال دنیا وسیله است وبایدازراه مشروع کسب گرددنهایت شخص باید بمال مسلط گردد نه‌مال به شخص همچنین این سلك مخالف زن وفرزند نباشد درویشی دراستغنا وبی‌اعتنائی است نه در احتیاج و نداری .

چیست دنیا ازخدا غافل بدن ... نی‌قماش ونی زروفرزند وزن

مال‌راکزبهر دین باشی حمول ... نعم‌مال‌صالح وخواندش‌رسول

آب درکشتی‌هلاك کشتی‌است ... آب اندرزیر کشتی‌پشتی‌است

صوفی صادق اینگونه هدف ومقصودهرچیزرا بجای خود درمی‌یابد ومعنی‌عالم باطن و ارزش جهان ظاهر و اسباب و علل را پی میبرد و مطابق گفتهٔ شیخ شبستری میداندکه :

جهان مانند خط وخال و ابروست ... که هرچیزبجای خویش نیکوست

و روزگار خود را بیشتر به‌خدمت بسر میبرد و در امور تأمل میکند و پیش از آزمایش در نزد پیرو پیشوا دم نمیزند و ادعا نمیکند زیرا میداند دعوی

دانش وپرگوئی نشانه ناپختگی است وسخنی که گفته شد مانند تیریست که ازکمان در رفت وپشیمانی سود ندارد :

کودك اول‌چون‌بزاید شیرنوش ... مدتی خاموش باشد جمله گوش

مدتی میبایدش لب دوختن ... از سخن تا او سخن آموختن

نکتهٔ کان جست ناگه از زبان ... همچوتیری‌دان که‌جست آن‌ازکمان

وانگردد ازره آن تیر ای‌پسر ... بند باید کرد سیلی را ز سر

پس تأمل وخاموشی وآموختن‌وپند گرفتن در آئین‌عارفان بهتراست تاپرگفتن وخودستائی ودانش فروشی کردن درواقع عارف صاحبدلست و دلرا بزبان ترجیح میدهد زیرادل‌جایگاه خداست‌و تاروابط بشرازعالم الفاظ گذشت وقلبی شدیگانگی وهمدردی حاصل می‌گردد ورنگ ونیرنك ظاهری ناپدید میشود زیرا جدال وقتال آدمی ازمنافقی وزبانبازیست .

چونکه‌بی‌رنگی‌اسیررنگ‌شد ... موسئی باموسئی‌درجنك‌شد

دل وصمیمیت راه وحدت است ومیتواند اقوام را ازبیگانگی به یگانگی در آرد نه زبان وظاهر :

ای‌بسا هند و ترك همزبان ... ای‌بسادوترك چون بیگانگان

پس‌زبان‌همدلی‌خوددیگراست ... همدلی از همزبانی بهتر است

پی بردن به سروحدت وعوامل جمعیت تا آنجاکه شخص از کثرات بگذرد وبمقام جمع‌الجمع برسد بسیاردشوارست و آنگاه‌که‌کسی آنمقام را یافت افشای رازآن پیش همه‌کس آسان نباشد زیرا تربیت و تهذیب باید ، ازین لحاظست که صوفیان را اهل رازگفته‌اند :

گفت پیغمبر که هرکو سرنهفت ... زود باشد با مرادخویش جفت

دانه چون اندر زمین پیدا شود ... سرآن سر سبزی بستان بشود

افشای رازعرفانی‌ازدوسوی زیان دارد یکی ازسوی اهل ظاهروپوست‌پرستان بیمغز ودیگر از سوی عالم نمایان‌که میخواهند هرمطلب را بزور جدل استدلال کنند درصورتیکه تاقیاس خرد بنورعرفان منورنگردد بساکه عقل ازپی بردن بحق عاجز میماند .

پای استدلالیان چوبین بود ... پای‌چوبین‌سخت‌بی‌تمکین‌بود

همین سرعرفان وراز ایمانست که دردیوان شمس تبریزی بشکل غزلهای شور انگیز ظهور میکند.

اگردرمثنوی نام شمس‌تبریز نادر آمده ونظر بطورغیرمستقیم بدو معطوف بوده درغزلیات طرف خطاب‌وهدف اشعارپردرد وتاب مستقیماً شمس تبریزیست‌وغیرازغزل های معدودی هرغزلی بنام او که‌معشوق‌معنوی‌و کعبه‌عرفانی مولانا بوده‌خاتمه‌میابد.

صفت خاصه غزلهای مولانا جوش‌وخروش عاشقانه ایست که هرخواننده‌صاحب دل را تکان میدهد و احساسات او را تحریك میکند و در واقع در هر غزلی اثر جذبه وحال و آتش واشتعال محسوسست‌ودرنهاد اغلب آنها روح سماع ورقص‌عارفانه دمیده زیرا سرتاسر شور وجنب وجوش پیدا و سوزعشق هویداست و توان گفت این سنخ سخن شوریده وبی آرام را پیش‌ازجلال‌الدین هیچ قلمی رقم نکرد مگربنسبت شیخ عطاروکمی‌هم سنائی.

وبیجهت نیست دراینجا نیزمانند مثنوی از این پیشوایان شعرعرفانی یادمیکند ودریك غزل گوید:

اگرعطارعاشق بدسنائی‌شاه‌وفائق‌بود — نه آنم‌من نه‌اینم‌من که گم کردم‌سروپارا

و درغزل دیگرازسنائی‌اینچنین یاد میکند:

گفت‌کسی خواجه سنائی بمرد — مردن اینخواجه‌نه‌کاریست‌خرد
کاه نبود او که ببادی رود — آب نبود او که ز سرما فسرد
شانه نبود او که زموئی‌شکست — دانه نبود او که زمینش فشرد
کنج زری بود دراین خاکدان — کو دوجهان را بجوی میشمرد

و این ابیات قطعه رودکی را درمرثیه ابوالحسن مرادی شاعر بخارا بخاطر آورد که گفت:

مرد مرادی نه هماناکه مرد — مرگ‌چنان‌خواجه‌نه‌کاریست‌خرد
جان گرامی بپدر باز داد — کالبد تیره بمادر سپرد

هدف غزلهای شور انگیز مولانا نیز همانا وصال حق ودرك وجود مطلق است و هجران یار وعشق دلدار که مظهر آن پیرو مرشد بزرگ او شمس تبریزیست در هر بیت پیداست یعنی گاهی دراین سخنان پرهیجان نشاط و شوق دیدار گاهی

سوز و گداز هجران یار در کار است هنگامی ساز سماع و مجلس انس آن پیر معنوی و هنگامی سوز روزگار دوری و غیبت اوست که مؤثرترین سخنان را بوجود آورده. روح آشفته هر غزل از وزن دل‌انگیز و نداهای پیاپی و جوشش های‌دمادم پیداست مانند این غزلها:

بیائید بیائید که گلزار دمیست — بیائید بیائید که دلدار رسیدست..
ای‌عاشقان‌ای‌عاشقان من خاکرا گوهر کنم — ای مطربان‌ای مطربان‌دف‌شماپرزر کنم..
مرده بدم زنده‌شدم گریه بدم خنده شدم — دولت عشق آمدو من‌دولت‌پاینده شدم..
نه‌شبم‌نه‌شب‌پرست که حدیث خواب گویم — چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم..
ای‌عاشقان‌ای‌عاشقای یك‌لولئی‌دیوانه شد — طشتش فتاداز بام‌ما نك‌سوی‌مجنون‌خانه‌شد..

در این گیرزدار عشق پناهگاه بزرك عارف کعبهٔ دل و نزدیکترین‌راه بسوی وصال دوست راه دلست زیرا دل جایگاه خداست اینست که‌فرمود:

طواف کعبه دل‌کن اگر دلی داری — دلست کعبه معنی توگل‌چه پنداری
طواف کعبه صورت‌حقت از آن فرمود — که تا بواسطه آن دلی بدست آری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی — قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدره زرگر بری بحضرت حق — حقت بگوید دل آر گر بما آری
زعرش‌وکرسی‌ولوح‌وقلم فزون باشد — دل خراب که او را بهیچ نشماری

آنانکه دل ندارند و از صفای درون محرومند وبی خدا میگردند راه نزدیك را گم کرده از راه دور میروند و یار در خانه گذاشته دور جهان میگردند:

آنها که طلبکار خدائید خدائید — بیرون ز شما نیست شمائید شمائید
چیزی که‌نکردید گم‌ازبهرچه جوئید — کس غیر شما نیست کجائید کجائید
در خانه نشینید نگردید بهر کوی — زیرا که شما خانه وهم خانه خدائید

همچنین آنان که کعبه دل را فراموش میکنند یعنی از حضور قلب و حال و روحانیت‌محرومند و ظاهری بعمل میآورند و طوافی بی خبرانه از کعبه میکنند یار را چگونه توانند یافت:

ای قوم بحج رفته کجائید کجائید — معشوق همین جاست بیائید بیائید
معشوق تو همسایهٔ دیوار بدیوار — در وادیه سرگشته‌شما درچه‌هوائید
گر صورت بیصورت معشوق ببینید — هم‌خواجه وهم بنده وهم‌قبله‌شمائید

گر قصد شما دیدن آن کعبه جانست　　اول رخ آئینه بصیقل بزدائید

همچنین است کار آنانکه قلب آلوده‌ای دارند و حرام از حلال نشناسند و بحق اندکی پی نبرده‌اند واز عشق الهی محرومند ولی بظاهر نمازی میخوانند کارقشرپست نماز بیدلان جز حرکاتی بیش نخواهد بود تاچه ماند بنماز آنان که بر وی ریا میگذراند و بظاهر زاهد و در باطن مردم آزارند :

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم　　من این نماز حساب نماز نشمارم
زعشق روی تو من رو بقبله آوردم　　وگرنه من ز نماز و ز قبله بیزارم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی　　حدیث درد فراق تو با تو بگذارم
وگرنه اینچه نمازی بود که من با تو　　نشسته روی بمحراب و دل بیازارم
نماز کن بصفت چون فرشته ماندومن　　هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
کسیکه جامه بسگ برزندنمازی نیست　　نماز من بچه ارزد که در بغل دارم
ازین نماز نباشد بجز که آزارت　　همان به آنکه ترا یش ازاین نیازارم
از این نماز ریائی چنان خجل شده‌ام　　که در برابر رویت نظر نمی آرم
اشارتی که نمودی به شمس تبریزی　　نظر بجانب ما کن غفور و غفارم

خلاصه اینکه هدف کلمات این عارف بزرگ نظر بوحدت و رجوع بباطن و اعراض از ظاهر و نشر خلوص و صفا و در تظاهر و ریا و گذشتن از نمایش بیرون و پیوستن به گشایش درون و چشم پوشیدن از تجمل آفاق و دیده دوختن بنور اشراق است بحکم این معانیست که فرماید .

ما دل اندر راه مردان باختیم　　غلغلی اندر جهان انداختیم
آتشی اندر دل خلقان زدیم　　شورشی در عاشقان انداختیم
خرقه و سجاده و تسبیح را　　در خرابات مغان انداختیم
داشتیم بر پشت خود بار گران　　شکر کان بار گران انداختیم
جبه و دستار و علم و قیل وقال　　جمله در آب روان انداختیم
از کمال شوق تیر معرفت　　راستی سوی نشان انداختیم
تخم اعمال سعادت تا ابد　　در زمین امتحان انداختیم
دست شستیم از همه اسباب خود　　آتش اندر خانمان انداختیم
دنیی دون نزد دانا جیفه ایست　　جیفه‌را پیش سگان انداختیم

ما ز قرآن بر گزیده مغز را　　پوست را پیش خسان انداختیم
ما بساط عشرت وذوق و صفا　　در سرای لامکان انداختیم
بهر عشق شمس تبریزی لقب　　غلغلی در آسمان انداختیم

در باب بر گزیدن مغز قرآن و دریافتن هدف اصلی آیات آن در مثنوی معنوی هم این ابیات آمده که در آن‌ضمن بازیادی ازسنائی‌شده :

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی　　بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال　　این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر زنور　　غیر گرمی می نیابد چشم کور
حرف قرآن را بدان که ظاهریست　　زیر ظاهر باطنی بس قاهریست
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین　　دیو آدم را نه بیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمست　　که نقوشش‌ظاهر وجانش‌خفیست

افکار ومقاصد مولانا در فیه مافیه نیز همان معانی است که در مثنوی بیان‌شده وترجیع بندها ورباعیها و مکاتیب نیز پیمانه همین سودا و سود وپروانه شمع این مقصود است .

کمال الدین اسماعیل - خلاق‌المعانی کمال‌الدین اسماعیل پسر جمال‌الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سرایان معروف عراق در قرن هفتم بشمار است. پدرش‌چنانکه‌ذکرش گذشت‌ازسخنگویان‌نامی‌زمان خود محسوب‌میشد. او نیز مانند پدر مداح آل‌صاعد و آل خجند دو خانواده معروف مذهبی اصفهان‌بود. همچنین کمال‌الدین خوارزمشاهان و اتابکان فارس و سپهبدان طبرستان را در اشعار خود بستود . در زمان حیات این شاعر بود که وقعه خونین قتل عام مردم اصفهان بدست خونخواران مغول روی داد وکمال‌نیز مانند بسی از بزرگان ودانشمندان متواری گشت وبعد از فشار وآزار که از ستم روزگار وفجایع اشرار دید سرانجام خود بسال ٦٣٥ طعمه شمشیرمغول گردید .

قصاید کمال‌الدین معمولا بدون‌تغزل‌شروع‌میکندو گاهی بعدازگریز بمدح‌ممدوح ابیاتی پندآمیز می‌سراید مانند این‌قصیده‌در مدح خواجه‌رکن‌الدین‌صاعدبن مسعود:

ای آنکه‌لاف میزنی ازدل‌که عاشقست　　طوبی لك از زبان تو با دل موافقست

بگذار سازو آلت حس وخیال و وهم — تنها جریده رو که گذر پر مضایقست
از عقل پرس راه که پیری موحد است — مسپر بی خیال که دزدی منافق است
ز افلاك بر گذر اگرت میل نزهتست — کین گرد خیمه نیز محل طوارقست
چون غنچه دل درین تن ده روی بستهٔ — بس‌لاف یکدلی زنی آنهم نه لایقست
خورشید حق زسایه تو در حجاب شد — ورنه همه سراسر عالم مشارقست ...

در قصاید کمال‌الدین توجه خاصی‌نسبت بـزادگاهش اصفهان دیده میشود و روزگار آبادانی ونشاط یا ایام خرابی واندوه آن شهر را از دل در می‌یابد وشرکت می‌جوید مانند قصاید با مطلع‌های زیل :

منم اینکه کشته اشت ناگـه مرا — دل و دامن از جنك محنت‌رها...
اصفهان خرم است و مـردم شاد — اینچنین عهدکس ندارد یاد...
صفاهانرا بهر یکچند دولتها جوانگردد — هوایش‌عنبرفشاندزمینش گلستانگردد...

شاعر قصایدی مؤثر درگذشتن‌عمروشکایت ازمردم وپند واندرز سروده است از قبیل قصیده :

جهان بگشتم‌و آفاق سر بسردیدم — بمردمـی اگر ازمردمی اثر دیدم
درین‌زمانه که‌دلبستگی‌است‌حاصل‌او — همه گشایشی از چشمه جگر دیدم
بنام‌ارکسی ازبدهمی بنالداز آنك — ز روزگار من از بدبسی بتر دیدم

در قصیده‌ای که بمطلع :

بچشم عقل نظر می‌کنم یمین ویسار — ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم‌کار

آغاز کرده وکساد بازار شعروحشت ومنت مردم یاد میکند خود از علو طبع خود سخن میراندومیگوید :

هزار شکر و سپاس از خدای عزوجل — که من‌زحرص وطمع‌نیستم براین‌هنجار
وجود کسب خود ازشعروشاعری نکنم — چو من اگر چه‌کم افتند ناظم اشعار
نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز — نه‌من زکس نه‌کس ازمن‌همی‌برد تیمار

برخی ابیات‌می‌نمایاندکه براین‌دردهای معنوی دردجسمانی هم‌پیوند بوده‌وهم مانند پدرش ازدردچشم شبهانمی‌غنوده چنانکه گوید:

جانم زدرد چشم بجان آمد از عذاب — یارب‌چه‌دیدخواهم ازین‌چشم درد یاب
گویند مشك‌ناب شود خون بروزگار — دیدم‌بچشم‌خویش کـشدمشك‌خون‌ناب

کمال الدین در مرثیه پدرهم قصیده‌ای مؤثر ساخته که مطلع آن اینست:

من‌سر بآفتاب و فلك در نیاورم — گر تیغ آفتاب زند چرخ برسرم

همام تبریزی - خواجه همام‌الدین بن علائی تبریزی از شعرا و سخن گویان نامبردار آذربایجانست و در فنون نظم بخصوص در غزل سرائی استادی بکار برده و سبك‌سعدی را بخوبی تتبع کرده‌است . خود نیز لطایف سخن‌خویش‌را دریافته‌و گفته:

همامرا سخن دلفریب و شیرین است — ولی چسود که بیچاره‌نیست شیرازی

و در این بیت نظرش بمعاصر بزرگش سعدی‌است . دیوان غزلیات همام قریب دوهزار بیت دارد نیز منظومه‌ای موسوم به صحبتنامه بنام خواجه شرف‌الدین هارون پسر شمس الدین محمد صاحبدیوان جوینی که از ادب پروران عهد و همام خدمت آن بزرك را ملتزم بود ساخته همام درغزل تأثیرمهر وصفای عاشق‌را بزبانی فریبنده تعبیر میکند و از آنجمله گوید :

دانی چگونه باشد از دوستان جدائی — چون دیده‌ای که ماندخالی زروشنائی
سهلست عاشقان را ازجان خود بریدن — لیکن‌زروی جانان‌متشکل‌بودجدائی
در دوستی نیاید هرگز خلل از دوری — گر در میان یاران مهری بود خدائی
هر زر که خالص آید بریك عیار باشد — صد بار اگر در آتش آنرا بیازمائی

آثار عشق در گل و بلبل نیز پیداست و مردیکه آتش مهر در دل او ظهور کرد از ملامتگران نیندیشد :

بلبلان‌را همه شب خواب نیاید از بیم — کـه مبادا ببرد برگ گلـی باد نسیم
شب مهتاب و گل و بلبل سرمست بهم — مجلس آن‌نیست که‌درخواب‌رودچشم‌ندیم
باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی — هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم
اثر عشق نگر در همه چیزی ور نی — مرغ را نغمه داود که کردی تعلیم
عشق میورزم وگوخصم ملامت میکن — نه من آورده‌ام این‌شیوه که رسمیت قدیم
گر نمایم بملامتگر خود صورت دوست — دهد انصاف و کند مسئله با ما تسلیم

از همین چند بیت پیداست که همام فقط مضامین معمول و مشهور را اقتباس نکرد و خود تصرفی نموده مثلا در غزل فوق مضمون باد و برگ و گل و بیم بلبل چندان شایع نیست وشاید ابتکارات شاعر باشد.

اوحدی مراغه‌ای - رکن‌الدین اوحدی ازشعرای متصوف آذربایجانست در حدود ٦۷۰ در مراغه تولد یافت . وقسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامت جست از سخنانش پیداست که در علوم دینی وعرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و اجتماعی نظری داشته .

درعرفان به‌عارف معروف شیخ ابوحامد اوحدالدین کرمانی (متوفی دره٦۳) دست ارادت داده و تخلصش از نام اوست . عمده شهرت اوحدی در دوره سلطنت آخرین ایلخان مغول یعنی ابوسعید (۷۱٦-۷۳٦) بود وپادشاه و وزیر او غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در اشعار خود مدح کرده .

دیوانش مرکب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات . غزل عرفانی را متین ساخته ، درقصایدش نیز ابیات عرفانی ومراثی لطیف موجوداست از منظومات دیگر او مثنوی ده نامه یا منطق‌العشاق است که آنرا بنام وجیه‌الدین شاه یوسف نوه خواجه نصرالدین طوسی ساخته و در آن‌گفته :

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف
نصیر الدین طوسی را نبیره که عقل ازفطنت‌او گشت‌خیره

تاریخ نظم ده نامه سال ۷۰٦ بود چنانکه خود گفت :

بسال ذال و واو ازسال هجرت بپایان بردم این درحال هجرت

دیگر مثنوی معروف جام جم است که در آن مدح از سلطان ابوسعید نموده و آنرا بنام غیاث‌الدین محمد وزیر کرده ومشتمل برپنجهزار بیت است ومیتوان گفت شاهکار شاعر است که بسال ۷۳۳ بسلك نظم آمده خود گوید :

چو بتاریخ بر گرفتم فال هفتصد رفته بود وسی‌وسه‌سال

وفات اوحدی بسال ۷۳۸ اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید سنك قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش محفوظست .

قصیده زیرین چنانکه مشهوداست لحن عرفانی‌دارد وسبك سنائی وشیخ عطار و مولویرا بیاد میآرد و از شاعران متأخر ترجیع بند هاتف بدان میماند :

سر پیوند ما ندارد یار چون توانشد زوصل برخوردار
همدمی نیست تا بگویم راز خلوتی نیست تا بگریم زار
درخروشم زصیت آن معشوق در سماعم ز صوت آن مزمار

مطربم پرده ها همی سازد که‌در آن پرده‌نیست کس‌رابار
همه مستان در آمدند بهوش مست ما خود نمیشود هشیار
چیست‌این ناله و فغان درشهر چیست این شوروفتنه دربازار
تو گمانی که میرسد معشوق او نشانی که میرود دلدار
همه در جستجوی و او غافل همه در گفتگوی و او بیزار
نار درزن بخرمن تشویش پای در نه ز ممکن انکار
خانه در بیشه الهی بر سنگ در شیشه ملاهی بار
در سودا سه نقش کش خامه بر در چار طبع زن مسمار
این مثلث بنه بر آتش شك وان مربع بریز در مضمار
با غبارند شاه و لشکر باش تا برون آید آن علم ز غبار
جزیکی نیست‌صورت خواجه کثرت‌از آئینه‌است و آئینه‌دار
آب و آئینه پیش گیر و ببین که یکی‌چون‌دومیشودبشمار
سکه شاه‌ونقش‌سکه‌یکیست عدد از درهم است واز دینار
هم بدریاست باز گشت نمی که ز دریا جدا شود به بخار
بنهایت رسان تو خط وجود نقطه اصل از انتها بردار
تا بدانیکه نیست جزیك نور واندگر سایهٔ در و دیوار
همه عالم نشان صورت‌اوست بازجوئید یا اولی الابصار ....

نظرشاعردراین قصیده چنانکه عیانست بوحدت عالم وتجلی حقیقت واحد در کثرت است همانطور که قطره از دریا جدا شده باز بدان میگردد اجزای وجود نیز که از یك‌هستهٔ هستی است اصل منتهی میشود .

بااینکه شعرا وحدی از آنجمله این قصیده استادانه سروده شده ودراستحکام عبارت ودقت معانی بسخن استادان درجه اول نرسد واگر مثلا این قصیده باترجیع بند هاتف که شاید ازهمین شعروامثالش ملهم شده مقایسه‌گردد سخن هاتف محکم‌تر جلوه خواهد نمود . حتی درابیاتی مانند .

توگمانی که‌میرسد معشوق .. خانه در بیشه الهی بر . .
بنهایت رسان‌توخط وجود . . کمی‌سستی‌درعبارت ومعنی مشهود است .

اوحدی در مثنوی جام جم نیز افکار عرفانی ابراز نموده و در ضمن مطالب

اخلاقی واجتماعی گفته وحکمرانان وتوبدستان را پندآموخته واز آنجمله چنین آورده:

ایکه برملك ومملکت شاهی   عدل کن گر ز ایزد آگاهی
عدل بیعلم بیخ و بر نکند   حکم بیعدل و علم اثر نکند
شاه کو عدل و داد پیشه کند   پادشاهیش بیخ و ریشه کند
برقوی پنجه دست کین مکشای   برضعیف وزبون کمین مکشای
رفت کسری زخط شهر بدشت   با سواران زهرطرف میگشت
گلشنی دید تازه و خندان   تر و نازك چو خط دلبندان
پر زنارنج و نار باغی خوش   زیر هر برگ اوچراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش   که بدینگونه رنگ وبویستش
باغبانش ز دور ناظر بود   داد پاسخ که نیك حاضر بود
گفت عدل تو داد آب او را   زان نبیند کسی خراب او را

درحقیقت باید گفت کمترمثنوی درزبان فارسی توان یافت که باندازه جام جم بمسائل اجتماعی وتربیتی برخورده ومضامینی عبرت انگیزدرمسائل مهم مانندآداب ورسوم مناسبات بامردم وشرایط ساختن شهر وعمارت و اصول تربیت اولاد و شرح حالت پیشه وران ونکوهش قضاة وراه مردی ومردمی ونظایرآن درآن آمده وحق مطلب بدین خوبی ادا شده باشد مثلا در تربیت فرزندان چنین گوید :

شرم دار ای پدر ز فرزندان   تا پسندیده هیچ مپسندان
باپسرقول زشت وفحش مگوی   تا نگردد لئیم وفاحشه گوی
تو بدارش بگفتها آزرم   تا بدارد زکرده های تو شرم
بچه خویش را بناز مدار   نظرش هم ز کار باز مدار
چون بخواری برآید و سختی   نکشد محنت او زبد بختی

وپیداست که آشنا ساختن بچه ها ازخردی بکاروکوشش وسختی تا دربزرگی سست و بیکاره وآساندوست نباشد هم از اصول تربیت عصرماست :

در حالت پیشه وران چنین گفته :

خنك آن پیشه کار حاجتمند   بکم وبیش ازاین جهان خرسند
گشته قانع برزق وروزی خویش   دست درکار کرده سر درپیش

چند سال از برای کار وهنر   خوردمسیلی ز اوستاد وپدر
دل او دارد از امانت نور   دست اوباشد از خیانت دور
شب شودسربسوی خانه نهد   هرچه حق داد در میانه نهد

در قسمت اخیر جام جم صفات مرشد ومقامات سالك واصطلاحات عارفان مانند دل ونفس وعشق وسماع وامثال آن موضوع سخنست .

امیر خسرو - چنانکه میدانیم زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سانسکریت باپارسی باستان خویشاوندست وهندیان همنژادان ماهستند . زبان فارسی کنونی بعدازاسلام مخصوصاً بعدازشروع غزنویان در هند رواج پیداکرد ودر دوره مغول بیشتر انتشار یافت وشعرا وفضلای پارسی گو در این دیار ظهور کردند یکی از معروفترین آنان امیر خسرو ابن امیر سیف الدین محمود دهلوی است که از ایرانیان شایسته هوشمند آنعصر بود . پدرش در شهر کش ترکستان اقامت داشت ودر غائله مغول بهندوستان فرارکرد ودر آنجا در شهر پتیالی سکنی جست .

در این شهر بود که امیر خسرو بسال ششصد وپنجاه ویك تولد یافت وبهمان طور که پدرش از اهل فضل بود خودش نیز بتحصیل علوم وفنون پرداخت ومطالعه آثار و اشعار فارسی یعنی زبان ملی خود را شیمه خود ساخت تا دربن زبان رسوخ کامل پیداکرد واز ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه ویرا از جهت کثرت اشعار که باو نسبت داده اند واز آنچه از او باقی مانده میتوان شاعر درجه اول شمرد:

اقامتگاه امیر خسروشهر دهلی بود ونزد سلاطین آن ولایت منزلی داشت و عده ای از آنان را در اشعارش نامبرد ومدح کرد .

امیر خسرو بحلقه ارادت یکی ازمرشدان متصوفه هند یعنی شیخ نظام الدین اولیاء اندر آمد وبسلوك درطریقت ریاضت ودرویشی پرداخت در الفاظ ومعانی اقتفاء از شعرای نامی ایران خاصه سنائی وخاقانی ونظامی و سعدی نموده مخصوصاً درغزل پیروسبك استاد شیرازی بوده وگفته است :

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

ولی با اینهمه توان گفت امیر خسرو لحنی خاص دارد که آن لحن در یگر شعرای پارسی زبان هند نیز بتفاوت مراتب دیده میشود واین سبك بتدریج صورتی

مخصوص کسب میکند که سبك معروف بهندی را بوجود میآورد .

دیوان اشعار امیرخسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهلی است بر پنج قسمت از قرار ذیل:

تحفةالصغر که اشعار جوانی شاعر است و عمده از قصاید وغزلیات و ترجیع بند مرکب بوده ودر آن سلطان غیاث‌الدین بلبان (٦٦٤-٦٨٦) وپسرش شیخ نظام اولیاء را مدح کرده .

۲ ـ وسط‌الحیوة که گویا اشعار آن را میان بیست وسی سالگی سروده و قصایدی در مدح شیخ نظام اولیاء ونصرة‌الدین سلطان محمد پسر بزرك بلبان (مقتول در ٦٨٣) که حامی شاعر بود نیز در مدح سلطان معزالدین کیقباد (٦٨٦-٦٨٩) دارد .

۳ـ غرةالکمال که آنرا میان سن سی وچهل سروده ودر مقدمه آن از محسنات وترجیع شعر فارسی بعربی سخن رانده واز شعرای بزرك ایران مانند سنائی و خاقانی وسعدی ونظامی وسعدی ونظامی نام برده وشیخ نظام‌الدین اولیاء وسلطان معزالدین کیقباد وجلال فیروزه شاه (٦٨٩ ـ ٦٩٥) وجانشین های اورکن‌الدین وعلاءالدین و دیگرانرا مدح[1] کرده .

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق و مرکب از قصاید وترجیع بند وقطعات است .

٤ ـ بقیه نقیه که اشعار دوره پیری شاعررا در بردارد وقسمتی از آن درمدح علاءالدین محمد شاه (٦٩٥-٧١٥) وپسرش ودیگر امراست.

٥ ـ نهایةالکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است وقصاید در مدح سلطان غیاث‌الدین تغلق (٧٢٠- ٧٢٥) و در مرثیه سلطان قطب‌الدین مبارکشاه (متوفی در ٧٢٠) دارد .

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تراست ودر این موضوع چنان که گفته شد پیروی از سخنگویان بزرك کرده .

گاهی بعضی قصایدرا با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات:

صبا را گاه آی آمد که راه بوستان گیرد   زمین را سبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد

جهد از چشمه موج آب ولرزان در زمین افتد   زند بر لاله باد تند وآتش در زبان گیرد

زبان از گفتن آتش نسوزد لیکن ازسوسن   حدیث لاله گوید ترسم آتش درجهان گیرد

تماشا کن که چون بگرفت لاله کوه رادامن   کسی کو تیغ بیموجب کشد خونش چنان گیرد

زیاد غنچه مرغانرا نوا بسته شود تاگل   بسازد پرده نوروز و بلبل خود همان گیرد .

امیر خسرومانند خاقانی قصاید دور و دراز دارد ویکی از آنها را دراستقبال قصیده خاقانی با مطلع :

دل من پیر تعلیم است ومن طفل زبان دانش ...

ساخته که چنین آغاز میکند .

دلم طفلست وپیرعشق استاد زبان دانش   سواد لوحه سبق ومسکنت کنج دبستانش

در طی این قصیده معانی مربوط بتقوی واخلاقیات آمده واشارات عرفانی هم شده واز جمله این بیت دیده میشود:

مشو بینا بچشم سر که نادیدید خودراهم   بدل بین تابیبنی هرچه خواهی ماه تابانش

غزلهای امیرخسرو ازحد غزل معمول نگذشته وموضوع آن بیشتر مضامین عاشقانه است وسخن از آرزوی دیدار وهجران یار ونرگس بیمار وسوزش شمع وار بمیان آمده واز یار کرشمه ساز وزلف کمند انداز و سیل اشك وخدنك نرگس مست و ابروی چو کمان وکبك خوش گم بحث شده و زهد خرقه پوشان با دیر درد نوشان مقابله گشته واز چشم زیبا واحوال واشکال آن فراوان یاد شده است.

امیرخسرو بحکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت وبتقلید از آن استاد خمسه ساخت که اقسام آن بر وجه ذیل است :

۱ ـ مطلع‌الانوار مقابل مخزن‌الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی واخلاقی دارد ودر ششصد ونود وهشت ختام یافته وبنام علاءالدین محمد شاه اتحاف شده.

۲ ـ شیرین وخسرومقابل خسروشیرین نظامیکه در همان سال فوق سروده شده ودر خاتمه این منظومه بندی خطاب بپسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاءالدین محمد شاهست .

۳ـ مجنون ولیلی مقابل لیلی ومجنون نظامی که نیز در سال مذکور فوق بنام همان حکمران برشته نظم کشیده شده از اقسام مؤثر این منظومه ابیاتی است که شاعر بیاد مرك مادر وبرادر خود سروده ومطلع آن اینست :

امسال دونور ز اخترم رفت   هم مادر وهم برادرم رفت

۴ - آئینه سکندری مقابل اسکندرنامه نظامی که درششصد ونود ونه نظم شده وباز بنام علاءالدین است .

۵ - هشت بهشت در حکایت بهرام است ومقابل هفت پیکر نظامی است ودر هفتصد ویك نظم یافته وشاعر در خاتمه این مثنوی گفته که تمام خمسه درظرف سه سال سروده شده وقاضی شهاب الدین ازفضلای آن سامان تمام آنرا مطالعه وتصحیح نموده.

علاوه بر آنچه مذکور افتاد امیر خسرو تصانیف ومنظومه‌های دیگر مانند قران السعدین ونه سپهر ومفتاح الفتوح دارد که دراوصاف وشرح حال سلاطین هندبوده وگذشته از مزیت ادبی قیمت تاریخی دارند. از تألیفات منثور او خزائن الفتوح است در تاریخ . در هزل ومطایبه وانتقاد وقصیده شکوائی نیز دست داشت .

امیر خسرو نه تنها در قصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه از قصه‌های معاصر نیز بنظم آورده است چنانکه منظومه خضر خان ودولرانی را بطرز قصه مؤثری در سرگذشت خضر خان پسر علاءالدین محمد که معاصر وممدوح شاعر بود ساخته در موسیقی نیز استاد بوده ودر پاسخ پرسشی راجع بشعر وموسیقی گفته:

پاسخ گفتم که من در هردو معنی کاملم

این شاعر در فن انشاء نیز دست داشته وکتابی بنام رسائل الاعجاز در آن باب تألیف نموده .

بالجمله امیر خسرو را میتوان بزرگترین شعرای ایرانی مقیم هند نامید قریحه‌اش گویا وروان بوده ودر نظم سخن سرعت خیال وجودت طبع داشته چنانکه تنها خمسه راکه قریب ۱۸۰۰۰ بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشیده شعر اومانند شعرای دیگر هند لحن ولطافت خاصی دارد واشتعمال بعضی لغات وتراکیب تا حدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دور میشود باید گفت باوجود ذوق استعداد و طبع وقادکه امیر خسرو راست الحق در عذوبت الفاظ و رقت معانی هرگز بپای مقتدای خود نظامی نرسیده است. وفات امیر خسرو بسال ۷۰۵ در دهلی اتفاق افتاد.

خواجو کرمانی - کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص بخواجو بموجب گفته خود اودریك نسخه مثنوی گل ونوروز بتاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت

اولین کسب فضائل را در زادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد وبا اشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمود وجهان وجهانیان را بیازمود ، خود گوید :

من که گل از باغ فلك چیده‌ام   چار حد ملك وملك دیده‌ام

درضمن این مسافرت خواجو بملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار میرفت نایل آمد وازو کسب فیض نمود حلقه ارادت او را بگوش کرد. این رباعی را در باره مرشد روحانی گفت :

هر کوه بره علی عمرانی شد   چون خضر بسر چشمه حیوانی شد
از وسوسه وغارت شیطان وارست   مانند علاء دوله سمنانی شد

خواجو معاصر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶) بود وآن پادشاه وزیر او غیاث الدین محمدرا در قصاید خود مدح کرد . همچنین بعضی را از سلاطین آل مظفر ستود ودر موقع اقامت در شیراز با اکابر وفضلای آن شهر از آن جمله باخواجو حافظ معاشرت داشت واز شاه شیخ ابو اسحاق اینجو (۷۴۲-۷۵۸) حمایت دید واورا نیز مدح کرد .

ازممدوحین دیگر خواجو یکی شمس الدین محمود صاین بود که نخست درخدمت امرای چوبانی بود بعد بخدمت امیر مبارز الدین محمد (۷۱۳-۷۵۹) از آل مظفر پیوست سرانجام بشیخ ابواسحق اینجو التحاق نمود وبوزارت او منصوب گردید ودر ۷۴۶ بدست امیر مبارزالدین مقتول شد .

یکی دیگر ازممدوحین شاعر تاج الدین احمد عراقی از بزرگان وجاه داران کرمان بود وشاعر را او بپیش محمود صاین برد :

قصاید دیگر خواجو عرفانی است ونمونه ذوق ومشرب تصوف شاعر است ودر استحکام بپای قصاید سنائی میرسد .

خواجو گذشته ازقصاید ومدایح غزلیات شیوا دارد ودر این طرز پیرو ومقلد بود وسخن پرداز بزرك آن عصر حافظ شعر او را میپسندید و تتبع و اقتدا می کرد چنان خود فرموده :

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما   دارد سخن حافظ طرز سخن که خواجو

میتوان گفت طرز غزل خواجو از جهتی شبیه بشیوه سنائی و شیخ عطار و

مولوی وازجهتی شبیه بسبك حافظست . . مثلا غزلی مانند این غزل بیشتر پیشینیان را متذکر میسازد :

بانوائی خویش را در بینوائی یافتیم　　فخر برشاهان عالم در گدائی یافتیم
ز آشنایبگانه گشتیم ازجهان وجان علیل　　در جوار قرب جانان آشنائی یافتیم
سالها بانگ گدائی بر دل دلها زدیم　　لاجرم بر پادشاهان پادشاهی یافتیم
ای بساشب کاندرین وادی بروز آورده ایم　　تاکنون ازصبح وصلش روشنائی یافتیم
چون از آنظلمت این خاکدان بیرون شدیم　　هر دوعالم روشن از نور خدائی یافتیم

وغزلهای دیگر که چندبیت زیرین نمونه‌ای از آنست سبك حافظرا بنظر میآورد:

پیش صاحبنظران ملك سلیمان بادست　　بلکه آنست سلیمان که زملك آزادست
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان　　مشنو ایخواجه که تا درنگری بر بادست
همچو نرگس بگشا چشم و ببین کاندر خاك　　چندروئی چو گل وقامت چون شمشادست
خیمه انس بزن بر در این کهنه رباط　　که اساسش همه بیموقع و بی بنیادست
هر زمان مهر فلك بر دگری میتابد　　چه توانکرد که اینـفله چنین افتادست

خواجو گذشته از دیوان اشعار مثنویهائی بسبك استاد نظامی ساخته وخمسه‌ای بوجود آورده است که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱ ـ همای وهمایون داستانی است عاشقانه و در بحر تقارب گفته شده وبا این بیت شروع میکند :

بنام خداوند بالا و پست　　که ازهستش هست شدهرچه هست

و آن را در بغداد بسال ۷۳۲ سروده وسلطان ابوسعید و وزیر او غیاث‌الدین محمد (مقتول در ۷۳۶) رادرمقدمه آن مدح گفته . تاریخ تألیف این مثنوی را شاعر در کلمه بذل آورده و گفته است :

کنم بذل بر هر که دارد هوی　　که تاریخ آن نامه بذل است وبس

در این مثنوی گذشته ازنظامی تأثیر سبك شاهنامه کاملا محسوس است.

۲ ـ گل ونوروز که باز مثنوی عشقی ودر وزن خسرو وشیرین نظامیست واز حیث روانی وشیرینی توان گفت بهترین مثنویهای خواجو است شروع این مثنوی با این بیت است:

بنام نقشبند صفحه خاك　　عذار افروز مهرویان افلاك

این مثنوی بنام تاج‌الدین عراقی سابق‌الذکر اتحاف شده و بسال ۷۴۲ انجام یافته چنانکه گوید :

دوشش برهفتصد وسی گشته افزون　　بپایان آمد این نظم همایون

۳ ـ کمالنامه که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :

بسم من لااله الاالله

در آغاز آن ازپیروان طریقت ومراحل معرفت سخن رانده وبنام شیخ ابواسحاق اینجو سروده ودرتاریخ نظم آن گفته :

شد بتاریخ هفتصدوچل وچار　　کار این نقش آذری چونگار

اینك چندبیتی از آن که روح عرفانی را مینماباند وچشم بستن ازظاهر وکسب بصیرت باطنی وصفات معنوی را بیان میکند نقل میشود :

ای خوشا بر میان کمر بستن　　دیده بگشودن و نظر بستن
دست شستن زجام ومست شدن　　سر برآوردن و ز دست شدن
بی زبان حال دوستان گفتن　　دست نگشادن و سمن دیدن
بیقدم سوی بوستان رفتن　　چشم در بستن و چمن دیدن
پای ننهاده در جهان گشتن　　آمده ظاهر و نهان گشتن
ترك خودکردن وخدا جستن　　مهر پروردن و وفا جستن
زندگی یافت آنکه جان درباخت　　از برای دلی روان درباخت
هر که جانباز نیست جانش نیست　　آنکه این درنیافت آنش نیست

۴ ـ روضةالانوار که خواجو باستقبال مخزن‌الاسرار نظامی آن را بنام شمس الدین محمود صاین وزیرشیخ ابواسحاق کرده .

تاریخ نظم روضةالانوار سال ۷۴۳ میباشد چنانکه خود شاعر بااین بیت:

« جیم زیادت شده برمیم ودال »

بتاریخ فوق اشاره میکند : روضةالانواردر بیست مقاله وبسبك مخزن‌الاسرار است حکایات عرفانی ودینی واخلاقی دارد .

شاعر توجه خود را نسبت بنظامی ومخزن‌الاسرار چنین اظهارمیدارد .

گرچه سخن‌پرور نامی تولی
معتقد نظم نظامی تولی
در گذر از مخزن اسرار او
بر گذر از جدول و پرکار او
خازن مخزن‌دل دانای تست
محرم اسرار خرد رای تست

مقالت اول درحقیقت سخن است ودرضمن آن گفته :

عقل که اقلیم سعادت گشود
بردر دل چشم فراست گشود
شد بسخن تیغ زبان درفشان
گشت سخن گوهر تیغ زبان
جان نگرازدل بزبان آمده
واب حیات ازلب جان آمده

مقالت‌دوم درمقامات اولیاست ودران درصفات آنان چنین گفته :

هم ره و هم رهروهم رهبرند
هم می‌وهم ساقی‌وهم ساغرند
روی‌دل ازکون ومکان تافته
وز در دل نقد روان یافته
راهبر خلق جهان آمده
وز نظر خلق نهان آمده

مقالت سوم درکمال مراتب بشر است ودر آن دربلندی مقام انسان گوید:

ای بخرد ناظر نه بارگاه
وی بنظرمشرف شش کامگاه
گلبن جان‌خوش نظرباغ تو
لاله دل سوخته داغ تو
هیکل دل دربرت افکنده‌اند
شورخرد درسرت افکنده‌اند

مقالت چهارم درتنبیه وتهدیداست ودر آن فرماید :

دم بکشا تابکی این بستگی
گرم درا تا بکی آهستگی
جهدبکن بو که بمنزل رسی
ور نشوی غرقه بساحل رسی
پادشهی پاس فقیران بدار
پیر نه ای عزت پیران بدار
گل‌نگرازخار بچشم آیدت
رنج‌کن از آنکه شفا بایدت
مردمك دیده شووخود مبین
نیك نظر بازکن و بد مبین

مقالت پنجم درانقلاب امور ودر آن اینگونه ابیات آمده :

چند شوی ایدل سوداپرست
ازمی نوشین هوی نیمه‌مست
خواب‌زحدرفت‌تومست‌وخراب
وقت بیامدکه درائی زخواب
دستخوش فکرسبکسر مباش
بی سبر وهم گرانسر مباش

درمقالت ششم نیزمارا به خرد وانتباه وپی بردن بمعنی انسانی میخواند:

ایکه دم از پیر خرد میزنی
شرط‌خردنیست که‌خودمیزنی

راه خردگیر زخود درگذر
ز آنکه بخود راه نیابد بشر
آتش طبعت ز چراغ دلست
ز آب روان تو زداغ دلست

مقالت هفتم دراحوال نفس متکلم است و در آن به اتحاد حقیقت نفس بـا حق گوید :

نیست دراین‌خانه برون‌ازتوکس
بوی توبابیم دراین کوی‌و بس
گرتو نئی یار بگو یار کو
جزتو در این دایره دیار کو
غیرتو کس ره نبرد سوی تو
ای دو جهان آینه روی تو

مقالت هشتم درشرح آیت عشق است ودر آن گوید:

ای دل اگراهل دلی جان‌بباز
هردو جهان دره جانان بباز
دست‌بشوی‌ازقدح ومست‌باش
محو شوازنیستی وهست‌باش
زنده بجانان شووازجان بمیر
جان بده‌ودامن جانان مگیر

مقالت‌نهم دراعراض ازعالم ظاهرورجوع بباطن ودر آن باب گوید:

ازتوغریبستکه چون‌مرغ کور
ساختهٔ برلب این آب شور
حیف‌بوددرخت توو‌بن‌رختگاه
زشت بودتخت‌تووین تختگاه
بار تو درباركهی دیگراست
کار تودر كاركهی دیگر است

مقالت دهم درصفت‌پیری وغنیمت جوانی‌است و در آن ابیات ذیل آمده :

مست شووباده پرستی مکن
ترك بلندی‌کن و پستی مکن
شادی‌اوخورکه غم نان‌نخورد
دل‌بکسی‌ده که غم جان‌نخورد
همدم اوباش که‌همدم نیافت
مونس غمخوار بجزغم نیافت

مقالت یازدهم درمذمت باده پرستی وشهوت شعاری است که در آن‌گوید :

هرکه رخ از جان برتافت
دره‌دل‌گم شدوخود رانیافت
کعبه دل درحرم بیخودیست
پیك روانرا قدم سرمدیست
هرکه جهان داددراین ره‌بباد
خاتم جمشید بدستش فتاد

مقالت‌دوازدهم درعقل وحیا:

عقل وحیا جان و دل آدمند
مشعله افروز ره آدمند
نفحه گل دستهٔ روحانیند
فاتحه باب مسلمانیند
آن چه بود مرحم آزار تو
وین چه بود شحنه بازار تو

مقالت سیزدهم درمذمت کبر:

ای شده مغرور باقبال و جاه   چندکنی تکیه بر ایوان گاه

سر چه فرازی بسریر بلند   زانکه‌سریرت‌همه‌داراست‌وبند

گر تو فرامرز تهمتن تنی   بفکندت چرخ بروئین تنی

مقالت چهاردهم درصفت سخاوکرامت واین‌چندبیت‌مثالی از آنست :

ایکه دم ازجود وکرم میزنی   چون‌کرمت‌نیست‌چه‌دم‌میزنی

مایه توفیق کرم کردنست   گنج یقین ترك درم‌کردنست

باده‌پرستان که‌دراین خانه‌اند   بیخبر از باده و پیمانه اند

مقالت پانزدهم درصفت عالم وحدت‌است که نمونه‌ای ازابیات آن نقل‌میشود:

هر که زطوفان بلارخ بتافت   آب رخ نوح پیمبر بیافت

هر که‌دراینره‌شدوخودراندید   راه بدر برده بمنزل رسید

وانکه در خانه کثرت ببست   در حرم کعبه وحدت نشست

راه طریقت ز شریعت بجوی   دست حقیقت زطریقت بشوی

مقالت‌شانزدهم درتصفیه خاطراست ودرضمن آن گوید:

بگذرازین‌چشم کدورت نمای   چشمه مصفاکن وصافی برای

صیقلی آینه روح باش   داروی درد دل مجروح باش

دست‌برافشان‌وزجان درگذر   وزسر همت ز جهان درگذر

مقالت هفدهم درصفت غروردر آن گوید :

رنگ‌تصوف نه بصوفست وبس   صوفی‌ازین‌رنگ‌ندیدست کس

صاف‌براینهمه‌صوف ازکجاست   کارنگردد بصف‌وصوف راست

جامه‌ازرق‌چه‌واین زرق‌چیست   همچوتودربحر ریا غرق نیست

مقالت هجدهم درصفت آفرینش ودر آن‌گوید :

واجب مطلق چووجود آفرید   وز عدم آورد جهانرا بدید

سنبل جانرا بخرد تاب داد   گلشن دلرا ز جگر آبداد

اطلس افلاك گهر دوز کرد   گوهر سیاره شب افروزکرد

مقالت نوزدهم درصفت توحید موحددر آن‌گوید :

آنکه قدم‌در ره توحید زد   کوس قدم در ره تجرید زد.

باطن او صورت ظاهر گرفت   و اول او گونه آخر گرفت

علم ازل خواند ز لوح ابد   عالم جان دید بچشم خرد

مقالت بیستم درصفت انسان ودر آن چنین‌فرماید :

ایکه دم از ملك معانی زنی   نوبت ما اعظم شانی زنی

سر ز گریبان طریقت بدار   روی بایوان حقیقت درآر

درگذرازروضه‌ورضوان‌نگر   برگذراز حجت وبرهان نگر

چون رودازعشق‌حقیقی سخن   باز دم از عشق مجازی مزن

ازاین چندمثال ذوق عرفانی وافکارروحانی خواجو هویداوشیوه مثنوی‌عارفانه اودرپیروی ازنظامی وشیخ عطارومولوی پیداست .

۵- گوهرنامه که بوزن خسرو وشیرین و دراخلاق وتصوف است و درمقدمه آن امیرمبارزالدین محمد مظفر فاتح کرمان و وزیراو بهاءالدین محمودکه نسبش بشش واسطه بخواجه نظام‌الملك معروف میرسدممدوح شاعرواقع شده اند . مطلع آن این بیت است :

بنام نامدار نامداران   گدای‌درگه اوشهریاران

وفات خواجوبسال ۷۵۳ اتفاق افتاد :

ابن یمین - امیرمحمودبن امیریمین‌الدین‌طغرائی درحدود سال ششصدوهشتاد وپنج هجری درقصبه فریومد ازولایت جوین خراسان تولدیافت.

پدر امیریمین الدین طغرائی ازجمله شعرا بود وباپسرمشاعره میکرد.طغرائی بخدمت خواجه علاءالدین محمدکه مستوفی خراسان از طرف سلطان ابوسعید بهادر بود شغل دیوانی داشت وازقرارمعلوم ابن‌یمین نیز مدتی ازعمر خود را بهمین‌شغل بسربرد دربین شعرای ایران کمترکسی مانند ابن‌یمین دچارانقلابات زمان وحوادث دوران و دیار بدیار وبی آرام و قرار بوده . وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان و آل‌کرت در هرات و طغا تیموریان در گرگان و دیگر امرا وسران و جنگهاومخاصمه های‌بین این‌ها یك قسمت مهم ایران خاصه نواحی‌خراسانرامعروض خرابی وقتل غارت‌کرده بود وابن‌یمین نیزدستخوش این حوادث بود و ازدرباری به درباری پناه می‌برد .

ابن‌یمین در اوایل خواجه علاءالدین محمد نامبرده و بعد برادر او خواجه

غیاث‌الدین هندو را مدح کرد. بعد از ظهور سربداران با علاءالدین مذکور بگرگان رفت وطغاتیمور حکمران آن ولایات را مدحی نمود. سپس بخراسان برگشت و امرای سربداران مخصوصاً وجیه‌الدین مسعود را درقصاید خود ستود. بعد بهرات رفته امرای آل کرت را مدح کرد ومخصوصاً ازمعزالدین اکرام وانعام دید.

ازسوانح مهم حیات این شاعر آنکه در جنگ زاوه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ میان امیروجیه‌الدین مسعود سربداری (۷۳۸ ـ ۷۴۴) وملك معزالدین حسین کرت (۷۳۲ـ۷۷۱) رویداد دیوان اشعارش گم شد و ظاهراً خود اورا باسارت بهرات بردند ولی در آنجا بحکم امیرحسین ازبند آزاد و درپیشگاه آن امیرمورد توجه خاص واقعشد ظاهراً این ابیات مشعر بهمین وقعه است.

گربدستان بـتد ازدستم فلك دیوان من　　شکرایزدکانك اومیـاخت‌دیوان‌بامنست
ور ربود ازمن زمانه سلك در شاهوار　　زآن‌چه‌غم‌دارم‌چوطبع‌خاطرافشان‌بامنست
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر بود باد　　گلشنی پرلاله ونسرین وریحان بامنست

آخرین قسمت عمرشاعر درزادگاه خود فریومدبسرآمد وبسال ۷۶۹ در آنجا وفات یافته درمقبره پدربخاك سپرده شد.

ابن‌یمین دارای فضایل علمی واخلاقی واهل ورع وتقوی بوده چنانکه خود گوید:

من اندر کسب اسباب فضایل　　نکردم هیچ تقصیر و توانی
هنرپرورده‌ام زینسان که بینی　　بیا انکار کن گر میتوانی

ودرنتیجه سرآمد های زیاد وتجربه های گوناگون اشعار و قطعات پخته معنی دار سروده گذشته از قصایدکه در مدح سلاطین مذکور فوق ازو باقی است قطعات سودمند اخلاقی واجتماعی وغزلیات خوب ازومنقولست ومجموع اشعارش به پانزده هزاربیت میرسد.

از قطعاتی که نظیر آن در ادبیات ایران زیاد نیست آنهائی است کـه شاعر در ستایش سعی وعمل وکسب روزی بکدیمین وعرق جبین وتشویق باستقلال نفس ساخته وخود اوزمین واملاك داشته وبعدازاضطرار بفروش آنها بکارزراعت وزمین داری پرداخته است وازآنچه ازاشعارش بدست می‌آید دراواخرعمرازمردم کناره‌جوئی کرده حتی ازدوستان نیزدوری جسته وگفته است:

گوشه‌ای گیروکناری ز همه‌خلق جهان　　تا میان تو و غیری نبود داد و ستد
زانکه با هر که‌تو را داد وستدپیداشد　　گفته‌آید همه‌نوع سخن ازنیك وزبد
بگذر از صحبت‌همدم که تراهست‌دلی　　همچـو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن یمین مذهب‌شیعی وذوق عرفانی داشته واشعاری در بیان این ذوق سروده واز قدیمترین شاعرانست که بتصریح ازائمه وشهیدان کربلا یاد کرده.

بطورکلی میتوان گفت که ابن یمین اولادر قطعه وثانیاً در قصیده وغزل دست داشته و از ابیات ذیل پیداست که اورا غیر از فن‌شاعری هنرهای دیگر بوده است.

خداوندا مرا در علم منقول :　　زبان ودیده گویا گشت وبینا
بمعقولات‌نیزم دسترس هست　　اگرچه نیستم چون ابن سینا

ابن یمین را باید نامی‌ترین‌قطعه‌سرایان نامیدکه پیش‌ازواین فن‌اینگونه مورد توجه نبود شاعر در هر قطعه فکری ونظری ابراز کرده مثلا خست ومال پرستی و دنیاگیری را توبیخ نموده وتملق ومداهنه پیش ناکسان‌را زشت شمرده و از نیکی و شرافت و اصالت مدح واز مردم بد اصل دون همت ورزل طبیعت شکایت نموده حتی در قبال‌آنگونه مردمان تجرد ومردم گریزی توصیه کرده است بنظر او روزی مقسوم‌است وبرای جرعهٔ‌آب ولقمهٔ نان نبایدمنت ناکسانرا برد درضمن‌مارابکوشش وعمل وبردباری وقناعت دعوت میکند. معمولا در قطعات خود عقل‌را مـی‌ستاید و آن‌را در امور قاضی قرار میدهد ومردم را بدان میخواند وبا وجود اینکه از بعضی قطعات او قدرت تقدیر وتأثـیر طالع وعجز انسان پیداست باز از تحـریض بهمت و اراده باز نمیایستد حتی در مواقع بیچارگی بخود داری وبیباکی تشویق مینماید:

روزی دوگر بود بتو ایام بدکنش　　هم عاقبت نکو شود ار باشدت حیات
تا زنده‌ای‌مدار از احداث دهرباك　　بیرون زمرك سهل بود جمله حادثات

ومیگوید مرد بایددر عین احتیـاج وزبونی همت وتوانائی نشان‌دهد:

بگاه فقر توانگر نمای همت بـاش　　که‌گرچه هیچ نداری بزرك دارندت
به‌آنکه باهمه‌هستی‌شوی خسیس‌مزاج　　شوی‌اگر چه توقارون‌گدا شمارندت

مرد ندار باهمت از دارای بیهمت بسی‌ارجمندتر وعزیزتر است.

اساساًدارائی در مقابل‌دانش قیمتی نداردکمال ازمال‌بهتر است‌که اولی را اگر بکاربری همواره در فزونیست ودویمیرا هرچه صرف‌کنی در کاهشست:

حالت مال وعلم اگر خواهی　　　که بدانیکه هر یکی چونست
مال دارد چو بدروی بکاست　　　علم چون ماه نو در افزونست

اگر هم‌مرد مالی داشت باید بنسبت آن در حق مردم نیکی کند وتا تواند از آن ببخشد وگرنه چه سود اگر گرد آورد وبگذارد :

سود دنیا و دین اگر خواهی　　　مایه هردوشان نکو کاریست
گر در خلد را کلیدی هست　　　بیش بخشیدن وکم آزاریست

قدم اول‌مردمی آنکه شخص دیگرانرا نیازارد سپس کسب هنر نماید وگرنه درهم ودینار بدست مرد بیدل ؟ـ زار سودی؛ ندارد

هنر بباید و مردی و مردمی وخرد　　　بزرگزاده نه آنست کو درم دارد
ز مال وجاه ندارد تمتعی هرگز　　　کسی‌که بازوی‌ظلم وسر ستم‌دارد
خوشا کسیکه ازو هیچ بد بکس نرسد　　　غلام همت آنم که این قدم دارد

خود پسندی وغرور وحقیرشمردن دیگران ابلهیست .

مرد بایدکه هر کجا باشد　　　عزت خویش را نگهدارد
خود پسندی و ابلهی نکند　　　هرچه کبرومنیست بگذارد
همه‌کس راز خویش به‌داند　　　هیچکس‌را حقیر نشمارد

ازبرخی‌قطعات ابن یمین‌رایحه عرفان‌مشموم وروح ایمان مفهومست‌ازجمله‌درقطعه ذیل‌موافق ذوق عرفانی‌مراحل ترقی روحانی ووصول بمقام‌وحدت‌را بیان‌کرده است:

زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجود　　　وز جمادی بنباتی سفری کردم و رفت
بعد از اینم کشش طبع بحیوانی بود　　　چون‌رسیدم‌بوی ازوی‌گذری‌کردم‌ورفت
با ملایك پس از آن صومعه‌قدسی را　　　گرد برگشتم ونیکو نظری‌کردم ورفت
بعد ازآن در صفت سینه انسان بصفا　　　قطره‌هستی خود راگهری‌کردم ورفت
بعد ازآن ره‌سوی‌آن بردم‌وبی ابن‌یمین　　　همه اوگشتم وترك دگری‌کردم ورفت

ابن یمین در قطعات خود گاهی از مشهور آورده و بدان تمثل کرده نظیر این بیت :

دشمن خود را حقیر مدار　　　خواه بیگانه گیر وخواهی خویش
زانکه چون آفتاب مشهورست　　　آنچه گفتند زیرکان زین پیش

که زر مح دراز قد ناید　　　آنچه سوزن‌کند به‌پستی‌خویش

پارهٔ از قطعات ابن‌یمین روح مطایبه‌هم دارد ومطلب را ازراه هزل ایفا میکند. نیز در بعضی قطعات ازگویندگان نامی مانند فردوسی و عنصری و انوری و معزی و سعدی و مجیر نام برده وتمثل‌کرده بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده عالی ابراز کرده وگفته :

سکه‌ای‌کاندر سخن فردوسی طوسی‌نشاند　　　کافرم‌گرهیچکس از زمره فرسی‌نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن　　　او سخن را بازبالابردوبر کرسی‌نشاند

درشکایت ازحق‌ناشناسی وستم مرزوبوم خویش اینگونه ازسعدی تمثل‌کرده:

چه‌کنم ملك خراسان چه‌کنم محنت‌جان　　　وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
گرچه‌این‌مولد ومنشاست‌ولی‌سعدی گفت　　　«نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم»

از معزی اینگونه استشهاد کرده وبسعی و کوشش ترغیب نموده :

اگر چه رزق مقسومست میجوی　　　که خوش فرموده این معنی معزی
که ایزد رزق اگر بی سعی دادی　　　بمریم کی ندا کردی که هزی[1]

بعضی قطعات شاعر دلالتی بمعلومات ادبی و فلسفی او میکند مثلا در قاعده تلفظ دال یا ذال اواخر کلمات این قطعه را ساخته :

تعیین دال و ذال که در مفردی فتد　　　ز الفاظ فارسی بشنو زانکه مبهمست
حرف صحیح ساکن اگرپیش او بود　　　دالست‌ورنه هرچه جز این‌ذال‌معجمست

و در مقولات ده‌گانه این قطعه‌را سروده :

هر چه موجودست آن را یافتند　　　اهل حکمت منحصر در ده مقال
جوهر و کیف و کم و این و متی　　　وضع وملك ونسبت وفعل وانفعال
و آنچه خارج زین مقولات اوفتد　　　تنگ بینم عقل را در وی مجال
پس هران موجود کاندروی خرد　　　هست حیران نیست الا ذوالجلال

شماره ای از قطعات ابن یمین در مرثیه و تاریخ وفات بزرگانست و شاید منشاء قطعه هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمین باشد .

---

۱ — اشاره بآیه شریفه : هزی الیك بجذع النخله

سلمان ساوجی - خواجه جمال‌الدین سلمان بن خواجه علاءالدین محمد مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری در ساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل فضل بود و شغل دیوانی داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن‌پردازی او تنها از روی قریحه و ذوق نبود. در اوایل عمر خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید بهادر (٧١٦-٧٣٧) در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر بدربار جلایریان یا سلاطین ایلکان که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و شیخ حسن بزرگ (٧٣٦-٧٥٧) مؤسس آن سلسله و منکوحه او دلشادخاتون زوجه سابق سلطان ابوسعید و مخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (٧٥٧-٧٧٧) و بعد ازو سلطان حسین (٧٧٧-٧٨٤) را مدح گفت و مدت چهل‌سال درسفر وحضر و تبریز و بغداد مداحی آن خانواده را نمود. آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان (٧٦٠-٧٨٦) تبریز را در ٧٧٧ از جلایریان باز ستاند شاعر درشهر بود و قصیده‌ای در مدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارت تاریخی دارد و ازین جهت هم سودمند است.

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و این قسمت اخیر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین‌نحو آشکار تا زمان او زیاد معمول نبود.

سلمان نیز مانند خواجو درمعرض کشمکش سلاله‌ها و امرای مختلف بوده و در نتیجه جنگها و خرابیها مشقات و تبدلات زیاد دید ولی بطور کلی در سایه حمایت و صلات جلایریان بفراخور حال زیست و صاحب املاك و عقار نیز بود.

سلمان در درجه اول قصیده سراست و میتوان او را از آخرین قصیده سرایان معروف ایران پیش از عصر صفویان دانست زیرا گذشته از استعداد و قریحه‌ای که خود داشت سبك متقدمین مخصوصاً کمال‌الدین اسمعیل و ظهیر و انوری را نیك تتبع کرده حتی بمنوچهری هم نظر داشته است مثلا در قصیده:

سقی الله لیلا کصدغ الکواعب شبی عنبرین خال و مسکین ذوائب

ایضاً:

شیوه منوچهری را بکار برده و در قصیده:

تاباد خزان رنگرز رنگ‌رزانست گوئی که چمن کارگه رنگرزانست

انوری را پیروی کرده و در قصیده:

هر کرا بخت همعنان باشد در رکاب خدایگان باشد

در درج درعقیق لبت تقدجان نهاد ...

شعر ظهیر را که گوید:

تاغمزه توتیر جفا در کمان نهاد ..

و درقصیده:

زهی نهال قدرت سروجویبار روان ...

شعر کمال‌الدین را با مطلع:

زهی کشیده جلال تو برفلك دامن ...

متذکر میسازد:

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته استادی نشان داد و ازین حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواجه شیرازی بسی غزلهای اورا تتبع نمود.

اینك چندبیت از تشبیب قصیده‌ای در مدح سلطان اویس:

باد نوروز از کجا این بوی جان میآورد جان من پی تا بکوی دلستان می آورد
جنبشی درخاك پیدا میشود ز انفاس باد باد گوئی از دم عیشی نشان می آورد
گل بزیرلب نمی‌دانم چه میگوید که باز بلبلان بی نوا را در فغان می آورد
غنچه را دردل بسی معنی نازك جمع بود بلبل اکنون زان معانی در بیان می آورد
غنچه وقتی خرده درخرقه پنهان کرده بود گل کنون آن خرقه‌ها را درمیان می آورد
گل صبوحی کرده پنداری که پیش از آفتاب باغبان گل را بدوش از بوستان می آورد
کوه خارا پوش کش باقوت میبندد کمر باز سر در حله ای از پرنیان می آورد
درجهان هرجا که آزادیست چو سرو سهی منزل اکنون بر لب آب روان می آورد
وه چه خوش میآمدم در وقت قصیدن که سرو دستها بر دوش بید و ارغوان می آورد

ازمطالعه این چند بیت و مقایسه آن با ابیات تغزل آمیز شاعران پیشین می‌توان دید که مضامین تازه و تشبیهات نو درشعر سلمان کم نیست و این نکته موقع خاصی بشعر او می‌بخشد.

غزل ذیل سبك غزلسرائی عطار و سنائی و مولوی را بخاطر می‌آورد:

بازبزنجیر زلف یار مرا میکشد در پی او میروم تا بکجا می کشد

نـام همه عاشقان در ورق لطف اوست   گر قلمی میکشد بـر سر ما می‌کشد
هرچه‌ز نیك‌وبدست‌چو نهمه‌درذست‌اوست   برمن مسکین چرا خط خطا می‌کشد
بار تو من میکشم جور تو من میبرم   پرده ز رویت چرا باد صبا می‌کشد
حسن توبین کز برم دل بچه رومیبرد   وین دل مسکین نکر کز توجها می‌کشد
بار غمت غیر من کس نتواند کشید   بر دل سلمان بنه آن همه تا می‌کشد

سلمان گذشته ازقصیده ترجیع بند وترکیب بند وقطعه ومثنوی و رباعی نیـز ساخته . دربحور وعروض نیز استاد بوده وقصاید ومصنوعه درتمثیل آن فنون بنـظم آورده .

همچنین ازذوق‌عرفان وتصوف‌محروم نبوده ومعانی آن مذهب را دراشعارخود عیان ساخته وازآنجمله‌ابیات ذیل را دراستغناء طبع وخویشتن شناسی‌پرداخته‌است:

گرسر وبرگ کلاه فقر داری ای فقیر   چار ترکت باید اول تا رود کارت زپیش
ترك اول ترك مال و ترك ثانی ترك جاه   ترك ثالث‌ترك‌راحت ترك رابع ترك‌خویش

واین ابیات بیت نغزمنسوب بشیخ عطاررا بخاطرمی‌آورد که گفته :

در کلاه فقر میباشد سه ترك   ترك دنیا ترك عقبی ترك ترك

سلمان با وجود مداحی گاهی ازپندگوئی بشاهان خود داری ننموده و ازیـن طریق پیروی حقیقت کرده است . دومثنوی‌عشقی‌سروده یکی موسوم است‌به‌جمشید وخورشید که بسال ۷٦۳ بامرسلطان اویس ساخته دیگری فراقنامه نام دارد که آنرا نیز بنام همای سلطان بسال ۷۷۰ سروده .

ازابیاتی که دربین اشعارسلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن درابیات ایـران بندرت دیده میشود همانا آنهائیست که شاعردرنتیجه اقامت دربغداد وتماشای‌دجله دروصف آب وجلوه وزیبائی آن سروده وگفته است :

دجله راامسال رفتاری عجب‌مستانه است   پای درزنجیر وکف برلب‌مکر دیوانه‌است

درقصیده‌ای دروصف کشتی چنین میگوید:

پیکر این زورق رخشنده بر آب روان   میدرخشد چون دوپیکر درمحیط آسمان
دجله چون دریا و کشتی کوه در بالای کوه
سایبان ابر است و خورشیدش بزیر سایبـان

درضمن وصف قصر شیخ حسن دربغداد گفته :

درتیره شب زبس لمعان‌چراغ‌وشمع   برصبح روی دجله زند خنده ازضیا

سلمان درعصرخود شهرتی بسزا داشت وبا شعراء وبزرگان زمان خودمراسله ومشاعره مینمود ودر نزدسلاطین مقرب بود .

درمدح اوکافیست که دوبیت ذیل ازخواجه حافظ که سبك اورا اقتباس نموده نقل میشود .

سرآمد فضلای زمانه دانی کیست؟   زراه‌صدق‌ویمین‌نی‌زراه‌کذب‌وگمان
شهنشه فضلا پادشاه مُلك سخن   جمال‌ملت ودین خواجه‌جهان‌سلمان

سلمان در اواخرعمر ازنظرجلایریان افتاد ودرساوه انزوا اختیار کرده وگرفتار پریشانی گشت وسرانجام بسال۷۷۸ درهمانجا وفات یافت .

حافظ - شمس‌الدین محمدحافظ که اورا لسان الغیب لقب میدهند در اوایل قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲٦ هجری در شیراز تولـد یافت : اسم پدرش را بهاء الدین نوشته اند که گویا دز زمان سلطنت اتابکان سلغری فارس ازاصفهان‌بشیراز مهاجرت نمود ومادرش ظاهراً اهل کازرون بود .

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خودکرد و مجالس درس علمـاء و فضلای بزرك زمان خود راکه یکی‌ازآنها قوام الدین عبدالله (متوفی در۷۷۲)باشد درك نمود و در علوم بمقامی رسید و بشهادت محمد گلندام (که معاصر حافظ و از فضلاء و مداومین درس قوام الدین‌عبدالله مذکوربود) شاعربزرك مابه «تحشیه کشاف ومصباح‌ومطالعه مطالع ومفتاح وتحصیل قوانین‌ادب وتحسین دواوین‌عرب» میپرداخته که ظاهراً مقصودکشاف زمخشری (متوفی٥۳۸) درتفسیر ومصباح مطرزی(٦۱۰) در نحووطوالع‌الانوارمن‌مطالع الانظارتألیف‌بیضاوی (متوفی دراواخرقرن‌هفتم)درحکمت ویا شرح‌مطالع‌قطب‌الدین رازی درمنطق ومفتاح العلوم سکاکی(٦۲٦) در ادب بوده است .

حافظ قرآن شریف را زیاد مطالعه میکرد وآنرا حفظ داشت وتخلصش‌مشعر برآنست وازبعض ابیاتش نیزهمان معنی مستفاد میگردد چنانکه گوید :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ   بقـرآنی کـه تو در سینه داری

و بذوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات قرآنی تألیف مینمود چنانکه خود فرماید :

زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد　　لطایف حکما با کتاب قرآنی

بروزگار جوانی حافظ سلاله اتابکان سلغری در فارس مدتی بود از بین رفته و فارس مستقیماً تحت حکومت عمال مغول درآمده و محمود شاه از خانواده اینجو بحکومت فارس منصوب گشته بعد مغلوب امیر پیرحسین نام از احفاد چوپانیان شده بود

دراین بین یعنی بسال ۷٤۲ بود که شاه شیخ جمال‌الدین ابواسحق اینجو پسر محمودشاه با لیاقت و قابلیتی که داشت پیرحسین و ملك اشرف چوپانی را از شیراز بیرون کرد وخود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷٥٤ آن ایالت را اداره نمود ابواسحاق اهل عدل وداد بود وبعمران شیراز کوشید وخود از ذوق ادبی بهره مند بود لاجرم حافظ را نیز گرامی شمرد وجانب اورا عزیز داشت واز اولین امرائی است که جلب نظر شاعر شیرازی راکرد و بتکرار ممدوح او واقع شد و شاعر او را با القاب «جمال چهره اسلام» و «سپهر علم وحیاء» ونظایر آن بستود ، هم از فضلای عصر او بدینگونه نام برده :

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق　　پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت‌بخش　　که جان خلق بپرورد وداد عیش بداد
دگر بقیه ابدال شیخ امین الـدین　　که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف　　بنای کار مواقف بنام شاه نهـاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل　　که نام نیك ببرد از جهان بدانش وداد
دگر مربی اسلام مجد دولت و دین　　که قاضیی به ازو آسمان ندارد یاد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند　　خـدای عزوجل جمله را بیامرزد

شیخ امین الدین ازابدال متصوفه وقاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی (متوفی ۷٥٦) ازعلمـا وحکمای عصر بود و کتاب مواقف درعلم کلام ازتألیفات اوست چنانکه بیاید ، حاجی قوام الدین حسن ازبزرگان بود ومحصل مالیات دیوانی داشت وحافظ درجای دیگر نیز اورا ستوده ، مجدالدین اسماعیل (متوفی ۷٥٦) قاضی شیراز بود و درمدرسه مجدیه که بنام خود اوست تدریس مینمود .

بطور کلی میتوان گفت با اینکه عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود باز علماء وبزرگان وشعراء و سخنگویان زیادی در فارس میزیستند و ازین جهت محیط معنوی حافظ مساعد وسازگار بود حافظ را درزوال دولت بواسحاقی که بدست محمد مبارزالدین مؤسس سلسله مظفریان انجام یافت اشعاری است که نمونهٔ تأثرات شاعر است . مبارزالدین (۷۱۳-۷٥۹) تندخوی وستمکار و متعصب بود وهدف کینه دوپسر خود شاه محمود وشاه شجاع گشته مغلوب آنها شد و دوچشم او را بامر شاه شجاع میل کشیدند . حافظ در قصیده‌ای که مطلعش اینست :

دل منه بر دینی و اسباب او　　زانکه از او کس وفاداری ندید

از ستمکاری او یاد کرده وعاقبت کار او را چنین بیان مینماید :

آنکه روشن شد جهان بینش بدو　　میل درچشم جهان بینش کشید

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷٥۹ ـ ۷۸٦) و شاه منصور (۷۸۹- ۷۹٥) آخرین حکمرانان این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال‌الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحـه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبین خشك و خشن خلاص یافت . حافظ چندین بار نام او را دراشعار آورده و ازآنجمله گفته است :

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل　　جامع علم وعمل جان جهان شاه شجاع

چنانکه از این بیت هم بدست میآید شاه شجاع از ادبیات و علوم بهره‌مند و بفارسی و تازی سخن شناس بود

شاه منصور بن شرف‌الدین مظفر بن محمد مبارزالدین ظاهراً آخرین ممدوح شاعر است زیرا سلطنت او تصادف باسنوات اخیر عمر حافظ کردو ازاو نیز در چند مورد سخن بمیان آورده و از آنجمله در قصیده معروف :

جوزا سحر نهاد حمایل بر ابرم

چنین گفته است :

منصور بن محمد غازی است حرز من　　وز این خجسته نام براعدا مظفرم

و ازفحوای شاعر چنین پیداست که ازوحمایت خاص دیده و در زمان اوصیت شهرت شاعری وسخن پردازی او بغایت رسیده چنانکه گوید :

بیمن دولت منصور شاهی　　علم شد حافظ اندر نظم اشعار

از سلاطین خارج فارس که حفظ یاد از آنها در اشعار خود نموده یکی سلطان احمد بن شیخ اویس بن حسن (۷۸۴-۸۱۳) پنجمین حکمران از جلایریان یا سلاطین ایلکانی بود و آن سلسله از ۷۳۶ تا ۸۱۴ در مغرب ایران از بغداد تا آذربایجان حکومت داشتند و از شعرای دیگر نیز مانند سلمان ساوجی ، عبید زاکانی آنان را مدح گفته‌اند .

مشهور است که سلطان احمد خواجه را از شیراز به بغداد دعوت نمود ولی شاعر بعلتی آن دعوت را اجابت نکرد و غزلی را که بمطلع ذیل است پیش او فرستاد:

احمدالله علی معدلة السلطان　　　احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

بنا بروایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۸۰-۷۹۹) پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست وادب پرور بود خواست حافظ را بدربار خواش ببرد و او را دعوت نمود وخرج راه فرستاد وخواجه این دعوت را پذیرفت ورخت سفر بربست ولی چون به بندرهرمز رسید وسوار کشتی شد طوفانی درگرفت وشاعر شیرازی که آشوب برخشکی بقدر کافی دیده بود نخواست گرفتار آشوب دریا هم گردد پس خودرا بساحل رسانید و ازمسافرت پشیمان گشت وغزلی را که بمطلع ذیلست ساخته پیش آن پادشاه فرستاد :

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد　　　بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

بقول شبلی نعمان مؤلف کتاب شعر العجم که بزبان اردوست غیاث‌الدین بن اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدء تاریخ سلطنت او را ۷۹۲ نوشته اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد بود زیرا دراین تاریخ حافظ درگذشته بود .

حافظ برخلاف سعدی سفر طولانی نکرده و گذشته از مسافرت کوتاه تا بندر هرمز ویك مسافرت به یزد بقیه عمر را درشیراز که ازصفا وزیبائی آنشهر و گلگشت وکنار آب رکن آباد همیشه مسرور بوده صرف نمود چنانکه گوید :

نمی‌دهند اجازت مرا بسیر وسفر　　　نسیم باد مصلی و آب رکن آباد

از سوانح زندگانی حافظ آنکه او را فرزندی عزیز در جوانی از این جهان درگذشت و داغ در دل پدر نهاد وخود گوید :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند　　　چه دید اندر خم این طاق رنگین

بجای لوح سیمین در کنارش　　　فلك برسر نهادش لوح سنگین

وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ در شیراز اتفاق افتاد و در همان قسمت شهر که شاعر از گردش و تماشای آنجا دل خوش داشت وگلگشت آنجا تفرجگاه او بود و مصلی نام دارد بخاك سپرده شد و اکنون بقعه شاعر در آنجا پیداست تاریخ وفات را گوینده‌ای در عبارت « خاك مصلی » اشعار کرده و گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ　　　که شمعی بود از نور تجلی

چو درخاك مصلی ساخت منزل　　　بجو تاریخش از خاك مصلی

سبك وافکار - بالطافت حس وسهولت وتأثر که ازاشعار خواجه ساطع است عجب است که این شاعر دریا دل در برابر وقایع خونین زمان خود که سرتاسر ایران دچار اشرار و میدان گیرودار بود و فارس و شیراز نیز ازین معرکه جان بدر نبرد وحافظ بچشم خویش کشته شدن شاهان وویران شدن خانمانها وجنگ های مدعیان و حتی ستیزگیهای بین اعضای یك خاندان مانند مظفریان را میدید چگونه قوت و آرامش خیال خود را حفظ میکرد ؛ گوئی از یك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچك اقیانوس حقیر میدیده و نظرش بیشتر بوحدت اقیانوس خلقت و معنی و هدف عالم متوجه بوده و اگر گاهی فکر او عصیان میکرده و بتاثر میگفته

این چه شوریست که در دور قمر می‌بینم　　　همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم

باز بسکونت خاطر خود برمیگشته و در یك جهان پرآشوب در زیر بال وپر، افکار پنهاور آسمانی خود فراغت بال میجسته است این متانت عارفانه حافظ در قصاید او هم نیك پیداست زیرا از جمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته ودر آنهم ابداً غلو نکرده و تملق بکار نبرده است ومتانت را از دست نداده و با اینکه هرامیر بدوره خود قادر و قاهر بود او سخن را زبون نکرده و در ستایش از حد نگذشته حتی بمورد از پندگوئی نهراسیده و آنها را بحقیقت اینکه هرکسی سرانجام بسزای خود میرسد واین دهر کیفر کردار میدهد وشاه وگدا را یکسان میسنجد آگاه ساخته و ابیاتی نافذ و مؤثر سروده .

روح بزرك و فکر توانای حافظ همانا از ذوق عرفانی بود که در ، وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنائی و شیخ عطار و جلال‌الدین و سعدی هر یکی بزبان

و بیانی از آن تعبیر کرده بودند در حافظ بعمق تأثیر واوج تعبیر خود رسید ومطالبی راکه دیگران بتفصیل گفته بودند او در ضمن غزل های نغز کوتاه بهتر و شیرین تر اداکرد و چنان در توحید تصوف مستغرق شدکه درهرقصیده و غزل بهر عنوانی بود بیتی یا ابیاتی از آن مقصود بلند بقالب عبارت درآورد وشاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد و ازهمین استغراق در، وحدت است که کثرت عالم واختلاف ادیان و جدلها و بحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد وگفت :

جنگ هفتاد و دوملت همه را عذر بنه   چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ از عشقی که نسبت بحقیقت و یکرولی و وحدت داشت هرگونه خلاف و نفاق را نکوهش میکرد و بخصوص از ستیزگی های قشری و اختلاف ظاهری در عذاب و ازریا و تزویر زاهدان دروغی در رنج و اضطراب بود . حتی صوفیان ریائی راکه انتساب بطریقت حافظ مینمودند ولی درواقع اهل ظاهر بودند و در ژنده‌پوشی و قلندری تظاهر مینمودند سخت سرزنش میکرد و نمیخواست او را در عداد آنها بشمارند و میگفت :

آتش‌زرق‌وریاخرمن‌دین‌خواهدسوخت   حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ خشم وعصیان برضد ریا وسالوس کسی دیگر از شعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد .

استادی او درغزل است . غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی بذروه فصاحت و ملاحت رسید وازطرفی سادگی مخصوص پیداکرد وچنانکه اشارت رفت درکلمات قصار معانی بزرگ ولطیفی را اشعار نموده گذشته از شیرینی و سادگی و ایجازکه در غزل حافظ مشهود است روح صفا و صمیمت در هربیت اوحلوه میکند و پیداست که غزلهای‌استاد ازدل‌در آمده وهرغزلی تعبیر لطیفی است از ضمیرگوینده آن . وبحکم همین ایمان است که شاعر از هرگونه ظاهر پرستی اغراض‌کرده و روگردان شده و دام حیله وتزویر را پاره وآرایشهای مذاهب وفرق را رد نموده وریاکاران را ازشیخ و زاهد و صوفی در اشعار خود توبیخ کرده است .

حافظ خاصه در غزل گذشته از برقی‌که از آتش غزل شیخ عطار و مولوی گرفته از سبك عصر خود نیز اقتباس‌کرده پس در اساس پیروی از سبك سابقین و معاصرین خود مخصوصاً سعدی و خواجو و سلمان ساوجی و اوحدی و عماد فقیه

نموده وبسی از ابیات وغزلیات آن اوستاد نظیر غزل‌آنانست اینك چند بیتی برای مقایسه واز راه نمونه آورده میشود:

خواجو (متوفی در ۷۵۳) :

باده مینوشم واز آتش دل میخوشم   مگرآن‌آب چوآتش بنشاندجوشم

حافظ

گرچه ازآتش دل چون‌خم می‌درجوشم   مهر برلب زده خون میخورم وخاموشم

عماد فقیه (متوفی در ۷۳۳):

امید بلبل بیدلز گل وفاداریست   ولی‌وفا نکندشاهدی‌که بازاریست

حافظ :

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست   که ما دوعاشق زاریم‌وکارمازاریست

سلمان ساوجی (متوفی۷۷۸):

خواهیکه روشنت شود احوالدرد من   درگیر شمع را و زسر تا بپا بپرس

حافظ :

خواهیکه‌روشنت شوداحوال‌سرعشق   از شمع پرس قصه زباد صبا مپرس

با اینهمه حافظ بهیجوجه در مقام تقلید توقف‌نکرده بلکه خود شیوه‌ای‌داشته وسخن را رونقی ازنو داده است وسر اینکه اشعار او نسبت باشعار خواجو وسلمان بیشتر ورد زبانهاست تنها از مقام معنوی وعظمت ونفوذ عرفانی اونیست بلکه لحن شیرین ونظم روان ومتین‌اوهم در آن شهرت مؤثر است وخود شاعر با حسن قریحه ولطافت ذوق وعطیهٔ کشف که اورا مسلم است مقام نظم خودرا یافته وباعتمادواعتقاد گفته است :

ندیدم خوشتر از شعر توحافظ   بقرآنیکه تو در سینه داری

در واقع حافظ با قریحه عالی و روح لطیف وطبع گویا و فکر دقیق وذوق عارفانه وعرفان عاشقانه که ویرا مسلم بود طرح سخن را طوری ریخت و اقسام عبارات ومعانیرا بهم آمیخت‌که درغزل عرفانی سبك مستقل وطرز خاص به وجود آورد چنان‌که آشنایان بادبیات فارسی شعر او را بیدرنك میشناسند ولحنش را پی می برند .

حتی حافظ گذشته از ابتکار در بافت لفظ وتعبیر معنی کلمات واصطلاحات

مخصوص استعمال کرده که در آن خود مبتکر است ویا اگر دیگران هم بکار برده‌اند در کلام او بیشتر جلوه‌میکند نظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «مغبچه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیرمغان» «گرانان» «رطل گران» «زنار» «صومعه» «زاهد» «شاهد» «طلسمات» «دیر» «کنشت».

حافظ درنسج‌شعر از لطایف صنایع مانند ابهام ومراعات‌نظیر وتجنیس وتشبیه وامثال آن بکار برده وبابهام بیشتر میل نموده مانند این ابیات:

شراب خورده وخوی کرده میروی بچمن
که‌آب روی تو آتش ارغوان انداخت (ایهام)

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
خانه عقل‌مرا آتش‌میخانه‌بسوخت(مراعات‌نظیر)

دلم ز پرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال‌هان که‌ازین‌پرده کار مابنو است(تجنیس کامل)

لعل سیراب بخون تشنه لب یار من است
وزپی دیدن او دادن جان کارمنست(تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز اقتباس کرده مانند تشبیه زلف به‌کفر وزنجیر وسنبل دام وکمند ومار، وتشبیه ابرو بکمان، وقدبه سرو، و صورت به چراغ وگل وماه. ودهان بغنچه وپسته. ولی این‌گونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن‌او نکاسته. ازکنایات وامثال زبان فارسی‌هم در نظم حافظ توان‌یافت‌مانند طبل زیر. گلیم زدن‌کنایه از پنهان‌کردن چیزی‌که پنهان نشود در این بیت:

دلم‌گرفت زسالوس وطبل زیر گلیم — خوشا دمی‌که بمیخانه برکشم علمی

با این که غزل حافظ بنا بقاعده روشن وروانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت که ایهام واستعارت در آن مضامینی ایجادکرده وپس از صرف‌فکر ونظر میتوان بدان پی برد نظیر این‌بیت:

کس‌بدورنرگیت‌طرفی‌نبست از عافیت — به‌که نفروشند مستوری بمستان شما

از خواص معنوی شعر حافظ یکی آن‌که‌گاهی پیش می‌آیدکه در میان ابیات

یك‌غزل ازحیث مطلب تنوع واختلاف دیده میشود وبساکه یکی‌ازعلل این اختلاف همانا الزام قافیه باشد مثلادرغزل زیبای:

ساقی بنور باده برافروز جام ما — مطرب‌بگوکه کارجهان‌شدبکام‌ما

ذکرناگهان نام حاجی‌قوام بیشترازراه سوق قافیه‌است.

چنانکه درفوق‌گذشته بنظرخواجه نیز حقیقت هستی یکیست وآن خدای تعالیست که دراین جهان جلوه‌کرده. مظهراوبدایع عالم طبیعت وعشق معنوی و دل آدمیست ودرواقع اوست‌که درهمه‌جا حتیّ باخود آدمی هست‌گرچه خوددرنیابد.

برای دریافتن سر، وجود اورجوع بباطن وپی بردن بحقیقت نفس ورهبری‌پیر وتأیید حق لازمست:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کزصدف‌کون‌ومکان بیرونست — طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش برپیر مغان بردم دوش — کو بتأیید نظر حل معما میکرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست — واندران آینه صدگونه تماشا میکرد
گفتم این جام جهان‌بین بتو کی‌دادحکیم — گفت آنروز که این گنبد مینا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود — او نمیدیدش و ازدورخدایا میکردد...

حافظ در نتیجه این اتکاء به‌خدا و فکرفراخ ونظرجهان بین و چشم نهانیاب دارای همتی عالی‌وفکری بلند ودر کارها آسانگیروباسرار آشنا ودرظهورحوادث‌بیغم ودرحریم عشق خاموش ومحرم است:

دوش بامن‌گفت پنهان کاردانی تیزهوش — کزشما پنهان نشاید داشت راز میفروش
گفت آسان‌گیربرخود کارها کزروی طبع — سخت‌میگیردجهان‌برمردمان‌سخت‌کوش
وانگهم در داد جامی کزفروغش برفلك — زهره‌درزقص آمدوبربط زنانمیگفت‌نوش
تا نگردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی — گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
درحریم عشق‌نتوان زددم از گفت‌وشنید — زانکه آنجاجمله اعضاچشم‌بایدبودو گوش
دربساط نکته‌دانان‌خودفروشی‌شرط‌نیست — یاسخن دانسته گوای مردبخرد یاخموش
گوش کن پندای‌پسرازبهر دنیا غم مخور — گفتمت‌چون‌درحدیثی‌گرتوانی دارگوش

گوش اوبه پیام اهل راز و صدای هاتف وپند پیر و سخن کاردان حتی بناله

رباب وچنگ بازاست و درمواردی حقایقی از زبان اینان ،که در حقیقت همه از یکزبان گویند ، میشنود واز عالم حال رو به زاهدان پرقیل وقال نموده رندانه سخنها می گوید وظهور یگانگی وشوق را در وجنات همه جهان دیده و با اشاراتی که گاهی عبرت انگیز وگاهی تمسخرآمیزاست آنان راکه اهل تظاهر وتفرقه انداین گونه ادب میکند :

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت   که گناه دگران برتو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد توبرو خودرا باش   هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند چه هشیار وچه مست   همه جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکده ها   مدعی گر نکند فهم سخن گوسر وخشت
ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل   تو پس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت
نه من از پرده تقوی بدر افتادم وبس   پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

ازاصطلاح باده ومی ومیکده که درشعر خواجه فراوانست اگرهم گاهی یکی خون رزان ودیگری تعیش گاه رندان را نمایاند گاهی هم بدون تردید معانی عرفانی برمیآمد وشاعر درهرموردی یکی ازاین معانی را پرورده است مثلا مقصود ازمی و میخوارگی درموردی همانا تازیانه ایست که برای پرده دری از روحانیان ریائی عوام فریب بکارمیرود ودرمواقعی عالم صفا وبیریائی وبیغروریست ومعلومست که مستی از چنین باده‌ای کار آسانی نیست ورنج وریاضت لازم دارد :

صبحدم مرغ چمن باگل نوساخته گفت   نازکم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی   هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت
گرطمع داری از آن جام مرصع می لعل   ای بسا در که بنوك مژه‌ات باید سفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد   هر که خاك در میخانه برخسار نرفت
در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا   زلف سنبل به نسیم سحری می آشفت
گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو   گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت
سخن عشق نه آنست که آید بزبان   ساقیا می ده وکوتاه کن این گفت وشنفت

برای رسیدن بدرگاه حق که میکده واقعی آنست ومستی عارفان از آنجاست بسا در که باید بنوك مژه سفت و درراه وصال رنجها کشید و اشکها ریخت و خاك راه معرفت را برخسار برفت . می‌پرستی چون آدمی را ازخود بیخود میکند حافظ

آنرا درمقابل خودپرستی استعمال میکند پس گاهی عشق ورزی وباده گساری عارفان معنی حقپرستی وگذشتن ازحرص وشهوت و آرزوی وصال حقیقت میدهد که حاضرند درراه حق رنج برند ودرد کشند وشکایتی نکنند:

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن   منم که چهره نیالوده‌ام به بد دیدن
وفاکنیم وملامت کشیم وخوش باشیم   که درطریقت ماکافریست رنجیدن
به‌پیرمیکده گفتم که‌چیست راه نجات   بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست   بدست مردم وچشم ازرخ تو گل چیدن
بمی‌پرستی از آن نقش خودزدم بر آب   که تاخراب کنم نقش خود پرستیدن
برحمت سرزلف تو واثقم ورنه   کشش چو نبود از آنسو چه سود کوشیدن

کوشش عارف درمقابل کشش عشق معنوی‌است یعنی میکوشد پاك وصافی شود وازچاه طبیعت بدر آید ودربحرعمیق عشق حق که کرانه ندارد مستغرق شودو آلوده عالم مادی نگردد :

دوش رفتم بدرمیکده خواب آلوده   خرقه تردامن وسجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبچه باده‌فروش   گفت بیدارشو ای رهرو خواب آلوده
شست وشوئی کن و آنگه بخرابات خرام   تانگردد زتو این دیر خراب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری ومکن   خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
پاك وصافی شو وازچاه طبیعت بدر آی   که صفائی ندهد آب تراب آلوده
گفتم ای جام جهان دفتر گل عیبی نیست   که شود فصل بهار از می ناب آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق   غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

شاعر اینگونه مستی معنوی و آزادگی ازشهوات طبیعی را بیشتر ازیکبار گوشزد میکند بااینکه درعین حال ازحق طبیعت هم نمیگذرد :

بسرجام جم آنگه نظر توانی کرد   که خاك میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می ومطرب که زیرطاق سپهر   بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید   که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی   که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
توکز سرای طبیعت نمیروی بیرون   کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی   غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

بیاکه چاره ذوق حضور و نظم امور   بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
ولی‌تو تالب معشوق وجام می‌خواهی   طمع مدار کـه کار دگر توانی کرد
دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی   چوشمع‌خنده زنان‌ترك سرتوانی کرد

طریقت عارفان فداکاری و بلند نظری و ازفیض اهل نظر بهره گرفتن و غرور عقل رابکنار نهادن خلاصه ازخود گذشتن وبجای خود خدارا دیدن است کسیکه در میانه خدارا دید خودرا باخت واگرخودرا باخت :

سحر گاهان که مخمور شبانه   گرفتم باده با چنگ وچغانه
نهادم عقل را ره توشه ازمی   ز شهر هستیش کردم روانه
نگار میفروشم جرعه‌ای داد   که ایمن گشتم از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم   که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی زبن‌میان‌طرفی کمروار   اگر خود را به‌بینی در میانه
برو این دام برمرغ دگر نـه   که عنقارا بلند است آشیانه
نبندد طرف‌وصل ازحسن‌شاهی   که‌باخود عشق‌ورزد جاودانه
ندیم‌ومطرب‌وساقی‌همه‌اوست   خیال آب و گل در ره بهانه
بده‌کشتی می تاخوش برائیم   ازین دریای ناپـیدا کرانه

پس حافظ بحکم ذوق معنوی ازطرفی مخالف با رویه شهوت پرستان‌وپیروان طبیعت واسیران شهوت وازطرفی هم دشمن ریا وسالوس و زهدفروشی و عوامفریبی است و گناه دومی راکه مردمی راگمراه‌کند از اولی‌که زیانش راجع بخودشخص است بیشتر میداند ودراین بیت سلیقه خودرا آشکارمیسازد:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات   مکن‌بفسق‌مباهات‌وزهدهم‌مفروش

زهد ریائی و تقوی ظاهری و شریعت قشری هرگز موافق ذوق شاعـر عارف نباشد ازدیگر سو فراموش‌کردن عالم روحانی و پرداختن بجهان جسمانی وکفایت‌کردن بعشق و لذت دنیای فانی شرط عقل و معرفت نیست ولی نکـته ای در اینمقام هست که بخصوص در مورد حافظ نباید از دیـده دور داشت و آن اینست که بحکم اشعار او مقصود از عرفان درویشی و قلندری وخانه بدوشی و محرومیت صرف ازتمام لذایذ دنیوی و بیخبری ازین جهان زندگی نیست زیرا دست آفریدگار این‌جن را مقدمه آن جهان قرارداده وتا آنجاکه خرد وذوق و آئین آفرینش اجـازه

دهد باید از زیبائیها ودوستیهای این نشئه بهرمند شد وفرصت را غنیمت شمرد.توان گفت شاید غزلهای حافظ در این زمینه یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی واستفاده‌از نعمت‌های این جهان مؤثر ترین غزلهای وی باشد :

دانیکه چیست دولت دیدار یار دیدن   در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن   از دوستان جانی مشکل بود بریدن
خواهم شدن ببستان چون غنچه‌بادل تنك   وانجا بنیکنامی پیراهنی دریدن
که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن   که سر عشقبازی از بلبلان شنیدن
فرصت شمار فرصت کز این دو روزه منزل   چون بگذریم دیگر نتوان بهم‌رسیدن

باید از لطایف‌خلقت وجمال طبیعت‌بر خوردار شد وتا عمر کوتاه سپری‌نگشته وروز گار کامرانی نگذشته وتن ماخاك نشده میوه‌های مقصودراکه خداوند درباغ اینسرای نهاده‌چیدومعنی وحال‌عالم‌محسوسرافهمیدوچندروز زندگی‌رابخوشی گذراند:

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی   که بسی گُل بدمد بازوتو در گل‌باشی
من‌نگویم که‌کنون باکه نشین وچه‌بنوش   که‌توخود دانی اگر زیرك وعاقل باشی
چنك در پرده همین میدهدت پند ولی   وعظت آنگاه‌کند سود که قابل باشی
در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است   حیف باشد که زحال همه غافل باشی
نقد عمرت بدهد غصه گیتی بگزاف   گر شب وروز در این قصه مشکل‌باشی
گرچه راهیست پر از بیم‌زما تا بر دوست   رفتن آسان بود ارواقف منزل باشی

در واقع‌این چنین مینماياند که وی خودبگفته خود در فرصت‌شماری‌ودریافتن معنی زندگی وحفظ نشاط وداشتن روح قوی وفکر بلند ومیل بوفا ومروت ورغبت بسعی وعمل سرمشق بوده واینگونه سخنان را مناسب حال‌خود گفته :

مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو   یادم از کشته خـویش آمد وهنگام درو
گفتم‌ای‌بخت بخسبیدی وخورشید دمید   گفت با این همه از سابقه نـومید مشو
تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار   تاج کاوس ربود وکمر کیخسرو
گر روی پاك ومجرد چو مسیحا بفلك   از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو
آسمان‌گو مفروش کاین‌عظمت کاندرعشق   خرمن مه بجوی خوشه پـروین بدوجو
گوشوار‌دُر ولعل ارچه گران‌داری گوش   دور خوبی گذران است نصیحت بشنو

هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد   زرد روئی کشد از حاصل خود گاه‌درو

اگر شاعر گاهی چنانکه رسم اینجهانست بدشواری ها و ناکامیها بر خورده با این اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکسته و عزمش سست نشده و شوق حیات‌ونور امیدازدل‌او بدرنرفته بلکه‌سینه پیش‌حوادث‌داده‌و گفته‌«چرخ برهم‌زنم‌ارغیر مرادم باشد» وثبات و توانائی و بردباری و آزادگی خود را این گونه بیان نموده :

بر سر آنم که گر ز دست بر آید   دست بکاری زنم که غصه‌بسر آید
خلوت دل نیست‌جای صحبت‌اغیار   دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست   نور زخورشید خواه بو که بر آید
بر در ارباب بی مروت دنیا   چندنشینی که خواجه‌کی بدر آید
بگذرداین روزگار تلخ‌تر اززهر   بار دگر روزگار چون شکر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر   باغ شود سبز وسرخ‌گل بدر آید
صبر وظفر هر دو دوستان قدیمند   بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی- نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشصد وهفده در محل خرجرد ولایت جام‌خراسان‌تولد یافت چنانکه خودگفت :

بسال‌هشتصد و هفده ز هجری نبوی   که روز مکه به‌یثرب سراد قات جلال
ز اوج قلهٔ پرواز گاه عز وقوم   بدین حضیض هواسست کرده‌ام پروبال

نام پدرش نظام‌الدین دشتی و جدش شمس‌الدین دشتی منسوب بمحله دشت اصفهان بوده بعد بولایت جام مهاجرت کرده‌اند .

تخلص جامی هم بمناسبت ولایت جام است وهم بحکم ارادتیست که نسبت بشیخ‌الاسلام احمد جامی (متوفی در ٥٣٦) داشته چنانکه خود فرماید :

مولدم جام و رشحه قلمم   جرعه‌جام‌شیخ‌الاسلامیست
لاجرم در جریده اشعار   بدومعنی تخلصم جامیست

جامی از خورد سالی سالی بهمراهی پدر بهرات وبعد بسمرقند رفت ودر آن دیار که مراکز علوم اسلامی وادبیات ایرانی بود بکسب علم وادب پرداخت ودرعلوم دینی وتاریخ ادب و کمال یافت سپس پای بعالم عرفان نهاد وبسیر وسلوك افتاد و پیروی استادان و مرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری وخواجه علی سمرقندی

وقاضی زاده رومی را شعارخود قرارداد و بدین طریق در راه ریاضت قدم زد روز بروز بمقامات معنوی خود افزود تا بمرتبهٔ ارشاد رسید و در سلك رؤسای طریقه نقشبندی که مؤسس آن بهاءالدین نقشبند بوددر آمد وبعد ازوفات سعدالدین کاشغری که خلیفه نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش در روزگار خودش شایع شد وبزرگ وکوچك اورا شناختند وبنام اواحترام گذاردند وبا اینکه امرا وزبردستانرا مدح نمیکرد بازایشان اورا می‌ستودند ودرصدر مجلس خودجایش میدادند ومقدمش‌راگرامی داشتند.

جامی مسافرتی دیگر کرد و زیارت حج بجای آورد واز راه دمشق به تبریز برگشت ودر ۸۷۸ بهرات وارد شد دراین سفرجمعی ازبغدادیان اورا آزردند و شاعرازآنشهرداشکسته باز آمد و درقصیده‌ای نسبت بنادانی آنان لب بشکایت‌باز کرد که مطلع آن اینست :

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی   وزخاطرم کدورت بغدادیان‌بشوی

بنا بروایت دولتشاه که معاصر جامی بود وی دراواخر عمر پیشه شاعریرا ترك نمود واز آن ببعد جز بندرت شعری نسرود و دل به تحقیق مسائل دینی گماشت و چنین گفت :

جامی دم‌گفتگوفرو بند دگر   دل شیفته خیال مپسند دگر
درشعر مده عمرگرانمایه بباد   انگارسیه‌شد ورقی‌چنددگر

ازسلاطین معروف زمان جامی ابوالغازی سلطان حسین بایقرا بود که در سال هشتصد وهفتاد و دو ابوسعید تیموریرا شکست داده در هرات جلوس کرد و تا ۸۹۲ سلطنت نمود . سلطان گذشته ازاینکه خود ذوق ادبی داشت وادبا را حمایت‌میکرد وزیردانشمندی مانند میرعلیشیر داشت که از فضلای عصر خود بود و در زبان فارسی وترکی بنظم ونثر تألیفات میکرد این وزیردل آگاه باجامی دوستی خاص داشت و شرح حال این شاعررادر کتاب‌خود موسوم به خمسةالمتحیرین آورد جامی‌ازسلاطین دیگرسلطان ابوسعید تیموری(۸۵۵-۸۷۲) وسلطان یعقوب آق‌قوینلو (۸۸٤-۸۹٦) وجهان شاه قرا قوینلو (۸٤۱-۸۷۲) وسلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸٦) پادشاه‌عثمانی را درقصاید واشعارخود نامبرده .

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ متصوفه است که اسم اورا میتوان ردیف انوری وسعدی و جلال‌الدین وحافظ و خیام وفردوسی برد وبعدازوشعرای بزرگ درایران بندرت ظهور نموده اند.

جامی نه تنها سروده بلکه درفنون علوم دین و ادب و تاریخ نیزمهارتی بسزا داشته وازاین حیث درمیان دیگر شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیرعلیشیر نوائی که خود ازفضلای عصر بود دروصف کمالات جامی گفته:

عاجزازتعداد اوصاف کمال اوست عقل　　　انجم گردون‌شمردن کی‌طریق‌اعوراست

در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیداست مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء نموده وسبك آنها را بکاربرده. با این همه مقتدای‌خاص جامی درنظم‌هفت‌اورنگ، نظامی است و در غزلیات سعدی گرچه حافظ و خاقانی و امیرخسرو نیز طرف‌توجه اوبوده است.

جامی هم مانند امیرخسرو با سخای قریحه موصوف و باکثرت تصانیف معروف است. بقول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» پنجاه وچهاردفتر ورساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مراثی و ترجیع بند و ترکیب بند ومثنویات ورباعیات دارد. خود جامی دیوان را برسه‌بخش کرده وآنها را فاتحة‌الشباب و واسطة‌العقد وخاتمة‌الحیات نام نهاده و دور نیست در این تقسیم ازامیرخسرو پیروی کرده باشد. دربین این اشعار ملمعات نیزهست که شاهد وقوف‌کامل جامی بزبان عربی است بطورکلی جامی قصاید متین وغزلیات‌عرفانی شیرین با اوزان نادر مطلوب دارد. درمیان قصایدشعر اشعار روحانی وعقایداسلامی کم نیست وهریك دلیل‌ایمان ودیانت اوست. درمطالعه این‌قصاید اشارات توجه‌جامی به شاعران سلف پیداست مثلا قصیدهٔ:

چوپیوند با دوست میخواهی‌ایدل　　　زچیزی‌که جزاوست‌پیوند بگسل

تاحدی منوچهر برادرنظر داشته ودرقصاید:

معلم‌کیست‌عشق‌وکنج‌خاموشی‌دبستانش　　　سبق نادانی وداناد‌لم طفل‌سبق خوانش

ایضاً: کنگرایوان شهرکز کاخ کیوان برترست

رخنها دان‌کش بدیوارحصاردین درست..

خاقانی را تتبع کرده وباهمین روش از شاعران دیگر مثلا امیر خسرو خسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی وغزل عرفانی نیز گاهی سخنان نغز واشعار پر مغز سروده و دربرخی از آن تأثر وسوزش یك قلب آتشین‌را بزبان آورده نظیر این‌غزل:

ریزم زمژه کوکب بی ماه رخت شبها　　　تاریك شبی دارم با این همه کوکبها

چون‌ازدل گرم‌من بگذشت‌خدنك‌تو　　　از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها

از بسکه گرفتاران مردندبکوی‌تو　　　بادش‌همه‌جان باشدخاکش‌همه‌قالبها

ازتاب وتب‌هجران‌گفتم سخن‌وصلت　　　بوداین هذیان‌آری خاصیت آن‌تبها

در غزل سبك متقدمین از عارفان وبخصوص حافظ نظر داشته وگاهی‌بآنان نظیره ساخته. مثلا در این غزل از حافظ پیروی کرده:

ساقی بیاکه دور فلك شد بکام ما　　　خورشید را فروغ ده ازعکس جام‌ما

از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت مینوازد یکی اینست:

مؤثر در وجود الا یکی نیست　　　دراینحرف شگرف اصلاشکی‌نیست

ولی جز زیرکان این را ندانند　　　دریغا زیر گردون زیرکی نیست

جمال اوست تابان ورنه بیرون　　　دل مردان دل هر کودکی نیست

عطای عشق بسیار است دردا　　　کز آن بسیار مارا اندکی نیست

بارباب عمامه معنی فقر　　　مجوکاین‌تاج بر هرتاربکی نیست

چنانکه‌گفته شد جامی را در مثنوی‌خود نظامی راسر مشق خود قرارداده ودرمقابل‌خمسهٔ نظامی هفت‌مثنوی‌بعنوان‌هفت‌اورنگ سروده که‌اسامی آنهاقرارذیلست:

۱- سلسلة‌الذهب در مسائل فلسفی‌ودینی واخلاقی با حکایات وامثله از قبیل عقاید واصول اسلامی و تفسیر بعضی آیات قرآن ومطالب‌حکمی نظیر مسئله جبر و اختیار ومعانی عرفانی مانند بحث‌در حقیقت حق‌که در این ابیات آمده:

اوست مغز جهان جهان همه پوست　　　خود چه مغزوچه پوست‌چونهمه‌اوست

بود کل جهان در او مستور　　　کرد در کل بذات خویش ظهور

این مثنوی باسم سلطان حسین است ودرضمن از شعرای‌معروف مانند عنصری ورودکی وسنائی‌ونظامی ومعزی وانوری نام برده شده وجمله بوزن‌هفت پیکرنظامی است وآغاز آن این بیت است:

لله الحمد قبل کل کلام بصفات الجلیل و الاکرام

۲ ـ سلامان وابسال که از قصه‌ای قدیم اقتباس شده و آنرا پیش ازو شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا اقتباس وتصنیف کرده‌است. در آن قصه‌نیز معانی عرفانی منظور است‌وجامی آنرا بنام یعقوب بیك پسر اوزون حسن آق قوینلو (۸۸۳-۸۹۶) بنظم کشیده.

۳ ـ تحفة‌الاحرار ـ مثنوی دینی وعرفانی بروزن مخزن الاسرار نظامیکه در ۸۸۶ سروده شده ومرکب از ۱۲ مقاله است ودر آن ناصرالدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که از رؤسای طریقه نقشبندی ومعاصر جامی بود ممدوح شاعر واقع شده مطلع آن این بیت است:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم هست صلای سرخوان کریم

۴ ـ سبحة‌الابرار ـ که باز در معانی دینی وعرفانی وبنام سلطان حسین است‌و حکایات لطف وتمثیلات ظریف دارد آغاز سبحة‌الابرار بدین بیت است:

ابتدای بسم‌الله الرحمن‌الرحیم الرحیم المتوالی الاحسان

و تمام مثنوی مرکب است‌ازچهل‌عقد در موضوعهای گوناگون عرفانی از قبیل‌وصف‌دل‌وشرح‌سخن‌واستدلال‌از آثار پروردگار واینکه‌حق‌تعالی‌حقیقت‌وجوداست ودرشرح تصوف وامثال آن وپس شرح هر عقد یك دو حکایت بر وجه مثل آورده چنانکه سابقین مانند شیخ عطار ومولوی همین طرز را معمول داشتند. مثلا در عقد بیست‌وهفتم در باب اخلاص چنین گفته:

چیست اخلاص دل از خود کندن کار خود را بخدا افکندن
نقد دل از همه خالص کردن روی‌چون زر بخلاص آوردن
دل باسباب جهان نا دادن دیده بر حور جهان ننهادن
ساختن از دو جهان قبله یکی تافتن روی زهر وهم وشکی

وبدین مناسب این حکایت را آورده تا تأثیر اخلاص و اهمیت آن را نشان دهد وبیریائی وصفای قلب را نمایان سازد ومعلوم نماید که قلب ونیت مهم است نه بیان‌وزبان:

عربی چند بهم ذوق کنان لب گشادند بنادر سخنان
یکی‌از نجدحکایت میکرد یکی‌ازوجدروایت میکرد

یکی ازناقه و محمل میگفت یکی ازوادی وساحل‌میگفت
ناگهان مخلصی‌ازملك عجم زد بسر منزل آن قوم قدم
بفنون ادبش راه نبود در زبان عرب آگاه نبود
شدگمانش که دعا میخوانند سخن از حمد و ثنا میرانند
او هم آنجا بتواضع بنشست گریه وآه و فغان در پیوست
هرچه آنقوم بیان میکردند با هم اسرار عیان می کردند
او بتقلید همان را میگفت گوهر اشك بمژگان میسفت
حشو میگفت ودعامی‌پنداشت ذم همیگفت وثنا می‌پنداشت
لیك‌چو نبر لبش آن‌خاص کلام بود در معنی اخلاص تمام
یافت در باره وی حکم دعا داد خاصیت غفران و رضا
شداز آن‌دعوت ازنخوت دور جرم او عفو و گناهان مغفور

۵ـ یوسف وزلیخا ـ معروفترین مثنوی جامی است و در وزن خسرو شیرین نظامی بسال هشتصد وهشتاد وهشت نظم شده و بنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف گردید آغاز آن بدین بیت است:

الهی غنچه امید بگشای گلی ازروضه جاوید بنمای

۶ـ لیلی ومجنون که آنرا بوزن لیلی ومجنون نظامی درظرف چهار ماه بسال هشتصدوهشتاد ونه سروده و۳۷۶۰ بیت دارد ومطلع آن اینست:

ای خاك تو تاج سربلندان مجنون توعقل هوشمندان

۷ـ خردنامه اسکندری ـ دروزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن نیز بنام سلطان حسین‌است وبااین بیت آغازمیکند:

الهی کمال الهی تراست جمال جهان پادشاهی‌تراست

اینك پندلطیفی که دراین مثنوی بفرزندخویش فرماید:

بیاای جگر گوشه فرزند من بنه گوش بر گوهر پند من
صدف‌واربنشین دمی‌لب‌خموش چو گوهرفشانی‌بمن دار گوش
شنو پند و دانش بآن بار کن چودانستی آنکه برو کار کن
زگوش ارنیفتد بدل نورهوش چه‌سوراخ گوش‌وچه‌سوراخ‌موش
بدانش که آن‌باکنش‌یار نیست بجز ناخردمند راکار نیست

بزرگان که تعلیم دین کرده اند　　بخردان وصیت چنین کرده اند
که‌ای همچو خردان روشن‌ضمیر　　چوصبح از صفا شیوه صدق گیر
بهر کار دل با خدا راست دار　　که از راستکاری شوی رستکار
بطاعت چه‌حاصل که‌پشت‌دوتاست　　چورروی‌دلت نیست باقبله راست
همی باش روشندل وصـاف رای　　بانصـاف با بندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان‌سپهر　　بآفاق مکشای جز چشم مهر
از آن چرخ را پرتوی حاصلست　　که هر ذره را مهر او شاملست
چو باید بزرگیت پیرانه سر　　بچشم بزرگی به پیران نگر
بخصم درونی که آن نفس تست　　زتو برد باری نباشد درست
نصیحتگری بر دل دوستان　　بود چون دم صبحگه بوستان
بدرویش محتاج بخشش نمای　　فروبسته کارش ببخشش گشای
تواضع کن آنرا که دانشوراست　　بدانش ز تو قدر اوبر تر است

همچنین‌شاعردرمواردديگری مثلادرخاتمه یوسف‌وزلیخا پند واندرز به فرزند خود داده است .

چنانکه ازملاحظه مثنوی های‌فوق هم میتوان استنباط کرد جامی بیشتر نظامی را تتبع کرده و آثار آن شاعررا نصب‌العین قرارداده و سبك او را پیروی نموده جز اینکه درصورت عمومی توان گفت جامی ساده تروگاهی شیرین تر از نظامی سخن سرائی کرده با اینکه محقق‌است استاد نظامی درمثنوی داستانی هنرور و یکتا ودر بیان احساسات بیهمتاست .

جامی درمسمط نیز دستی داشته ومرثیه های مؤثر دلنشین ساخته که از آنجمله یکی درمرثیه جانگداز پسرش صفی‌الدین است و اینك بندی از آن که معروف هم هست نقل میگردد :

زیر گل تنگدل ای غنچهٔ رعنا چو نی　　بیتو ما غرقه بخونیم تویی ما چونی
سلك جمعیت ما بیتو گسست ازهم　　ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
بر سر خاك توام ابکه ازین پیشترم　　بودهٔ تاج سر امروز ته پا چونی
بیتودرروی زمین‌تنگ شده‌برمن‌جای　　تو که در زیر زمین ساختهٔ جا چونی
میشود دیده بینا ز غباری تیره　　زیر خاك آمده‌ای دیدهٔ بینا چونی

خورد غمهای‌توام وه که خیال‌تو گهی　　می‌نپرسد که‌درین خوردن غمهاچونی
رو بصحرای‌عدم تاختی ازشهروجود　　من ازین شهر ملولی توبصحرا چونی

بطوریکه در فوق اشارت‌رفت جامی تنها شاعر نبوده ودر علـوم دیگر مانند علوم دینی ولسانی وتاریخی هم دست داشته است . در ایـن رشته‌ها استاد را تألیفات متعددیست بنثر فارسی که بعضی از معروفترین آنها نام برده میشود :

۱ ـ نقدالنصوص فی‌شرح‌نقش‌الفصوص که کتابی حکمی وعرفانی‌است ودرشرح و تفسیر عقاید شیخ محی‌الدین عربی (متوفی ٦۳۸) مؤلف فصوص الحکم ومختصر آن یعنی نقش‌الفصوص است. در این کتاب جامی اقوال مفسرین دیگر فصوص‌خاصه عقاید شیخ‌صدرالدین‌محمدقونیوی‌رانیز در نظر داشته تألیف‌نقدالنصوص بسال۸٦۳ بود.

۲ ـ نفحات‌الانس که در سال هشتصد وهشتاد وسه تألیف‌یافته و آن شرح حال ٦۱٤ تن از فضلاوعلماء ومشایخ صوفیه را حاویست.

اصل این کتاب بزبان عربی تألیف محمدبن‌حسین‌سلمی نیشابوریست (متوفی در ٤۱۲) وموسوم است بطبقات‌الصوفیه . بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی در ٤۸۱) آنرا بزبان‌هروی‌تقریر وتوسیع‌نموده سپس‌جامی بر حسب دستور امیر علی‌شیر نوائی آنرا از سر نو بفارسی ادبی‌در آورده وتکمیل نموده و ترجمه احـوال مشایخ‌را تا زمان خودش آورده است.

۳ ـ لوایح که موکب است از مقالات عمیق‌عرفانی ومشحونست با رباعیات لطیف عارفانه .

٤ ـ لوامع که در شرح قصیده خمریه ابن فارض است که‌بسال ۸۷٥ تألیف‌یافته.

٥ـ شواهدالنبوة که‌بسال ۸۸٥شده‌تألیف یافته ودرشرح‌مقامات‌حضرت‌رسول(ص) ووصف اصحاب اوست.

٦ ـ اشعةاللمعات که در ۸۸٦ تألیف‌وآن در شرح وتفسیر لمعات شاعر عارف فخرالدین عراقیست (متوفی٦۸۸) .

۷ ـ بهارستان که در موقع قرائت گلستان سعدی با پسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم‌کرده و بهمان سبك گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند

گلستان مرکب از حکایات لطیف ونکات ظریف است واشعار ملیح نیز دارد و ذکر شماره‌ای از شعراء وفضلاء در آن آمده .

گذشته از آنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگر زیاد تألیف کرده‌از آنجمله است رسالاتی در مسائل دینی مانند تفسیر حدیث ابیذر عقیلی واربعین حدیث که متن عربیرا آورده وهر حدیث را بنظم فارسی‌شرح کرده ومناسك‌حج ورساله تهلیلیه ونظایر اینها ودر علم وادب وعروض مانند رساله در علم قوافی و رساله موسیقی و تجنیس الخط ومنشآت ومعمیات وغیره ودر نحو وصرف مانند کتاب فواید الضیائیه معروف بشرح ملا جامی ودر تاریخ مانند تاریخ صوفیان وامثال آن‌ها.

پس جامی چنانکه‌در فوق‌هم اشاره رفت از سخن‌پردازان مشهور ومتنفذایرانست معاصرین‌معروف اومانند بابرو میرعلیشیر نوائی ودولت شاه نام اورا بتعظیم وتکریم بزبان آورده وازبلندی مقام ونفوذکلام او در ایران‌وممالك مجاور بحث کرده‌اند.

امتیاز خاص جامی ازمقام ومرتبتی است که وی در عالم تصوف وعرفان احراز نموده وخلیفه وقطب پیروان آن‌مذهب بوده است .

تأثیر افکار واشعار جامی در هندوستان ومخصوصاً در افکار وادبیات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) و پسرش سلطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸) توجه و ارادات خاصی نسبت باو داشتند وبا او مخابره ومراسله میکردند .در بین شعرای عثمانی عده ای سبك وعقاید جامی راتتبع وتقلیدکرده واولین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق وشیوه ایرانی استوار نمودند .

وفات جامی بسال ۸۹۸ در هرات اتفاق افتاد و با اجلال واعظام با حضور علماء وبزرگان وامرای زمان بخاك سپرده شد.در ماده تاریخ وفات او این آیه‌مناسب آمده : ومن دخله کان آمناً.

ادبیات منثور دوره مغول وتیموریان

تألیفات بنثر فارسی در دوره مغول و تیموریان با وجود فتنه و آشوب در نواحی مملکت وانحطاط علم ومعرفت باز زیاد بود وبدیهی است اگر وقایع ناگوار این دوره رخ نمیداد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنان‌که در سابق

اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافته و استادان و دانشمندانی ظهورکرده وشروع بتألیف و تصنیف نموده بودند و آنچه راکه ازاین همه خزاین علم ومعرفت یا بواسطه مصون ماندن از آفات ونگهداری ودانش پروری سلاله های کوچك مانند اتابکان‌وجلایریان ومظفریان و آل‌کرت ودیگران‌ویا حمایت وتشویق بعضی ازسلاطین متأخرمغول وتیموری باقی مانده تنها قسمتی توان شمرد از آنچه با وجودامنیت بلاد وآسایش عباد و مصونیت ازمصائب مغول ممکن‌بودبدست ما رسیده باشد بعض آثار نثری مهم این دوره بروجه ذیل ذکرمیشود :

۱-کتاب های تاریخی

قبل ازدوره مغول و تیموری تألیفات مشهور و مهم راجع بفن تاریخ در ایران شده وبعضی از آنها مانند تاریخ طبری وتاریخ بیهقی وزین‌الاخبار وراحة‌الصدور در این کتاب مذکور افتاده است پس درواقع بنای تاریخ نویسی در ایران ازدیر بازنهاده شده ولی تألیفات تاریخی دراین دوره اخیر نسبتاً زیادتر بود و چند کتاب معروف بنام شاهان مغول وتیموری بوجود آمد که امروز از مأخذ های مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخ های مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عطا ملك جوینی پسربهاء الدین محمد است که خود درخدمت امرای‌مغول خصوصاً هلاکوخان و آباقا خان بوده و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریت های دیگر داشته در این کتاب‌که مرکب از سه جلد میباشد مؤلف عادات و اخلاق وظهور مغول واحوال‌شاهان خاصه چنگیزخان را تا وقایع سال ششصد و پنجاه وپنج شرح داده نیز درآن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیه را آورده دراهمیت و شهرت این کتاب همان بس‌که غلب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی ازمطالب را ازاین کتاب اقتباس کرده اند.

عطاملك بسال ششصدوهشتاد و یك درآذربایجان وفات‌یافته درمقبره سرخاب تبریزمدفون گشت .

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال ششصدوپنجاه وهشت هجری وعمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله های سلاطین

هند است ولی درضمن وقایع مهمی ازتاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع وقمع اسمعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده دراین کتاب با انشای متین وروانی بیان شده مؤلف این کتاب ابوعمر عثمان منهاج الدین بن محمد سراج الدین ازاهل جوزجانان بوده که درهند میزیسته وسه بارازهند برحسب مأموریت سفرایران نموده وبسا از اتفاقات مهم آن زمان را برأی العین دیده .

تاریخ یمینی ـ اصل این کتاب بعربی بدست ابونصر عتبی از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی درشرح حال این پادشاه و پدرش سبکتکین دراوایل قرن پنجم تألیف یافته و ابوالشرف ناصح گلپایگانی آن را در اواخر قرن هفتم بفارسی خوب ومتینی ترجمه کرده .

این کتاب از حیث احتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است .

جامع التواریخ ـ جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و محتوی وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ وسلطنت مغول و تفصیل شاهی غازان میباشد مؤلف کتاب رشیدالدین فضل الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آباقا و غازان و اولجایتو مقرب بوده و در دربار غازان منصب وزارت و نفوذ و حکومت داشته وتألیف خودرا درحدود هفتصد وده هجری بختام آورده واین کتاب جلدسوی نیزدرجغرافی داشته که مفقود است .

این کتاب رامهمترین تاریخ مغول توان نامید . خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ ورجال سیاسی ایران ومورخ محقق و معروف بوده بلکه در علوم و فنون دیگر نیز بصیرت کافی داشته وتألیفات مهم و مفید در مسائل دینی و ادبی نموده است . این وزیردانشمند بسال ۷۱۸ بسعایت حسودان ودشمنان بامرسلطان ابوسعید درتبریز کشته گردید.

تاریخ وصاف ـ این تاریخ تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب بوصاف الحضرة میباشد که معاصر ، رشیدالدین فضل الله بود وازطرف وی حمایت دید وبحضور اولجایتو معرفی شد تاریخ وصاف را توان گفت متمم جهانگشاست که از وقایع فتح بغداد بدست هلاکو تا حوادث سال هفتصد و بیست و هشت یعنی تازمان

آخرین شاه معروف مغول ابوسعید را حاوی است. کتاب وصاف در تطویل بلاطائل وتعقید عبارات وتصنع واطناب نمونه سبک ثقیل فارسی دوره مغول شمرده میشودولی تحقیقات وتفصیلات مهم وسودمند راجع بعصر مؤلف در آن مندرج است.

تاریخ گزیدهـ تاریخ گزیده بعد از جهانگشا وجامع التواریخ ووصاف تألیف یافته بسبك آنها نوشته شده و در واقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده این کتاب در حدود هفتصد وسی ختام یافته وبدین طریق مطالبی تازه در اواخر آن آمده مؤلف آن حمدالله مستوفی قزوینی تاریخ مفصل دیگری نیز که محتوی وقایع از اول اسلام تا دوره مغول میباشد بسیاق شاهنامه در هفتاد و پنجهزار بیت بنظم کشیده وآنرا در سال ۵۳۷ بختام آورده و ظفر نامه نام داده . نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی در شهر بلاد وراههای ایران باسم نزهة القلوب بتاریخ هفتصد و چهل تألیف نموده . حمدالله مستوفی بسال ۷۵۰ در قزوین وفات یافت .

زبدة التواریخ ـ زبدة التواریخ تاریخ عمومیست در چهارجلد ولی جلدهای سوم و چهارم که عمده تاریخ بعد از اسلام ایران بوده است در دسترس نیست و شاید از بین رفته باشد . مؤلف زبدة التواریخ خواجه نورالدین لطف الله معروف بحافظ ابرو و اهل هرات و منظور تیمور و پسرش شاهرخ ومخصوصاً طرف توجه بایسنقر بوده وکتاب را در ۸۳۰ تألیف نموده .

از تواریخ دیگر این دوره میتوان **مجمل فصیحی** تألیف فصیحی خوافی را ذکر نمود که تاریخ عمومی مفید ومختصریست از ابتدا تا اواسط قرن نهم نیز تاریخ **مطلع السعدین** تألیف عبدالرزاق سمرقندی شایان ذکر است که حوادث بین تولد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری یعنی وقایع بین ۷۰٤ ـ ۹۷۲ را محتوی است .همچنین **تاریخ هرات**ـ تألیف معین الدین اسفزاری در اواخر دوره تیموری بوجود آمده .

ظفر نامه ـ ظفرنامه تاریخ مفصل تیمور است در دو جلد از ولادت تا وفات آن حکمران (۸۰۷).مؤلف آن شرف الدین علی یزدی از ادباء وشعرای اوایل دوره تیموریانست و عمده شهرت او در زمان شاهرخ (۸۰۷ـ۸۵۰) بود و بسال ۸۵۸ در موطن خود یزد وفات یافت . یك قسمت مطالب ظفرنامه از یك تاریخ دیگر مسمی

بهمین اسم تألیف **نظام الدین شامی** است که معاصر تیمور بود ودر ۸۰٤ فرمان تألیف آنرا از خود تیمور یافت چنانکه در مقدمه ظفرنامه نظام شامی هم مذکور است هر دو ظفر نامه نسبت بکتابی مانند تاریخ وصاف بفارسی ساده وخالی از زواید وعبارات متکلف انشاء شده .

روضة الصفا - مهمترین تاریخی است که در دوره تیموریان تألیف یافته و آن در هفت جلد ومحتوی تاریخ اسلام وایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقراست که بسال ۹۱۲ وفات یافته مؤلف آن محمدبن خاوند شاه بن محمود معروف بمیرخواند از نجیب زادگان بلخ وملتزمین مجلس میر علیشیر نوائی بوده ودر ۹۰۳ در هرات وفات یافته وبقیه این تاریخ یعنی محتویات جلد هفتم تاوقایع چندسال بعدازوفات مؤلف گویا ازطرف نوه مؤلف خواند میر تکمیل شده است. نیز خواندمیر در ۹۰۵ روضة الصفا را در تألیفی موسوم بخلاصة الاخبار مختصر کرده .

۴ — در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تاریخ عمومی کتابهائی نیز در تاریخ ادبی ایران وعلم شعر در عصر مغول وتیموری تألیف یافته که معروف های آنها لباب الباب وتذکره دولتشاه و کتاب المعجم میباشد .

لباب الباب - لباب الالباب مهمترین کتاب فارسی است در شرح حال شعراو ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف و آن بر دو جلد است که جلد اول مخصوص شرح حل ونقل اقوال سخنگویان از سلاطین وامیران ووزیران وعلماء و دانشمندان وجلد دوم مخصوص شعر وادبای دیگر می باشد واسم وترجمه ۱۶۹ شاعر در آن آمده لباب الالباب ظاهراً در حدود سال ٦۱۸ یعنی اوان استیلای مغول تألیف یافته مؤلف آن محمد عوفی کتابی دیگر نیز موسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بحکایات ادبی وأشعار وامثله متفرقه تألیف کرده . پدر عوفی ازمرو بوده وخودش در بخارا تحصیل نموده ودربلاد خراسان سفر کرده و بهندوستان نیز رفته ولباب الالباب را در آنجا بنام حسین بن شرف الملك تألیف نموده واووزیر ناصرالدین قباجه بود که تا ٦۲٥ درقسمت سند هندوستان سلطنت داشت وعلمای ایران را که از دست مغول فرار میکردند حمایت مینمود .

تذکره دولتشاه - بعدازلباب الالباب مهمتر تذکره فارسی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی است که درحدود ۸۹۲ یعنی سلطنت تیموریان تألیف گشته و آن شرح حال قریب ۱۰٥ تن ازشعرای فارسی زبان را محتویست ازابتدتا اواخرقرن نهم . دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی از امیرزادگان ورجل واعیان وپدرش از ندمای شاهرخ و خودش درهرات ازمقربان ابوالغازی سلطان حسین وامیرعلیشیر نوائی ومعاصر مولانا جامی بوده واسم ومدح وفضایل هرسه تن را در اواخر این کتاب آورده واین تذکره را بنام علیشیر کرده زیرا تألیف آن به تشویق وپشتیبانی این وزیردانشمندبوده است.

المعجم - مهمترین کتاب فارسی درعروض وقوافی و نقدالشعر که بما رسیده المعجم فی معاییر اشعارالعجم تألیف محمد بن قیس رازی میباشد .

این کتاب نه تنها جامع قواعد این سه فن است بلکه امثله واشعار مفیدی نیز در آن ذکرشده واسامی بسیاری ازشعرای بزرك وخاصه معاصرین خود مؤلف در آن آمده که این مسئله بس مهم میباشد ومؤلف از اهل ری بوده و درموقع هجوم مغول درخدمت محمدخوارزمشاه ازشهری بشهری میرفته سرانجام از هراس مغول بفارس گریخته ودرسال ٦۲۳ بخدمت اتابك سعدبن زنگی رسیده وبعدازوفات وی خدمت اتابك ابوبکررا که ممدوح وحامی سعدی بود التزام نموده است کتاب المعجم راکه گویا آنرا قبل ازآمدن بفارس بتازی تألیف نموده بوده است دراین موقع یعنی حدود ٦۳۰ بپارسی کرده است .

گذشته از آنچه مذکورشد تألیفات متعدددیگردرترجمه وشرح حال ومراثی ازین دوره باقی مانده واز آنجمله میتوان نفحات الانس تألیف جامی و**مجالس العشاق** تألیف سلطان حسین و روضة الشهداء حسین واعظ و رشحات پسر او علی راذکر نمود روضة الشهداء درذکرمصائب حضرت امام حسین (ع) ویاران اوست ومیتوان گفت قدیمترین کتابیست که بدین تفصیل مصیبت ائمه را ذکر کرده مدتها درمجالس عزا از آن کتاب نقل میکردندو گویا اصطلاح روضه خوانی از نام همین کتاب آمده باشد.

۴- دراخلاق

تالیفات راجع بعلم و اخلاق بعربی وفارسی در ادوار گذشته زیاد بوده وبعضی از آنها نام برده شده . در دوره مغول و تیموری نیزحکما ودانشمندان دراین‌موضوع تصنیفات نموده‌اند که از جمله آن اخلاق ناصری و اخلاق جلالی واخلاق محسنی و انوارسهیلی میباشد .

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابی است دراصول‌اخلاق یا حکمت علمی مؤلف آن حکیم مشهور نصیرالدین‌طوسی است که آنرا بنا بخواهش ناصرالدین‌عبدالرحیم ابن ابی‌منصورحاکم‌اسمعیلیه در قهستان‌ازکتاب اخلاق ابن مسکویه بنام‌طهارة الاعراق فی‌تهذیب الاخلاق ترجمه وخلاصه نموده خود نیزمطالبی بر آن افزوده‌است تألیف آن درحدود سال ۶۳۳ حصول‌یافت .

اخلاق جلالی - عمده‌مطالب این کتاب که موسوم به لوامع الاشراق‌فی‌مکارم الاخلاق ودرتهذیب اخلاق و تدبیرمنزل و سیاست مدن است بتصدیق خودمؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده . مؤلف آن جلال الـدین دوانی (متوفی در۹۰۸) از قریه دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم وعارف بوده‌واین کتاب را بخواهش‌سلطان خلیل پسرحسن ازشاهان آق قویتلو درنصف ثانی قرن نهم تألیف نموده .

اخلاق‌محسنی - اخلاق محسنی کتابی است درصفات‌ومبانی اخلاقی وآن در چهل باباست‌وبنام‌ابوالغازی‌سلطان‌حسین درتاریخ نهصد تالیف یافته مولف آن‌حسین واعظ کاشفی است .

انوارسهیلی - این کتاب معروف که اصول اخلاق را بطرز حکایات از زبان وحوش بیان مینماید اصلش‌همان‌کتاب‌کلیله ودمنه است . مولف آن نیزحسین کاشفی مذکورفوق میباشدکه‌گویا نظرش براین بوده‌کلیله ابوالمعالی نصرالله را بشیوه بهتر و ساده‌تری تحریر نماید واشعار وامثله تازی را ترک کند ولی این مقصودحاصل نگشته‌و شیوه این‌کتاب تابع سبک متکلف زمان شده وانوارسهیلی هرگزبمتانت‌ولطافت‌کلیله نرسیده است بـا اینهمـه انوار سهیلی از کتاب های بسیار معروف فـارسی است و مخصوصاً در هندوستان مشهور است و حسین واعظ که از فضلای نامی زمان سلطان‌حسین بوده وتألیفات دیگر نیز کرده دراین کتاب‌رسوخ وتسلط خود را درزبان فارسی بخوبی ابرازنموده .

علماء وعرفاء وحکمای عصرمغول وتیموری

که غالباً بعربی تألیفات کرده‌اند

شهاب‌الدین سهروردی - ابوحفص‌محمدبن محمد مشهوربشهاب‌الدین‌مانند سلف خود شهاب‌الدین که ذکرش گذشت ازقریه سهرورد زنجان است . اقامتش غالباً در بغداد ومورد توجه واحترام خلیفه عباسی یعنی الناصرالدین‌الله بوده .

نجم‌الدین رازی - شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله‌بن محمد رازی نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود ودرهجوم مغول اول به اردبیل سپس به بلاد روم رفته و در آنجاکتاب موسوم به مرصادالعباد من‌المبداء الی‌المعاد راکه در عقاید و معانی تصوف است بفارسی تألیف نمود وفات نجم‌الدین در ۶۶۵ واقع شد .

خواجه نصیرطوسی - ابوجعفر نصیرالدین محمدبن محمدبن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده . بسال ۵۹۷ در طوس تولد یافت و تحصیلات کرد در علوم حکمت و ریاضی و نجوم تبحری تمام رسانید و در سلک حکماء وعلمای درجه اول ایران درآمد . قبل ازهجوم مغول خواجه با امرای اسمعیلیه‌مربوط بود وبعدازمغول ازمقربین حضورهلاکوخان وندیم ومستشار اوگردید ودر سفرهای مهم بوی رفاقت نمود وراهنمائی کرد وامرای مغول از ارشاد او متنعم بودند مخصوصاً ازمهارتی که خواجه درنجوم داشت اورا به تحقیق ورصد واداشتند وعلم نجوم بدلالت اوپیشرفت زیاد کرد ودرمراغه بامرهلاکوخان ونظارت خواجه رصدخانه بزرگی تأسیس یافت‌و خواجه زیجی باسم زیج ایلخانی ترتیب داد .

تألیفات مهم خواجه درریاضی ومنطق ونجوم میباشد که‌عبارت است از:

تحریر اقلیدس در هندسه و**تحریر مجسطی** درهیئت و **شرح اشارات‌ابوعلی** درمنطق وحکمت که پیش ازوی امام فخررازی همین کارراکرده ودرضمن‌اعتراضاتی نیزبر بوعلی وارد ساخته وخواجه در اشارات آن اعتراضات را دفع‌کرده نیز کتاب **تجرید العقاید** او کتابی است حکمی درکلام واثبات عقاید شیعه .

از تألیفات مهم خواجه نصیرفارسی گذشته از اخلاق ناصری که‌مذکور افتاد **اساس‌الاقتباس** درمنطق و **تذکره‌نصیریه** در هیئت ورساله **اوصاف‌الاشراف** در

عرفانه سی فصل درنجوم و **معیارالاشعار** درعروض وقافیه است .

نفوذ خواجه نصیردر دربارمغول فایده‌ای بزرگ بعلوم وادبیات ایران رسانید زیرا شماره‌ای زیاد از دانشمندان وکتب ومولفات را از آفت محو شدن نجات داد . وفات خواجه در۶۷۲ دربغداد اتفاق افتاد .

قاضی بیضاوی - ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر از اهل بیضای فارس بود و درشیراز قاضی‌القضاتی داشت . ازفقها ومفسرین بزرگ‌عالم اسلام بشماراست.

ازتألیفات معروف اویکی کتاب تفسیرمیباشدکه موسوم است به **انوارالتنزیل و اسرارالتأویل** دیگر **طوالع‌الانوار** و مطالع الانظار است در توحید **منهاج‌الوصول** است درعلم اصول ودیگر کتابی است درخلاصه اخبارتاریخی موسوم به **نظام التواریخ** که بفارسی نوشته . قاضی بیضاوی قسمت اخیرعمرخود را درتبریز صرف کرد وبسال ۶۸۵ در آن‌شهروفات یافت .

زکریای قزوینی - عمادالدین زکریای محمود قزوینی در ادب وشعرصاحب قریحه بوده ومخصوصاً بعلوم جغرافی آشنائی کامل داشته است از تألیفات معروف او **عجائب‌المخلوقات و غرائب الموجودات** است در عجائب و غرائب حیوانات وکتاب **آثارالبلاد واخبارالعباد**است درتاریخ وجغرافی واحوال نوزده تن ازشعرای معروف ایران در آن آمده وفات قزوینی در۶۸۲ بوده .

قطب‌الدین شیرازی - قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی درششصدوسی وچهاردرشیرازتولد یافت ازدانشمندان معروف ایران بود و دراغلب علوم عصر مانند طب ونجوم وحکمت وموسیقی اشتهارداشت و ذوق ادبی و قریحه شعریرا نیز مالك بود . مدتی در آذربایجان زیست و ازمجالس درس خواجه نصیرالدین استفاده نمود ودرکار رصدخانه مراغه با اوشرکت داشت سپس ببلاد روم شتافت در آنجا با مولانا جلال‌الدین ملاقات کردبعد به تبریز برگشت‌ودر۷۱۰ در آنجاوفات یافت . شیخ‌شطرنج خوب می‌باخته وچنك نیك مینواخته است .

ازتألیفات مهم او **شرح قانون‌ابن سینا** درطب و **شرح حکمت‌الاشراق** شهاب الدین‌سهروردی درحکمت است . نیزشیخ بفارسی کتاب **درةالتاج** راکه از تألیفات

برگزیده‌ایست‌که راجع بحکمت‌درزبان‌فارسی موجوداست تصنیف و **التحفة الشاهیه و نهایةالادراك** را در نجوم تألیف نمود .

قاضی‌عضدالدین ایجی- قاضی عبدالرحمن‌بن احمد ازعلمای معروف‌فارس ومعاصر وطرف توجه‌واحترام شیخ ابو اسحق اینجو ومظفریان‌وهمزمان خواجه‌حافظ بود . از تألیفات مشهور اوکتاب **مواقف‌وفواید غیاثیه وشرح مختصرابن حاجب** است در علم کلام وفاتش بسال ۷۵۶ اتفاق افتاد :

قطب الدین رازی - قطب الدین محمدبن رازی از شاگردان عضد الدین ایجی واز علمای زمان خود بود وقسمت‌اخیر عمر خودرا دربلاد شام‌گذراند . در حکمت و منطق تألیفات دارد از آن‌جمله است شرح الرسالةالشمسیه معروف به **شرح شمسیه** در منطق‌که بنام خواجه غیاث‌الدین محمد است ودر شرح کتاب کاتبی قزوینی است نیز کتاب **لوامع الاسرار** فی‌شرح مطالع الانوار است‌از تألیفات‌مشهور قطب‌الدین یکی نیز کتاب**محاکمات**است که در آن فخررازی و خواجه نصیر طوسی را (بمناسبت اختلاف آن‌دو استاد در شرح اشارات) محاکمه‌کرده است .

وفات قطب‌الدین بسال ۷۶۶ درشام واقع‌شد .

باید دانست‌که در عصرمغول‌وددرادوارسابق بر مغول وشعراء و سخنگویان و علماء ودانشمندان بمراتب بیشتر از آن بوده اند کـه در این فصول مندرج است مخصوصاً عرفا وحکما ومنجمین ونقاشان‌وخطاطان در عصر مغول وتیموریان‌بوده‌اند ودر واقع صنعت نقاشی وتذهیب وخوشنویسی درزمان تیموریان ترقی خاصی نموده‌و مراحلی پیموده است وصدها هنرور ایرانی درآن فنون‌کار کرده‌اند .

پس‌نقاشیها وتذهیب‌ها وترسیم هـای دوره صفوی وطرح قالی ونقشه‌کاشی در اساس قدیم‌تر بوده‌ودر دوره سلجوقی وتیموری ترقی‌نموده وبعصرصفوی رسیده است.

منابع — تذکره‌های فارسی (رجوع بآخر این کتاب شود) - خلاصه مفید دوره مغول ج۳ تاریخ ادبی براون - تاریخ مغول تألیف آقای عباس اقبال - راجع بسعدی : کتاب پرفسورهانری ماسه (فرانسوی) ایضاً مقدمه گلستان چاپ طهران بقلم‌آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب ایضاً براون واته - ایضاً سعدی نامه باهتمام وزارت فرهنك‌طهران ۱۳۱۶ - دیوان گلشن راز باشرح محمدلاهیجی چاپ سنگی‌طهران - راجع بجلال‌الدین:

ولدنامه با تصحیح ومقدمه آقای همائی چاپ طهران - ایضاً منتخبات‌دیوان‌شمس‌تبریزی باهتمام ومقدمهٔ آقای ایزدگشسب اصفهان - ایضاً مکتوبات مولانا جلال‌الدین چاپ استانبول با مقدمه‌آقای ولد چلبی ۱۳۵٦ قمری ایضاً شخصیت مولوی‌تألیف‌آقای‌حسین شجره - مناقب‌العارفین بقلم افلاکی از مریدان ومعاصرین مولانا (خطی) - فهرست ریوج ۲ -ایضاً براون‌واته‌ونیکلسون- ایضاً مولاناجلال‌الدین‌محمد(شرح‌حال‌تحقیقی‌مولانا) تألیف‌آقای فروزانفر طهران ۱۳۱۵ - مفصلترین شرح حال امیر خسرو فهرست ریوج ۲- ایضاًکلیات امیر خسرو چاپی وخطی (درکتابخانه مسجد سپهسالار طهران)- شرح احوال افضل کاشی بقلم‌آقای نفیسی چاپ طهران -خواجوی کرمانی : مقدمه‌روضة‌الانوار چاپ طهران باهتمام‌آقای کوهی کرمانی بقلم‌آقای حسین‌مسرور- ایضاً ترجمه‌خواجوبقلم آقای سعید نفیسی چاپ طهران - جام جم اوحدی مراغهٔ چاپ طهران باهتمام‌آقای‌وحید دستگردی - شرح حال ابن یمین بقلم‌آقای رشیدیاسمی چاپ‌طهران - ایضاًدیوان‌ابن‌یمین (خطی) متعلق به‌آقای مهدی بیانی - ایضاً دیوان ابن یمین بامقدمه و تصحیح‌آقای‌سعید نفیسی طهران ۱۳۱۸- شرح حال‌سلمان ساوجی‌بقلم‌آقای یاسمی‌چاپ طهران- جمال‌الدین عبدالرزاق بقلم‌آقای نفیسی مجله ارمغان سال٤ - دیوان‌کامل جمال‌الدین باهتمام آقای وحید دستگردی طهران - شرح حال حافظ : شعرالعجم تألیف شبلی‌نعمان (بزبان‌اردو) جلد اول (این کتاب بهمت‌آقای فخر داعی بفارسی ترجمه وطبع شد و جلد های دیگر تهیه میشود) - مقدمه محمد گلندام بر دیوان حافظ - ایضاً شرح حال حافظ بقلم آقای سیف پور فاطمی چاپ اصفهان از نشریات روزنامه اخگر- ایضاً تحقیقات مستشرقین که از کتاب براون واته میتوان پی بآنها برد - ایضاً مقدمه مرحوم خلخالی بر دیوان حافظ چاپ خلخالی طهران - ایضاً حافظ تشریح باهتمام‌آقای عزیز طهران - ایضاً حافظ چه میگوید تألیف‌آقای محمود هومن - ایضاً حافظنامه تألیف‌مرحوم سیدعبدالرحیم‌خلخالی طهران - ایضاحافظ شیرین سخن تألیف‌آقای محمد معین طهران ۱۳۱۹- آخرین‌دیوان مصحح حافظ با اهتمام‌آقایان محمدقزوینی ود کترغنی طهران۱۳۲۰شمسی - ایضاًاحوال وآثار حافظ تألیف‌آقای سعید نفیسی طهران ۱۳۲۱ - ایضاً دل شیدای حافظ (جزوه) بقلم‌آقای مسعود فرزاد راجع بجامی : تقویم تربیت بقلم مرحوم تربیت چاپ‌تبریز- ایضاً مقدمه‌آقای یاسمی به سلامان وابسال چاپ‌طهران ایضاً ترجمه سلامان و ابسال‌بفرانسوی باهتمام بریکتو پاریس ۱۹۱۱ با مقدمه‌ای مفید درتصوف و عروض وشرح حال جامی ایضاً مقدمه آقای محیط به چاپ بهارستان چاپ طهران ایضاً شرح مفید فهرست ریوج ۲ - دیوان کمال خجندی (خطی) متعلق به آقای مهدی بیانی - دیوان سلمان ساوجی نسخه خطی بخط‌آقای نفیسی .

مقدمه های مفید تاریخ جهانگشا و المعجم ولباب‌الالباب و دولتشاه چاپ فرنك بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی - ایضاًالمعجم چاپ طهران باهتمام آقای مدرس رضوی طهران ۱۳۱٤- نامه دانشوران - درة‌التاج تألیف قطب‌الدین‌شیرازی بکوشش

وتصحیح آقای‌جلال سیدمحمدمشکوة ۱۳۱۸-۱۳۲۰-منتخب اخلاق ناصری‌بامقدمه واهتمام جلال‌همائی‌طهران۱۳۲۰- روضات‌الجنات - مجالس‌المؤمنین-قصص‌العلماء- تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان (آلمانی) ایضاً تألیف نیکلسن (انگلیسی) ایضاً تألیف هوار (فرانسوی)

۵- دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمورلنگ مؤسس سلطنت تیموریان قویدست بود و سربداران وآل‌کرت و مظفریان وجلایریان را ازمیان برداشته وسرتاسرایران را بفرمان خود درآورد بعد ازوفات اواولادش درایران حدود صدسال سلطنت‌کردند ولی سطوت اورا نداشتند چنانکه بتدریج فتوروتشتت دردولت تیموریان رویداد و جلایریان بازجانی گرفتند . وسلسله‌های قره قوینلو وآق قوینلو ظهورنموده متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند درنقاط دیگرایران نیزعلم عصیان بلند شد دراین بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم به اسمعیل ازاحفاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی که نام سلاله‌صفوی ازوست‌ظهور کرد پدراسمعیل حیدر ، اول کسی بود ازین سلاله که قوه سیاست را ضمیمه نفوذ روحانی خاندان خود نمود وبا اوزون حسن آق قوینلوجنگید . اسمعیل درنهصد و پنج درتبریز به تخت سلطنت جلوس‌کرد وسلطنت صفویان را تأسیس ودراندك‌مدتی تمام ایران را تسخیرکرد و بدینگونه صفویان قریب دویست وچهل سال در ایران حکمرانی‌کردند ولی شاهان بعدی‌این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند بطوریکه در روزگارآنان افغانها هجوم بایران آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند . در این حال‌نادرشاه افشار ظهورکرد وافغانها را ازمیان برد وسلطنت صفویه را منقرض ساخت ودرهزاروصدو چهل وهشت جلوس نمود وسلسله افشار را تأسیس کرد ودر مدت سه‌سال ازبغداد تا دهلی را جزو ممالك ایران قرار داد . افشاریان بنوبه خود مقهورکریم خان زند (۱۱٦۳-۱۱۹۳) شدند رقیب زندیان نیز قاجاریان بودندکه بعدازچندین سال مخاصمت سرانجام آنان رامغلوب‌کردند . استیلای افغان وسلطنت افشاریان واقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت. آقامحمد خان قاجار درهزار وصدونود وسه جلوس نمود وباردیگر ایران ازکشمکش طوایف خلاص شد وسلاله قاجارنزدیك به صدوپنجاه سال درایران حکومت کرد.

درمیان این سلاله ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت میباشد زیرا ، درفاصله انقراض صفویان وتأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران ازاهل علم وفضل خالی نبود ظهورطوائف مختلف وتشتت و مخاصمات چندان مجال سکونت و فرصت به نادرشاه وکریمخان زند نبخشید تابفراغت خاطرازپی ترویج ادبیات برآیند.

چون صفویان شیعی متعصب بودند تشیع را مذهب رسمی ایران قراردادندازاینرو نظم ونثرمذهبی دراین عصر ترقی کرد شعرا بجای مدح شاهان به نعت انبیا و اولیا پرداختند ومدح ومرثیهٔ آل رسول را موضوع قراردادند وعلماء در جمع اخبار وآثارشیعه وشرح وبسط فقه وحدیث کوشیدند وازامتیازات این دوره آنکه مسائل دینی راکه سابقاً معمولا بعربی نوشته میشد بیشتربزبان فارسی تألیف کردند وکتبی مانند جامع عباسی شیخ بهائی وحلیةالمتقین و تألیفات دیگردینی و اخلاقی مجلسی وابواب‌الجنان قزوینی درعلوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی بفارسی نوشت . شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند و با طوایف ازبك وافغان و روس وعثمانی درجنك بودند با این همه بحمایت علم و ادب نیزمیپرداختند چنانکه مورخین دربار و علماء وفقها را حمایت و تشویق مینمودند . بعض سلاطین وشاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم و شاه عباس والقاص میرزا وشاه طهماسب وسام میرزا خود ذوق ادبی داشتند وشعر میسرودند و سام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید .

صنایع ظریفه که درعهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیزرونق گرفت ازنقاشان و خوش نویسان معروف این دوره **کمال‌الدین بهزاد** از استادان دربار سلطان حسین بایقرا بود واوایل صفویه را درك کرد بعد ازاو استادانی مانند **میرك وسلطان محمد ومیرسیدعلی** ظهور نمودند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه طهماسب بودند . همچنین **علیرضا عباسی** در این فن اشتهار بزرك داشت . قالی‌بافی باوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماری نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان به تنهائی شاهد زیبای ترقی‌حیرت بخش این دوهنر تواند بود .

با اینهمه عصر صفویرا میتوان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت درواقع خرابی های دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را درعلم وادب در این قرنهای تالی بخشید . نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل و شعر عرفانی متروك گردید زیرا شاهان صفوی از هردو اعتراض داشتند . نظم ونثر فارسی تنزل صریحی نمود وسخن فارسی بقیه لطافت و بساطت قبل از مغول را باخت و عبارت پردازی و زیور و زینت های زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضامین مبتذل و نازك کاریهای زننده در شعر معمول گردید و در اغلب احوال شاعر و نویسنده ، هم خود را به تشبیهات و اجناس و ایهام و استعاره مصروف و نظرش را بافکار غریب و معانی عجیب معطوف داشت و صد ها شاعر و نثر نویس ومؤلف در ایران وهندوستان ظهور کرده و پیروی از این سبك که آنرا سبك هندی نام داده اند نمودند و توان گفت سخن پردازان هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بزینت و طنطنه الفاظ و باریکی و پیچاپیچی معانی پرداختند .

با اینهمه نباید تصور کرد عصرصفوی از نظم ونثر خوب بکلی محروم بود بلکه درمیان شعرای آن عهد که عده آنان بسیاربود اشخاصی مانند صائب تبریزی ووحشی و کلیم و عرفی وهاتف اصفهانی و امثال آنان و دربین شعرای هند مانند فیضی اشعار نغز وخوش آیند سروده‌اند ومخصوصاً بعضی ازآنان از متقدمین پیروی کرده واحیای طرز قدیم را آزموده اند . بخصوص باید دانست در عین اینکه سبك معروف بسبك هندی (یعنی سبکی که شاعران عصرصفوی که بیشتر درهند، زیسته‌اند معمول داشتند) همه‌اش عبارت از معانی پیچاپیچ و خماخم نبود بعضی مضامین بسیار نغز و لطیف که نمونه نظر دقیق و اندیشه باریك گویندگان هنرمند است بوجود آورد و شاهد آن مفردانیست که در ذکر صائب وعرفی وفیضی مذکور میفتد در واقع این طرزنمایندهٔ هنر باریك بینی و دقیقه یابی ولطیفه کاریست که جزفکر های ورزیده واندیشه های پخته بدان نرسد واین حقیقت را مطالعهٔ اشعار صائب و فیضی و عرفی وکلیم و امثال آنان روشن میسازد . حتی میتوان گفت این سنج مضمون سازی ازخواص ولطایف ادبیات ایرانست و در ادبیات مغرب زمین پدید نیست .

از مسائل مهم ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان وادبیات فارسی درممالك مجاور خاصه هندوستانست چنانکه میدانیم زبان اصلی ایران با زبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیوند است وعقاید قدیم و داستانهای باستان دومملکت نیزبهم شبیهند و اغلب از یك منشاء هستند .

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت وبعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت باوج ترقی رسید .

مؤسس سلاله مغولی هند بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه بتیمور میرسید و بسال ۹۳۲ حمله بهپنجاب برده ولاهور را گرفت و تأسیس سلطنتی نمود که بالغ برسیصد سال در هندوستان دوام یافت .

بابر وپسرش همایون و نوهاش اکبر وپسراوجهانگیر واعقاب آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند وتحصیلات عمده آنان بفارسی بود وآثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را میخواندند . دردربار آنان معمولا فارسی صحبت میشد و آنجا مجمع شعراء و فضلای ایرانی و فارسی گویان هندی بود و خود این شاهان بفارسی شعر میسرودند و در ترویج سخن فارسی بذل مجهود مینمودند .

نه تنها شاهکار های استادان ایران ازشاهنامه فردوسی وگلستان سعدی تاآثار و تصانیف حافظ و جامی وکتب نثر علمی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملا در هندوستان رواج پیدا کرد و شماره زیادی از فضلا و شعرای ایران بهند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی بسخن سرائی پرداختند بلکه عده زیادی شعراء و علماء ومورخین و نویسندگان در خود هند ظهور نمودند و بفارسی سخن سرائی و تألیف وتصنیف کردند . حتی بتأثیر زبان فارسی یك لغت محلیکه آنرا لغت اردو مینامیم و از السنه هند بشماراست مرکب ازکلمات هندی وفارسی و عربی بوجود آمد وسبك وشیوه ایرانی برنظم ونثر آن زبان تطبیق گردید وشعرائی از ایران وهند در آن زبان طبع آزمائی کردند .

بدینگونه گویندگان معروفمانندصائب تبریزی وفیضی دکنی وعرفی شیرازی

و نظیری و نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان درهند شهرت یافتند و بتتبع آثارمتقدمین ایران پرداختند و سبکی راکه بسبك هندی معروفست معمول داشتند واشعاری کهدرفوق اشاره بدان شد بوجودآوردند . نیزعلماء ومؤلفین وخوشنویسان و نقاشان و منشیان زیاد پدید آمده و تحت نظرتشویق شاهان هند به ترویج صنایع و افکار ایرانی کوشیدند .

شاهانمغول هند مخصوصاً فن تاریخ راترقی بخشیدند وتألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی وتاریخ هندوستان بزبان فارسی بوجود آمدکه ازآن جمله میتوان برای مثال از تصانیف ذیل نامبرد :

تاریخ الفی ـ تالیف احمدبن نصرالله که تاریخ هزارساله اسلامی وتا وقایع۹۹۷ را حاوی است و بامر ، اکبرشاه تصنیف یافته .

منتخب التواریخ ـ تالیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع جلوس شاه جهان یعنی سال ۱۰۳۷را محتویست .

منتخب التواریخ ـ تالیف عبدالقادر بداونی در تاریخ عمومی هندکه تا وقایع سال ٤۰ سلطنت اکبر شاه یعنی تا سال ۱۰۰۳ را حاویست .

گلشن ابراهیمی ـ یا تاریخ فرشته تالیف محمد قاسم هند وشاه استرابادیکه تا وقایع سال ۱۰۱۵ را آورده .

اکبرنامه ـ تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هندتالیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه در سه جلد و یك جلد چهارم موسوم به آیین اکبری .

هم چنین تواریخ زیاد دیگر مانند روضة الطاهرین و مراة العالم ومرآة الصفا و طبقات اکبر شاهی و نظایر آنها .

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است .

سلاطین هند به نقل بعضی کتب و داستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام نمودند و مؤلفاتی در علوم و قصص وداستان مانند مهابهارات و راماین بزبان فارسی ترجمه شد .

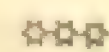
بطوریکه در فوق نیز اشارت رفت سبك فارسی هندی عین تقلید سبك ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی در هند بیشتر بوده نهایت بتدریج

سخنگویان هند بعضی ترکیبها ومضامین پیچیده تازه بمیان آورده و درمواردی لغات وکلماتی را استعمال خاصی که در ایران معمول نبوده است قائل شده‌اند.

دراین‌عصر ادبیات بآسیای صغیرو ممالك عثمانی نیز راه یافته و در آندیار رواج خاصی‌پیدا نمود نفوذ فارسی‌در آن دیاربا سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰-۷۰۰)شروع کرده ودردوره مغول عده زیادی ازمؤلفین ودانشمندان وشعراء وعرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی ومولانا جلال الدین و دیگران بآن دیار شتافته وموجب انتشار زبان وادبیات فارسی شدند. سلطان ولد پسرجلال‌الدین‌یکی ازبانیان ادبیات عثمانیست ومثنوی ولدنامه اومدتها سرمشق اتخاذ شد.

شعراونویسندگان عثمانی نه تنها درنظم و نثرترکی عیناً سبك وشیوه وکلمات وتراکیب ومعانی‌ایرانی‌را تقلیدواقتباس کرده واستادان‌ایران‌راسرمشق‌اتخاذنمودند و مخصوصاً ازشعرای عرفانی مانندمولوی وحافظ وجامی‌پیروی‌کردند بلکه برخی‌خود بفارسی‌شعرسرودند ودرواقع عدهٔ ازسخنگویان آندیارمانند فضولی ذواللسانین‌بودند بایدگفت فیضی وعرفی وصائب وجامی درعثمانی نفوذ خاصی داشته اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد وبایزید وسلیم اول واحفاد آنان علاقه خاصی بزبان وادبیات فارسی‌نشان داده خوددر آنزمان شعرمیسرودند وبه‌سخنگویان ایران ارادت میورزیدند ونویسندگان عثمانی مانندضیا پاشا تذکره بنام شاعران‌ایران تألیف میکردند.



ادبیات ایران از اواخر قرن دوازدهم باینطرف نهضتی پیدا کرد و شیوه دوره مغول وسبك هندی روبه زوال نهاد و شعرا و نویسندگانی بتتبع آثار متقدمین مانند منوچهری وعنصری وفرخی ومعزی وانوری وخاقانی برخاستند و مضامین تودرتو و مکررو عبارات مکلف بتدریج کمترشد وسخنورانی درنظم و نثرفارسی متین و سالمی بوجود آوردند و تشبیهات واستعارات و مضامین دور ازذهن را ازنظم وسجع وتکلف وتکرار والفاظی‌را از نثر دورکردند وسخن پردازانی مانند نشاط وقاآنی وقائم‌مقام وامثال‌واقران آنـان گذشتگان را احیاء نمودند.

پس دوره قاجاریان ازجهت ادبی‌بی اهمیت نبود وبازگشتی بسبك قدیم پدید آمد وفضلاء وادبای بسیـارظهورنمود. کتب تاریخی وعلمی زیاد تألیف یافت وآثار بزرگ مـانند تکملهٔ روضة الصفا و ناسخ التواریخ ونامه دانشوران وقصص العلماء و مجمع‌الفصحاء وامثال‌آنها بوجود آمد. بعضی ازشاهان وشاهزادگان قاجارخودشاعر ومؤلف بودند چنانکه فتحعلی‌شاه دیوان اشعار دارد وناصرالدین شاه قصایدوغزلیات سروده. عده‌ای ازشاهزادگان قـاجار نیزمانند رضوان، سلطان فرخ، فخرو قاجار غیره هم اشعارسروده وقصاید وغزلیات ومثنوی هاگفته‌اند فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا نـایب‌السلطنه‌گذشته از سرودن اشعار رساله‌ای در شرح حال پدرش نوشته و چون زبان انگلیسی میدانست یك نصاب انگلیسی نظم‌کرده و خلاصة الحساب شیخ بهائی را بفارسی ترجمه نموده و یك جغرافیای عمومی بنـام جام‌جم که غالب آنرا از کتاب انگلیسی‌گرفته بود تالیف نمود. محمودمیرزا برادرعباس میرزا نیزنویسنده و بود. خلاصه آنکه دوره قاجار را میتوان ازلحاظ سبك فارسی وکثرت شعراء وفضلاء و وفور مؤلفات دوره ترقی ادبیـات ایران نامید.

روابط زبانی‌وادبی بین‌ایران وفرنگستان‌عمده دراین‌دوره شروع نمود وکتب ورسائلی‌درعلوم وادبیات وقصص وروایات مانند داستان تلماك‌ازفرانسه بفارسی‌ترجمه شد. نیزدخول‌کلمات فرانسه وروسی بزبان فارسی در این عهد آغازکرد.

شعرای‌معروف

محتشم کاشانی - ازمعروفترین شعرای دوره صفوی محتشم کاشانی شاعر دربار شاه طهماسب بود. گرچه این شاعر بروزگار جوانی اشعار ذوقی‌گفت و غزلسرائی نمود حتی بمدیحـه گفتن نیز اهتمـام کرد ولی سپس بملاحظه تمایـل دینی و احساسات تشیع در دربار صفوی موضوع تـازه‌ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سرود و در این سبك شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوریـکه میتوان اورا معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای زیادی بعد از او دراین سبك سخن سرائی کرده انـد. شاید اولین محرك این شاعر درسرودن اشعار اندوهگین مرگ برادرش باشدکه

ازقرارمعلوم اورا سخت بستوه آورده وبیاد برادر ابیات مؤثرغم‌انگیزلطیف ساخته .

درمیان قطعه‌ها وغزلهای عاشقانه او نیز ابیاتی پرمغزمضمون دار توان یافت از سنخ این دو بیت .

کمندمهرچنان پاره کن که گر روزی　　شوی‌زکرده پشیمان بهم توانی‌بست
دلی‌دارم که‌در تنگی‌دروجزغم‌نمیگنجد　　غمی دارم زدلتنگی که‌درعالم‌نمیگنجد

ازمراثی معروف محتشم یکی آنست که با این ابیات آغاز میکند :

بازاین‌چه‌شورش‌است که‌درخلق‌عالمست　　بازاین چه نوحه‌وچه عزا وچه ماتمست
بازاین چه رستخیزعظیم است کز زمین　　بی نفخ صور خاسته در عرش اعظمست
گویا طـلوع میکند از مغرب آفتاب　　کاشوب در تمامی ذرات عالمست
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست　　این رستخیز عـام کـه نامش محرمست

ترجیع بند محتشم نیز درمرثیه شهیدان کربلا مشهوراست .

وفات اوبسال ۹۹۶ اتفاق افتاد .

عرفی شیرازی - جمال الدین محمد عرفی پسر بدرالدین ازشعرای معروف زمان صفویه است که شهرتش عمده درهند بود . تولدش درشیراز اتفاق افتاد وبعداز تحصیلات ایام جوانی مسافرت هندکرد در آنجا نیز با شعرا و فضلای فارسی زبـان معاشرت نمود ونفوذ ونام پیداکرد وآخربمجلس‌اکبرشاه که مجمع شعرا و فضلا بود باریافت . قصاید وغزلیات وقطعات عرفی‌معروف ومخصوصاً درهندوترکیه موردتحسین وتقدیروتقلید واقع شد . ازقصاید معروفش یکی آنست که درنعت حضرت علی‌سروده ومطلعش اینست :

جهان‌بگشتم ودرداکه‌هیچ شهرودیار　　ندیده ام که فروشند بخت دربـازار

عرفی بتقلید نظامی بتصنیف خمسه پرداخت و تنها دو مثنوی از آن را نظیره برمخزن الاسرار وخسروشیرین‌ساخت شیوه شعرعرفی‌نسبت بمعمول خصوصیتی دارد کـه میتوان آن را شیوه فارسی هندوستانی گفت واز این حیث عرفی طرز سخنش شباهتی بسبك امیرخسرو و فیضی هندی‌دارد . این طرز بجای خود شیرین و متین است وشاید بتأثیر همین عذوبت بیان باشدکه عرفی‌صیت سخن‌خودرا شنیده وبخود بالیده وخویشتن را ستوده واز آن‌جمله گفته است .

نازش‌سعدی بمشت‌خاك شیرازازچه بود　　گرنمیدانست باشد مولد ومأوای من

عرفی جزدیوان اشعارترجیع بندی بنام‌گلشن راز ورساله منثور صوفیانه بلسم نفیسه دارد . وفات عرفی درعهد جوانی یعنی‌بسن سی وشش درتاریخ ۹۹۹ درلاهور اتفاق افتاد .

صائب تبریزی - محمد علی صائب پسرمیرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود چنانکه گوید :

صائب از خاك پاك تبریزاست　　هست سعدی گر ازگل شیراز

پدرش درزمان شاه عباس باصفهان مهاجرت نمود وصائب درآنجـا حدودسال هزاروده هجری تولد یافت وبعد از تحصیلات در اوایل جوانی سفر مکه نمود وبعد عزیمت هندکرد ومدتی درکابل اقامت ورزید وموردتوجه ظفرخان والی آنجاکه‌خود قریحه شاعرانه داشت واقع شد . بعدبهمراهی ظفرخان بدربار شاه جهان رفت و در نزد آن پادشاه تقرب پیداکرد . اقامتش در کابل و هند شش سال‌کشید چنانکه خود گوید :

شش‌سال‌بیش‌رفت که ازاصفهان بهند　　افتاده است تو سن عزم مرا گذار

مسافرت او بهند در حدود ۱۰۳۶ اتفاق افتاد و یکی از عوامل این مهاجرت رنجیدگی او ازقدرنشناسی هم‌میهنان خود بود چنانکه‌ازاین ابیات معلومست :

بلندنام نگردد کسیکه دروطنست　　زنقش ساده بود تا عقیق دریمنست
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد　　عقیق ما دل پر خونی ازیمن دارد

بعدپدرش اورا ازهندباصفهان بازخواست . چون صیت سخنش درهند وایران بلند بودلاجرم جلب نظرشاه عباس ثانی را نمود وآن پادشـاه اورا بنواخت وملك - الشعرای خود قرارداد وصائب آن پادشاه را بستود و قصه جنك اورا با شاه جهان که در۱۰۵۹ اتفاق افتاد بسلك شعر کشید .

صائب از شاعران معاصرخود و ازگذشتگان یادکرده و نسبت بخواجه حافظ ارادتی بسزا داشته و سخن او را ، دروی تأثیر عظیم بوده است چنانکه خود گفته :

زبلبلان خوش‌الحان این‌چمن‌صائب　　مرید زمزمه حافظ‌خوش الحان باش

نیز نسبت باستاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته ودراستقبال بیت‌شیخ که فرموده :

قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن　مسلم نیست طوطی‌را درایامت شکرخائی

چنین گوید :

دراین ایام شد ختم سخن برخامه صائب　مسلم بود گرزین پیش برسعدی شکرخائی

صائب با اینهمه رغبت ومهر ومحبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود ، محسود برخی بدخواهان بوده واز آنان شکایتها نموده است .

با اینکه مرد متدین نیکخواهی بوده از زاهدان ریائی نفرت داشته و در آن روزگاران که عالم نمایان شکم پرور دون بنام دین مسلط شده بودند اشارت لطیف انتقادآمیزی نسبت بدان طبقه نموده واز آنجمله اینگونه گفته است :

کاربا عمامه و قطرشکم افتاده است　خم دراین مجلس بزرگیها بافلاطون کند

٭٭٭

مخورصائب فریب فضل ازعمامه زاهد　که در گنبدزبی مغزی صدا بسیار میپیچد

٭٭٭

عقل و فطنت بجوی نستانند　دور دور شکم ودستار است

ازخواص سبك صائب مضمون سازی وباریك اندیشی و نازك کاریست که آنهم در واقع ازمشخصات سبك هندیست دیگر بکاربردن صنایع ومحسنات شعری نظیرارسال المثل واستعمال مجاز ومراعات النظیر وآوردن امثال سایر درضمن شعراست .

برای نمودن شیوه سخن شاعر چندی ازمفردات او نقل میگردد و بطوریکه مشاهده خواهد شد از خصوصیات اینگونه اشعارباریکی مضمون ومعنی بند وآمدن مثل وتشبیه دریکی ازمصراعست .

عشق بی‌پرواچه میداند زیان وسود را　شعله یکسان میشمارد چوب بید وعود را

صدای آب روان خواب‌را گران سازد　ز خوش‌عنانی عمراست خواب غفلت‌ها

غیرازخدا که هرگزدرفکر آن نبودی　هرچیز کز تو گم شدوقت نمازپیداست

کثرت موج ترا درغلط انداخته‌است　ورنه درسینه دریا گهر راز یکیست

بـا ترك هستی از غم ایـام فارغم　آلوده شدزسنك درختی که بارریخت

از شیشه بی می می بی‌شیشه طلب کن　حق راز دل خالی از اندیشه طلب کن

ریشه نخل کهنسال ازجوان افزونتراست　بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را

از تیر آه مظلوم ظالم امـان نیـابد　پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را

موج از حقیقت گهر بحر غافلست　حادث چگـونه درك نماید قدیـم را

چسود اینکه کتبخانه جهان از توست　نه علم آنچه عمل میکنی همان ازتست

گریه شمع از برای ماتـم پروانه نیست　صبح نزدیکست ودرفکر شب‌تارخودست

آدمی پیر چوشد حرص جوان میگردد　خواب در وقت سحرگاه گران میگردد

یا سبویاخم می یا قدح باده کنند　یك کف خاك در این میکده ضایع نشود

از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم　لب بدندان میزنم اکنون که دندانم نماند

از شعرای دیگر عصرصفوی **بابافغانی** شیرازی(متوفی در ۹۲۵) بود که مدتی در تبریز اقامت داشت وبدربارسلطان یعقوب آق قوینلو منسوب بود وقصاید در مدح حضرت علی(ع) سرود . دیگر **هاتفی خرجردی** نوه جامی متوفی در (۹۲۷)که قیام بنظم خمسه‌ای بسبك نظامی نمود ولیلی ومجنون و شیرین و خسرو و هفت منظر و تیمورنامه را ساخت وشاهنامه‌ای‌هم بنام شاه اسمعیل بنظم کشید دیگر **هلالی جغتائی** (متوفی در ۹۳۹) که غزلسرای خوبی بود مثنوی شاه و درویش سرود .

دیگر **اهلی شیرازی** (متوفی در ۹۴۲)که قصایدمرغوب وغزلیات مطلوب سرود.

دیگر **وحشی بافقی** متولد درقصبه بافق کرمان (متوفی در ۹۹۱) که غزلیاتش مشهور است و درمسمط نیزدست داشته ومثنوی فرهادوشیرین نساخته ولی تمام نکرد وبعد وصال‌شیرازی آنرا تکمیل نمود .

دیگر **زلالی خوانساری** (متوفی در ۱۰۲٤) ملك الشعرای شاه عباس کبیر و مرید ومداح میرداماد بود وهفت مثنوی نظم کرد وشهرتش از آنهاست .

از سخنگویان معروف ایرانی غیر از امیرخسرو وعرفی که درهند شهرت یافته وبجاه و مقام یا بلندی ونام رسیدند درعصر صفویان اینان بودند :

نظیری نیشابوری (متوفی در ۱۰۲۱)

ظهوری ترشیزی (متوفی در ۱۰۲٤)

طالب آملی (متوفی در ۱۰۳۶)

ابو طالب کلیم همدانی (متوفی در ۱۰۶۱) که ملك‌الشعرای شاه جهان بود و اشعارش درهند شهرت وانتشار داشت ومانند صائب مفردات نغز وپرمعنی سرود واز استادان سبك هندی بشمار است .

شبلی نعمانی از فضلای نامی هند درکتاب معروف‌خود بنام شعرالعجم که بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر و مضمون آفرین تعریف نموده است . اینك برای مثال چندبیت از مفردات نغز او نقل میشود !

روز گار اندر کمین بخت مـاست　　　دزد دایم در پیم خوابیده است

دل گمان دارد که پوشیدست رازعشق‌را　　　شمع‌رافانوس‌پندارد که‌پنهان کرده‌است

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر　　　همچو ویرانه که ازگنج خود آبادنشد

واصل‌زحرف چون‌وچرا بسته‌است‌لب　　　چون ره تمام گشت جرس بیزبان شود

ما ز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم　　　اول و آخر این کهنه کتاب افتادست

توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانا امیرخسرو دهلوی وعرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند . گرچه فیضی درهندوستان نشست وزندگانی کرده است ولی در سلامت سخن ومتانت و استحکام شعر بمقامی رسید که او را از شعرای ایران باستانی نتوان تمیز داد ونفوذ او درهند وعثمانی بسیار بوده است .

فیضی پسر شاه مبارك بسال ۹۵٤ در شهر اکره هندوستان تولد یافت برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبرشاه و از فضلاء ومورخین دربار او بود . در سخن فارسی مهارت تام رسانید و ملك الشعرای اکبر شاه گردید . هم در قصیده و هم در غزل بمقام بزرگی رسید وسبك قدما را درمواردی باحسن وجوه تقلید نمود . نه تنها درهند از مسببین بزرگ رواج زبان فارسی بود و از شعرای ایران که بهند میرفتند نگهداری‌مینمود بلکه درممالك‌عثمانی نیز نفوذ او موجب انتشار ادبیات‌ایران گردید. دیوانش قصاید و مراثی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد . این شاعر نیز مانند عده‌ای از شعرای دیگر بتقلید نظامی برخاست و بعزم نظم خمسه افتاد از آنجمله مثنوی‌را درمقابل مخزن‌الاسرار موسوم به (نل‌دمن) را بنظم کشید که مضمون آنرا از حکایات هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی

مانند کتاب مهابارات بفارسی ترجمه کرد . از اشعار مؤثر فیضی یکی آنست که در مرك پسر خود سروده و ادبیات ذیل از آنست :

ای روشنی دیده روشن چگونهٔ　　　من‌بی‌توتیره‌روزو توبی من‌چگونهٔ

ماتم سراست خانه‌من در فراق تو　　　تو زیرخاك ساخته مسکن‌چگونهٔ

برخاك‌وخس که بستروبالین‌خواب تست　　　ای یاسمین عذار سمن تن چگونهٔ

این سبك مرثیه سخنان جامی را بخاطر می‌آورد کـه در مرك پسرش گفته چنانکه گذشت . وفات فیضی بسال ۱۰۰٤ اتفاق افتاد .

در اینموقع بی مناسب نیست گفته شود که آخرین شاعر نـامی خوش قریحه هند که بالغ بر صدهزاربیت‌نظم و نثرساخته **عبدالقادر بیدل** است‌بیدل‌الحق درغزل عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی بکاربرده وبهترین نمونه سبك هندی را نشان داده است . گذشته از کلیات مجموعه‌ای مرکب از پند و حکم منظوم ومنثور باسم **نکات** ازو باقی است . وفاتش بسال ۱۱۳۳ در دهلی واقع شد .

هاتف اصفهانی - سید احمد هاتف اصفهانی را میتوان معروفتر شاعر دوره افشاریان وزندیان‌دانست‌اصل‌خاندان او از قصبه اردوباد آذربایجان بود ولی عمرش در مسقط‌الراس خود اصفهان و مدتی نیز در قم و کاشان گـذشته . هاتف تحصیلات علمی کرده و در زبان عربی توانا بود و بموجب روایت درآن زبان اشعاری سروده

دیوان هاتف مرکب است از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات . در غزل مقتدر بوده و سبك سعدی و حافظ را پیروی نموده و قطعات نغز زیبا سروده است .

که در آن میان مراثی مؤثردرمرك‌بزرگان ودوستان بامادة تاریخ‌ساخته‌عمده شهرت هاتف بواسطه ترجیع بند عرفانی اوست که الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم از حیث باریکی معانی داد سخن داده‌است . هاتف باشعرای‌زمان خود **صباحی‌وآذر** صمیمی بوده و با آنان مشاعره مینموده است . وفات این شاعر بسال ۱۱۹۸ در قم اتفاق افتاد .

بند آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل میشود و در آن عقیده عرفانی که جهانرا مظهر حقیقت الهیه میداند و اینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده‌معرفت و چشم بصیرت در وراء حجابات و کثرات تواند دید بیان شده است :

یـا ربی پرده از در و دیوار　　　در تجلی است یا اولی‌الابصار

شمع جوئی و آفتاب بلند   روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی   همه عالم مشارق الانوار
کورش قائد و عصا طلبی   بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین   جلوه آب صاف در گل و خاور
ز آب بیرنك صد هزاران رنك   لاله و گل نگر در آن گلزار
پا براه طلب نه و از عشق   بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند   که بود نزد عقل بس دشوار
یار گو با لغدو والاصال   یار جو بالعشی والابکار
صد رهت لن ترانی ارگوید   باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد   پای اوهام و پایه افکار
با ریا بی بمحفلی کآنجا   جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل   مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنهٔ مرد راه چون دگران   یار میگوی و پشت سر می خار
هاتف ارباب معرفت که گهی   مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب   وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست   که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی   که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

پسر هاتف **سید محمد سحاب** (متوفی در ۱۲۲۲) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست و قصاید در مدح او می ساخت . گذشته از قصاید تذکره‌ای بنام رشحات باو نسبت داده‌اند که گویا بانجام نبرده .

بازگشت بسبك قدیم

بطوریکه در مقدمه این قسمت اشارت رفت بعد از رواج سبك متکلف دوره مغول و تیموری و مضمون پردازی ها و نکته سنجی‌ها و جمله بندی های خاص دوره صفوی که آن را سبك هندی نامیده‌اند نهضتی جدید در ایران برای رجوع باسلوب قدما رو داد . شروع این نهضت در اواخر قرن دوازدهم هجری و عمده مرکز آن

اصفهان بود واز اولین طرفداران آن سخنگویانی مانند **سید محمد شعله و میر سیدعلی مشتاق** که درغزل ذوقی عالی وقریحه‌ای لطیف داشته و **میرزا محمد نصیر اصفهانی عاشق اصفهانی و لطفعلی بیك آذر بیکدلی و سیداحمد هاتف و سلیمان بیدگلی** متخلص به صباحی وامثال ایشان بودند هریکی از ایشان خود درسخن توانا بود. درنتیجه این نهضت نوین افکار جریانی نو گرفت وشعراء بیشتر بمتقدمین مانند فردوسی وعنصری و فرخی و منوچهری و خاقانی وانوری پرداخته و شیوه سخن وطرز بیان و سنخ مضامین آن ها را احیاء کردند وبتأثیر این نهضت شماره‌ای زیاد شعرا ونویسندگان از قصیده‌گو وغزل سرا که توان گفت صد تن بیشتر بودند در دوره قاجار ظهور کرده و درنظم ونثر شیوه گویندگان قبل ازمغول را پیروی نمودند واینك نخبه‌ای از آنان بطریق ذیل نام برده میشود :

مجمر اصفهانی - سیدحسین طباطبائی متخلص به مجمر دراواخر قرن دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولد یافت . از جوانی تحصیل علوم ادبی نمود واستعداد خاصی نشان دادو بگروه شعرائی که بدستیاری نشاط انجمن کرده بودند ملحق شدو با خود نشاط ارتباط خاصی بهمرسانید . مدتی دراصفهان اقامت نمود بعد بتهران آمدو با جودت ذهن وصفای قریحه وحسن شهرت که داشت دراندك مدتی بدربار فتحعلیشاه تقرب جست ولقب مجتهد الشعراء که قبل ازو مخصوص سحاب پسر هاتف بود باو داده شد وپس ازملك الشعرا کسی را براو تقدم نبود نیز سالها ندیم حسنعلی میرزا پسر فتحعلی شاه بود وازپدر وپسر صله وانعام ونوازش میدید .

مجمر دردرجه اول قصیده پرداز بودودراغلب آن‌ها شاه وپسرش واعیان مملکت رامدح کرد وشیوه استادان سابق خاصه انوری وخاقانی وامیرمعزی را اقتفاء نموده مثلا دراستقبال قصیده معروف امیرمعزی بمطلع :

ازدوره‌های گردون وزصنع‌های یزدان   زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

قصیده‌ای سرود که ابیات زیرین از آنست :

در عرصه دوگیتی از آشکار وپنهان   زیباترین بدیعی کامد ز فیض یزدان
ازعقلهاست اول وزنفسهاست قدسی   ازعضوهاست دیده وزعرقهاست شریان
ازپیکهاست جبریل وزمژده‌هاست بعثت   از اصلهاست توحید وز فضلهاست ایمان

از قصاید رندانه و عارفانه مجمر یکی آنست که در تهنیت عید رمضان بمطلع ذیل سروده :

المنته لله که بدل گشت دگربار   سجاده به پیمانه و تسبیح بز ناز

نیز از قصیده‌ای که در تهنیت شکار شاه بمطلع :

گو صبا را که ره قصر ملك بر گیرد   قدم از آن سوی افلاك فراتر گیرد

ساخته هنرمندی وسخن آرائی او پیداست .

این چندبیت در وزن و آهنگ ومتانت واستحکام نمونه سبك خراسانی وشیوه قدماست که مجمر ازاحیاکنندگان آن بود :

دوش از دیده مردم چوعروس خاور   کرد رخسار نهان از پس نیلی معجر
ازپی جلوه دراین کاخ زراندود زروی   پرده برداشت دوصد لعبت سیمین پیکر
من ازین رشك شدم تا که بخلوتگه طبع   پرده بردارم از روی عروسان فکر
خلوتی دیدم چون روضه رضوان ودر آن   لعبتانی به پس پرده عصمت انـدر
گاه در پرده ولی پیدا چون مردم چشم   گاه بی پرده ولی پنهان چون نوربصر
زآنمیان بود یکی شاه وتمامی بنده   زآنمیان بود یکی ماه وسراسر اختر
پی مشاطه گیش خواستم آوردن پیش   جامه ازبرگ سمن غالیه از عنبرتر..

مجمر بشاعران دیگر نیز نظرداشته و قصیده ای درتتبع طرز عبدالواسع جبلی ساخته وبا معاصرینش درارتباط بوده وازجمله نشاط اصفهانی را درقصیده ای بمطلع:

چیست آن غنچه که نشکفته زباد سحراست   غنچه نشنفته کسی کش ز صبا پرده دراست

مدح گفته . اشعارهزل وهجو وغزلها وقطعه‌هائی در وصف باده گساری نیزازو باقیست . غزلیات لطیف نیز ساخته . همچنین قطعات وترکیب بند دارد و یك مثنوی بسبك تحفة‌العراقین خاقانی سروده هم قطعات منثوری از اومانده که به سیاق گلستان شیخ سعدی است . مجمردرلغز دست داشته همچنین مفرداتی گفته که صائب رابخاطر میآورد ، وفـاتش در عهد جوانی بسـال ۱۲۲۵ در طهران اتفاق افتاد و در قم بخاکش سپردند .

نشاط - میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمد الدوله از بزرگان ادبا و شعراء زمان خود و از سرآمدان رجال سیاست و امرای دولت فتحعلی شـاه

معدود میشد . درذوق وقریحه عدیم المثال ودرحکمت و ریاضی وعلوم ادبی بکمال بود . شاعری بود نیك منش وخوش مشرب ونکته سنج ودراقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت .

نشاط با همتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر وادب قرار داد و سخنگویان را تشویق کرد ودرحلقه مؤسسین نهضت جدیـد ادبی ایران اندر آمد . او ویارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی رااازسرنو احیاء نمودند وبطرز قدما شعرسرودند . مدتی نیز با اهل طریقت وسلوك معاشرت داشت حتی دارائی خودراصرف راه صحبت آنان کرد .

درنظم ونثرفارسی وعربی دست داشت ومخصوصاً درغزل توانا وشیوا بود گذشته ازغزل قصیده ومثنوی ورباعی نیزساخته ودر قصیده امیرمعزی با مطلع .

از دورهای گردون وزصنع‌های یزدان   زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

(که مجمر نیز آنرا استقبال کرده) این ابیات را سروده :

زیبا تریـن اشیاء فرخ تریـن اعیان   ازهرچه هست پیداوزهرچه هست پنهان
ازمرغها هزاراست از وقتها سحرگه   ازفصلها بهاراست از نوعهاست انسان
از عهد ها شبابست ازآبها شرابست   از انجم آفتابست از ماهها ست نیسان
ازسنگها دل دوست ازعیشها غم اوست   ازتیغهاست ابرو از دشنهاست مژگان
از ریبهاست افـر از طیبهاست عنبر   ازعضوهاست دیده ازخلقهاست احسان
از انبـیا محمد از شهر ها مـدینه   ازشاخهاست طوبی ازباغهاست رضوان
ازبحرهاست آندل ازابرهاست آنکف   ازروحهاست آن تن ازعلقهاست آنجان

نیز دراستقبال از قصیده انوری بمطلع :

شاها صبوح فتح ظفر کن شراب خواه   نردو ندیم ومطرب وچنك ورباب خواه

این قصیده را ساخته .

شاها هلال ماه نو از آفتـاب خواه   ابروی یار بیین وزساقی شراب خواه

در غـزل نیز شاعر طرزگویند گان نامی را سر مشق گرفته و غزلهای عرفانی هم ساخته است . مثلا درغزلهای ذیل بظن غالب غزل معروف سعدیرا که با مطلع : مشنو ایدوست که غیراز تو مرا یاری هست . . . آغـاز میکند (و در ذکر سعدی

دراین کتاب نقل گشته) درنظر گرفته واینچنین گفته :

زاهدار ره ندهد خانه خماری هست   وجهمی ار نرسد خرقه ودستاری هست
رفتنش بی سببی نیست ازین ره که طبیب   گذرد بر سر آن کوچه که بیماری هست
میرسد یار و بیاران نگرانست ولی   همه دانند که پنهان بمنش کاری هست
ز رفیقان بسلامت ره منزل گیرید   که مرا تا بدر دیرمغان کاری هست
غم گرفته است فرومجلس میخوارانرا   مگر امروز دربن میکده هشیاری هست
گل فردوس نگیرد ز کف جور کسی   که دراین بادیه اش قسمتی ازخاری هست
شاید اربرسر کوی تو بود جای نشاط   بلبلی هست بهر خانه که گلزاری هست

همچنین دراین غزل پیروی ازخواجه حافظ نموده :

ای فروغ ماه از شمع شبستان شما   چشمه خور جرعهٔ دربزم مستان شما

ودرابیات ذیل شیوه ومعانی عارفانه ورندانه حافظ پیداست :

عمر بگذشت ونماندست جز ایامی چند   به که با یاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق   زهدورندی وغم وشادی ازو نامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود دررهدوست   خواجه برخیز وبرون آی زخود گامی چند
طبع خاکی بنه وچاك برافلاك انداز   مرغ کزدام برآید چه بود بامی چند
شیخ را باك گر ازطعنه خاصان نبود   من چه باکم بود ازسرزنش عامی چند
آتشی برسراین کوی برافروخت نشاط   درنگیرد ولی ازشعله او خامی چند

مجموعه اشعار وآثار نشاط بعنوان **گنجینه** معروف است وآن عبارت ازپنج درج است وقطعات منثور نشاط رانیز ازمراسلات ومنشآت ومناجات ومقالات ودیباچه ها وشکایات حاوی است که در آن انشاء رسمی درباری وطرز ترسل زمان خودرا نمایانده است که در واقع نسبت بانشای درباری قرون سابق بخصوص سبك دوره مغول ساده تر ولی نسبت بانشای زمان ما مصنوع ومتکلفانه است ومیتوان آنرا بطورکلی نمونه ای از سبك نثر دیوانی دوره قاجار شمرد زیراهمان طرز کمابیش درمنشآت منشیان دیگر آن عصر جلوه گر است نهایت بتدریج روبسادگی نهاده .

وفات نشاط بسال هزارودویست وچهل وچهارواقع شد . منصف قاجار درتاریخ وفات او گفته : ازقلب جهان نشاط رفته

صبا - فتحعلی خان صبا از نامیان شعرای قصیده سرای زمان فتحعلی شاه

بود و در اوان جوانی پیش صباحی بیدگلی تلمذ میکرد .

از طرف شاه حکومت قم و زادگاه خود کاشان داشت و بعد ملتزم دربار گردید و مورد توجه واقع شد و بلقب ملك الشعرائی مفتخر گردید . اشعار ازقصیده و غزل و رباعی و مثنوی زیاد سروده و هنر بزرگش در قصیده بوده است . ترجیع بند نیز خوب ساخته . شماره اشعار دیوان او را میان ده و پانزده هزار نوشته اند .

اغلب قصاید معروفش در مدح فتحعلی شاه و شاهزادگان و امرای اوست . گذشته از دیوان مثنوی ها و رسالات منظوم سروده مهمترین مثنوی او **شاهنشاهنامه** است که آنرا در وزن و تقلید شاهنامه بعد از جنك هزار و دویست و هیجده بنام فتحعلی شاه سروده هم مثنوی **خداوندنامه** را بوزن شاهنامه نظم کرده همچنین منظومه های **عبرتنامه** و **گلشن صبا** از اوست . وفات صبا را سال ۱۲۳۸ نوشته اند .

صبا را هم باید از زنده کنندگان سبك پیشینیان بشمار آورد در قصایدش همان شیوه را از نو بکار برده و در هر شعری طرزی از آن را در نظر داشته .مثلا در قصیده توحیدیه با مطلع :

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا   کزوشد آشکارا گل زخارو گوهر ازخارا

شیوه فرخی را بکار برده و درین قصیده که بهار را وصف میکند منوچهری را سر مشق قرار داده :

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ   شد آذرگون ز آذریون لب رنگ
زمینا گون زمینها آهوانرا   ز مرد فام شد سم شبه رنگ
کمان رستم اینك بین که دارد   بروی چرخ چاچی را پز آژنگ
هوا از عکس آن چون پر طاوس   زمین از فیض آن چون پرتو رنگ

صبا بهار و نوروز را بذوق و شوق دریافته و اشعاری مانند آنچه مذکورافتاد گفته نوروزیه های لطیف مانند این قصیده ساخته :

شاهد جان پرور نوروزتن آراسته   آفتاب وماه از مشکین پرن آراسته

و در این قصیده در وصف قدرت نشان داده است .

وصال شیرازی - میرزا شفیع شیرازی معروف بمیرزا کوچك خان متخلص بوصال از نامیان عصر فتحعلی شاه و محمد شاه بود اشعار زیاد سروده و دیوانش

بالغ بر پانزده هزار بیت دارد . عمده هنر وصال در طرز غزل است و میتوان او را از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت . در مثنوی نیز مهارت نشان داده از آن جمله مثنوی موسوم به بزم وصال را نظم کرده کـه شیوه استاد فـردوسی در آن هویداست نیز ، وی مثنوی فرهادوشیرین وحشی را تمام نموده و در نظم آن بخوبی کامیاب شده همو ، اطواق الذهب - زمخشری را فارسی کرده وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از آشنایان بعلم موسیقی بود . با این مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر زمان وصال یعنی علی‌اکبر شیرازی متخلص به بسمل وصال را در تذکره خودش که موسوم است به تذکره دلگشا بسیار ستوده و او را میان اهل کمال عدیم‌المثل دانسته : وفات وصال در ۱۲٦۲ در شیراز واقع شد

او را نیرنظر بسبك متقدمین بوده و در قصاید سبك آنانرا پیروی نموده مثلا قصیدهٔ در استقبال لامیهٔ منوچهری ساخته که این چهار بیت در وصف زمین لـرزه از آنست :

زبس کز بومهن این بوم لرزیـد　　　گسست او را ز یکدیگر مفاصل
ز شخهای زمین خیـزد بخـاری　　　عفن چون بوی سحر از چاه بابل
رسوم این دیار از بس تزلزل　　　چنان شد محو چون رسم فضایل
بزیر گل همه خورشید رویـان　　　که نتوان گفت مهر اندودن از گل

وصال با معاصرین خود نیز از آنجمله با قاآنی مشاعره کرده و بزرگانرا از قبیل میرزا ابوالقاسم قائم مقام مدح نموده .

در غزل بیشتر سعدی وحافظ را تتبع کرده مثلا در غزلی که دو بیت ذیل از آنست غزل نامی سعدیرا با مطلع :

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را　　　گر التفات کند کمترین گدائی را

پیروی کرده و گفته است :

بغیر دیـر مغـان دل نـدیـد جـائی را　　　کـه فـرق مینـنـهد از شهی گـدائی را
سلوك وادی خوشخوار عشق یکسـانست　　　چه راه گمشده را چه راهنمائی را . .

در غزل دیگر که این بیت از آنست :

پخته در کعبه و بتخانه مجو از من پرس　　　بد در آن سوختهٔ چند ودراین‌خامی‌چند

مانند معاصر خود نشاط غزل حافظ را تتبع کرده .

این چند بیت کـه از غزلیات و مفردات وصـال بر گزیـده شده مضمونهـای لطیفی دارد :

زنهار میـازار ز خود هیچ دلـی را　　　کزهیچ‌دلی‌نیست که‌راهی بخدا نیست

هرطرف سوخته‌ای از غـم اومینالد　　　این‌چه‌شمع‌است که‌عالم‌همه‌پروانه‌اوست

اشکم‌زسر گذشت‌همان‌سوزشم‌بجاست　　　درحیرتم که‌سوختن‌من‌در آب چیست

از کعبه‌و کنشت‌چو مقصود روی اوست　　　گر ره بکعبه نیست مقیم‌کنشت‌باش

با هر هنر مقابله کردیم عشق را　　　فضل‌ازمحبت‌است‌و هنرها همه فضول

بزیر پرده چون در مـه سحابی　　　سخن بی پـرده گویم آفتـابی

خانواده وصال خانواده علم و ادب و پسران او یعنی وقار و میرزا محمود حکیم و میرزا ابوالقاسم فـرهنك و داوری و یزدانی جمله اهـل کمال و هنرور و ادیب بوده‌اند .

میرزا احمد وقار وارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز بارث برده بود و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی ازکتب و دواوین از آن جمله‌مثنوی معنوی را با خط زیبا نگاشته و قصاید و ترجیع بند و مسمط نیك ساخته .

میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحه شاعرانه داشته قصاید لطیف ساخته و خط نستعلیق را خوب مینوشته .

میرزا ابوالقاسم فرهنك و داوری و برادران دیگر نیـز اهل هنـر بودنـد . فرهنك مسافرت فرنك کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس گفته که از حیث موضوع تازگی دارد . وی مسمط نیك ساخته .

قائم مقام - از رهبران سبك جدید ادبی ایران یکی نیـز میرزا ابوالقاسم قائم مقام پسر میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرك بود . میـرزا ابوالقاسم قائم مقام در ۱۱۹۳ تولد یافت از رجال مهم دربار فتحعلی شاه و وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه و والی آذربایجان بود و با ادباء و شعرای زمان مانند نشاط ودیگران مجالست و معاشرت داشت و در زمان محمد شاه نیز مهام امـور مملکتی بـدست کفایت او سپرده بود .

قائم مقام در علوم حکمت و ادب سر آمد و در نظم ونثر فارسی وعربی‌استاد

بود و اشعار و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت بعبارات مکلف و مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشبیهات باریك و نابجاکه مخصوص سبك بعدازمغول بود سخن این سخنگوی نامی طراوتی خاص دارد و طرز گفتارش متقدمین بخصوص سعدی را بخاطر می‌آورد .

قسمت مهم اشعار قائم مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و رباعیات خوب نیز دارد و یك مثنوی هزلی موسوم بجلایر نامه باسم غلام خودش جلایر نظم کرده و در آن اوضاع درباریان و نقایص لشکری و کشوری را نشان داده .

از قطعات مؤثر قائم مقام یکی آنست که در سرودن آن استیلای روس و شکست ایران را درنظرداشته‌است وتأثیر آن از این چند بیت پیداست .

روزگارست آنکه که عزت دهدگه خوار دارد
چرخ بازیگر ازین بازیچه‌ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
گه نظر با پلکنیك وکپیتان و افیسر(۱)
گاه با سرهنك و با سرتیپ و با سردار دارد
لشکریرا گه بکام گرك مردمخوار خواهد
کشوری را گه بدست مرد مردمدار دارد
گه بتبریز از پطر برك اسپهی خونخوار راند
گه بتفلیس از خراسان لشکری جرار دارد . . .

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که میهن‌درخطر بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس‌یافته ومرحوم قائم‌مقام درابرازاحساسات میهن دوستی نادر بود .

نیز از اشعار لطیف و حزن آور شکوائی او قصیده‌ایست که پس از عزل خود یعنی پس از تاریخ ۱۲۳۹ ساخته و ابیات ذیل از آنست و در آن تأثیر سبك مسعود سعد پیداست :

ای بخت بد ای مصاحب جانم — ای وصل توگشته اصل حرمانم

۱- عناوین نظامی بزبان روسی

ای بیتونگشته شام یکروزم — ای با تو نرفته شاد یك آنم
ای خرمن عمر از تو برباد — وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد ازتومنحوسم — هم مایه نفع از تو خسرانم
تیغست ستاره و تو جلادم — سجنست زمانه و توسجانم ...

گوئی آن‌مرد بزرگ‌دراین ابیات‌دردناك ازطرفی سرگذشت وطن خودایران را دیده وازطرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش‌بینی کرده است . قائم مقام‌بامر محمدشاه بسال ۱۲۵۱ درطهران بقتل رسید .

قاآنی - میرزا حبیب متخلص به قاآنی درحدود ۱۲۲۲ یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه درشیراز تولد یافته . پدرش میرزا محمد علی شاعر بود وگلشن تخلص داشت در عهد جوانی سفر خراسان‌کرد و در آنجا تحصیل علوم و ادبیات نمود و بشعر سرودن آغازید وآنگاه تخلص حبیب می کرد بتدریج شهرتی یافت ودر نزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه‌که حکومت آن سامان داشت مقرب شد و بامر او تخلص قاآنی گرفت و آن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی اوکتاقا آن بوده . قاآنی مدتی درخراسان و کرمان ملتزم حضور او بود و همین شاهزاده‌ویرا پیش فتحعلیشاه معرفی نمود . بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان بطهران آمد و درآنجا معروفتر شد و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه تقرب زیاد پیداکرد .

آنچه ازاخبار بدست می‌آید قاآنی اول شاعرایرانست که بآموختن زبان فرانسه آغازنمود .

قاآنی را می‌توان بعدازصائب معروفترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی و قاجارشمرد وشاید درطراز سخن وخوبی وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات و تتبع اشعارقدماکمتر کسی ازسخنگویان این دوره با او برابری تواند کردن مخصوصاً هنراودرقصیده است ولی درغزل نیزاستادی نشان داده .

درمسمط وترجیع بند دستی داشته و مهارت بخرج داده است ولی بایدگفت همانطورکه حلاوت عبارات دراشعار قاآنی بیشتر است معانی فلسفی و اخلاقی کم است . در دیوانش قصاید مدحیه‌که توان گفت شاهکار اوست بسیار است سرمشق اوشاعران خراسان استوبخصوص‌نسبت بمنوچهری علاقه‌خاصی نشان‌میدهدمخصوصاً

ناصرالدین‌شاه را زیاد ستوده واغلب این قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت شروع کرده . از آنجمله مسمطی است که بنداول آن نقل میشود :

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبار ها   ویاگسسته حورعین ززلف خویش تارها
زسنگ اگرندیدهٔ چسان جهد شرار ها   به برگهای لاله بین میان لاله زار ها
که چون شراره میجهد ز سنگ کوهسار ها

نیزدرمسمط زیرین‌شوق‌لطف بهار وعشق روی گلزار و نغمه جویبار نمایانست :

باز بر آمد بکوه رایت ابر بهار   سیل‌فروریخت‌سنك از زبر کوهسار
باز بجوش آمده مرغان از هر کنار   فاخته‌وبوالمليح صلصل‌وكبك‌وهزار
طوطی وطاوس وبط سیره و سرخاب و سار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت   کزهمه‌گلها دمدپیشتر ازطرف کشف
وزنفس جویبار گشته‌چوباغ‌بهشت   گوئی با غالیه بر رخش ایزد نوشت
کای گل مشگین نفس مژده براز نوبهار

دیده نرگس‌بباغ باز پرازخواب شد   طره سنبل براغ باز پر از تاب شد
آب فسرده‌چوسیم باد چوسیماب‌شد   باد بهاری بجست زهره وی‌آب شد
نیمشبان بیخبر کرد ز بستان فرار

تغزلهای شاعر که بمناسبت قصایدی در رسیدن نوروز و وصف بهار و مدح شهریارسروده الحق هریك نمونه‌ای بدیع ازلطف ضمیر وطبع منیر اوست وبا اینکه درتمام آنها استادان سابق را پیروی نموده در این پیروی شایسته و هنر آفرین بوده وپیداست اوخود درسخن پردازی مراحلی پیموده وبی‌شبهه درسرودن اینگونه‌اشعار طبع روان فیاضی داشته است در اغلب‌قصاید استاداستمداد اوازفیض نفخه‌گویندگان پیشین پیداست مثلادرقصیده :

اگر نظام امور جهان بدست قضاست   چرابهرچه کندامر شهریاررضاست..

استاد انوری درمدنظرشاعرانه اوبوده‌که ناظم قصیده‌ایست بامطلع زیر:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست   چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

ایضاً درقصیده :

آنچه میبینم به بیداری نبیند کس‌بخواب   زانکه دریك حال هم‌درراحتم‌هم درعذاب

همان استاد را پیروی کرده که گفته بود :

اینکه‌میبینیم به‌بیداریست‌یارب‌یابخواب   خویشتن‌رادرچنین‌نعمت‌پس‌ازچندین‌عذاب

همچنین در قصیده :

غم‌وشادیست‌که بایکدیگر آمیخته‌اند   یا مه روزه بنوروز در آمیخته اند

قصیده خاقانی را سرمشق گرفته که گفته :

می‌ومشکست‌که باصبح درآمیخته‌اند   یا بهم زلف ولب یار بر آمیخته‌اند . . .

ازین رقم اشعار دردیوان قاآنی که ارتباط مستقیم باسبك سخن استادان قدیم دارد فراوانست .

در دوقصیده ذیل که شاعر روح طبیعت بهاررا در سخنان نغزجلوه‌گر ساخته تأثیر سبك منوچهری هویداست :

کار طرب و روز می و فصل بهارست   جان خرم ودل فارغ وشاهد بکنارست
باد سحر ازآتش گل مجمره سوزست   خاك چمن ازآب روان آینه دارست
تا مینگری کوکبه سوری و سرو است   تا میشنوی زمزمه صلصل و سارست
سوری بچه ماند بیکی بیضه الماس   کان بیضه‌الماس پر از عود قمارست
مانا ز سفره تازه رسیدست بنفشه   کش برخط مشکین‌ازگرد وغبارست

بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید   بهر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید
توگوئی ارغنون بستند بر هر شاخ و هربرگی   زبس بانك تذرو و صلصل و دراج و سار آید
بجوشد مغزجان چون بوی‌گل ازگلستان‌خیزد   به پرد مرغ دل چو بانك مرغ از شاخسار آید
خروش عندلیب و صوت سار و ناله قمری   گهی از گل گهی از سر و بن‌گه از چنار آید
یکی گیرد بکف لاله‌که ترکیب قدح دارد   یکی بر گل کند تحسین کزو بوی نگار آید
یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گوید   یکی بوید سمن را مات صنع کردگار آید

یکی بر لاله پاکوبدکه هی هی رنگ می‌دارد
یکی از گل بوجد آیدکه بخ بخ بوی یار آید
یکی بر سبزه میغلطد یکی بر لاله میرقصد
یکی گاهی رود از هش یکی که هوشیار آید
ز هر سوئی نوای ارغنون وچنك و نی آید
زهرسوئی صدای بربط و طنبور و تار آید . . .

از این اشعار زیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیك پیداست که شاعر نغزگو در جذبه سحر طبیعت بوده و آنرا دراثر جوش و خروش حس درونی سروده . قصیده زیرین همان حال ذوقی بهار پرستانه شاعر را مینمایاندکه نقش بدیع طبیعت را بقلمی فسونکر ترسیم نموده :

راستی را کس نمیداندکه در فصل بهار — ازکجاگردد پدیداراین همه نقش‌ونگار
عقلها حیران شود کز خاك تاریك نژند — چون برآید اینهمه گلهای نغز کامکار
کیست آن صورتگرماهر که بی‌تقلیدغیر — اینهمه صورت برد بی علت و آلت بکار
چون نپرسی کاین‌تماثیل ازکجا آمد پدید — چون نجوئی کاین‌تصاویر ازکجاشدآشکار
خیری‌ازمهر که‌شد زینسان بگلشن‌زردروی — لاله ازعشق که شدز ینسان ببستان‌داغدار
ازچه‌بی‌زنگارسبزست ازریاحین بوستان — ازچه‌بیشنگرفسرخست‌ازشقایق کوهسار
باد بی‌عنبر چرا شد اینچنین عنبر فشان — ابربی‌گوهرچراگشت اینچنین گوهرنثار
برکف‌این تسبیح‌یاقوت ازچه‌گیردارغوان — بر سراین تاج زمرد از که داردکوکنار
برق از شوق که میخندد بدینسان قاه قاه — ابرازهجر که میگرید بدینسان زار زار
چون مجوسان‌بلبل ازذوق که داردزمزمه — چون‌عروسان‌گلبن‌ازبهر که‌بندد گوشوار
ابر غواصی نداند از کجا آرد گهر — باد رقاصی نداند ازچه رقصد دربهار . .

قاآنی گذشته ازدیوان اشعارنیز تألیفی منثوردارد بنام **پریشان** که‌آنرا بطرز و اسلوب گلستان سعدی ساخته و عین شیوه استاد شیرازی را بکار برده و تمام نثر و نظم آنرا باستثنای چند بیت خود سروده چنانکه در خاتمه گفته است :

نیست درو عاریت هیچکس — خاص منست آنچه‌دروهست‌وبس
جز دو سه بیتی زعرب و ز عجم — کامده جاری بزبان قلم

حکایات پریشان مانند گلستان در آداب و سیر ونصایح وسرگذشت و لطائف

ونظایر آنست قاآنی در سال هزار ودویست وهفتاد در طهران وفات یافت .

فروغی بسطامی - میرزا عباس بسطامی متخلص بفروغی فرزند آقا موسی درهزار دویست وسیزده درعتبات تولد یافت و بعد از چندی از آنجا بمازندران آمد ودر ساری اقامت جست روزگاری ملتزم رکاب فتحعلیشاه ومداح وی بود . چندی نیز درکرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه‌که حامی قاآنی نیز بود تقرب داشت و تخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزند خود فروغ‌الدوله باو بخشید . فروغی قسمت بزرك عمر خود را بریاضت و درویشی و اعتزال گذرانیده و بمجلس عرفا میگرویده است . استعداد و مهارت فروغی در غزلسرائی است ودر این هنر بمعاصرین خودبرتری داشت شماره اشعارش راتابیست هزار بیت گفته اند غزلیاتش در میان معاصرین معروف و زبانزد بوده . در طرز غزل از بزرگان غزلسرا مانند حافظ وسعدی پیروی کرده و خود نیز شیوه مخصوص و گاهی مضامین‌نوبکار برده اغلب‌غزلهایش شیرین وجاذبست ومطالعه غزلهائی مانند :

پایه عمر گرانمایه بر آبست بر آب — همه جا شاهداین‌نکته حبابست‌حباب . .

اندوه تو شد وارد کاشانه ام امشب — مهمان عزیز آمده درخانه ام امشب . . .

یکشب آخر دامن آه سحرخواهم گرفت — دادخود را از آنهمه بیدادگر خواهم گرفت

ونظایر آن ذوق را تحریك‌میکنند . غزل ذیل با روح عرفانی وذوق آزادگی ورندانه سروده شده :

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد — که حیوان تا بانسان فرق دارد
موحد را بمشرك نسبتی نیست — که واجب تا بامکان فرق دارد
محقق را مقلد کی توان گفت — که دانا تا بنادان فرق دارد
مناجاتی خراباتی نگردد — که سر جسم تا جان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هر کسی را — که دامان تا بدامان فرق دارد
من و ابروی یار وشیخ و محراب — مسلمان تا مسلمان فرق دارد
من و میخانه خضر و راه ظلمات — که می با آب حیوان فرق دارد
مخوان دور فلك را دور ترسا — که دوران تا بدوران فرق دارد
مکن تشبیه زلفش را بسنبل — پریشان تا پریشان فرق دارد

مبر پیش دهانش غنچه را نام — که خندان تا بخندان فرق دارد
رخش را مه مگو هرگز فروغی — که خور با ماه تابان فرق دارد

وفاتش بسال هزارودویست و هفتاد وچهار اتفاق افتاد .

سروش اصفهانی - میرزا محمد علی متخلص بسروش در سده اصفهان تولد یافت . ازجوانی کسب کمال ومعرفت نمود واستعداد فطری بروز داد وبساختن اشعار پرداخت . سپس دربلاد ایران مسافرتها کرد وراهش به تبریز افتاد و در آنجا اقامت گزید ونخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب‌السلطنه تقرب جست و بعد حضرت ناصرالدین میرزا ولیعهد را دریافت و چون ولیعهد بشاهی رسید سروش بهمراهی وی بطهران آمد و در اعیاد و مجالس سلطنتی خواندن اشعار تهنیت بعهده او بود . ازطرف ناصرالدین شاه صله وانعام دریافت کرد و صاحب جاه و مال گردید و بلقب شمس‌الشعرائی نائل آمد اشعار بسیار از قصاید وغزل ومثنوی ساخته و سبك قدما را تتبع کرده و بفرخی و ناصرخسرو و منوچهری و امیر معزی نظیره گفته بطوریکه توان گفت از این حیث استعداد خاصی نشان داده است .

قصاید در مدح شاه وامراوغزلیات‌ومثنویات مانند **ساقی‌نامه والهی‌نامه**دارد. مدح حضرت علی وائمه‌هدی را زیاد گفته ودیوانی ازو بنام **زینت‌المدایح** جمع‌شده وانتشار یافته . وفاتش در۱۲۸۵ رویداد .

اینك‌چند بیت از قصیده‌ایکه درآن قصیده فرخی را بامطلع : برآمدنیلگون ابری ز روی نیلگون دریا . . . که معزی و دیگران هم آنرا استقبال کرده اند تتبع نموده :

دوابربانگزن‌گشت‌ازدوسوی‌آسمان پیدا — بهم ناگاه پیوستند و برشد از دو سوغوغا
چوپیوستندباهم بانك هیجا ازدوسوبرشد — سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا
الا ای ابرکوشنده‌که بی کینی خروشنده — چرا بیکین خروشی گرنه‌ای کالبوه‌وشیدا
زگردتیره‌ات‌خورشیدروشن رخ‌برون‌تابد — چنان‌کزگرد لشکر شه سوار دلدل شبها

بطورکلی سروش در وصف بهار وتهنیت نوروز سخنوری ماهر بوده از آن جمله این شعرراکه اسبك‌منوچهریست سروده :

نوروز نو آئین تو امسال ز پار است — ای ترك بده باده که عیداست وبهاراست
گلبن‌چوبکی حوربیر کرده‌حریراست — هامون چوبکی حله پر نقش ونگار است

ازاشعارسروش اشاراتی بوقایع زمان ناصرالدین شاه توان دید ازآن جمله در نخستین باربرقرارشدن تلگراف درایران شاعر اهمیت آنرا اینگونه دریافته وازآن اختراع بزرك تعبیری شاعرانه خواسته :

منت ایزد راکه آسان‌کرد برعشاق کار — زین همایون‌کار که‌کاندرجهانشد آشکار
عاشقان بی‌پیك‌ونامه‌درسئوال ودرجواب — بانگاربن درمیان‌فرسنك اگرباشد هزار
کارها درروزگار شهریار آسان شدست — آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضادالسلطنه — یافت از شاهنشه گیتی نشان افتخار

ادبیات ذیل نیز توانائی او را در نقاشی جلوه ها و تصویر زیبائی های طبیعت مینمایاند :

تا عروس نو بهاری پرده ازرخ برکشید — باد چون‌مشاطه‌اش‌درحلیه و زیور کشید
ژاله برسنبل بدان ماندکه رضوان‌بهشت — موی حوران بهشتی در درو گوهر کشید
باغبان دربوستان‌گوئی‌همه‌شب‌مشك‌سود — دست مشك‌آلود را برشاخ سیسنبر کشید

محمودخان ملك‌الشعراء - محمودخان زادگاهش کاشانست‌ولی‌خانواده‌اش منسوب به‌آذربایجان بوده ودر زمان زندیان بعراق انتقل نموده است پدرش محمد حسین‌خان متخلص بعندلیب وجدش فتحعلی خان صبا هردو شعرای نامی بودند و در دربار فتحعلیشاه مقام ملك‌الشعرائی داشتند وعندلیب تازمان‌ناصرالدین شاه‌همین‌لقب را دارا بود .

محمود خان‌گذشته ازفن شعرکه درآن استادی داشت درفنون وعلوم دیگر نیزازسرامدان عصرخود بود ودرحکمت وحدیث وتفسیر وعلوم ادبیه وصنایع دستی مانند حسن خط ونقاشی ومنبت‌کاری نظیرنداشت و در واقع توان گفت این شخص مظهرذوق واستعداد ایرانی ونمونه‌کامل صنایع ظریفه ایران در عصر خود بوده . در شعرقریحه بلند داشته ومخصوصاً درطرز قصیده استادان قبل ازمغولرا تتبع کامل نموده و شیوه لطف خاصی پیداکرده واشعارنغز بدیعی سروده است میتوان‌گفت وی نزدیکترین گویندگان عصرخود بسبك عنصری وفرخی‌ومنوچهری ومعزی وادیب‌صابر است . درددربار ناصرالدین‌شاه محل توجه واحترام بود ولقب ملك‌الشعرائی داشت . دیوانش قریب دوهزارو پانصد بیت دارد . وفاتش بسال ۱۳۱۱یعنی‌دوسال پیش‌ازقتل ناصرالدین‌شاه اتفاق افتاد .

قصاید وی بیشتر مربوط بمدایح ناصرالدین شاه و درباریان اوست بساکه در آن فواید تاریخی نیز توان گرفت مانند ذکر جلوس یا سفر ها یارسوم جشن و بزم. مثلا درقصیده رحلت محمدشاه وجلوس ناصرالدین شاه این ابیات آمده :

چو تخت ملك تهی ماند از محمد شاه   که نوشه باد روانش بعالم دیگر
بشهر تبریز اندر خبر رسید بشاه   که حال ملك دگر شد زکینه اختر
از آن خبر بنگویم ملك چه گفت وچه کرد   از آنکه کس بشنیدن نمیکند باور
همی بگشت درون دو چشم خسرو آب   هم از فراق پدرهم هم زسوش کشور
زبهر سازسفر چون زسوکشه برداخت   بگشت در سر خسرو هزار گونه فکر
بخواند پیش بی مصلحت خدیو بزرك   هرانکه بود بدرگه ز کهتر و مهتر
چو صف زدند بپای سریر تن در تن   خدیو ایران برداشت مهر گنج و گهر
بگفت کز روش دهرو گردش گردون   فتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
تهی شدست سر گاه کی زشاه وکنون   برفت بایدمان تا بتختگاه پدر
سپاه جمله پراکنده ملك شوریده   چگونه باید برك سپاه و سازسفر . . .

ابیات ذیل که در حلول نوروز و جلوه بهار سروده شده دلیلی است بر اینکه استاد چگونه صنعت متقدمین را فراگرفته وچه ذوق عالی و قریحه سرشار در سخن فارسی داشته است :

بسحرگاهان قمری چودر آید بسخن   سوی باغ آی نگارینا لختی با من
من سپیده دم فردا بسوی باغ شوم   که گل سوری از خنده کشودست دهن
یکسوی دست زنورسته بنفشه است کبود   سوی دیگرش سفیداست زبشکفته سمن
رعد مینالد و میبالد از آن ناله گیاه   ابرمیگرید ومیخندد از آن گریه چمن
هرکجا بگذری ازلاله خود روی براه   شمعی افروخته بینی زبر سبز لگن
لب هرجوی پرازلاله شد ومرزنگوش   زین سپس خیمه نگارا بلب جوی بزن
دست در دامن شادی زن ودر نوبت گل   درکش از دست غم واندوه گیتی دامن
غم یکی میوه تلخ است ازوهیچ مخور   واندرختی که غم آرد بر از بیخ بکن
دردل اندیشه مدارازشب آبستن از آنك   کس نداند که چه میزاید این آبستن

نیزاین ابیات زنده وبانشاط انس اورا باطبیعت ومهر و حیرت او را در برابر بدایع خلقت نشان میدهد :

از کوه برشدند خروشان سحابها   غلطان شدند از بر البرز آبها
باد صبا بیامد وبر بوستان گذشت   بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها
دوشینه بادهای تراز سوی بوستان   برروی گل زدند سحر گه گلابها
چون صدهزارجام بلورین واژگون   بر آبدان ز ریزش باران حبابها
خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند   از بهر دیدن رخ گل با شتابها
وقتی خوش است عاشق دلداده را کنون   در خانه داشتن نتوان با طنابها
زین فصل وبابها که کتاب زمانه است   تو اختیار فصل طرب کن ز بابها
جزروزخرمی نبود درحساب عمر   ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

شعرای دیگر - دوره قاجار باوجود شاعران و سخنگویان زیادی ممتاز بوده وگذشته از آنانی که بروجه مثال مذکور افتاد سخن پردازان دیگر وجود داشته و دراقسام سخن مهارت خاص ابرازنموده اندکه از آن جمله می‌توان **یغمای جندقی و شهاب ترشیزی ومفلق طهرانی ورضا قلی‌خان هدایت وصبوری مشهدی و فتح‌الله خان شیبانی** - وامثال آنانرا نام برد . همه این سخنگویان درسرودن اشعار محکم ومتین دست داشته وهریك درطرزی قوت طبع و صفای قریحه نشان داده و زنده کردن شیوه قدما استعداد خاصی را مالك بوده اند .

آثار عصور دوره صفوی وقاجاریان

۱- تألیفات تاریخی

حبیب‌السیر - حبیب‌السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث‌الدین بن همام الدین خواندمیر تألیف کرده و وقایع را ازابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه‌اسمعیل‌صفوی یعنی سال نهصدوسی آورده . این کتاب نسبت بروضة‌الصفا کوچکتر است و درسه جلد میباشد وبمناسبت احتوای تفصیل اوایل کار وشرح سلطنت شاه‌اسمعیل که مؤلف معاصر اوبوده است دارای اهمیتی است .

خواندمیر بعد ازپایان آوردن کتاب سفر هندکرد وبعد تجدید نظر در آن کتاب نمود ودرسال نهصدو چهل ویك درهند وفات یافت ودردهلی مدفون گردید . گذشته از حبیب‌السیر و تکمله روضة‌الصفا تألیفات دیگر ازاین مؤلف بوجود آمده ازجمله آنها کتاب **دستورالوزراء** میباشد وآنرا در احوال وزراء اسلام تا انقراض سلسله تیموریانست وتألیفش در۹۱۴ خاتمه یافته .

صفوة الصفا و احسن التواریخ - ازاین دو کتاب اولی را ابن بزاز، دراواسط قرن هشتم درشرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ صفی‌الدین نوشته ودر اواسط قرن دهم یعنی درسلطنت شاه طهماسب تجدیدتألیف شده . دومی راحسن‌بیك روملو ازفضلای آنزمان باز دراواسط قرن‌دهم‌تصنیف‌نموده‌وقایع‌سالهای نهصد تانهصدو هشتاد پنج با تفصیل سلطنت شاه طهماسب در آن ثبت است .

تاریخ عالم آرای عباسی - عالم آرا کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول واجداد او که اسکندر منشی از منشیان دربار آن پادشاه تألیف کرده وآنرا با وقایع سال وفات شاه‌عباس و جلوس خلف او شاه صفی درسال هزارو سی و هشت بپایان آورده .

گذشته ازاین تواریخ وآنهائیکه درمقدمه این‌فصل مذکور افتاد تواریخ مهم دیگری درزمان صفویه تألیف یافته که از آنجمله است :

نگارستان و جهان آرا - تألیف قاضی احمد غفاری و **لب التواریخ** تألیف یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی و **تاریخ ایلچی نظام شاه** که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگارشاه طهماسب مهم است .

تاریخ نادری - تاریخ جهانگشای نادری تنها تاریخ معروف دوره سلطنت نادرشاه می‌باشد که وقایع سلطنت ویرا تا مرگش که درهزاروصدوشصت اتفاق افتاده ذکر کرده . مؤلف این تاریخ میرزامهدی خان‌بن محمد نصیر استرابادی نام داشته که منشی وازندما ودرباریان نادربوده و درسفرهای آن پادشاه حضور داشته است : همه تاریخ دیگری بنام آن پادشاه موسوم به **درهٔ نادره** تألیف نموده که انشای آن نمونه تکلف وعبارت پردازی است .

زبدة التواریخ - محمدمحسن‌بن عبدالکریم دروقایع اواخرصفویان وظهور افغانست ومؤلف خود شاهد آن‌وقایع بوده .

تاریخ زندیه - تألیف علیرضابن‌عبدالکریم شیرازی که‌مسائل وقایع‌جانشینان کریمخان زنداست .

مجمل التواریخ - تألیف ابوالحسن‌بن محمدامین گلستانه‌است که شامل‌وقایع سی وپنجساله بعدازنادرشاه است ودوره افشاریه وزندیه رانشان میدهد .

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواندمیر نبیره دختری میرخواند جلد

هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرده و آنرا تا بعد از وفات سلطانحسین بایقرا که سال نهصد و دوازده وفات یافته آورده وفضلای اواخر سلطنت آن سلطان و اولاد واحفاد او را نیزذکر کرده بعد در دوره قاجاریان رضا قلیخان هدایت سه جلد دیگر بر آن افزوده وسلسله وقایع را تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه رسانیده است پس روضة‌الصفا با تکمله از ده جلد مرکب است .

راجع به زندیه کتابهای تاریخی دیگر نیز تألیف یافته که از آن جمله میتوان **تاریخ گیتی گشا** - تألیف میرزا محمد نامی را ذکر کرد که دو ذیل هم بر آن نوشته شده یکی ازطرف میرزا عبدالکریم بن علیرضا و دویمی از طرف محمد رضای شیرازی .

ناسخ التواریخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تألیف یافته وبفارسی فصیح نزدیك بطرز متقدمین نوشته شده وآن با ملحقات قریب پانزده جلد بزرك میشود قسمت اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام مشروح است مؤلف اول آن میرزا تقی متخلص به سپهر مستوفی دربار ناصرالدین شاه واز دانشمندان و فضلای آن زمان بوده که تا جلد یازدهم نوشته وبعد از اوعباسقلیخان سپهر که تاکشته شدن ناصرالدین‌شاه از مقربین دربار بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین‌شاه وغیره بر آن افزوده عباسقلیخان سپهر تألیفات دیگر نیز دارد وکتاب وفیات‌الاعیان ابن خلکان را بفارسی ترجمه نموده و در فضل و ادب نمونه بوده .

تاریخ منتظم ناصری - تاریخ منتظم ناصری تاریخ عمومی است از اول‌اسلام تازمان مؤلف در سه جلد . مؤلف آن محمد حسن خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه آنرا در سنوات ۱۲۰۸ تا ۱۳۰۰ تألیف کرده . صنیع‌الدوله تألیفات دیگرداشته و از آنجمله درجغرافی ایران نیز مراةالبلدان نوشته که‌چهارجلد آن بطبع رسیده .

تواریخ مخصوص دوره بعضی از سلاطین قاجار نیز تألیف یافته که از آنجمله **مآثر سلطانه** تألیف عبدالرزاق بن نجفقلی و **تاریخ صاحبقرانی** تألیف محمودمیرزا و **تاریخ ذوالقرنین** تألیف فضل‌الله منشی است وهرسه بنام فتحعلی شاه و در زمان خود نوشته شده .

۲ - کتب تذکره و تراجم احوال

تحفه سامی - تحفه سامی کتابی است در شرح حال شعرای اواخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بوده‌اند. تألیف مزبور درحدود ۹۵۷ ختام یافته و خود سام میرزا بسال ۹۸۳ بامر شاه اسمعیل ثانی کشته شده.

مجالس النفائس - اصل اینکتاب بزبان ترکی تألیف امیر علیشیر نوائی ودر شرح حال شعرا ونویسندگان معاصر آنوزیر دانشمند است و در زمان شاه عباس شاه علی نام آنرا فارسی کرده.

خلاصة الاشعار وزبدة الافکار - تذکره عمومی است در احوال شعرا که در زمان شاه عباس تألیف یافته. مؤلف آن تقی الدین محمد کاشی است.

مجالس المؤمنین - کتابی است در شرح حال و آثار و اقوال علما و فقها و سلاطین و شعرا و متصوفین شیعه که در عهد صفوی تألیف یافته. مؤلف آن قاضی نورالله ششتری ازوطن خود بهند رفته و در لاهور اقامت گزید و ازطرف اکبر شاه قاضی آن شهر معین گردید وتألیف مجالس المؤمنین را در حدود نهصد و نود وسه در همین شهر شروع نموده و آنرا در ۱۰۱۰ بختام آورد شیوه فارسی این کتاب نسبت به برخی از تصانیف مکلف دوره مغول ساده وشیرین است.

هفت اقلیم - تذکره عمومی است که به ترتیب اقالیم شعرا را طبقه بندی کرده مؤلف آن امین احمد رازی است پدرش خواجه احمد از طرف شاه طهماسب صفوی کلانتری ری را داشت امین احمد سفر هند نیز کرده. درتألیف هفت اقلیم شش سال صرف نموده و آنرا بسال ۱۰۰۲ بپایان آورده و ماده تاریخ ختام این جمله است «تصنیف امین احمد رازی».

آتشکده آذر - آتشکده از تذکره‌های معروف این دوره است. مؤلف آن لطفعلی بیك آذر بیگدلی متخلص به آذر بسال ۱۱۳٤ در اصفهان تولد یافته و تحصیلات خود را در قم کرده وبعداز چهارده سال اقامت درآنجا سفرهای متعدداجرا نموده است معاصر نادرشاه بود وآنگاه که قشون نادر از هند برمیگشت آذردرمشهد اقامت داشت.

آذر در اوایل جوانی برحسب ذوق طبیعی اشعار میسرود و متقدمین را تتبع

میکرد ومخصوصاً دربین معاصرین خود سبك سخن سید علی مشتاق اصفهانیرا تتبع مینمود اشعارش جزیل وآبداراست وازآنجمله مثنوی یوسف وزلیخاست.

تذکره آتشکده را درسن چهلم یعنی بسال ۱۱۷٤ هجری تألیف کرده وشعرا را بترتیب اقالیم طبقه بندی نموده وشرح حال۸٤۲ تن را آورده ونمونه‌ای ازاشعار آنهارا ذکر کرده وشرح حال خودرا نیزدرآخر کتاب درج نموده.

ریاض العارفین ومجمع الفصحا - مؤلف این دو کتاب که مهمترین تذکره های شعرای فارسی است که دردوره اخیرتألیف شده رضاقلیخان طبرستانی متخلص به هدایت پسرمحمد هادیخان میباشد که درسال ۱۲۱۸ یعنی زمان سلطنت فتحعلی شاه درطهران تولدیافته وبعدازرشدونموتحصیل کمالات بدربار محمدشاه وناصرالدین شاه مناصب عالیه یافته ومخصوصاً امرتربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدو مفوض بوده است ریاض العارفین محتوی شرح حال شعرای متصوف وعرفا میباشد. منتخبات ازاشعار و آثار آنها وهمچنین منتخباتی دراین کتاب ازمثنویهای خود مؤلف مندرجاست. مجمع الفصحاء بردوجلد است وبالغ بر ۷۰۰ تن ازشعرای سلاطین و شاهزادگان و امرا و شعرای معروف ومتوسط ومتأخر ایرانرا در آن نام برده و منتخبات ازاشعار آنانرا ذکر کرده است. خود مرحوم رضاقلیخان قریحه شاعرانه داشته و تخلصش هدایت بوده وبتصریح خودش زیاده برسی‌هزاربیت سروده ونمونه هائی در مجمع‌الفصحاء از قصاید و غزلیات خود ثبت نموده در همین تألیف مجملی ازشرح حال خود را ذکر کرده و ازتالیفات دیگرخود مانند تکمله روضة الصفا ولغت انجمن آراء نام برده. وفات هدایت سال۱۲۸۸ رویداد.

نامه دانشوران - ازکتاب های مشروح ومهم تراجم احوال علماء و ادباءدر زبان فارسی نامه دانشوران است که هم در زمان ناصرالدین شاه باهتمام عده ای ازفضلا تألیف شده وهفت جلد آن انتشار یافته. مؤلفین نامه دانشوران حاج میرزا ابوالفضل ساوه ای و میرزا حسن طالقانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی ومخصوصاً شمس العلماء عبدالرب آبادی است که وی بعداز فوت بعضی ازمؤلفین مذکور فوق بمعاونت ادیبی دیگر موسوم بغیاث ادیب تالیف این کتاب را تعهد نموده وتا جلدهفتم منتشرساخته.

از جمله تذکره های متعدد دیگر که در دوره صفوی و قاجار تالیف یافته

یکی تذکره **بزم آرا** تالیف سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکره **میخانه** تالیف لطف‌الله رازی است (قرن دهم) دیگر **ریاض‌الشعراء** تالیف علیقلی خان واله (قرن دوازدهم) دیگر **خزانه عامره** تالیف آزاد حسینی (قرن دوازدهم) دیگر **خلاصة الافکار** تالیف ابوطالب تبریزی (قرن دوازدهم) ونظایر وامثال آنهاست که بعضی آنها در هند وبرخی درایران تألیف یافته .

نجوم‌السماء - کتابی است درشرح حال فقهای شیعه درعصرصفوی تا اواسط قاجاریه و آن دراواخرقرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت ناصرالدین شاه باهتمام محمد صادق‌ابن مهدی تالیف یافته .

در اینمورد ذکر کتابی دیگر درهمین موضوع موسوم به **قصص‌العلماء** خالی ازاهمیت نیست که مؤلف آن محمدبن سلیمان تنکابنی است و ترجمه ۱۵۳ تن از علمای شیعه درآن آمده .

۳ - کتب دینی وحکمی

جامع‌عباسی - کتابی است دراحکام فقه تالیف شیخ محمدبن حسین عاملی ملقب به بهاءالدین مشهور بشیخ بهائی که از علمای بنام دوره صفوی و از محترمین ومقربین‌مجلس شاه عباس بوده . مسقط‌الرأس‌او جبل عامل بود ودر ۹۵۳ دربعلبك بدنیا آمد پدرش عزالدین حسین در ۹٦٦ بایران مهاجرت‌کرد پس‌شیخ بهائی در حدود ۱۳ سالگی بایران آمده است . عمرش در ایران گذشت و تحصیلات نمود و بزبان فارسی وعربی تصانیف بوجود آورد که مجموع آنها بـه ۸۸ کتاب و رساله میرسد از آن جمله است مثنوی های ، **نان‌وحلوا** و**شیروشکر** . نیز **خلاصة‌الحاب** و **تشریح‌الافلاك** و **کتاب‌اربعین** همچنین‌کتابی مرکب ازنوادر حکایات وعلوم واخبار وامثله و اشعار عربی وفارسی جمع و تألیف‌کرده و اسم آنرا **کشکول** نهاده اشعار فارسی وعربی هم سروده .

وفات شیخ بهائی بسال ۱۰۳۱ در اصفهان اتفاق افتاد و جنازه او را بمشهد انتقال دادند وبنابوصیت خوددرپائین پا درجائی که‌هنگام توقف درمشهددرس‌میگفت بخاك سپردند .

کتب‌دیگر - درمسائل دینی کتابهای متعدددیگر بفارسی درزمان صفویان‌تالیف یافت وتنها محمدباقرمجلسی چندین تالیف نمود که ازآنجمله است:

کتاب **عین‌الحیات** و **مشکوة الانوار** و **حلیة‌المتقین** و **معراج المؤمنین** و **حق‌الیقین** و **حیات القلوب** و **جلاء العیون** وامثال آنهاکه‌الحق جمله بفارسی‌روانی تألیف یافته . از تألیفات دیگر دینی کتابیست بنام **تنبیه‌الغافلین** که در واقع ترجمه از نهج‌البلاغه حضرت علی (ع) است ومترجم آن فتح‌الله کاشانی نام دارد همچنین **محاسن‌الادب** تألیف نصیرالدین استرابادی است در اخلاق ایضاً **زبدة التصانیف** حیدر خوانساری و **شجرة‌الهیه** حیدر رفیع‌الدین .

دیگر**لوامع ربانی** و **متصل صفا** تألیف‌سیداحمدبن‌زین العابدین‌اصفهانی‌است در انتقاد عقاید نصاری و**حجة‌الهند** ابن عمرمحرابی است در نقد عقاید هندی .

ازکتابهای‌مهم‌اخلاقی ودینی‌بفارسی دردوره صفویان و قاجاریان**ابواب‌الجنان** تألیف رفیع‌الدین محمد واعظ قزوینی متوفی در ۱۱۰۵ و **معراج‌السعاده** تألیف احمدبن مهدی نراقی‌است که آنرابامرفتحعلیشاه‌ازکتاب عربی موسوم به‌جامع‌السعاده پدرش ترجمه نمود . نراقی ذوق شعرو ادب هم داشته .

گوهرمراد - کتابی است در مسائل حکمت وکلام تألیف عبدالرزاق بن‌علی بن حسین لاهیجی که ذکرش باز بیاید تألیف این کتاب حکمی فارسی در زمان شاه عباس بعمل آمده .

اسرارالحکم - کتابیست درحکمت الهی تألیف حاج ملا هادی سبزواری که نظرش بیشتر باثبات توحید و اصول عقاید دینی معطوف بوده و ظاهراً تصنیف این کتاب برحسب تمایل ناصرالدین شاه بعمل‌آمد .

٤ - کتب لغت

در ادوارگذشته فرهنگهائی وجود داشته وچندی ازآن در این‌کتاب مذکور گشته است ولی توانگفت دراین دوره اخیر بخصوص عصر صفوی فرهنگ فارسی متعدد بوجود آمدکه ازمعروفهای آنها نام برده میشود :

فرهنك جهانگیری - مؤلف آن جمال‌الدین حسین انجو که منتسب بدربار اکبرشاه وپسر خلفش جهانگیر بوده و از هر دوحکمران حمایت وصله دیده ولغت خود را بحکم اکبر شاه شروع نمود وبسال هزار و هفده هجری تألیف آن را انجام داده وآنرا بنام جهانگیرشاه نموده و فرهنك جهانگیری نام داده است . از مزایای این فرهنك آنکه برای هرلغتی شعری بر سبیل مثال از شعرا آورده .

مجمع الفرس - مجمع الفرس نیز از لغت های مشهور فارسی است مصنف محمد قاسم کاشانی معروف به سروری است که آن را در زمان سلطنت شاه عباس اول بتاریخ هزار و هشت بنام همان سلطان تألیف نموده .

برهان قاطع - این کتاب بر خلاف دو فرهنگ مذکور فوق گذشته از لغات فارسی عده‌ای از لغات عربی و یونانی و دیگر لغات اجنبی مستعمل در فارسی نیز دارد و مصنف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان در تألیف آن از فرهنگ های سروری و جهانگیری نیز استفاده کرده و آنرا در هزار وشصت و دو بنام عبدالله قطب شاه از سلاطین هند نموده . صحت و دقت در این کتاب کمتر بکار رفته و اصل وفصل بعض لغات معلوم نیست با اینهمه مفصل و مفید است .

فرهنك رشیدی - فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید است که در هند تولد یافته وبدربار او رنگ زیب انتساب داشت اغتش چون بدقت واعتنا ومقابله فرهنگهای سروری وجهانگیری نوشته شده ازبعض جهات بر آن دوفرهنگ ترجیح دارد تاریخ تألیف سال ۱۰۶٤ بوده .

غیاث اللغات - غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین از فارسی شناسان هند است و آن جامع لغات مهم فارسی و عربی و ترکی است که در قرائت اشعار و آثار فارسی تصادف میشود تألیف این لغت در سال هزار و دویست و چهل و دو بعمل آمده .

انجمن آرا - فرهنگ انجمن آرای ناصری تازه‌ترین لغت مشهور فارسی است و آخرین تألیف معروف رضاقلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاست که ذکرش گذشت این فرهنگ منحصر بلغات فارسی است واغلب در توضیح لغات امثله ازاشعارفارسی ذکر شده و مقدمه‌ای درتاریخ و ساختمان زبان و لاحقه‌ای در بعضی امثال و ضروب فارسی دارد استناد مؤلف عمده بفرهنك جهانگیری بوده .

حکما و دانشمندان این دوره که غالباً بعربی نوشته‌اند

عصر صفوی و قاجار از وجود علماء و دانشمندان خالی نبوده و گذشته از فقهای بزرك علمای نامی نیز ظهور کرده و مبنای فلسفه اسلامی را بدرجات رفیع رساند . و تحقیقاتی ژرف و مطالعاتی عمیق نموده و تصانیف سودمند ازخود بیادگار گذاشته اند .

می‌توان گفت بزرگترین حکیم این عصر **صدرالدین شیرازی** بوده که درمتانت فکرواصابت نظرو تحقیق وابتکارتالی ارسطو وابوعلی سینا بوده و در مطالب دقیق حکمت ذوق وقریحه خاصی داشته است .

از فقها و محدثین معروف عصر صفوی و قاجار **احمدبن محمد** مشهور بلقب مقدس اردبیلی معاصر شاه عباس کبیر و **ملامحمدباقر مجلسی** فرزند ملا محمد تقی مجلسی است .

مجلسی - بطوریکه اشارت رفت کتب ورسالات زیادی راجع به‌عقایدواخبار شیعه بزبان فارسی منتشر ساخته ولی بزرگترین تالیف او در این موضوع کتاب **بحارالانوار** است که بعربی ودر۲٤ جلداست .

اینك ازحکمای مشهوراین دوره بترتیب ذیل ذکری میرود :

میرداماد - میرمحمدباقربن محمد استرابادی ازمشاهیر فلاسفه ودانشمندان معروف عصرصفوی است . لقب داماد ازپدرش مانده که وی‌داماد محقق‌ثانی بود .

منشأش استراباد و محل تحصیلش مشهد و اقامتگاهش اصفهان بود در نزد معاصرین خود بسی محترم ومجالس درس اودرنظر اهل علم بسیار مغتنم و از جمله مستمعین بیانات او صدرالدین شیرازی بود که بعد در حکمت اشتهار بزرگی پیدا کرد . میرداماد تالیفات متعدد فلسفی و دینی دارد که جمله بزبان عربی است و از آنجمله کتاب **صراط‌المستقیم** و **قبسات** درمسائل حکمت است و **کشف‌الحقایق** که حکمی ودینی‌است . میرداماد به تخلص اشراق اشعار فارسی گفته ویك‌مثنوی‌سروده باسم **مشرق‌الانوار** .

ملاصدرا - صدرالدین محمد اصلش ازشیراز بود و پدرش ابراهیم نام‌داشت قسمتی از تحصیلات فلسفی خود را نزد میر داماد بجای آورد . او را می توان معروفترین فیلسوف دوره اخیر ایران شمرد افکار فلسفی دقیق داشته و در آنرشته دارای مقام ومشربی بوده فکرمشائی را باذوق‌اشراقی نیك تالیف فرموده . تالیفاتش درحکمت مرجع و ماخذ اهل‌علم میباشدونخبه‌آنها **اسفاروشواهدربوبیه ومشاعر** وکتاب **المبدا والمعاد** است نیز رسائل متعدد دیگر در مسائل مختلف علمی ازو باقیست هم قسمتی از کتاب **اصول کافی** شیخ کلینی را شرح و چند سوره از قرآن

کریم را تفسیر کرده . شیخ صدرالدین درباز گشت ازسفرمکه بسال هزار وپنجاه در بصره وفات یافت .

ملامحسن فیض - محمدبن مرتضی معروف بهملامحسن فیض کاشانی از فقها وحکمای معروف عصرصفوی وازشاگردان ملاصدرا بود وتحصیلات خود را درشیراز تکمیل نمود ازتألیفات زیادی که باونسبت داده اند **اصول المعارف و کلمات مکنونه** میباشد ودرحکمت ودرتفسیر **وصافی وافی** درحدیث ملامحسن نیز اشعار فارسی سروده و گویا دیوانش شش وهفت‌هزاربیت دارد .

لاهیجی - نیزاز معروفین علما وحکمای عصرصفوی و ازشاگردان ملاصدرا است . گذشته ازتالیفات مهم کلامی وفلسفی بفارسی مانند **گوهر مراد** بعربی نیز تألیفات مهم نموده وازآنجمله **شوارق الالهام** در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی. است نیزازپیشروان حکمای عصرصفری **ابوالقاسم میرفندرسکی** است که منسوب به فندرسك ازاعمال استراباد است درریاضی وحکمت استاد بود وتالیفاتی سودمند در حکمت فرمود درشعرفارسی هم دست داشت وقصیده‌ای شیوای حکمی بامطلع:

چرخ بااین اختران نغزوخوش‌زیباستی صورتی درزیردارد هرچه دربالاستی

بطور متقدمین ساخته .

حاج ملاهادی - مولانا حاج ملا هادی سبزواری پسرحاج محمد سبزواری است . پدرش از علما بود و خودش نیز نخست در مشهد سپس در اصفهان علوم حکمت وفقه واصول و کلام تحصیل نمود وبجرگه دانشمندان درجه اول دوره‌قاجار در آمد . معروفترین تالیف اومنظومه ایست بتازی درمنطق و حکمت با شرحش در دو قسمت که اولی اللئالی المنتظمه و دومی غررالفرائد نام دارد وهردو در یکجا بنام شرح منظومه مشهوراست .

شیخ بفارسی نیز **اسرارالحکم** نوشته که درحکمت الهی است ومذکورافتاد همچنین بتخلص «اسرار» غزلیات حکمی و مایل بتصوف سروده . وفات شیخ بسال هزارودویست وهشتادونه اتفاق افتاد .

مأخذها - تاریخ گیتی گشا باتصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۱۷- دستورالوزراء باتصحیح آقای نفیسی طهران ۱۳۱۷-شرح‌حال شیخ بهائی بقلم‌آقای نفیسی‌طهران ۱۳۱۶ مجمل‌التواریخ بسعی‌واهتمام آقای‌مدرس‌رضوی‌طهران ۱۳۲۰- تذکره‌های‌فارسی-خلاصه مفیددوره‌صفوی درتاریخ ادبی‌ایران تألیف‌براون ج۴-تحفه‌سامی تألیف سام میرزا پسر

شاه اسماعیل طبع‌مجله ارمغان ۱۳۱٤ -کتاب‌مفید تاریخ زبان و ادبیات ایران در دربار مغول در سه جلد (انگلیسی) تألیف محمد عبدالغنی‌الله آبادی هند ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ راجع بشعرای هندوستان ونفوذ ایران درآنجا - ایضاً کتاب شعرالعجم شبلی نعمان - مقدمه آقای کمالی بسر منتخبات اشعار صائب چاپ طهران - اشعار برگزیده صائب بامقدمه مبسوط با اهتمام آقای زین‌العابدین مؤتمن طهران ۱۳۲۰- مقدمه دیوان هاتف از نشریات مجله ارمغان طهران - مقالات آقای محیط در«ارمغان» سال ۱۳راجع بشهادت تبریزی - مقدمه دکتر رضازاده‌شفق به لیلی و مجنون مکتبی چاپ طهران با هتمام آقای کوهی - مقدمه آقای بهار به‌کلمات غرام مکتبی چاپ تهران باهتمام آقای کوهی - مقاله آقای نفیسی راجع به محمود خان ملك الشعرا شماره ۱۱ سال اول مجله مهر - در شرح حال شعرای دوره قاجار مخصوصاً مجمع الفصحا و براون ج ٤ دیوان خود شعرا - دیوان مشتاق باهتمام آقای حسین مکی با مقدمه طهران - دیوان فروغی بسطامی از طرف آقای علی غفاری طهران ۱۳۲۰ - دیوان قاآنی چاپ طهران- دیوان مجمر چاپ طهران - خلاصهٔ از دیوان جامی توسط آقای پژمان - دیوان جامی چاپ هند-مثنویات جامی نسخه خطی در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران - دیوان مجمر چاپ طهران - دیوان قاآنی چاپ طهران - مقدمه آقای عبدالوهاب فراهانی بدیوان قائم مقام چاپ-طهران از نشریات مجله ارمغان - « قائم مقام » تألیف آقای باقر قائمقامی چاپ طهران - راجع بعلماء وحکماء و محدثین : نامه دانشوران - روضات الجنات (بعربی) تألیف محمد باقر خوانساری - قصص العلماء تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی - مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری - برای شرح حال دانشمندان و سخنگویان از بعض کتابهای تاریخ عمومی وخصوصی هم مانند راحة‌الصدور و تاریخ گزیده و حبیب السیر و تاریخ فرشته وروضة‌الصفا و ناسخ التواریخ استفاده توان کرد .

ملاحظات راجع به ادبیات در دوره مشروطیت

ظهور مشروطیت که فرمان آن در سال ۱۳۲٤ هجری قمری صادر شد نتیجه یك سلسله مقدمات سیاسی و علمی و ادبی بود که شرح و بسط آنرا کتابی جداگانه باید . اجمالا توان گفت که در ایندوره ادبیات ایران گذشته از دوام در موضوعات وطرزهای قدیم تازگی هائی نیز پیدا کرد و ممکن است آنها را بطریق ذیل تلخیص نمود :

۱ - زبانهای بیگانه خاصه زبان فرانسوی در ایران که از اوایل دوره قاجار شروع بانتشار نموده بود رواج یافت وراه آمد و شد بین ایران و فرنگستان بیشتر از سابق بازشد وتصانیف ادبی آنسرزمین از نظم و نثر و داستان و رمان در این دیار معروف گردید در تأثیر این اختلاط نه تنها عده ای از کتب فرنگی بفارسی ترجمه ومقداری لغات فرنگی داخل زبان فارسی شدبلکه برخی نویسندگان‌جدید

در معانی و الفاظ تا حدی سبك و روش و طرز فکر مغرب زمین را اقتباس کرده و گاهی در این خط دورتر رفته از شیوه زبان فارسی خارج شدند .

۲ - از موضوعات تازه ای که داخل ادبیات گردید افکار آزادی خواهانه و عقاید اجتماعی وسیاسی وفکر تساوی حقوق سیاسی ومسئله آزادی افکاروحریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه است که الحق در نظم ونثر جلوه خاصی نموده و شعرای توانای خوش قریحه و نویسندگان قابلی ظهورکرده و با بهترین الفاظ به تعبیر این سنخ افکار پرداختند حتی اینگونه افکار باطف قریحه شاعرانی مانند **عارف قزوینی** بشکل تصنیف ملی در میان عامه انتشار پیدا کرد . از شاعران این دوره‌میتوان برای‌نمونه ازمیان گذشتگان **ادیب‌الممالك فراهانی** و **ادیب پیشاوری** را نام برد و از عالم بانوان **پروین اعتصامی** را ذکر کرد و از زندگان آقای **محمد تقی بهار** (ملك‌الشعرا) را نامید که در طرز قصیده و تتبعات تاریخی و ادبی استاد است .

در واقع شاعران وگویندگان ونویسندگان سخنور ادب پرور زیادی در عصر ما ظهورکرده اندکه الحق نظم و نثر فارسی را زنده نگهداشته و آنرا گویا تر و شیواتر نموده و معانی تازه در آن دمیده و خود را اخلاف صدق بزرگان قدیم‌نشان داده اند، وکتابهائی در شرح احوال و اشعار و آثار آنان بقلم مؤلفانی مانندآقایان اسحق هندی و اسدالله ایزدگشسب و براون انگلیسی و پژمان و جهانبانی و دینشاه «ایرانی» ورشید یاسمی‌وحسین مکی وسعادت‌نوری ودیگران بوجود آمده ومیتواند مورد استفاده جوانان دانش آموز قرارگیرد .

۳ - نظم و نثر فارسی از مقام شامخ ادبی قدیم‌که معمولا از حیات مردم دور و از ذوق و احتیاجات عامه مهجور بود کمی بپائین آمده و بذهن و زندگانی توده نزدیك شده و بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازگی پیدا کرده و بمطالب اجتماعی گرویده است و نویسندگان در ادای اینموضوعات بیشتر از زینت الفاظ و استعمال جمله های دور ودراز متوجه بادای مطلب وبیان مقصود شده‌اند .

٤ - احداث مدارس‌جدید وروزنامه ها ومجلات به‌توسیع وتعمیم‌معارف‌خدمت بزرگی کرده و ادبیات نسبت بعامه بیشتر مأنوس و در دسترس واقع گشته و توجه به علم و ادب زیادت گرفته

٥ - تمایل در مردم وطبقه دانشمندان ومؤلفات نسبت به تألیفات علمی‌وادبی متقدمان ایران پدید آمده نیز ازطرف وزارت فرهنگ توجهی نسبت بتألیف کتابهای درسی وترجمه تألیفات علمی مغرب زمین پیدا شده وبخصوص تصحیح و طبع مؤلفات گذشتگان ایرانی درنظم و نثر مورد نظر خاص واقع گشته و مقدار مهمی از نوا در آثار و تصانیف گذشته باهتمام دانشمندان بطرز صحیح جدیدی بحلیه طبع درآمده و احیا گردیده است .

٦ - درج مطالب علمی وتاریخی بطرزحقیقی وانتقادی ورجوع باصول واسناد از روی نظام فکری و تتبع کامل ترقی شایانی کرده و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که در قدیم نسبت بزمان آنان معمول بود احیا گردیده و در این امر ازروش انتقادی دانشمندان مغرب‌زمین نیزاستفاده کامل شده است ودرحقیقت تألیفات و تحقیقات خاور شناسان مغرب زمین ازین‌حیث درنهضت جدید ادبی ایران تأثیرخاص داشته و در میل و رغبت ایرانیان نسبت باحیای آثار گذشتگان نیز در سابقه و راه و رسم پژوهش مطالب علمی عاملی مهم بوده است و توان گفت در میان دانشمندان ایران پیشرو عمده در این فن آقای **محمدقزوینی** بوده است .

۷ - نهضتی برضد عبارت پردازیهای بی لزوم و مبالغه ها و مضامین و تشبیهات غیر طبیعی و پیچیده قسمتی از ادبیات قدیم شروع کرده و در این مورد برخی ترك اغلب مضامین وتشبیهات و اسلوب ومعانی قدیم را میخواهند وموضوع های تازه پیدا میکنند و اوزان و اشکال نو بکار میبرند و در نثر مخالف جمله‌بندی تازی منش و استعمال کلمات زیاد عربی هستند و باحیاء شیوه ایرانی واستعمال لغات فارسی اهتمام دارند حتی بعضی دورتر رفته باستعمال جمله‌های فارسی خالص میکوشند .

درضمن توان‌گفت این‌دوره از یك لحاظ یعنی بیشتر ازلحاظ موضوع وهدف و طرز تعبیرات ادبی دورهٔ تحول وانقلاب است . موازین قدیم تا حدی متزلزل شده، اصول جدید هم سر و صورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطور کلی یك‌سیر تکاملی مینماید درهرصورت برخی گویندگان جدیدآثار زیبای دلربائی که نویدسبك‌عالیتری را میدهد بوجود آورده‌اند .

اجمالی درسبك

زبان فارسی یکی از السنه مهم عالم و از شاخه های قدیم زبان اصلی هند و اروپائی و دارای ادبیاتیست که تاریخ آن دست کم بدو هزار و پانصد سال میرسد .

بحکم اخبار قدیم یونانی وصحف یهود وروایات کتب اوستائی وتواریخ عربی ایران در عصر مادها وهخامنشی ها دارای کتب و ادبیات و قوانین و احکام اخلاقی بوده گرچه جز کتیبه های هخامنشی از آن عصر بما نرسیده .

زبان ایران قدیم دولغت معروف داشته یکی اوستائی که اوستا بدان نوشته شده است دیگر پارسی باستان که زبان رسمی دوره هخامنشی بوده وسنگنبشته هابدان زبانست . جمله های پارسی باستان و اوستا بطورکلی ساده ومفید معنی وبی تکلف است تنها در اوستا چنانکه رسم کتب دینی است مکررات زیاد آمده . از ادبیات اوستائی یا ادبیات مزدیسنا جز اوستا آثار دیگرهم در دست است ونمونه های کمی از نظم ونثر ازآنچه در طی قرون ازبین رفته است باقیست .

پارسی باستان بمرور زمان به تحولاتی برخورد واز حیث قواعد وتلفظ ساده تر گردید واین زبانست که درعصر اشکانیان و ساسانیان معمول گشت و پهلوی نامیده شد وآن دارای کتب و ادبیات و اشعار بوده وگذشته از کتیبه ها ساسانی بالغ بر صدکتاب پهلوی از اواخر ساسانی و اوایل اسلام تا بامروز رسیده است .

اشعار قدیم ایران جمله بروزن هجائی بوده و از اخبار چنین مستفاد میگردد که سرود خوانان در ایام جشن رسمی منظومه ها بدربار شاهان میخوانده‌اند یعنی کلام منظوم شیوع ورواج داشته است .

زبان پهلوی بزبان فارسی امروز نزدیکست تنها از حیث ترکیب کلمات و قواعد واصوات به تغییرات بر خورده از آنجمله الفباء و عده زیادی از لغات و شیوه عربی را اقتباس کرده است .

از کتابهای معدودی کـه باقیمانده پیداست کـه نظم و نثر پهلوی بطورکلی ساده و روان بوده و جمله ها موافق مقصود ادا میشده و تعقید وطول و تفصیل و استعاره ومجاز نداشته یاکم داشته .

بعد از دویست سال استیلای عرب در اوایل قرن سوم نهضت ادبی توأم با نهضت سیاسی در ایران شروع نمود و شعرای نامی فارسی زبان اشعاری که اغلب بـوزن

عروض است سرودند وبتألیفاتی به نثرفارسی پرداختند . در مدت استیلای عرب نیز زبان فارسی ازبین نرفته بود حتی اشعاری بوزن هجائی درنقاطی ازایران سروده میشد چنانکه اخباری و آثاری از آنها درکتب تواریخ اسلامی توان یافت .

زبان نظم ونثر بعدازاسلام دردوره سامانیان وسعت یافت ودرعصر غـزنویان و سلجوقیان باوج ترقی خود رسید وصدهاشاعر ونویسنده و دانشمند بزرگـ و نامی ظهور کردند .

گرچه دراین دوره لغات واسلوب عرب در ادبیات فارسی بشدت موثر واقع گردید ولی زبان را از حال طبیعی خارج نکرد و نظم و نثر این عصر متصف است بسادگی وروانی یعنی عبارت پردازی وتکرار مکررات وجمله های تودرتو ومضامین نامأنوس درتالیفات آن زمان کمتردیده میشود .

موضوعهای ادبی عبارت بود ازقصاید که عمده درمدح شاهان وبزرگان وبیان حال و وعظ وعبرتست ومعمولا مشحون به تشبیب وتغزل بود . همچنین قطعات علمی واخلاقی وپند ونصیحت وحماسه وداستان ومطالب دینی وتاریخـی سروده میشده و ازقرن پنجم باینطرف مطالب حکمی وعلمی وعرفانی نیزبر آن افزوده گشت دراقسام شعر گذشته ازقصاید وقطعات غزلیات ورباعیات ومثنوی ومسمط نیزساختـند . اشعار شعرای این دوره از رودکی و عنصری و فرخی ومنوچهری و دقیـقی وفردوسی و ناصرخسرو وقطران وسنائی وانوری ومعزی وخیام وخاقانی وادیب‌صابرونظامی بدین طرزها بوده ومعانی فوق را بخوبی میرساننند .

درنثرنیز تألیفات ابتدای این‌عصرمانند ترجمه تاریخ طبری و التفهیم ابوریحان بیرونی و دانشنامه ابوعلی سینا وزین‌الاخبار گردیزی وتاریخ بیهقی وقابوسنامه‌وچهار مقاله وکلیله ودمنه بطورکلی متانت وسادگی وصراحت وآزادی از حشو وزواید و مکررات وکنایات را نشان میدهد .

ازاواخرعصر سلجوقی باینطرف سبك سخن فارسی تغییر پذیرفت و استعمـال الفاظ مغلق ولغات غامض عربی وکلمات وترکیبهای سخت وادخال اصطلاحات علمی ومذهبی درنظم ونثرکم‌کم معمول‌شد حتی آثارآن درنظم شعرای معروف قرن‌ششم مانندانوری وخاقانی پیدا گشت .

بعض شعرای این دوره و ادوار تالی گوئی شعر را برای مغـلق گوئی و فضل

فروشی وقافیه پردازی ونکته‌سازی وگنجانیدن دقایق علوم ولغز و مبهوت ساختن نظم میکرده اند.

درنثرعبارت مرکب ومسلسل و جمله های درازپیدا آمد و افراط در استعمال مترادفات بیجا وجمله های عربی وسجع وجناس شروع کردکه میتوان مرزبان نامه سعد وروابنی وراحة‌الصدور راوندی ومقامات حمیدی و ترجمه تاریخ یمینی و امثال آنرا بروجه مثال نشان داد. اقسام شعر ازقصاید وغزلیات وقطعات ومثنوی ورباعیات وترجیع بند درکار بود وموضوعات عبارت بود ازمدح ووصف وبیان و حال ودرج احساسات ومراثی وپند ومطالب دینی ومسائل عرفانی وعلمی و نشان دادن قواعد و محسنات‌عروضی .

درعصرمغول وتیموری قتل عام و تخریب ویغما آثار علم وادب را از نواحی شمالی ایران مخصوصاً خراسان ازبین برد وکتاب‌خانه ها ویران وعرصه تاراج گردید وشعرا ودانشمندان مقتول ویا فراری گشتند پس مدتی در ادبیات وقفه رویداد و بر خلاف گویندگان قرن ششم که بسیاربودند عده شعراء دراین عصرکم بود. با اینهمه بعد از آنکه مغول وتیموریان به تمدن ایران گرویدند وازقتل وهدم دست‌برداشتند گویندگان‌ونویسندگان متعدد ظهور کردند ومخصوصاًدرفن تاریخ تألیفات مهم‌نمودند. وعلم نجوم ونقاشی وحسن خط بخصوص درزمان تیموریان ترقی کرد.

در عصرمغول و تیموری انحطاط سبك فارسی خاصه در نثر بیشتر روی داد و تصنع وتکلف زیادتر گردید و جمله های بلند و بالا وترکیب های مغلق و استعاره های بارد وسجع های بیجا ومتکلف که‌بتقلید عربی معمول شده بودبا افراط استعمال گشت ادخال جمله های عربی وکثرت جمله معترضه و وفور استعاره و تشبیه و ایهام وفاصله دادن بین مبتداء وخبروترك موضوع ومبالغه درمطالب فرعی خاصه افراط و اغراق در مدح ازخواص سبك این دوره است که مخصوصاً از تألیفاتی مانند تاریخ وصاف وتاریخ معجم تا برسد بتاریخ نادری ودره نادرمحسوس است ولی بایددانست که درعین حال چنانکه طبیعی‌است سبك ساده سابق هم تاحدی درنظم ونثرمعدودی ازاستادان باقی بود واشعار ومنشات نیك و روشن مانند نظم و نثرسعدی وحافظ یا انشای تاریخ جهانگشا و طبقات ناصری توام با اسلوب مبهم و متصنع زبان مداومت داشت یا بوجود میآمد.

دراین عصر گذشته ازسبکهائی که بهمان ترتیب سابق بود غزل اهمیت پیداکرد و قصیده مقام اولی خود را باخت و استادانی مانند سعدی و حافظ این فن را باوج کمال رسانیدند. قصاید مدحیه نیز کارش بافراط رسید و شاعر ممدوح یا معشوق را بیشتر از اندازه ستود و درتملق‌گوئی وتحقیرنفس مبالغه‌کرد. شعر عرفانی هم ترقی نمود و نمونه های‌کامل پیداکرد وبهترین گویندگان این فن مانند جلال‌الدین وحافظ و جامی در این دوره ظهور کردند.

سبك غیر طبیعی دوره مغول در زمان صفویه بنهایت انحطاط رسید استعمال ترکیبات غریب و کلمات نامأنوس و جناس های تو در تو و نکته گوئی های مزعج و نازك کاری و مضمون آفرینی و معانی پیچیده باریك بیشتر رایج گشت مخصوصاً شعرای مقیم هند در این طرز افراط کردند و در نتیجه سبك متکلف مضمون پرست مصنوعی بمیان آمد که آن را برخی سبك هندی مینامند ولی سبك هندی در مقابل این افراط هنر نمائی هم‌کرد و اگر مضامین پیچیده مصنوعی مبالغه دار مانند بیتی‌که در ذیل میآید ایجاد نمود مضامین لطیف دلنوازی هم نظیر مثالهائی‌که در ذکرصائب و معاصرینش درین‌کتاب آورده شد بوجود آورد. مثلا در این بیت‌که نمونه‌ایست از سبك مذکور:

شمع را برسر نمیدانم هوای روی‌کیست   بوی گل میآید از دود پر پروانه ام

محبوب بقدری گل اندام است‌که تنها هوای او درسر شمع آنرا بطوری معطر میکندکه از دود پر پروانه‌ای‌که در آتش آن شمع سوخته بوی‌گل میآید انصافاً در این بیت با وجود اینکه مضمون لطیفست در نازك کاری و باریك اندیشی اغراق و مبالغه بیش از حد بکار رفته. با اینحال چنانکه اشارت رفت لطافت و هنر نمائی شاعران نامی این سبك را نباید از نظر دور داشت زیرا مضمون خوب و دقیق بسیار مشکل است وتوان گفت در ادبیات جهان مایهٔ امتیاز خاص ادبیات ایرانست وهیچ قومی بدین پایه نکته پردازی و لطیفه سازی نتوانسته. پس نباید فراموش نمودکه در برابر بیت فوق و نظایر آن ابیاتی نظیر آنکه از صائب و دیگران نقل شده و امثال این چند بیت زیرین هم پیدا میشود که نماینده لطف ضمیر گویندگان متأخر و معاصر ایرانست:

نمیخواهم که گردد ناخن من بند درجائی   مگر گاهی که خاریرا بر آرم از کف پائی

بهوش باش دلی را بسهو نخراشی   بناخنی که توانی گره گشائی کرد

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی   هرشکستی که بهر کس برسد ازخویشست

شمع این حوصله را برهمه کس روشن کرد   که توان تا بسحر گریه بی شیون کرد

گرید و سوزد و افروزد و خاموش شود   هر که چون شمع بخندد بشب تار کسی

گل سر سبد عمر چشم بیدارست   بر غم دیدهٔ گلچین روزگار مخسب

بوی گل خود بچمن راهنما شد ورنه   مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست

از دوری تو جانا دانی چه ماند در دل   از کاروان چه ماند جز آتشی بمنزل

در بیخبری از تو صد مرحله من پیشم   تو بیخبری از من من بیخبر از خویشم

من عاشقم دلیل من این قلب چاك چاك   در دست من جز این سند پاره پاره نیست.

بطوریکه از ابیات فوق هم بدست میآید قطعات و مفردات پندآمیز و تمثیلی مخصوصاً در اشعار شعرائی مانند صائب و فیضی زیاد استعمال شده چنانکه نمونه‌ای چند مذکور افتاد . در نثر گذشته از کتب تاریخی تألیفات دینی مربوط به آئین شیعه در زمان صفویه کثرت پیدا کرد بطور کلی توان گفت درعصر صفویان علوم و حکمت وعرفان از نظم ونثر ایران تاحدی مفارقت کرد وجای آنرا مراثی و مسائل مذهبی و فقه ومناقب ائمه وذکر عقاید شیعه گرفت .

از اوایل زندیان باینطرف یك نهضت ادبی روی داد و گویندگان مانند هاتف و مشتاق و نشاط و صبا وسروش و قاآنی ظهور نموده طرز قدما را از نو گرفتند و بدینواسطه سبك مغول و صفوی بتدریج از بین رفت وسبك و شیوه ساده تر و فصیح تری بمیان آمد نثر فارسی هم بدست امثال نشاط و قائم مقام و سپهر وهدایت رو به نثر قدیم سیر کرد وحشو و زواید و مترادفات وجمله پیچاپیچ متروك گردید .

در ادوار سابق بر مغول مرکز عمده سبك و نهضت ادبی ایران خراسان و تا حدی آذربایجان بود . بعد فارس اهمیت پیدا کرد و در دوره بعد از صفوی عراق منشأ سبك جدید گردید .

در اینعصر اخیر قصیده و غزل هر دو همدوش ترقی کرد و یکی را بر دیگری بر تری حاصل نشد گو اینکه چون سبك متقدمین رامیزان گرفته بودند بالطبع قصیدهٔ بیشتر مورد توجه بود تا غزل .

هم در ایندوره فن تاریخ و تراجم احوال ترقی اخاصی نمود و تواریخ عمومی مانند روضة الصفا و ناسخ التواریخ وتذکره ها مانند آتشکده ومجمع الفصحا تدوین گردید همچنین کتب متعدد مذهبی درلغت فارسی تألیف یافت .

آغاز دوره مشروطیت و انقلابات سیاسی تغیری اساسی در ادبیات داد یعنی اشعار ومقالات و تألیفات زیاد متوجه به مطالب ومسائل اجتماعی شد و این هدف عملی وروشن بالطبع لفظ را نیز روشن ساخت و عبارت پردازیهای منشیانه وصنایع لفظی جای خود را به عبارتها وجمله های فصیح وساده ومتوجه بمقصود داد .

باید دانست که در تمام مدت سیر ادبیات ایران زبان علمی و دینی بطور کلی زبان عربی بود و از بدو اسلام تازمان حاضر دانشمندان ایرانی از بوعلی سینا و ابو ریحان وفخر رازی وخواجه نصیر طوسی تا ملا صدرا و حاج ملا هادی تألیفات مهم خود را در حکمت واقسام علوم مانند نجوم و طب و ریاضی و طبیعی و امثال اینموضاعات بزبان عربی نوشته و بفارسی کمتر توجه نمودند و نظر آنان تنها معطوف بمعانی و متوجه شرح و بسط حقایق علمی بود و این توجه ناچار در نظم ونثر حتی در مراسلات عادی ومکالمات خواص موثر واقع شد و بساکه برخی اصطلاحات و تعبیرات بیلزوم عربی که احتراز از آنها ممکن بود متداول گشت و زبان فارسی را تاحدی از موزونی بدر آورد از طرفی دیگر اصلاحاتی جدید که نیز از عربی گرفته شده بود از راه مصر و ترکیه وارد زبان ما شد و کلماتی مانند بلدیه و عدلیه ونظمیه و ارکان حزب وتغییراتی مانند عرض اندام و نقطه نظر و نظایر آن که برخی غلط هم بود بظهور رسید و آهنك زبان فارسی را بیشتر مختل نمود از سوی دیگرهم شیوع علوم و فنون عصر پیدا شدن اصطلاحات نوین را ایجاب نموده ومترجمان و معلمان را بفکر انداخت پس در نتیجه اینگونه پیش آمد ها از حدود پانزده سال پیش نهضتی در میان نویسندگان بمقصود پیرایش زبان فارسی ازکلمات بیلزوم و زیادی و نا بهنجار خارجی و آرایش آن بالغات فصیح و صحیح فارسی پیدا گردید و این نهضت منجر به تأسیس فرهنگستان ایران شد که

چند سالست منعقد است و دفتری بنام واژه های نو ترتیب و انتشار داده است .

افسوس تا این اواخر موضوع سبك مورد نظر دانشمندان ایران واقع نشده بود و تحقیقاتی تازگی آغاز شده اینك مأخذ های محدود ومختصر که درنظر است وازآنها استفاده شده بترتیب تاریخ ذکر میشود :

ملاحظاتی در مقدمه مجمع الفصحاء تألیف مرحوم هدایت - شعرالعجم تألیف شبلی نعمان که اجزائی ازآن توسط آقای فخر داعی ازاردو بفارسی ترجمه و طبع شده - ملاحظات برخی خاورشناسان راجع سبك نظم ونثر فارسی بخصوص اته وبراون - سلسله مقالات آقای ملك الشعراء بهار مجلهٔ ارمغان سال ۱۳ و در مجله مهر سال ٥ - تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای همائی ج ۲ ازص۲٦۱ به بعد - مقدمه دیوان هاتف چاپ طهران بقلم آقای عباس اقبال مقدمه های سودمند گلستان و کلیله ودمنه بقلم آقای عبدالعظیم قریب چاپ جدید طهران - ملاحظات راجع به سبك شعرا در کتاب سخن وسخنوران ج۲ تألیف آقای فروزانفر - مقدمه دیوان مشتاق چاپ طهران بقلم آقای حسین مکی - مقدمه اشعار برگزیده صائب چاپ طهران بقلم آقای مؤتمن - قائم مقام تألیف آقای باقر قائمقامی بخش سوم سخن سنجی تألیف آقای دکتر لطفعلی صورتگر طهران .

اهمیت و ارزش ادبیات ایران

اگر تاریخ ادبیات ایران را از زمان هخامنشی حساب کنیم حدود دو هزار و پانصد سال است که وطن ما دارای آثار ادبی از نظم و نثر میباشد. اینك اهمیت و ارزش آنرا بطور خلاصه بروجه ذیل متذکر میشویم :

۱ - ادبیات ایرانهم از جهت عبارت و هم از لحاظ معانی دلیل باهر، بك تمدن عالی است . بزرگان و سخنگویان ایران معانی نغز لطیف فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را از قدیمترین زمان در سبك بهترین سخنان فارسی بیان کرده‌اند حتی در قصاید درازی که بقصد خوش آمد امیران و جلب نظر وزیران سروده شده و معمولا برای کسب شئونات ظاهری بوده است باز چندان سخنان ظریف ومعانی لطیف بکار رفته که جای دارد از این حیث آن سنخ شعرهم نمونه استعداد و رقت فکر و وسعت خیال ملت ایران شمرده شود .

در واقع بسیاری از قصاید فارسی با وجود معایبی که از لحاظ اخلاقی و طول کلام وعبارت بازی وقافیه سازی دارد محسنات اساسی نیز نشان میدهد که از آنجمله اینهاست :

(۱) قصیده سرایان برحسب حس بر تری جستن بهم و جلب نظر سلاطین و

کسب آفرین مردم کوشش ها کردند وبهترین کلمات وترکیبات فارسی را جستند و آنها را زنده کردند وازاینراه خدمتی شایان نسبت ببقای زبان بجای آوردند.

(۲) باوجود مذموم دانستن تملق گوئی از مضمونهای بکر و باریك وتشبیهات ماهرانه و قیاس های استادانه که در طی مدحیه آمده بهیچوجه نتوان گذشت که جمله آثارفکر تیزو هوش وقریحه لطیف ملت ایران است وهرملتی را معانی لطیف گفتن مقدورنباشد .

(۳) درقصاید فارسی پندومعانی اخلاقی سودمند عالی آمده .

(٤) مطالب تاریخی نیزازوقایع وعادات وحکایات درضمن قصایدی آمده که برای شناسائی گذشته بس مهم تواندبود .

(٥) امثال وحکم ایرانی در آنها گرد آمده ومحفوظ مانده .

(٦) تغزلات بی‌نظیری که دلیل لطف احساسات وقدرت وصف استادان ایرانست درآغازقصاید سروده شده .

(۷) تأثیرپندهائی که درضمن مدح و ستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم اخلاق خشن بادشاهانی مانند سلاطین مغول را تغییر داده بس قابل تأمل وتقدیراست .

(۸) قصایدیرا که سرتاسر دینی و اخلاقی است و ازتملق و مداهنه دورتر است یا بمطالب علمی و حکمی یا شرح حال و افکار خود شاعر پرداخته نباید فراموش نمود .

۲- ادبیات ایران اعم ازقصیده وقطعه و نثر بموجب اشعار وجمله ها وداستانهای حکمی و اخلاقی بسیار سودمند لطیفی که از قدیم بزبان فصیح دلنوازی گفته شده ناچار درزندگی عامه مؤثر واقع گردیده و در هدایت افکار تاثیر بسزا داشته است واگر بعضی سخنگویان گاهی ازراه تفنن اشعاری مخالف اخلاق وعفت سروده اند آنگونه گفته ها نسبت باشعارجدی خوب بمثابه هیچ است .

۳- ادبیات ایران قیمت تاریخی نیز دارد زیرا مجموعه ایست از اخلاق وافکار و آداب واحساسات ونصایح وپند های شماره زیادی از با هوش ترین افراد ایرانیان که ازصدها سال باینطرف محفوظ مانده و آینه وار دربرابر چشم ما که اخلاف آنها هستیم قرار گرفته است .

۴- زیادی قصیده های مدحی وستایش درفارسی نبایستی موجب اشتباه گردد وپرده بروی دیده کشد وما را ازاقسام دیگرنظم و نثرغافل نماید . شاعرانی که با استقلال نظر، مسلکی وهدفی داشته وبرای مقصودهای عالی سخنگوئی کردندمانند ناصرخسرو درعقاید مذهبی وشیخ عطار وشیخ شبستری وجلال‌الدین وحافظ وامثال آنان درمطالب عرفانی ومسعود سعد وخاقانی دربیان تأثرات روحی و سرگذشت و عمرخیام درشرح نظرفلسفی وسعدی درپند آزمائی وامثال‌این بزرگان زیادند که‌سخن ازدل‌درآمده وبی‌شائبه گفته و آثاری گرانبها بیادگارنهاده‌اند .

۵- گذشته از آثارادبی بمعنی خاص تصانیف فراوان علمی وفنی ودینی ازقدیم زمان تاعصرما بزبان فارسی بوجود آمده که هریك بجای خود از لحاظ هرعصر حائز اهمیتی بسزاست .

۶- ادبیات ایران بزرگترین سند و بهترین ضامن زبان ملی مـا فارسی است میزان سبك وشیوه هرزبان نوشته های سخنگویان بزرگ است وامروزاین تصانیف و آثار گرانبهاکه ما داریم ازطرفی نگهبانان زبان و ازطرفی هم سرمشق برای ما و آیندگان است . گذشته ازاینکه شیوه ما ، بدستیاری سخن شناسان بزرك ایران از خطرفساد مصون مانده لغات بیشماری هم ازفارسی بدینوسیله از آفت زوال محفوظ گردیده واگرشاهنامه یا قصاید وغزلیات دیگرشعرا و تألیفات زیاد منثورکه در ایـن کتاب تنها بخش کوچکی از آن ذکرشده درمیان نبود بسالغات و ترکیبات فارسی که ازمیان رفته وجزیك زبان عامیانه باقی نمانده بود .

۷- ادبیات ایران‌ارزش بزرگ‌بدیعی هم دارد یعنی بزرگان ایران معانی‌لطیف علمی واجتماعی راکه درلباس عبارات زیبا و خوش آیند اداکرده اند . همانطور که روح بدیعی وذوق وصنعت وحس جمال دوستی ایرانی در ساختمانهای استخرفـارس ومسجد شاه اصفهان‌بشکل تناسب وعظمت ودر کاشیهای‌اصفهان ومشهد واردبیل‌بطرز رنك آمیزی و گلکاری و آهنك جلوه میکند دراشعار زیبای فارسی هم همان روح بصورت سخنان دلربا وپیوند ونظم وانسجام و وزن وتناسب ظهور مینماید و اینـهمه بیگزاف شاهد توان روان ودلیل سحربیان سخنگویان ایرانست .

پایان

مأخذهای کلی

الف - صورت تذکره های معروف فارسی از چاپی و خطی

لباب‌الالباب - تذکره عمومی دردوجلد تألیف محمدعوفی ، در اوایل قرن‌هفتم هجری (چاپ لیدن ۱۳۲۱-۱۳۲۴ قمری)

۲ - **تذکرة‌الشعراء** - تذکره عمومی تألیف دولتشاه بسال ۸۹۲ هجری(چاپ لیدن ۱۳۱۸ هجری قمری) .

۳ - **مجالس النفائس** - تذکره شعرای معاصر مؤلف یعنی امیر علیشیر نوائی (۸۹۶) که اصلش بترکی بوده و در ۹۲۷ بتوسط فخری بن امیری بنام لطایفنامه بفارسی ترجمه شده .

۴ - **جواهرالعجایب یا تذکرة‌النساء** - تذکره شاعران معروف تألیف‌فخری امیری فوق .

۵ - **تحفهٔ سامی** - تذکره‌ایست حاوی ترجمه شعرا بعد از قرن نهم تاسال ۹۵۷ و آن درواقع تکمله دولتشاه‌است . مؤلف آن سام میرزا پسرشاه‌اسمعیل صفویست چاپ طهران توسط آقای وحید دستگردی

۶ - **مذکرالاحباب** - ترجمه شعرای‌زمان میرعلیشیر نوائی تاسال ۹۴۷ تألیف نثاری بخارائی .

۷ - **نفایس‌المآثر** - ترجمه شعرای ایرانی هند عصراکبرشاه واسلاف‌او تألیف میرزا علاءالدین قزوینی در (۹۷۳-۹۸۲) .

۸ - **خلاصة الاشعار و زبدة الافکار** - تذکرهٔ عمومی معروفی است تألیف تقی‌الدین کاشی در ۹۸۵ که بعداً تکمیل شده .

۹ - **هفت‌اقلیم** - تذکره شعراء با اطلاعات مفید جغرافیائی ، تألیف امین احمد رازی . انجام تألیف در ۱۰۰۴

۱۰ - **منتخب‌التواریخ** - تاریخ‌عمومی‌هندوستان ازفتح‌آن مملکت بدست‌مسلمین تا سال چهلم سلطنت اکبرشاه بالاحقه‌ای در تذکره شعراء (چاپ کلکته)

۱۱ - **آئین اکبری** - جلد سوم تاریخ اکبر شاه موسوم بـه اکبر نامه که فصلی در ترجمه شعرای هند معاصر اکبر شاه دارد ، تألیف ابوالفضل علائی در۱۰۰۶ (چاپ هند)

۱۲ - **مجالس‌المؤمنین** - شرح حال مشاهیر شیعه و شعرای معروف ایران از زمان قدیم تـا عصر صفویه ، تألیف قاضی نوراللّه شوشتری در سالهای ۱۰۱۰ - ۹۹۳ (چاپ طهران) .

۱۳ - **خزینه گنج** - شرح احوال‌شعرای قرن‌هشتم‌ونهم‌ودهم تألیف الهی‌حسینی- مؤلف میان سال‌های ۱۰۱۵ - ۱۰۱۰ در شیراز بوده .

۱٤ - **بتخانه** - تذکره عمومی است بامثله ومنتخبات که تألیف‌آنرا محمدصوفی و حسن‌بیك در قرن یازدهم شروع کردند و ده سال بعد عبداللطیف‌بن عبدالله گجراتی آنرا تکمیل نمود (نسخه منحصر بفرد در بودلین) .

۱۵ - **مجمع‌الشعراء جهانگیری** - قسمتی است ازتذکرهٔ بزرگی تألیف قاطع نامی که شرح احوال مدح‌گویان دربارجهانگیرشاه را حاوی است (نسخه منحصر بفرد در بودلین) .

۱٦ - **طبقات شاه جهانی** - شرح احوال شعرات دربار تیموریان تاشاه جهان. تألیف محمدصادق (قرن یازدهم) (نسخه منحصر بفرد در بریتیش میوزیوم) .

۱۷ - **مرآةالعالم** - که تاریخ عمومی است تا اواخر قرن‌یازدهم ولاحقه‌ای در تاریخ شعرا دارد تألیف محمد بقاء .

۱۸ - **جامع مفیدی** - کتابیست درتاریخ وشرح حال فضلا وشعرای یزد تألیف محمد مفید مستوفی یزدی (قرن یازدهم نسخه منحصر بفرد در بریتیش میوزیوم)

۱۹ - **تذکره‌نصرآبادی** - شرح حال شعرای‌زمان‌مؤلف محمدطاهر نصرآبادی که در سالهای ۱۰۹۲ - ۱۰۸۳ تألیف یافته . (چاپ طهران) .

۲۰- **مرآة جهان‌نما**- تکمله مرآة العالم(نمره۱۷) بواسطه مؤلف همان کتاب

۲۱- **مرآةالخیال** - تذکره عمومی بالاحقه‌ای‌درترجمه شاعرهای‌معروف تألیف شیرخان لودی (قرن دوازدهم ، چاپ‌کلکته)

۲۲ - **کلمات الشعراء** - ترجمه شعرای ایرانی دربار جهانگیر و شاه جهان و عالم‌گیر تألیف وتکمیل محمد افضل سرخوش (قرن یازدهم) .

۲۳ - **همیشه‌بهار**- ترجمه حال‌شعرای ایرانی درباوجهانگیر تاجلوس محمدشاه هند (۱۱۳۱) (قرن دوازدهم) .

سفینه خوشگو - تذکره عمومی در سه جلد تألیف در (اواسط قرن دوازدهم).

۲۵- **تذکره ندرت** - تذکره عمومی بترتیب قرون ، تألیف علی‌فطرت متخلص به ندرت (نسخه فرد در ایندیا افیس لندن) .

۲٦ - **ریاض‌الشعراء** - تذکره‌عمومی تألیف‌علیقلی‌خان واله داغستانی (قرن۱۲)

۲۷ - **منتخب‌الاشعار** - تذکره و منتخبات تألیف محمد علیخان مبتلای مشهدی (قرن ۱۲) .

۲۸ - **تذکره حسینی** - تذکره عمومی میرحسین دوست سنبلی (قرن۱۲) .

۲۹ - **مجمع النفائس** - تذکره عمومی تألیف سراج‌الدین علیخان آرزو (قرن ۱۲) .

۳۰ - **تذکرةالمعاصرین** - شرح حال معاصرین‌مؤلف شیخ علی‌حزین(قرن۱۲)

۳۱ - **سرو آزاد** - ترجمه قسمتی از شعرای هند ، تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی (قرن ۱۲) .

۳۲ - **دقایق‌الاشعار** - منتخباتی از نمونه‌های بدیع نظم و نثر فارسی تألیف میر عبدالوهاب (قرن ۱۲) (نسخه فرد در بودلین) .

۳۳ - **مقالات‌الشعراء** - ترجمه حال و نخبه‌ای از شعرای ایران در سند ،تألیف میر علی شیر قانع (قرن ۱۲ - نسخه فرد در بریتیش میوزیوم) .

۳٤ - **مقالات‌الشعرا** - ترجمه حال شعرای زمان عالمگیر اول تا مرك‌عالمگیر دوم هند (قرن ۱۲) .

۳۵ - **حدیقةالصفا** - تاریخ عمومی بالاحقه‌ای در شرح احوال شعرای ایران تألیف یوسف علی‌ابن غلامعلیخان (قرن ۱۲) .

۳٦ - **خزانه عامره** - تذکره عمومی تألیف غلامعلی‌آزاد(تاریخ‌تألیف‌قرن۱۲)

۳۷ - **مرآةالصفا** - تاریخ عمومی با تذکره شعرای ایران تألیف محمد علی بن محمد صادق (قرن ۱۲) .

۳۸ - **آتشکده** - تذکره عمومی‌تألیف‌لطفعلی بیك آذربیگدلی اصفهانی‌متخلص به آذر (قرن ۱۲) (چاپ کلکته و بمبئی) .

۳۹ - **لب لباب** - منتخب ازریاض‌الشعراء (نمرهٔ ۲٦) ، تالیف قوام‌الدین‌علی (نسخه فرد در ایندیا افیس) .

٤۰ - **انیس‌الاحبا** - ترجمه شعرای‌زمان مؤلف موسوم به انیس در قرن ۱۲ و تکمیل آن درقرن۱۳ .

٤۱ - **خلاصةالکلام** - تعریف ۷۸ مثنوی فارسی ازداستانی وحماسی وعرفانی تألیف علی ابراهیم خان خلیل قرن ۱۲ (نسخه فرد در بودلین) .

٤۲ - **عقد ثریا** - ترجمه شعرای‌ایران در هند از زمان محمد شاه‌تازمان‌شاه‌عالم تألیف غلام همدانی مصحفی (قرن ۱۲) .

٤۳ - **صحف ابراهیم** - تذکره عمومی محتوی شرح حال ۳۲۷۸ شاعر ایرانی تألیف علی ابراهیم خان مؤلف خلاصةالکلام (نمره ٤۱) (اوایل قرن۱۳ . نسخه‌فرد کتابخانه برلین) .

٤٤ - **خلاصةالافکار** - تذکره عمومی‌تألیف ابوطالب‌تبریزی اصفهانی(اوایل قرن ۱۳) .

٤۵ - **مخزن‌الغرایب** - تذکره‌عمومی‌محتوی شرح‌حال۳۱٤۷ شاعر تألیف‌علی احمد خان هاشمی (قرن ۱۳) .

۴۶- **تذکره احمد اختر** - شرح حال شعرای زمان فتحعلیشاه (قرن ۱۳) ، نسخه فرد دربرلین) .

۴۷- **ریاض الوفاق** - شرح حال شعرای ایرانی زمان مولف ذوالفقار علی مست در کلکته (نسخه فرد دربرلین).

۴۸- **تذکره دلگشا** - ترجمه شعرای دوره فتحعلیشاه تالیف علی اکبرشیرازی (قرن ۱۳) .

۴۹- **صبح وطن** - تذکره قسمتی ازشعرای ایران درهند تألیف محمد قوچ خان اعظم (قرن۱۳-اچاپ مدرس) .

۵۰- **مجمع الفصحاء** -آخرین تذکره عمومی معروف تألیف رضاقلیخان‌هدایت‌در دوجلد که تذکره **ریاض العارفین** - هم ازوست (اواخر قرن۱۳ ، چاپ طهران) .

ب - معروفترین تألیفات فرنگی در تاریخ ادبیات ایران

۱- **تاریخ ادبی ایران** - درچهارجلد ازقدیم تا زمان حاضر تألیف ادواردبراون ۱۹۰۲- ۱۹۲٤

Aliterary History of Persia by E . G . Browne 4 vol
(1902-1924)

۲- **تاریخ ادبیات ایران** تألیف هرمان اته دریك جلد

Neupersische Litteratur
von
Hermann Ethé

که درضمن کتاب فقه‌اللغة ایران یعنی :

« Crunpriss der iranischen Philologie »

طبع اشتراسبرك ، آلمان ۱۸۹۶- ۱۹۰٤ وهم جداگانه انتشاریافته .

۳- فهرست نسخ خطی فارسی در(موزه بریتانی) درسه‌جلد ویك متمم .

A C atalogue of Persian Mss .
in
The British Museum 4 vol by Rieu
London, 1879 - 1895

گذشته ازاین‌سه تألیف‌مفید معروف کتاب ادبیات ایران‌ایتالوپیزی **Italo pizzi** مهم است . همچنین دانشمندان فرنك رسالات سودمندگوناگون درشرح حال‌افرادشعرا تألیف کرده‌اندمانندمقدمه‌وملاحظات **کازیمیرسکی** راجع به‌منوچهری‌وتحقیقات **ژوکوسکی** راجع به انوری وتتبعات همین دانشمندو **کریستن‌سن** درباب خیام و مطالعات **خانیکوف** درخصوص‌خاقانی وتحقیقات **باخر** دربارهٔ نظامی‌و کتاب‌سودمند **ماسه** درحق‌سعدی و نظایر

اینها ؛ یکی ازمفید ترین‌این‌سنخ تتبعات کتاب‌مفیداستاد **نلدکه** موسوم‌به‌حماسه‌ملی‌ایران درباره فردوسی وشاهنامه است بعنوان‌ذیل.

Das Iranische Nationalepos
von
Th. Noeldeke

تبصره - راجع بمنابع‌ومآخذ زیاد ایرانی واسلامی‌وفرنگی ادبیات ایران ومتون دیوان‌ها وتألیفات دیگردردرجه‌اول‌تاریخ‌وادبیات‌اته ودرثانی‌تاریخ‌ادبی براون که‌درفوق مذکورشده‌مورداستفاده‌بزرگی است .

اسماءالرجال
نامهای کسان

حرف (الف)

آباقاآن : ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۳۲۹، ۳۳۰
آبالش : ۲۸
آبش خاتون : ۲۵۳
ابراهیم صفوی : ۳۴۰
ابراهیم بن مسعود غزنوی : ۶۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲
ابن ابی اصیبعه : ۱۰۴، ۲۴۳
ابن اثیر : ۲۴۳
ابن بابویه : ۵۸، ۵۹، ۲۳۸
ابن خلکان : ۶۱، ۱۰۴، ۲۴۳
ابن عمر محرابی : ۳۷۵
ابن فقیه همدانی : ۵۸، ۵۹
ابن فارض : ۳۲۷
ابن قتیبه : ۵۸، ۶۱
ابن‌الندیم : ۶۱، ۲۴۳
ابن یمین : ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
ابو ابراهیم منتصر : ۴۶، ۴۷
ابو اسحق اینجو : ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۳۷
ابو ایوب انصاری : ۱۱۳
ابوبکر بن سعد بن زنگی : ۲۴۷، ۳۳۳
ابوبکر جرجانی : ۲۴۱
ابوبکر خوارزمی : ۹۹
ابو حامد : ۲۸۶
ابو حفص سعدی : ۴۰، ۲۴۰، ۲۴۹
ابوحنیفه نعمان ثابت : ۳۶
ابوالحسن علی خرقانی : ۱۱۰، ۱۱۳
ابوالحسن علی لشکری : ۱۴۴
ابوالحسن غزنوی : ۲۳۳
ابوالحسن حسام‌الدین علی : ۲۳۷
ابوالغبار خمار : ۱۰۳
ابودلف حکمران اران : ۱۳۵، ۱۴۴
ابوسعید محمد بن منصور : ۱۶۴
ابوسعید هروی : ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۹
ابوسعید ابوالخیر : ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۳۳
ابوسعید تیموری : ۲۴۴، ۲۶۳، ۳۲۱، ۳۳۱
ابوسعید ایلخانی : ۳۳۱
ابوسعید چنگیزی : ۲۸۶
ابوالفتوح : ۱۱۷
ابوسلیك گرگانی : ۴۳
ابوسهل مسیحی : ۱۰۳
ابوشکور بلخی : ۴۴، ۴۵، ۹۸، ۱۵۸
ابوطالب طغرل بیك : ۱۶۷
ابوطالب تبریزی : ۳۷۴
ابوعبدالله الحصری : ۱۱۰
ابو عبدالرحمن سلمی : ۱۱۱
ابوالعباس احمد قصاب : ۱۱۰
ابوالعباس فضل بن احمد : ۸۶، ۸۷
ابوعلی بلخی : ۸۵
ابوعلی سینا : ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۹۶، ۲۴۰، ۳۰۱، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۷
ابوعلی حسن موفق : ۹۶
ابوالعلی گنجوی : ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۴
ابوعلی مسکویه : ۹۹، ۱۰۰، ۳۳۴
ابوالفتح مسعود : ۲۲۳
ابوالفتح بستی : ۱۰۴
ابوالفتح مظفر نیشابوری : ۱۶۷، ۱۶۸
ابوالفرج : ۳۵
ابوالفرج بن جوزی : ۲۴۹
ابوالفرج رونی : ۳۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۴۴
ابوالفضل میدانی : ۲۴۰
ابوالفضل بیهقی : ۱۰۳، ۲۳۴، ۲۳۵
ابوالفضل حسن سرخسی : ۱۱۰
ابوالفضل ساوه‌ای : ۳۷۳
ابوالقاسم حسن : ۶۳
ابوالقاسم خاص : ۱۵۳
ابوالقاسم قشیری : ۱۱۱
ابوالمؤید بلخی : ۴۵، ۸۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۳۴
ابوالمعالی نصرالله : ۲۵۷، ۳۳۴
ابومسلم خراسانی : ۳۴
ابومعشر بلخی : ۵۸، ۶۰
ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی : ۶۸
ابوالمظفر اخستانی : ۲۲۴
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق : ۵۶، ۵۷
ابومنصوری : ۸۵
ابومنصور موفق هروی : ۱۳۸
ابو نصر پارسی : ۱۵۲
ابونصر عراقی : ۱۰۳
ابوریحان بیرونی : ۱۰۲، ۱۰۳، ۳۸۴، ۳۸۷
ابو احمد محمد : ۶۹
ابو نصر محمد بن وهسودان : ۱۴۴، ۱۴۵
ابونواس : ۳۷
ابی ذر عقیلی : ۳۲۸
اتسز خوارزمشاه : ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۳۷
اته : ۱۰۴، ۲۴۳، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۸۸
اتابك ایلدگز : ۲۱۳
اتابك سعد زنگی : ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴
اثیرالدین اخسیکتی : ۲۱۳، ۲۱۵
احمد بن محمد اردبیلی : ۳۷۷
احمد آرام : ۲۴۳
احمدی : ۹۸
احمد امین : ۶۰
احمد تبریزی : ۹۸
احمد حسن میمندی : ۸۳
احمد زین‌العابدین اصفهانی : ۳۷۵
احمد بن سامان خدات : ۴۳
احمد بن شیخ ادریس بن حسن : ۳۱۰
احمد بن عبدالله خجستانی : ۴۲
احمد بن محمد بن ابی‌بکر : ۸۲
ان محمد سهیلی : ۱۰۳
احمد بن منوچهر شصت‌گله : ۷۳
احمد بن موسی بن شاکر : ۳۷
احمد بن نصرالله : ۲۴۳
احمد بن مهدی نراقی : ۲۷۵
اخلیس : ۸۴
اخستان بن منوچهر : ۱۹۹
ادیب اسماعیل : ۱۷۶
ادیب‌الممالك فراهانی : ۳۸۰
ادیب صابر : ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۳۸۳
ادیب نیشابوری : ۲۴۳، ۳۸۰
آذر بیگدلی : ۳۷۲
آذر : ۳۵۲

ارجاسب : ٣٠،٨٤،٨٥،٨٦
اردشیر : ٢٠،٢٣،٢٨،٢٩،٣٠،٨٤
ارسلان بن طغرل : ١٨٢ ، ٢١٣
ارسلان‌بن مسعود : ١٧٨
ارسطو : ٣٧٧
ارشامه : ٢٣ ، ٢٤
اریارامنه : ٢٤
آزاد حسینی : ٣٧٤
اردوان : ٢٩
ازبیك‌بن محمد : ٢٣٨
ازرقی : ١٧٥،١٧٦
اسحاق موصلی : ٥٨،٥٩،٦٠
اسحاق هندی : ٣٨٠
اسدی طوسی : ٥٣،١٣٤،١٣٥،١٣٧
١٤٤،٢٤٢،٢٥٥
اسفندیار : ٨٤
اسکندر : ٨٤،٨٩،٩٠
اسکندر رومی : ٢١،٢٥،٢٩
اسماعیل بن احمد سامانی : ٤٣
اسماعیل بن‌احمد صاحب تفسیر ترکی
مثنوی ٢٧٣
اسماعیل بن جعفر : ١٣٨
اسماعیل ثانی (صفوی) : ٣٣٩،٣٤٩
٣٦٩،٣٧٢،٣٧٩
اسماعیل وراق : ١٧٥
اشپیگل : ٣٢
اشرط : ١٣٦
اشرف چوپانی : ٣٠٨
اعتضادالسلطنه : ٣٦٧
افراسیاب : ٨٣ ، ٨٨
افضل‌الدین کاشانی : ٣٣٨
افضل‌الدین بوالفضائل : ١٩٨
افلاطون : ٩
افلاکی : ٣٣٨
اقلیدس : ٣٣٥

اقبال (عباس) : ٦٠،٦١،٢٤٢،٢٤٣
٣٣٧،٣٨٨
اقبال محمد : ٢٤٣
اکبرشاه : ٣٤٢،٣٤٣،٣٤٥ ، ٣٥٠
٣٧٢ ، ٣٧٦
الب‌ارسلان سلجوقی : ١١٣ ، ١٦٢
١٧٥ ، ٢٢٢ ، ٢٣٥
المقتفی : ١٩٦ ، ٢٠٠
الب‌ارسلان حاکم خراسان : ١٧٥
البتکین : ٦١
الجایتو : ٢٤٤،٢٦٢،٣٣٠
الغ بیك : ٢٤٤،٢٤٦
القاص میرزا : ٣٤
المتوکل : ٣٥
آل زیار : ٧٣
الیاس‌بن‌سامان خدات : ٢٤٣
امام‌الحرمین : ٢٣٨
امام مظفر اسفرازی : ١٦١
امرءالقیس : ٧٤
امیر خسرودهلوی : ٢١٥،٢٤٧،٢٥٢
٢٨٩،٢٩١،٢٩٢،٣٢٢،٣٤٦،٣٤٩،
٣٥٠
امیرالنهر یعسوب‌الدین : ٢٠٤
امیر بوسعد جره : ١٦١
امیر علی فرامرزی : ١٦٢
امیر نصر : ٦٣
امیر یوسف : ٦٣ ، ٦٩
امیر خلف ٦٧ :
امیر نظام‌الدین بونصر پارسی : ١٤٩
امین : ٤١
امین احمد رازی : ٦٠ ، ٣٧٢
امین‌الدین : ٣٠٨
انکیانو : ٢٥٣،٢٥٤
انوری : ١٠٥ ، ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧١،
١٧٣،١٧٤،١٧٥،١٧٦ ، ١٧٧ ، ١٧٩

١٨١،١٨٢،١٨٣،١٨٤،١٨٧،١٩٤
٢٤٢،٢٥٥،٢٧٣،٣٠٣،٣٠٤،٣٢٢
٣٢٣،٣٤٤،٣٥٣،٣٥٥،٣٦٢،٣٨٣
انوشتکین : ٢٣٨
انوشیروان : ٩٠،٢٦٠
انوشیروان‌خالدبن‌محمدکاشانی : ٢٤١
اوحدالدین کرمانی: ٢٨٦
اوحدی‌مراغه‌ای: ٢٨٦،٢٨٧،٣١٢،٣٣٨
اورنگ زیب : ٣٧٦
اوزون حسن : ٣٣٩
ازبیك‌بن محمد : ٣٣٨
اهلی شیرازی : ٣٤٩
ایزدگشسب : ٣٣٨،٣٨٠
اردوان سردار : ٢٩

حرف (ب)

باباطاهر : ١٠٨،١٠٩،٢٤٢
بابافغانی : ٣٤٩
بابر تیموری : ٢٤٧،٣٢٨،٣٤٢
بانو خلف : ٦٧
باخرآلمانی : ٢٤٣
باخرزی : ١٠٥،٢٤١
بایرون : ١٥٢
بایزید : ٣٤٤
بایزبدثانی : ٣٢٨
بایسنقر : ٣٣١،٢٤٦
بایقرا (سلطان حسین) : ٣٢١،٣٢٣
٣٢٤،٣٣٢،٣٣٣،٣٤٠،٣٧١
بختاورخانی : ٩٨
بختیاری : ٩٧،٩٨،١٠٤
بدیع‌الزمان فروزان فر : ١٠٤،٢٤٣
٣٣٨
بدیع‌الزمان همدانی : ٩٩،١٠٠،٢٣٧
٣٨٨
برهان‌الدین ترمذی : ٢٦٩
براون : ١٠٤،٢٤٣،٣٣٧،٣٣٨،٣٧٨

٣٨٠،٣٨٨
بروکلمان: ٦٠،١٠٤،٢٤٣،٣٣٩
بریکتو : ٣٣٨
بزرگ مهر : ٩٠،٩١
بسمل شیرازی : ٣٥٨
بشاربن برد : ٣٧
بلعمی (ابوالفضل) : ٤٤
بلعمی (بوعلی) : ٤٤،٥٦
بندار رازی : ١٠٤
بنداری(قوام‌الدین‌فتح‌بن‌علی‌اصفهانی):
١٩٨
بوسعد جره : ١٦١
بوطاهر خسروانی : ٩٧،٩٨
بوعلی بلخی : ٩٨
بونصر پارسی : ١٤٩
بهاءالدین شیرازی : ٣٠٧
بهاءالدوله دیلمی : ٧٠،٨٢،٩٦،
١٠٤
بهاءالدین بغدادی : ٢٣٢
بهاءالدین‌محمدبن‌حسین‌الخطیبی:٢٦٨
٢٦٩
بهاءالدین محمد (پدرعطاملك‌جوینی)
٣٢٩
بهاءالدین محمود (وزیر مبارزالدین
محمد) ٢٩٩
بهاءالدین ملتانی : ٢٦٤
بهاءالدین نقشبند : ٣٢١
بهائی (شیخ) ٣٤٠،٣٤٥،٣٧٤
بهار(ملك‌الشعراء) ٦٠،١٠٤،٢٥٧
٣٧٩،٣٨٠،٣٨٨
بهارمست : ١٠٤
بهرام شاه غزنوی : ٦٢،١١٩،١٢١،
١٥٠،١٥٢،١٧٧،١٨٩،١٩٠،١٩١،
٢٣٦
بهرام گور: ٤٠،٩٣

بهرامی : ۱۴۷
بهزاد : ۳۴۰،۲۴۷
بهمنیار (احمد) : ۲۴۱،۱۰۴
بهمنیار بن مرزبان : ۱۹۶
بیانی (مهدی) ۳۳۸
بیدگلی : ۳۵۶،۳۵۳
بیدل عبدالقادر : ۳۵۱
بیژن : ۹۵،۹۳،۸۸
بیضاوی : ۳۰۷
بابك مرزبان : ۲۹
باقر قائم مقامی : ۳۸۸،۳۷۹

حرف (پ)

پاریس : ۸۴
پریاموس : ۸۴
پروین اعتصامی: ۳۸۰
پژمان بختیاری : ۳۸۰،۳۷۹
پلوتارخ : ۹
پور داود : ۳۲
پشنوی : ۹۸
پیرحسین: ۳۰۸

حرف (ت)

تا بنده گنابادی : ۲۴۲
تاج‌الدین احمد عراقی : ۲۹۵،۲۹۴
تربیت (محمد علی) : ۳۳۸
ترکان خاتون : ۲۵۳
تقی‌زاده : ۲۴۲
تقی‌الدین کاشانی : ۲۷۲،۲۱۷،۱۲۱
تنکابنی : ۳۷۴،۲۴۲
توفیق (دکتر رضا) : ۲۴۲
تهمورث : ۹۰
تیمور ابوالغازی: ۲۴۶،۲۴۴
تکش : ۱۷۸

حرف (ج)

جاحظ : ۳۵
جاکسن (ویلیام) : ۳۲،۶۰
جامی (احمد) : ۳۲۰
جامی (عبدالرحمن) : ۱۴۵،۱۱۳،۵۰،
۳۲۲،۳۲۱،۳۲۰،۲۵۲،۲۴۷،۲۴۶،
۳۴۹،۳۴۴،۳۲۷،۳۲۶،۳۲۵،۳۲۳،
۳۵۱
جرجانی (عبدالقادر) : ۳۳۲،۳۲۸
جرجی زیدان : ۱۰۴،۶۱
جریر : ۱۱۶
جعفرصادق : ۱۳۸
جلالی هجویری : ۲۳۳
جلال‌الدین دوانی : ۳۳۴
جلال‌الدین فیروزشاه : ۲۹۰
جمشید : ۲۳،۱۶
جم : ۳۰۶،۹۰،۸۴
جلال‌الدین اشهری : ۲۱۳
جلال الدین اصفهانی (وزیر صاحب موصل) ۲۰۰
جلایر : ۳۶۰
جلال‌الدین حسین انجو : ۳۷۶
جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی : ۱۸۱،
۱۸۷،۱۸۶،۱۸۵،۱۸۴،۱۸۳،۱۸۲،
۲۴۳،۲۴۲،۲۱۵،۲۱۴
جمال‌الدین محمد بن ناصر: ۱۸۹
جوزجانی : ۱۰۲
جولوغ: ۶۷
جیهانی : ۴۴
جهانگیر : ۳۷۶،۳۴۲،۲۶۹
جهانشاه قراقویونلو : ۳۲۱
جهانبانی : ۳۸۰
جهان پهلوان : ۲۲۱،۲۱۳

حرف (چ)

چغری بیك : ۱۰۵
چنگیز : ۳۲۹،۲۴۴
چیشپیش : ۲۴

حرف (ح)

حافظ : ۲۴۶،۱۳۶،۱۳۴،۱۳۳،۱۲۳
۳۰۷،۳۰۵،۲۹۴،۲۹۳،۲۷۳،۲۵۲
۳۱۳،۳۱۲،۳۱۱،۳۱۰،۳۰۹،۳۰۸
۳۲۳،۳۲۲،۳۱۸،۳۱۶،۳۱۵،۳۱۴
۳۵۸،۳۵۶،۳۵۱،۳۴۷،۳۴۴،۳۴۲
۳۶۵
حافظ ابرو : ۳۳۱
حجاج بن یوسف : ۳۵
حسام‌الدوله اردشیر : ۱۸۱
حسام‌الدین حسن بن محمدحسن : ۲۷۰
۲۷۴،۲۷۲،۲۷۱
حسام‌الدین علی غوری : ۲۳۷
حسن بیك روملو : ۳۷۰
حسن بزرگ (شیخ): ۳۰۷
حسن طالقانی : ۳۷۳
حسنعلی میرزا : ۳۶۵،۳۶۱،۳۵۳
حسن غزنوی (سید) : ۱۸۸،۱۸۲،۱۵۶
۱۹۰
حسن بن موسی بن شاکر خوارزمی :
۳۷
حسین خوارزمی : ۱۰۲
حسین بن شرف‌الملك : ۳۳۲
حسین بن علی : ۳۳۳،۳۴
حسین سلطان : ۳۰۴
حسین مکنی : ۳۸۸،۳۸۰،۳۷۹
حسین هروی : ۲۶۴
حسین واعظ : ۳۳۴،۳۳۳،۲۴۷
حقایقی : ۱۹۶
حکمت (علی‌اصغر) : ۲۴۳
حکیم (میرزامحمود) : ۲۵۹
حمدالله مستوفی : ۳۳۱،۹۸
حمزه اصفهانی : ۵۸
حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود :
۲۳۷
حنظله بادغیسی : ۴۲
حیدر خوانساری : ۳۷۵
حیدر رفیع‌الدین : ۳۷۵
حیدر صفوی : ۳۳۹
حسین کرت ۳۰۰
حی بن یقظان : ۱۰۱
حسین بودلف : ۸۷
حسین یاحی قتیب : ۸۷،۸۶

حرف (خ)

خاقانی : ۱۸۱،۱۷۷،۱۷۳،۱۷۱،۵۰
۱۹۵،۱۸۷،۱۸۶،۱۸۴،۱۸۲،۱۸۳
۲۰۲،۲۰۱،۲۰۰،۱۹۸،۱۹۷،۱۹۶
۲۱۰،۲۰۹،۲۰۸،۲۰۷،۲۰۵،۲۰۳
۲۱۷،۲۱۶،۲۱۵،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۱
۳۲۲،۲۹۱،۲۹۰،۲۸۹،۲۴۳،۲۳۱
۳۲۳،۳۴۴،۳۵۳،۳۵۴و۲۶۳و۳۸۳
خانیکوف : ۲۴۳
خسروی : ۱۰۴
خشارپاشا : ۲۳
خضر : ۲۹۳
خضرخان : ۱۹۳
خضرخان بن علاءالدین محمد : ۲۹۲
خطیب تبریزی (محمد بن عبدالله) :
۱۹۶ و ۲۴۱
خطیب تبریزی (یحیی بن علی) :
۲۶۰
خلخالی : ۳۳۸
خورشید : ۳۰۶
خلف بانو : ۶۸ و ۱۰۵
خسرو: ۲۹۴ و ۳۴۶ و ۳۲۲ و ۳۴۹
خلف بن احمد : ۱۰۰
خاقان اکبر : ۱۹۹ و ۲۱۶
خواجه احمد رازی : ۳۷۲
خلیل آن قوینلو (سلطان): ۳۳۴
خواجوی کرمانی : ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴

و۲۹۵ و ۳۱۲
خواندمیر : ۲٤۸ و۳٦۹
خوانساری : ۲٤۳
خیام نیشابوری : ۱۰۵و۱۳٤ و۱۵۷
۱۵۸و۱٦۰و۱٦۱و۱۷۳و۲۳۷و۲٤۲
۲۷۳و۳۲۲و۳۸۳
خسروانوشیروان : ۲۹
خسروقباد : ۳۰

حرف (د)

داذویه : ۳٦
دارا : ۹۰و۹۲
داریوش ۱٦و۲۳و۲٤
دانش حسین : ۲٤۲
داوری : ۳۵۹
دقاق : ۱۰۹
دقیقی : ٥٤و۵۵و۵٦و٦۱و۸۵و۸۷
و۸۸و۹۸و۳۸۳
دلشادخاتون : ۳۰٤
دولتشاه سمرقندی : ۳۲۸ و۳۳۳
۲٤۷
دهخدا : ٦۰
دیاکو : ۲
دین‌شاه ایرانی : ۲٦و۳۲و۳۸۰
دینوری : ۵۸

حرف (ر)

راوندی :۷۲و ۱۰۵ و ۲۳۵ و۳۸۳
۲٤۲
ربیب‌الدین هارون : ۲۳۸
رستم زابلی : ۸٤و۸۸و۹۰و۹٤و۹۵
و۹٦و۱۳۵
رستم فرخزاد : ۹٦
رشیدالدین (پسرخاقانی) : ۲۱٤
رشیدالدین بن‌فضل‌الله : ۲٤۵و۲٤٦و
۲۸٦و۳۳۰
رضاقلی هدایت : ۳٦۹و۳۷۱و۳۷۳و
۳۷٦
رشیدالدین (وطواط) :٦۹و۱۷۱و۱۷۷
۱۷۸و۱۷۹و۱۸۲و۱۹۸و۲۳۷و۲۸٦
رشیدیاسمی : ۲٤۲و۳۳۸و۳۸۰
رشیدی سمرقندی : ٥٤و۱۵٦و۱۹۰
رضوان . ۳٤۵
رضی‌الدین نیشابوری : ۱۹۰
رکن‌الدین : ۱۸۳ و ۲۹۰
ریکا : ۲٤۳
ریحانه : ۱۰۲
رودابه : ۹٤ و۹۵
رودکی:٦۳و۹۸و۱٤٤و۱۵۰و۱۵۸و
۲۰۱و۲۰۵و۲۸۰ و۳۲۳
رفیع‌الدین محمد قزوینی : ۳۷۵
روزبه : ۲۸
ریو : ۱۰٤و۲٤۳و۳۳۸

حرف (ز)

زال : ۸٤و۸۸و۹۰و۹٤
زردشت : ۸۵
زریر : ۳۰
زکریای قزوینی : ۳۳٦
زلالی خوانساری : ۳٤۹
زمخشری : ۲٤۰و۳۰۷و۳۵۸
زین‌الدین اسماعیل بن حسن‌جرجانی :
۲۳۸
زیگفرید : ۸٤
ژوکووسکی : ۲٤۲
زین‌العابدین (مؤتمن) : ۳۷۹و۳۸۸

حرف (س)

سام : ۸۵
سام میرزا : ۳٤۰و۳۷۸
سامان خدات : ٤۳
سبکتکین : ۵۸ و ۳۳۰
سبکی : ۲٤۳
سپهر (میرزا تقی) : ۳۷۱و۳۸٦

سپهر(عباسقلی) : ۳۷۱
سحاب هاتف : ۳۵۲و۳۵۳
سبحان : ۲۰۷
سروش اصفهانی : ۳٦۵
سعدبن‌ابوبکربن سعد زنگی : ۲۵۳
سعد زنگی : ۳۳۲
سعدبن سلمان : ۱٤٦
سعدالدین محمد کاشغری : ۳۲۰
سعدالدین راوینی : ۲۳۸و۳۸۳
سلطان مسعود : ٦۲و٦۳و ۷٦ و٦۹
۷۳و۱۰۲و۱۰۳و۱۳۸و۱٤۹و۱۵۲
۱۹۲ و۲۳٤
سعدی شیرازی : ۱۲۳و۱۳٤و۱۷٤و
۲٤٦و۲٤۸و۲٤۹و۲۵۰و۲۵۱و۲۵۲
۲۵۵و۲۵٦و۲۵۷و۲۵۸و۲٦۳و۲۷۳
۲۸۹و۲۹۰و۲۹۳و۳۰۳و۳۱۰و۳۱۱
۳۱۲و۳۲۳و۳۲۷و۳۳۳و۳٤۲و۳٤۷
۳٤۸و۳۵۱و۳۵٤و۳۵۵و۳۵۸و۳٦٤
۳٦۵
سعیدنفیسی : ۵۰و۱۰٤و۲٤۲و۲٤۳
۳۳۸و۳۷۸
سلجوق : ۱۰۵
سلجوق‌شاه‌بن‌سلغرشاه‌بن سعدزندگی :
۲۵۳ و۲۵٤
سلطان محمود : ٦۱و٦۲و٦۳و٦۸
۷۰و۷۲و۷۳و٤۹و۸۱و۸۳و۱۰۱
۱۰۲و۱۳۸و۱۹۲ ۲۳٤و۳۳۰و۳٤۲
سلطان‌ولد : ۲٦۸و۲۷۱و۲۷۳
سلمان : ۱٤٦
سلمان ساوجی : ۳۰٤و۳۰۵و۳۰٦
۳۰۷و۳۱۰و۳۱۲و۳۱۳
سلمان فارسی : ۲۰٤
سلیم عثمانی : ۳٤٤
سلیمان : ۱۱۸
سلطان ملکشاه سلجوقی ۹۷و۱۰۵
۲۳۹
سلطان ابراهیم : ۱٤۷و۱٤۸
سلطان ارسلان‌بن‌طغرل: ۲۱٤و۲۱۵
سلطان یعقوب‌آق قوینلو:۳۲۱
سلطان‌ابوسعید بهادر : ۲۸٦ و۲۹۳
۲۹۹و۲۹٤و۳۰٤و۳۳۰و۳۳۱
سنائی : ۱۰۵ و ۱۰٦ و۱۰۸و۱۱۵
۱۱٦ و۱۱۷ و ۱۱۸ و۱۱۹ و۱۲۰
۱۲۱ و۱۲۳ و۱۲٦ و ۱۵٦ و۱٦۷
۱۷۷ و۱۸۳ و۲٤۲ و۲۵۵ و۲۷۲
۲۷۳ و۲۸۰ و۲۸٦ و۲۸۹ و۲۹۰
۲۹۳ و۳۰۵ و۳۱۱ و۳۲۳ و۳۸۳
سلطان حسین‌ابوالغازی: ۳۲۵ و۳۳٤
سلطان اویس : ۳۰٤ و۳۰۵ و۳۰٦
۳۱۰
سلطان حسین : ۳۰٤ و۳۳۳
سیداحمد اصفهانی : ۳۷۵
سکاکی : ۳۰۷
سلطان احمد (خواجه) : ۳۱۰
سلدوق : ۱۰۵
سنجر : ۱۰۵و۱٦۷ و۱٦۹و۱۷۰و۱۷۳
۱۷٦و۱۷۸و۱۷۹و۱۹۲و۱۹۳و۱۹٤
سوزنی : ۵۰ و۱۹۰و۱۹۱
سهراب : ۸۸و۹۵
سهروردی (شهاب‌الدین ابوحفص‌محمد
بن‌محمد) : ۳۳۵
سهروردی (شهاب الدین یحیی بن
حبش بن‌امیرك شیخ اشراق) : ۲٤۰
۲٤۹و۲٦٤و۳۳٦ و۳٤۲
سهیلی خوانساری : ۲٤۲
سیاوش : ۸۸
سیبویه : ۵۰
سیف‌الدین ارسلان : ۲۱۳
سیف‌الدین محمود دهلوی : ۲۸۹
سیف‌پورفاطمی : ۳۳۸
سعادت نوری : ۳۸۰

حرف (ش)

شابور : ٨٤
شاه جهان : ٣٤٧ ، ٣٥٠
شاهرخ : ٢٤٤ و٣٣١
شاه شجاع : ٢٤٧و٣٠٤و٣٠٩
شاه مبارك : ٣٥٠
شبستری : ١٢٢و١٣٣و١٩٦و٢٦٤
٢٦٥و ٢٧٨
شبلی نعمانی ٣١٠ و٣٢٨و٣٥٠و٣٧٩
٣٨٨
شجره : ٣٣٨
شرف‌الدین علی یزدی : ٣٣١
شرف‌الدین هارون : ٢٨٥
شعله (سید محمد) : ٣٥٣
شعر : ٢٤٢
شفق (دکتر رضازاده)؟ ٦٠و١٠٤
٣٧٩
شیرزاد ابراهیم؟ : ١٥٢
شمس تبریزی : ٢٦٩و٢٧٠و٢٧٢
٢٨٠
شمس‌الدوله دیلمی : ١٠١و١٠٣
شمس‌الدوله طغانشاه : ١٧٥
شمس‌الدین دشتی : ٣٢٠
شمس‌الدین محمدجوینی : ٢٢١و٢٤٥
٢٥٣
شمس‌الدین محمودصاین : ٢٩٣و٢٩٥
شمس طبسی : ١٩٠
شمس‌العلماء عبدالرب آبادی : ٣٧٣
شمس‌الملك نصرابوالحسن : ١٩٣
شهاب ترشیزی : ٣٦٩
شهاب‌الدین عبدالله شیرازی
(وصاف‌الحضره) : ٣٣٠
شهاب‌الدین قاضی : ٢٩٢
شهرستانی (محمد) : ٢٤٠
شهریارین شروین ٨٢
شهید بلخی : ٤٦ و٤٩و١٥٠و١٥٨
شیبانی فتح‌الله : ٣٦٩
شاه عالم : ٩٨
شمس‌الدین ابوجعفر : ٢٢١
شاه مظفر : ٢٤٨
شیرین : ٢٩٤و٣٢٥و٣٤٦ و٣٤٩
٣٥٨
شاه محمود : ٣٠٩
شاه منصور : ٣٠٩
شیخ ابوالفضل (مؤلف اکبرنامه)٣٤٣
٣٥٠
شهاب تبریزی : ٣٧٩

حرف (ص)

صدرالدین قونیوی : ٣٢٧
صفا (ذبیح‌الله) : ٣٤٣
صفی(شاه) : ٣٧٠
صدرالدین شیرازی : ٣٧٧و٣٧٨و٣٨٧
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ) : ٣٧٠
صفی‌الدین بن عبدالرحمن جامی : ٣٢٦
صلاح‌الدین ایوبی : ٢٤٠ و٢٤٦
صاحبدیوان : ٢٥٠و٢٥١ و٢٥٣
٢٥٤ و٢٨٥
صلاح‌الدین فریدون زرکوب : ٧٠
صنیع‌الدوله (محمدحسن‌خان) : ٣٧١
صورتگر (لطفعلی) : ٣٨٨
صاحب بن عباد : ٣٦و٦١و١٠٠و١٠٤
صائب تبریزی : ٣٤٠ و٣٤٢و٣٤٤
٣٤٧و٣٤٨و٣٥٠و٣٥٤
صدالدین قونیوی : ٣٢٧
صبا : ٩٨و٣٥٤ و٣٥٦و٣٦٧
صباحی : ٣٥١
صبوری مشهدی : ٣٦٩

حرف (ض)

ضحاك : ٨٨
ضیاپاشا : ٣٤٤

حرف (ط)

طالب آملی : ٣٥٠
طاهرذوالیمینین ٣٨ و ٤١
طبرسی (ابوعلی فضل بن حسن) : ٢٣٩
طغا تیمور : ٣٠٠
طغانشاه : بن ارسلان ٩٧ و ١٧٥
١٧٦ و ١٨٢
طغرائی اصفهانی : ٢٤٢
طغرل : ١٠٥ و ١٠٨ و ١٨٢
طغرل بن ارسلان : ١٧٠ و ٢٢١
طغرل تکین (محمد) : ١٩١ و ٢٢٣
طغلق : ٩٨
طوسی (شیخ) ، ٢٣٨ و ٢٤٣
طهماسب صفوی (شاه) : ٣٤٠و٣٤٥
٢٧٠ و ٣٧٢
طغرائی یمین‌الدین : ٢٩٩

حرف (ظ)

ظفر خان : ٣٤٧
ظهوری ترشیزی : ٣٤٩
ظهوری خجندی : ٣٤٣
ظهیرالدین فاریابی و١٧١و١٨٠و١٨١
و ٢٥٥ و ٢٥٦ و ٣٠٤ و ٣٠٥

حرف (ع)

عاشق اصفهانی : ٣٥٣
عارف قزوینی : ٣٨٠
عباس کبیر شاه : ٣٤٠و٣٤٧و٣٤٩
و٣٧٠و٣٧٢و٣٧٥و٣٧٦
عباس میرزا : ٣٤٥و٣٥٩
عباس مروزی : ٤٠و٤١
عبدالرحمن سلمی : ١١٣
عبدالرحمن یزدادی : ١٠٠
عبدالرزاق بن نجفقلی : ٣٧٢
عبدالرزاق سمرقندی : ٣٣١
عبدالرسولی : ١٠٤ و ٢٤٣
عبدالرشید محمود غزنوی : ٢٢٤
عبدالعظیم قریب : ١٠٤و٢٤٢ و٢٤٣
و ٣٣٧و٣٨٨
عبدالقادر بغدادی : ٩٨
عبدالله انصاری : ١٠٨و ١١٣ و ١٦١
و ٢٤٢ و ٣٢٧
عبدالوهاب فرهانی : ٣٧٩
عبدالملك برهانی : ١٦٢
عبدالملك بن نوح : ٥٦
عبدالواسع جبلی : ١٩١و٣٥٤
عبدالوهاب قزوینی : ٣٧٣
عبید زاکانی : ٣١٠
عتبی : ٣٣٠
عرفی شیرازی : ٢٤٧و ٣٤٠ و ٣٤٢
٣٤٦و٣٤٧و٣٤٩و٣٥٠
عزالدوله دیلمی : ١٠٤
عزالدین ابوالفتح مسعودبن نورالدین
صاحب موصل : ٢٢٣
شاه ارسلان : ٢٢٣
عسجدی : ٦٦و١٦٤و٢٧١
عضدالدوله دیلمی : ١٠٠ و ١٠٤
عضدالدوله شیرزاد : ١٤٩
عطار : ١٠٥ و ١٠٨ و ١٢٠ و١٢٢
و ١٢٣ و ١٢٤ و ١٢٥ و١٢٦و١٢٧
و ١٢٩ و ١٣٢ و ١٣٣و١٣٤و٢٣٣
و ٢٥٧ و ٢٦٠ و٢٦٤ و ٢٦٨و٢٧٢
و ٢٧٣ و٢٨٠ و ٢٨٦ و٢٩٣و٢٩٩
و ٣٠٥ و ٣٠٦و ٣١١ و٣١٢و٣٢٤
عطاملك جوینی: ٢٤٥و ٢٤٦ و ٢٥١
٢٥٣و٢٥٤و٣٢٩
علاءالدوله سمنانی : ١٢٣ و ٢٩٣
علاءالدوله کاکویه : ١٠١
علاءالدین (پسر مولوی) ٢٧٠
علاءالدین خوارزمشاه : ٢٤٤
علاءالدین کرب ارسلان : ٢٢٢
علاءالدین کیقباد : ٢٦٨

علاءالدین محمد(پدرسلمان ساوجی) :
٢٩٠ و ٢٩١ و ٢٩٩ و ٣٠٠
علاءالدین محمد(وزیرابوسعید بهادر) :
٢٩٨ و ٢٩٩
علی (سید) مؤلف تذکره بزم‌آرا :
٣٨٤
علی (شاه) : ٣٧٢
علی بن ابی‌طالب : ١٤٨ و ٣٠٤ و ٣٤٩
٣٤٦ و ٣٦٦ و ٣٧٥
علی حسین واعظ : ٣٣٣
علی بن زید بیهقی : ٢٣٥
علی غفاری : ٢٧٩
علی خاص : ١٤٧ و ١٥٢
علی دیلم : ٨٦ و ٨٧
علیرضا عباس : ٣٤٠
علیرضا بن عبدالکریم شیرازی ٣٧٠
علی سمرقندی: ٧٧ و ١٥١ و ١٦١ و ١٧٦
١٧٧ و ٢٣٦ و ٢٤٢ و ٣٢٠
علیشیر نوائی: ٢٤٧ و ٣٢١ و ٣٢٢ و ٣٢٧
٣٢٨ و ٣٣٢ و ٣٣٣ و ٣٧٢
علی فرامرز : ١٦٢
علی مشهدی : ٢٤٧
عماد فقیه : ٣١٢ و ٣١٣
عماره مروزی : ٤٦ و ٤٧
عمر (خواجه) : ٢٢٠
عضدالدین ایجو : ٣٣٧
عمرولیث : ٤٢
عمعق بخارائی : ١٧١ و ١٩٠ و ١٩٣
١٩٤ و ٢٤٣
عمید اسعد : ٦٨
عمیدالدوله جمشیدی : ١٦٣
عبدالملك ابوالقاسم خاص : ١٤٨
عبدالدوله کندری : ١٠٥
عندلیب (محمد حسین خان) : ٣٦٧
عنصری : ٥٠ و ٥٣ و ٥٥ و ٦٢ و ٦٣ و ٦٦
٦٧ و ٦٩ و ٧٠ و ٨٢ و ١٢٥ و ١٢٩ و ١٤٢
١٥٠ و ١٦٢ و ١٦٣ و ١٦٤ و ١٧٠ و ١٧٧
٢٠١ و ٢٠٥ و ٢٠٦ و ٢٠٧ و ٣٠٣ و ٣٢٣
٣٤٤ و ٣٥٣ و ٣٦٧ و ٣٨٣
عیسی قائم مقام : ٣٥٩
عمروبن کلثوم : ٧٤
علاءالدوله دیلمی : ١٠٤
علی نجار : ١٩٦ و ١٩٧
عوفی : ٣٣٢
عمربن عثمان : ١٩٨
عبدالقادر مداونی : ٣٤٣
عبدالغنی‌الله آبادی : ٣٧٩
علی قلی‌خان‌واله مولف ریاض‌الشعرا:
٣٧٤
عزالدین حسین : ٣٧٤
عبدالرزاق بن حسین لاهیجی : ٣٧٥
عبدالله قطب شاه هندی : ٣٧٦
عبدالرشید هندی : ٣٧٦

حرف (غ)

غازان : ٢٤٤ و ٣٣٠
غزالی (احمد): ١٠٥ و ٢٣٦ و ٢٣٩
غزالی (محمد) : ١٥٧ و ٢٣٨
غضائری رازی : ٦٧
غنی (دکتر) : ١٠٤ و ٣٣٨
غنی‌زاده : ٢٤٢
غیاث‌الدین بلبان : ٢٩٠
غیاث‌الدین بن اسکندر : ٣١٠
غیاث‌الدین تغلق : ٢٩٠
غیاث‌الدین خوارزمشاهی : ٢٥٠
غیاث‌الدین مسعودبن محمد : ١٨٩
غیاث‌الدین محمدبن رشیدالدین فضل‌الله :
٢٨٦ و ٢٩٣ و ٢٩٤ و ٣٠٠ و ٣٠٤
٣٣٧
غیاث‌الدین هندو : ٣٧٦
غیاث‌الدین خواندمیر : ٣٧١

حرف (ف)

فارابی : ١٠٠
فتحعلیشاه : ٣٤٥ و ٣٥٢ و ٣٥٣ و ٣٥٤
٣٥٦ و ٣٥٧ و ٣٥٩ و ٣٦١ و ٣٦٥ و ٣٧٣
٣٧٥
فخر : ٣٤٥
فخرالدوله دیلمی : ٥٤ و ١٠١
فردوسی: ٦١ و ٦٢ و ٧٨ و ٧٩ و ٨٠ و ٨١
٨٣ و ٨٥ و ٨٧ و ٩٣ و ٩٥ و ٩٦ و ٩٧ و ٩٨
٩٩ و ١٠٤ و ١٣٤ و ١٣٥ و ١٦٨ و ١٧٥
و ٢٢٢ و ٢٢٤ و ٢٢٥ و ٢٣٧ و ٢٥٥ و ٢٧٣
و ٣٠٣ و ٣٢٢ و ٣٤٢ و ٣٣٥ و ٣٥٣ و ٣٥٨
فخرالدوله اسعد گرگانی : ١٦٧ و ١٦٨
١٦٩ و ٢٤٢
فخرالدین بهرامشاه بن داود : ٢٢١
فخرالدین عراقی : ٣٢٧
فخرالملك بن خواجه نظام‌الملك: ١٦٣
فخر داعی : ٣٣٨ و ٣٨٨
فخررازی: ٢٣٩ و ٢٤٣ و ٣٣٥ و ٣٣٧ و
٣٨٧
فرخ : ٣٤٥
فرخی : (سیستانی) : ٦٢ و ٥٤ و ٦٤
٦٧ و ٦٨ و ٦٩ و ٧٠ و ٧١ و ٧٢ و ٧٣ و ١٠٤
١١٦ و ١١٧ و ١٨٧ و ٢٣٧ و ٣٤٤ و ٣٥٣
٣٥٧ و ٣٦٦ و ٣٦٧ و ٢٨٣
فرخزادبن محمود غزنوی : ٢٣٤
فروغی بسطامی : ٣٦٥ و ٣٧٩
فرهاد میرزا : ٣٤٥
فرهنك (میرزا ابوالقاسم) : ٣٥٩
فریدون ، ٧٩ و ٨٤ و ٩٠
فصیحی خوافی : ٣٣١
فضل‌الله منشی : ٣٧٢
فضلون : ١٤٤
فضولی : ٣٤٤
فلکی شیروانی : ١٩٥ و ٢١٦ و ٢١٧
فیروز مشرقی: ٤٢
فیضی دکنی : ٢٤٧ و ٣٤١ و ٣٤٢ و ٣٤٤
٣٤٦ و ٣٥٠ و ٣٥١
فخرالدین آل کرت : ٢٤٧
فرهاد: ٣٤٩ و ٣٥٨
فتح‌الله کاشانی : ٣٧٥

حرف (ق)

قاآنی : ٢٥٢ و ٣٤٤ و ٣٥٨ و ٣٦١
٣٦٣ و ٣٦٤ و ٣٦٥
قائم مقام : (ابوالقاسم) ٣٤٤ و ٣٥٨
٣٥٩ و ٣٦١
قائم مقام (میرزا بزرك) : ٣٨٦
قابوس‌وشمگیر: ٦١ و ٧٣ و ١٠٢ و ١٠٣
٢٣٥
قاجار : ٣٤٥
قاضی احمد غفاری : ٣٧٠
قاضی بیضاوی : ٣٣٦
قاضی‌زاده رومی : ٣٢١
قاضی عضدالدین ایجو : ٣٠٨
قاضی نورالله شوشتری : ٢٤٣ و ٣٧٢
٣٧٩
قزل‌ارسلان: ١٨١ و ٢١٣ و ٢١٥ و ٢٢٠
٢٢١
قزوینی (محمد) : ٦٠ و ١٠٤ و ٢٤١ و
٢٤٢ و ٢٤٣ و ٣٣٨ و ٣٨١
قشیری : ١٠٥
قطب‌الدین رازی : ٣٠٧ و ٣٣٧
قطب‌الدین شیرازی : ٣٣٦
قطب‌الدین مبارك شاه : ٢٩٠
قطب‌الدین محمدخوارزمشاه : ٢٣٨
قطران تبریزی : ٥٤ و ١٠٥ و ١٤٣
١٤٤ و ١٤٥ و ١٤٦ و ١٩٦ و ٢٤٢
٣٨٣
قفطی : ٦١ و ١٠٤ و ٢٤٣
قلج ارسلان : ٢٢١

قوام (حاجی) : ۳۰۸و۳۱٤و۳۱۵
قوام‌الدین (خواجه) : ۱۸۳ و۱۸٤
قوام‌الدین عبدالله : ۳۰۷
قهرمان میرزا : ۳٦٦
قاسمی : ۹۸
قدسی : ۹۸
قزوینی(مؤلف ابواب‌الجنان) : ۳٤۰

حرف (ك)

کاتبی قزوینی : ۱۰٤
کازیمیرسکی : ۱۰٤
کافی‌الدین عمربن عثمان : ۱۹۸
کاوه : ۸٤
کتایون : ۹۵
کتزیاس : ۳۲
کرومرفن : ٦۰
کریستن سن ٦۰و۲٤۲
کریمخان زند : ۳۲۹و۳۷۰
کسائی مروزی : ۵۰
کسروی تبریزی : ۲٤۲
کلیم : ۹۸و۳٤۰
کلیم کاشانی : ۳٤۱
کلیم همدانی : ۳۵۰
کلینی : ۲۳۸
کمال اسماعیل : ۱۸۷ و ۲۸۳و۲۸٤
۲۸۵ و ۳۰٤و۳۰۵
کمال‌الدین حسین خوارزمی : ۲۷۳
کمال خجندی : ۳۳۸
کوروش : ۹و۲۳و۳۲
کوهی کرمانی: ۳۳۸و۳۷۹
کیخسرو : ۸۸و۹۰و۱۷٦
کیخسروبن قلج ارطلان : ۱۳۵
کیدمندی : ۹۲
کیکاوس : ۸٤ و ۸۸ و ۹۳ و ۹۵
۱۰۳ و۲۳٦
کیکاوس بن‌اسکندربن قابوس: ۱۰۳
کیومرث: ۸٤و۸۸
کمالی : ۳۷۹

حرف(گ)

گردیزی ابوسعید عبدالحی بن ضحاك :
۲۳٤و۲۸۳
گرشاسب : ۱۳٤ و ۱۳۵ و ۱۳٦
۱۳۷
گرنباوم : ۱۰٤
گزنفون : ۳ و ۳۲
گشتاسب : ۱٦و۲۳و۲٤و۳۰و۸٤ و
۸٦و۸۸و۹۵
گلدزیهر : ٦۰
گلستانه (ابوالحسن بن محمدامین):
۳۷۰
گلشن (میرزا محمدعلی) : ۳٦۱
گودرز: ۹۰
گیلانشاه بن کیکاوس بن اسکندر
بن قاموس : ۲۳۵
گرهرشاد : ۲٤٦

حرف (ل)

لاهیجی (محمد) : ۲٤۱ و۳۳۷
لاهیجی (ملا عبدالرزاق) : ۲٤۱
لبیبی : ۱۵۰
لطف‌الله رازی (مؤلف تذکره میخانه):
۳۷٤
لیلی : ۲۹۱و۳۲۵و۳٤۹
لطفعلی بیك آذر بیگدلی:۳۵۳

حرف (م)

مأمون : ۳۷و۳۸و٤۱و٤۳و٦۰
مأمون بن مأمون خوارزمشاه : ۱۰۱
۱۰۲و۱۰۳
مانی : ۳۲
مبارزالدین محمد مظفر : ۲۹۳
متنبی : ۵٤
مجدالدوله دیلمی : ۱۰۱

مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر
۱۷۸
مجدالدین اسماعیل : ۳۰۸
مجدالدین رومی : ۲۵۳
مجد خوافی : ۲۵۲
مجد همگر: ۱۷۱ و۲۵۱
مجلسی : ۳۷۵ و۳۷۷
مجمر اصفهانی : ۳۵۳و۳۵٤و۳۵۵
مجنون : ۲۹۱ و۳۲۵ و۳٤۹
مجیر بیلقانی : ۱۸۲ و۱۹٦ و۱۹۵
۲۱۳ و۲۱٤ و۲۱۵ و۳۰۳
محمد باقر خوانساری : ۳۷۹
محتشم کاشانی : ۳٤۵و۳٤٦
محقق ترمذی : ۲٦۹
محمد سلطان : ۳٤۰
محمدبن ابوبکربن سعدبن زنگی :
۲۵۳
محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق :
۱۳۸
محمدبن الیاس بن یوسف نظامی :
۲۱۹
محمدبن ایلدگز : ۱۸۱و۱۸۲
محمدبن جریر طبرسی : ۵۷و۵۸
محمدبن حسن طوسی(شیخ ابوجعفر):
۲۳۸
محمدبن حسین سلمی : ۳۲۷
محمد مظفر : ۲۹۹
محمدبن سلمان تنکابنی : ۳۷۹
محمدبن مبارزالدین : ۲۹۳ و۲۹۹
۳۰۹
محمدبن قیس رازی : ۳۳۳
محمدبن محمود غزنوی : ٦۹
محمد ناجی : ۳۷۱
محمد بن منور : ۱۱۱
محمد محسن: ۳۷۰
محمدبن وصیف : ٤۲و٤۳
محمد هادی : ۳۷۳
محمدبن یعقوب کلینی : ۵۸و۵۹
محمدبن یوسف بن شیخ : ۳٤۳
محمد خان قاجار (شاه) ۳۳۹
محمد خوارزمشاه : ۳۳۳
محمد رضای شیرازی : ۳۷۱
محمد تقی مجلسی : ۳۷۷
محمد زکریای رازی : ۳۵و۵۸و۵۹
٦۰و۳۳۵
محمد سلجوقی : ۲۰۰
محمد شاه قاجار : ۳۰۹و۳۵۸و۳۵۹
۳٦۱و۳٦۸و۳۷۳
محمد قاسم شاه هندو (مؤلف تاریخ
فرشته) : ۳٤۳
محمد صادق بن مهدی : ۳۷٤
محمد عثمانی (سلطان) : ۳٤٤
محمد فاتح (سلطان) : ۳۲۱ و۳۲۸
۳٤٤
محمد گلندام : ۳۰۷و۳۳۸
محمد نصیر اصفهانی : ۳۵۳
محمدحسین برهان : ۳۷٦
محمدبن عبدالله : ۳۲۷ و۳۵۵
محمد یحیی (امام) ۲۱۲
محمودبن ابراهیم بن مسعود غزنوی :
۱٤٦ ، ۱۸۷
محمودبن محمدبن ملکشاه: ۲٤۱
محمود خان ملك‌الشعرا : ۳٦۷و۳۷۹
محمود شاه اتابك : ۲۵۳
محمود شاه آل مظفر : ۳۰۹
محمود شاه اینجو : ۲۵۳و۳۰۸
محمود شاه‌بن حسن : ۳۱۰
محمود غزنوی (سلطان) : ٦٦و٦۷
محمود هومن : ۳۳۸

محمود میرزا : ٣٤٥ و ٣٧٢
محی الدین عربی : ٣٢٧
محیط طباطبائی : ٣٣٨و٣٧٩
مختار ثقفی : ٣٤و١٥٢
مختار غزنوی : ١٩١و١٩٢و١٩٣
مدرس رضوی : ٢٤٢و٣٣٨و٣٧٨
مرادی ابوالحسن : ٢٨٠
مرزبان بن رستم بن شروین : ٢٣٨
مریم : ٢٠١و٣٠٣
مسرور حسین : ٣٣٨
مسعودبن ابراهیم غزنوی: ١٤٨و١٨٧
١٩٢
مسعودبن محمدبن ملکشاه : ٢٤١
مسعود علاءالدین : ٢٩١
مسعودی مروزی : ٨٥
مسعود سعد : ٥٠و١٠٦و١١٦و١١٧
١٤٦و١٤٧و١٤٩و١٥٠و١٥١و١٥٢
١٥٥و١٥٦و١٥٧و١٧٧و١٨٧و١٨٨
١٩٠و١٩٢و٢١٧و٢٤٢و٣٦٠
مسیح : ٣٠٥
مشتاق : ٣٧٣
مشکوة (سیدمحمد) : ٣٣٨
مطرزی : ٣٠٧
مظفر اسفزاری : ١٦١
مظفرشاه : ٢٤٧
ملك محمد محمود : ٦٩
ملکشاه سلجوقی: ١٥٦و١٥٧و١٦٢
١٦٣و١٦٥و١٦٧و٢٥٣
معروفی بلخی : ٤٩
معزالدین حسین کرت : ٣٠٠
معزالدین کیقباد : ٢٩٠
معزی : ١٠٥و١٥٧و١٦٢و١٦٣و١٦٤
١٦٥و١٦٦و١٦٧و١٧١و١٧٧و٢٣٧
٢٤٢و٣٠٣و٣٢٢و٣٤٤و٣٥٣و٣٥٥
٣٦٦و٣٦٨و٣٨٣
معمری گرگانی : ٤٩
مسعود فرزاد : ٣٣٨
معین (محمد) : ٣٣٨
معین الدین اسفزاری : ٣٣١
معین الدین پروانه : ٢٧٣
معین الدین جوینی : ٢٥٢
مفلق طهرانی : ٣٦٩
منتجب الدین بدیع اتابك جوینی: ١٧٩
منصف قاجار : ٣٥٦
منصوربن اسحاق : ٥٩
منصوربن بهرامشاه غزنوی : ١٨٧
منصورچغانی : ٥٤
منصوربن نوح : ٥٤و٥٧و٥٨
محمدقاسم کاشانی : ٣٧٦
منطقی : ١٠٤
منوچهر: ٨٨
منوچهربن فریدون شروانشاه : ١٩٦
٢١٦
منوچهر نوذر : ٨٨و٩٠
منوچهربن قابوس : ٧٣
منوچهری دامغانی: ٦٣و٦٤و٧٣و٧٤
٧٥و٧٧و٧٨و١٠٤و١١٦ و١٢٥و١٢٩
١٥٠و١٦٤و١٦٥و١٦٦و٢٠٥و٢١٦
٣٠٤و٣٢٢و٣٤٤و٣٥٣و٣٥٧و٣٥٨
٣٦١و٣٦٣و٣٦٦و٣٦٧و٣٨٣
منهاج سراج : ٣٣٠
منیژه : ٨٨و٩٣و٩٥
مؤیدالملك بن نظام الملك: ١٦٤
موسی بن شاکرخوارزمی : ٣٧
ملك الظاهر : ٢٤٠
موفق (ابوعلی حسن) : ٨٢
مول : ٩٨
مولوی : ١٢١ و١٢٣ و١٢٦ و١٣٣
٢٤٦و٢٤٨و٢٦٨و٢٦٩و٢٧٠و٢٧١

و٢٧٢و٢٧٣و٢٨٠و٢٩٩و٣٠٥و٣١١
و٣١٢و٣٢٢و٣٢٤و٣٤٤
مهران : ٩٢
مهریار: ٢٤١
میرخوند : ٣٣٢
محسن فیض : ٣٧٨
میرزا مهدی منشی : ٣٧٠
میر سیدعلی : ٣٤٠و٣٥٣
میرك : ٣٤٠
مینوی مجتبی : ٢٤٢
منوچهر خاقان : ١٩٩
محمدبن ملکشاه : ٢١٣
محمد عبدالرزاق : ٢٨٣
منصوربن محمد غازی : ٣٠٩
میرداماد : ٣٤٩و٣٧٧
میرزا عبدالکریم : ٣٧١
نادری : ٩٨
ملك ارسلان : ١٤٩و١٥٢
ملاهادی سبزواری : ٢٧٣ و٣٧٥
٣٧٨و٣٨٧
میر فندرسکی: ٣٧٨

حرف (ن

نادرشاه : ٣٣٩و٣٧٠
ناصح گلپایگانی : ٣٣٠
ناصرخسرو : ٤٧و٤٨و١٠٥و١٢٥
١٣٨و١٣٩و١٤٠و١٤١و١٤٢و١٤٣
١٤٤و٢٤٢و٣٦٦و٣٨٣
ناصرالدین ابراهیم : ١٩٦
ناصرالدین شاه : ٣٤٥و٣٦١و٣٦٢
٣٦٦و٣٦٧و ٣٦٨ و ٣٧٢ و ٣٧٣
٣٧٤
ناصرالدین عبدالرحمن بن ابی منصور :
٣٣٤
ناصرالدین عبیدالله (خواجه احرار) :
٣٢٤
ناصرالدین قباجه ٣٣٢
ناصرالدین الله : ٣٣٥
نجم آبادی (دکترمحمود) ٦٠
نجم الدین رازی : ٣٣٥و٣٤٤
نجم الدین کبری : ١٠٥و٢٦٨
نورالدین ارسلان: ٢٢٣
نریمان : ٦٠
نشاط: ٣٤٤و٣٥٤و٣٥٦و٣٥٩ و٣٨٦
نصربن احمد : ٤٣و٤٦و٥٢و٥٣و٥٤
١٤٤
نصرةالدین ابوبکر : ١٨١و٢٢٣
نصرةالدین محمد بلبان : ٢٩٠
نصرةالله عبدالحمید : ٢٣٦
نصیرالدین طوسی : ١٠٠و٢٤٥و٢٤٦
و٢٨٦و٣٣٤و٣٣٥و٣٣٦و٣٣٧
٣٧٨و٣٨٧
نظام الدین اولیاء : ٢٨٩و٢٩٠
نظام الدین دشتی : ٣٢٠
نظام الدین شامی : ٣٣٢
نصیرالدین استرابادی : ٣٧٥
نظام الملك: ١٠٥ و١١٣و١٥٧و١٦٥
١٦٨و٢٣٥و٢٢٩و٢٩٩
نظامی : ١٦٨ و١٧١ و١٨١ و١٨٢
١٩٤و٢١٥و٢١٧و ٢١٩ و٢٢٢
٢٢٣و٢٢٥و٢٢٧ و٢٢٩ و٢٣٠
٢٣١و٢٤٣و٢٧٣ و٢٨٩ و٢٩٠
٢٩٢و٢٩٤ و٢٩٥ و٢٩٩و٣٢٣
٣٢٤و٣٢٦ و٣٨٣
ناصرعلوی غزنوی : ١٨٩
نظیری نیشابوری : ٣٤٣و٣٤٩
نلدکه : ٩٩و١٠٤
نوح بن سامان خدات : ٤٣و٤٦و٥٢
٥٣و٥٤
نوح بن منصور : ٤٤و٥٤و٥٥و٦١
١٠٠و١٠١و١٠٣

نوح‌بن نصر : ٤٤
نظام شام : ٣٧
نیکلسن: ٦٠و١٠٤و٣٣٨و٣٣٩

حرف (و)

ولف : ٩٩
وحید دستگردی : ٢٤٣و٣٣٨
وقار احمد : ٣٥٩
وجیه‌الدین شاه یوسف : ٢٨٦
وجیه‌الدین مسعود : ٣٠٠
ولد چلبی : ٣٣٨
وحشی بافقی : ٣٤٠و٣٤٩
وصال شیرازی : ٣٤٩و٣٥٧و٣٥٨
٣٥٩
وقار : ٣٥٩

حرف (ه)

هرکلیس یونانی : ٨٤
همام تبریزی : ٢٠١و٢٨٥
هو شنك:٩٠
هژیرعبدالحسین (مرحوم) : ٣٣٨
هرمز : ٩٠و٢٦٠
همای (سلطان) : ٣٠٦
همائی‌جلال: ١٠٤و٢٤٣و٣٣٧و٣٣٩
٣٨٨
هانری ماسه : ٣٣٧
هوار : ١٠٤و٣٣٩
هدایت : ٣٨٥و٣٨٨
همایون : ٣٤٢
هاتف : ١٣٣ و٢٨٧ و٢٤٠ و٣٥١
٣٥٢و٣٥٣ و٣٨٨
هلاکو: ٢٤٤و٢٤٦و٢٥٣و٢٥٤
٢٢٩و٣٣٠و٣٣٥
هاتفی خرجردی : ٣٤٩
هلالی جغتائی : ٣٤٩
هرودوت : ٣٢

حروف (ی)

یزدگرد : ٨٨و٨٩
یاقوت حموی : ١٠٤و٢٤٣
آق قوینلو : ٣٢٤و٣٤٩
یوسف : ٣٢٥و٣٧٣
یوسف ضیاء الدین : ٣٢٧
یزدانی : ٣٥٩
یغمائی جندقی : ٣٦٩
یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی ٣٧٠

فهرست نامهای کتاب

حرف (الف)

آئین اکبری : ٤٣
آئینه اسکندری : ٢٩٢
آتشکده آذر : ٣٧٢
آثار الباقیه : ١٠٢
آثار البلاد : ٣٣٦
آداب‌اللغة الاسلامیه : ٦١و١٠٤
آفرین‌نامه : ٤٤
ابواب‌الجنان : ٣٤٠و٣٧٥
احوال و اشعار رود کی (طبع کتاب
فروشی ادب) : ٦٠
احیاء‌العلوم : ٢٣٦و٢٣٩
اخبارالحکماء قفطی : ٢٤٣
اخبارالطوال : ٥٨
اخبار نظامی : ٢٤٣
اخلاق ایران باستان : ٣٢
اخلاق جلالی
اخلاق محسنی : ٣٣٤
اخلاق ناصری : ٣٣٤و٣٣٥
ادب‌الکاتب : ٥٨
اساس‌الاقتباس : ٣٣٥
اساس‌البلاغه : ٢٤٠
استبصار : ٢٣٨
اسر ـ ١١١
اسرارالتوحید : ١١١و٢٣٣و٢٤١
اسرارنامه عطار : ١٢٣
اسکندرنامه : ٢٢٤و٢٢٥
اسرارالحکم : ٣٧٥و٣٧٨
اسفار :٣٧٧
اشارات : ١٠١
اشعةاللمعات : ٣٢٧
اطواق‌الذهب : ٣٥٨
اغانی : ٩
اقبالنامه : ٢٢٣
اربعین : ٣٢٨و٣٧٤
اصول کافی : ٣٧٧
اصول‌المعارف : ٣٧٨
اشعار برگزیده صائب : ٣٧٩
اهور : ٢٩
البلدان: ٥٩
اصول تعالیم اخلاقی : ٢٣٦
السامی فی‌الاسامی : ٢٤٠
اخلاق ابن مسکویه : ٣٣٤
اکبرنامه : ٣٤٣
الهی‌نامه (عطار) : ١٢٣
الهی‌نامه (خواجه‌عبدالله انصاری) :
١١٣
الادب‌الصغیر : ٣٢
الادب لکبیر : ١
الابنیه عن حقایق‌الادویه : ١٣٨
التبیان : ٢٣٨
التوسل الی‌الترسل : ٢٣٢
الرجال : ٢٣٨
الشعر والشعراء : ٥٨

العده فی اصول الفقه : ٢٣٨
الغیبه: ٢٣٨
الفقه الاکبر : ٣٦
الکتاب: ٣٦
المحاسن والاضداد : ٣٢
المحاسن والمساوی : ٣٢
المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم : ٤٠
٣٣٢و٣٣٣و٣٣٨
امثال وحکم : ٦٠
اناسترانتسف: Inastrantsef
٦٠
انجمن آرا : ٣٧٦
انوار سهیلی : ٣٣٤
انوار التنزیل و اسرار التاویل :
٣٣٥
اوستا: ٩و١٧و٢١و٢٥و٢٦و٢٩و٣٠
٣٢و٨٤
اوصاف‌الاشراف : ٣٣٥

حرف (ب)

بزم وصال : ٣٥٨
بقیه نقیه : ٢٩٠
بندهش : ٣٠و٨٤
بوستان سعدی : ٢٤٩و٢٥١و٢٥٩و
٢٦٠
بهارستان‌جامی : ٢٥١و٣٢٧
بحارالانوار (مجلسی): ٣٧٧
برهان قاطع : ١٦و٣٧٦

حرف (پ)

پرورش کوروش : ٩و٣٢
پریشان قاآنی : ٢٥١و٣٦٤
پژوهشها درباب مانی : ٣٢
پندنامه (عطار) : ١٢٣

حرف (ت)

تاریخ آل‌ناصر : ١٠٣
تاریخ ابن‌اثیر : ٢٤٢و٢٤٣
تاریخ ابن خلدون : ٢٤٢
تاریخ ادبیات(اته) : ٢٤٣و٣٣٨
تاریخ ادبیات (براون) : ٦٠و٢٤١
٢٤٣و٣٣٧و٣٣٨و٣٧٨و٣٧٩
تاریخ ادبیات ایران (همائی): ١٠٤
تاریخ ادبیات عرب(بروکلمان): ٦٠
١٠٤و٢٤٣و٣٣٩
تاریخ ادبیات عرب (نیکلسن). ١٠٤
٣٣٨و٣٣٩
تاریخ ادبیات عرب (هوار) : ١٠٤
٣٣٩
تاریخ الفی : ٣٤٣
تاریخ ایران (اشپیگل) : ٣٢
تاریخ ایلچی (نظام شاه) : ٣٧٠
تاریخ برامکه : ٢٤٢
تاریخ بلعمی : ٤٣
تاریخ بیهق : ١٠٤
تاریخ بیهقی (طبع کتابفروشی‌ادب):
١٠٣و٢٣٢و٢٣٤و٢٣٧و٢٤٨و٣٢٩
تاریخ تمدن اسلام : ٦٠
تاریخ جهانگشای‌جوینی: ٢٤٨و٣٢٩
٣٣٨
تاریخ الحکماء قفطی : ٦١و١٠٤
تاریخ حمزهٔ اصفهانی : ٩
تاریخ ذو القرنین : ٣٧١
تاریخ زندیه: ٣٧٠
تاریخ سیستان : ٤٣و٦٠و١٣٤
تاریخ صاحبقرانی : ٣٧١
تاریخ طبری : ٩و٥٦و٥٧و٣٢٩
تاریخ فرشته : ٣١٠و٣٧٩
تاریخ گزیده : ٢٤٢و٣٣١و٣٧٩
تاریخ گیتی گشا : ٣٧١و٣٧٨
تاریخ مسعودی : ٩
تاریخ معجم : ٢٤٧
تاریخ مغول : ٣٣٧

تاریخ منتظم ناصری: ٣٧١
تاریخ نادری: ٣٧٠
تاریخ وصاف : ٢٤٧ و٣٣٠و٣٣١
٣٣٢
تاریخ هرودوت :٣٢
تاریخ یمینی : ٣٣٠
تاریخ صوفیان : ٣٢٨
تاریخ هرات: ٣٣١
تاریخ نظام‌الدین : ٣٣٢
تتبعات اسلامی :٦٠
تتمة‌الیتیمه : ١٠٢
تجارب‌الامم : ١٠٠
تجریدالعقاید : ٣٣٥
تحریر اقلیدس : ٣٣٥
تحریر مجسطی :٣٣٥
تحفة‌الاحرار : ٣٢٤
تحفه سامی : ٣٧٧و٣٧٨
تحفة‌الشاهیه : ٣٣٧
تحفة‌الصغر : ٢٩٠
تحفة‌العراقین : ٣٥٤
تحقیقات ژوکوسکی درباره انوری:
٢٤٢
تحفة‌الملوك : ٥٣و٦٠
تحقیقات‌خانیکوف درباره خاقانی :
٢٤٣
تحقیق ماللهند : ١٠٢
تجنیس‌الخط : ٣٢٨
تذکرة‌الاولیاء : ١٢٣ و٢٣٢و٢٣٣
٢٤١و٢٤٢ و٢٤٣
تذکره بزم‌آرا : ٣٧٤
تذکره‌تقی‌الدین کاشانی ٢١٧
تذکره دلگشا : ٣٤٩
تذکره‌دولتشاه سمرقندی :٣٣٢و٣٣٣
٣٣٨
تذکره میخانه :٣٧٤
تذکره اکبر شاه : ٣٥٠
تذکره نصیریه : ٣٣٥
تذکرة‌الشعراء : ١٤٤
ترجمان‌البلاغه : ٦٩و٢٣٧
ترجمه تفسیر طبری :٢٧٤
ترجمه سلامان وابسال : ٣٣٨
تشریح‌الافلاك : ٢٧٤
تعلیقات چهارگانه قزوینی ٢٤٢
تفسیرصافی:٣٧٨
تفسیر ترکی مثنوی:٢٧٣
تفسیر قرآن (جریر طبری): ٥٨
تفهیم ابوریحان : ١٠٢ و١٠٤
تفسیر ابی‌ذر عقیلی : ٣٢٨
تقویم تربیت : ٣٣٨
تکمله روضة‌الصفا : ٣٦٩
تلماك : ٣٤٥
تورات:٩و٣٢و٨٢
تهافت‌الفلاسفه : ٢٣٩
تهذیب‌الاحکام : ٢٣٨
تهذیب‌الاخلاق :١٠٠
تیمورنامه : ٣٤٩

حرف (ج)

جام جم : ٢٨٦و٢٨٧ و٢٨٢و٣٣٨
جامع‌التواریخ:٢٤٨و٣٣٠ و٣٣١
جامع‌عباسی: ٣٤٠و٣٧٤
جلایرنامه:٣٦٠
جمشید وخورشید:٣٠٦
جوامع الحکایات:٣٣٢
جواهراسرار (شرح‌مثنوی):٢٧٣
جواهرنامه(عطار) ١٢٣
جهان‌آرا : ٣٧٠
جبر واختیار(جامی):٣٢٣
جلاءالعیون : ٣٧٥
جامع‌السعادت:٣٧٥
جام جم (فرهاد میرزا):٣٤٥

حرف(چ)

چهارمقاله نظامی عروضی:٥٤ و٧٩و١٠٤و٢٧٢و٢٣٦و٢٤٣

حرف (ح)

حافظ تشریح: ٣٣٨
حافظ چه‌میگوید: ٣٣٨
حافظ شیرین‌سخن : ٣٣٨
حافظنامه : ٣٣٨
حاوی: ٥٩
حافظ(قزوینی):٣٣٨
حیات‌القلوب: ٣٧٥
حجة‌الهند: ٣٧٥
حافظ (سعیدنفیسی): ٣٣٨
حبیب‌السیر:٢٤٢و٣٦٩و٣٧٩
حدائق‌السحر: ٦٩و٢٣٧و٢٤٣
حدیقه سنائی : ١١٩
حق‌الیقین:٢٦٤و٣٧٥
حکمة‌الاشراق: ٢٤٠و٣٣٦
حلیة‌المتقین: ٣٤٠و٣٧٥
حماسه ملی ایران:١٠٤
حیل بنی موسی: ٣٧
حصار نای(چاپ سهیلی خوانساری): ٢٤٢

حرف(خ)

خاندان نوبختی:٢٤٣
خداینامك: ٣٦و٨٢و٨٥
خردنامه اسکندری: ٣٢٥
خزائن‌الفتوح : ٢٩٢
خزانه عامره:٣٧٤
خسرووشیرین(نظامی): ١٦٧و٢٢٥ و٢٢٩و٢٩١و٣٢٥و٣٤٦
خسرونامه:١٢١
خلاصة‌الأخبار: ٣٣٢
خرده اوستا: ٢٥
خورشید یشت:٢٩
خواجو(بقلم سعید نفیسی) :٣٣٨
خسرووشیرین (فردوسی):٢٢٣
خاتمة الحیات ٣٣٢
خلاصة‌الاشعار: ٢٧٢
خلاصة‌الافکار : ٢٧٤
خلاصة‌الحساب : ٣٤٥و٣٧٤
خمسه(امیرخسرودهلوی):٢٩١
خمسه (خواجوی کرمانی):٢٩٤
خمسه نظامی:٢١٨ و٢٤٣و٢٩٢
خمسة‌المتحیرین:٣٢١
خوان اخوان:١٤٠

حرف (د)

داستان خسرو گواتان:٣٠
دانشنامهٔ علائی : ١٠١و١٠٤
درة‌التاج: ٣٣٦و٣٣٨
دره نادره. ٣٧٠
دستورالوزراء : ٣٦٩و٣٧٨
دل شیدای حافظ : ٣٣٨
دلیل‌المتحیرین :١٤٠
دمیة‌القصر: ٢٤١
دیوان ابن یمین : ٢٩٩ و٣٣٨
دیوان امیرخسرو دهلوی :٢٨٩و٣٥٠
دیوان امیر معزی:١٦٢ و٢٤٢
دیوان جامی : ٣٢٠ و٣٧٩
دیوان جامی :٣٢٠ و٧٩
دیوان خاقانی: ١٩٦و٢٤٣
دیوان سلمان ساوجی: ٣٠٤و٣٣٨
دیوان‌سنائی: ١١٥و٢٤٢
دیوان شمس‌تبریزی: ٢٨٩و٢٧٢ و ٢٨٠
دیوان عنصری:٦٢
دیوان بابا طاهر: ١٠٨ و٢٤٢
دیوان عطار:١١١ و٢٤٢
دیوان‌فرخی : ٦٧ و١٠٤
دیوان کمال خجندی : ٣٣٨

دیوان مسعودسعد (چاپ کتابفروشی ادب) : ٢٤٢و٢٤٦
دیوان منوچهری : ٧٣و١٠٤
دیوان ناصرخسرو : ١٣٨و٢٤٢
دیوان‌هاتف :١٣٣و٢٨٧و٣٥١
دیوان قطران : ١٤٣
دیوان انوری : ١٦٩و٢٤٢
دیوان ازرقی : ١٧٥
دیوان ادیب صابر : ١٧٦
دیوان رشید وطواط : ١٧٨
دیوان ظهیر فاریابی : ١٨٠
دیوان‌جمال‌الدین(تصحیح‌ادیب‌نیشابوری) ١٨١و٢٤٢
دیوان ابوالفرج رونی : ١٨٨و٢٤٣
دیوان سیدحسن غزنوی : ١٨٩
دیوان سوزنی سمرقندی : ١٩٠
دیوان عبدالواسع جبلی : ١٩١
دیوان مختاری غزنوی : ١٩٢
دیوان عمعق بخارائی : ١٩٣و٢٤٣
دیوان مجیرالدین بیلقانی : ٢١٣
دیوان فلکی شروانی : ٢١٦
دیوان جمال‌الدین (تصحیح وحید دستگردی) : ٢٤٣و٣٣٨
دیوان کمال‌الدین اسمعیل : ٢٨٤
دیوان همام تبریزی : ٢٨٥
دیوان اوحدی مراغه‌ای : ٢٨٦
دیوان حافظ : ٣٠٧
دیوان عبیدزاکانی : ٣١٠
دیوان محتشم کاشانی : ٣٤٥
دیوان عرفی : ٣٤٦و٣٥٠
دیوان صائب : ٣٤٧
دیوان بابافغانی شیرازی : ٣٤٩
دیوان هاتفی (خرجردی) : ٣٤٩
دیوان هلالی جغتائی : ٣٤٩
دیوان اهلی شیرازی : ٣٤٩
دیوان وحشی بافقی : ٣٤٩
دیوان وصال شیرازی : ٣٤٩و٣٥٧
دیوان زلالی خوانساری : ٣٤٩
دیوان نظیری نیشابوری : ٣٤٩
دیوان ظهوری ترشیزی : ٣٤٩
دیوان طالب آملی : ٣٥٠
دیوان ابوطالب‌کلیم : ٣٥٠
دیوان فیضی دکنی : ٣٥٠
دیوان عبدالقادر بیدل : ٣٥١
دیوان سیدمحمد سحاب : ٣٥٢
دیوان مشتاق : ٣٥٣و٣٧٩
دیوان عاشق اصفهانی : ٣٥٣
دیوان محمد نصیر اصفهانی : ٣٥٣
دیوان مجمر اصفهانی : ٣٥٣و٣٧٩
دیوان صبا : ٣٥٦
دیوان قائمقام : ٣٥٩و٣٧٩
دیوان قاآنی : ٣٦١و٣٧٩
دیوان فروغی بسطامی : ٣٦٥و٣٧٩
دیوان سروش اصفهانی : ٣٦٦
دیوان عندلیب : ٣٦٧
دیوان ادیب‌الممالك فراهانی : ٣٨٠
دیوان ادیب پیشاوری : ٣٨٠
دیوان پروین اعتصامی : ٣٨٠

حرف (ذ)

ذخیره خوارزمشاهی : ٢٣٨ و ٢٤٣
ذم‌الکلام : ١١٣

(حرف ر)

راحة‌الصدور: ٧٣و١٠٤و١٦٦و١٨٩ و٢١٤ و ٢٣٢ و ٢٣٥ و ٢٤١و٢٤٣ و٣٢٩و٣٧٩
رامابن : ٣٤٣
رباعیات خیام حسین دانش (ترکی) : ٢٤٢
رباعیات خیام : ١٥٧ و ٢٤٢
رباعیات خیام کریستن‌سن : ٢٤٢

وسائل اعجاز : ۲۹۲
وسالهٔ خواجه عبداله انصاری : ۲٤۲
وساله آلکبیادیس : ۳۲
وسالهٔ جبروهندسه : ۱٦۱
وساله دکترشفق بزبان‌آلمانی : ۲٤۱
وساله دل وجای : ۱۱۳
وساله مقولات : ۱۱۳و۱۱٤
وساله نفیسه (عرفی) : ۲٤۷
وساله واردات۳۱۱
وساله ابن‌سینا : ۱۰٤
وساله وجود: ۱٦۰
وساله تحلیلیه : ۳۲۸
وساله موسیقی : ۳۲۸
وساله قوافی : ۳۲۸
رشحات : ۳۳۳و۳۵۳
روشنائی نامه : ۱٤۰
روضات‌الجنات : ۲٤۳و۳۳۹و۳۷۹
روضة‌الانوار : ۱۹۵و۳۳۸
روضهٔ خلد : ۲۵۱
روضة‌الشهدا : ۳۳۳
روضة‌لصفا : ۳۳۲ و ۳٤۵ و ۳٦۹ ۳۷۹
روضة‌لطاهرین : ۳٤۳
ریاض‌الشعرا : ۹۷و۳۷٤
ریاض‌العارفین : ۳۷۳

حرف (ز)

زادالعارفین : ۱۱۳
زادالمسافرین : ۱۳۹
زبدة‌التواریخ محمدبن‌حسن‌عبدالکریم ۳۳۱و۳۷۰
زبدة‌التواریخ (حافظ ابرو) : ۳۳۱
زین‌الاخبار (گردیزی) : ۲۳٤و۳۲۹
زینت‌المدائح : ۳٦٦
زبدة‌التصانیف : ۳۷۵

حرف (س)

ساقی‌نامه : ۳٦٦
سبحة‌الابرار جامی : ۳۲٤
سخن وسخنوران : ۱۰٤و۲٤۳
سعادت نامه : ۱٤۰و۲٦٤
سعدی (هانری‌ماسه) : ۳۲۷
سعدی‌نامه : ۲۵۷و۳۳۷
سفرنامه ناصرخسرو : ۱۳۸و۲
سلامان وابسال : ۳۲٤و۳۲۸
سلسلة‌الذهب : ۳۲۳
سندبادنامه : ۱۷۵
سیاحت‌نامه : ۲۳۵و۲٤۳
سیرالعباد : ۲٤۲
سیرالملوك : ۲۳۵
سی‌فصل : ۲۲۵
سنی ملوك‌العجم : ۵۸

حرف (ش)

شاهنامه فردوسی : ۳۰ و ۵٤ و ۵٦ ۹۸
شاهنامه (ابوعلی بلخی) : ۸۵ و ۹۸
شاهنامه (ابومنصوری) : ۵۷ و ۸۵
شاهنامه (احمدی) : ۹۸
شاهنامه (بختاورخانی) : ۹۸
شاهنامه (دقیقی) : ۵٤ و ٦۱ و ۸۵ ۹۸
شاهنامه (شاه عالم) : ۹۸
شاهنامه (طغلق) : ۹۸
شاهنامه (قدسی) : ۹۸
شاهنامه (کلیم) : ۹۸
شاهنامه (مؤیدی) : ٤۵و۹۸
شاهنامه (مسعودی‌مروزی) : ۸۵
شاهنامه (نادری) : ۹۸
شاهنامه (هاتفی) : ۳٤۹
شاهنامه (صبا) : ۹۸و۳۵٦
شاهنامه (شاه‌درویش) : ۳٤۹

شایست و ناشایست : ۳۲
شخصیت مولوی : ۳۳۸
شرح اشارات : ۳٤۰و۳۳۵
شرح حال ابن مقفع : ٦۰
شرح حال افضل‌الدین کاشانی : ۳۳۸
شرح حال حافظ : ۳۳۸
شرح حال سلمان ساوجی : ۳۳۸
شرح حال مسعود سعد (قزوینی) : ۲٤۲
شرح حال مولانا : ۳۳۸
شرح شمسیه : ۳۳۷
شرح قانون ابن‌سینا : ۳۳٦
شرح‌القلب : ۱۲۳
شرح گلشن راز : ۲٤۱ و ۳۳۷
شرح مختصر ابن حاجب : ۳۰۸
شرح مطالع : ۳۰۷
شرفنامه : ۲۲۳
شعرای قبل از رودکی (طبع کتاب فروشی ادب) : ٦۰
شعرالعجم : ۳۱۰و۳۵۰و۳۷۹
شفا : ۱۰۱
شواهدالنبوه : ۳۲۷
شهریاران گمنام : ۲٤۲
شهریارنامه : ۱۹۲
شاهنامه احمد تبریزی : ۹۸
شاهنامه قاسمی : ۹۸
شیرین وخسرو : ۲۹۱
شیروشکر : ۳۷٤
شرح حال بلوتارك (دکترشفق) : ۳۲
شرح نهج‌البلاغه (فتح‌اله کاشانی) : ۳۷۵
شرح منظومه سبزواری : ۳۷۸
شجره الهیه : ۳۷۵
شوارق الالهام : ۳۷۸
شرح حال شیخ‌بهائی : ۳۷۸
شرح حال محمد زکریا رازی : ٦۰
شاهنامه بختیار : ۹۸
شواهدالربوبیته : ۳۷۷

(حرف ص)

صحبت‌نامه : ۲۸۵
صفوة الصفا : ۳۷۰
صراط المستقیم : ۳۷۷

حرف(ض)

ضحی‌الاسلام : ٦۰

حرف (ط)

طب‌المنصوری : ۵۹
طبقات اکبر شاهی : ۳٤۳
طبقات‌الاطباء ابن ابی اصیبعه : ۱۰٤ و ۲٤۳
طبقات‌الاشافعیه : ۲٤۳
طبقات‌الشعراء ابن قتیبة : ٦۱
طبقات‌الصوفیه : ۱۱۳و ۳۲۷
طبقات ناصری : ۳۲۹
طریق‌التحقیق : ۱۱۹
طوالع‌الانوار ومطالع الانظار : ۳۰۷و۳۳٦

حرف (ظ)

ظفرنامه تیموری (شرف الدین علی یزدی) : ۳۳۱
ظفرنامه نظام‌الدین‌شامی : ۳۳۲
ظفرنامه حمدالله مستوفی : ۹۸

حرف (ع)

عالم آرای عباسی : ۳۷۰
عبرت‌نامه : ۳۵٦
عجائب‌المخلوقات : ۳۳٦
عشق‌نامه : ۱۱۹
عفونامه : ۱۱۹
عقل‌نامه : ۱۱۹
عوارف‌المعارف : ۲٤۰و۳۳۵
عوامل : ۲٤۱

عيون‌الاخبار : ٥٨
عذرا : ٣٢٦
عين‌الحيات : ٣٧٤

حرف (غ)

غرة‌الكمال : ٢٩٠
غرة‌الكمال (اميرخسرو) ٢١٥
غريب‌نامه : ١١٩
غزالی‌نامه : ٢٤٣
غياث‌اللغات : ٣٧٦
غررالفرائد : ٣٧٨

حرف (ف)

فجرالاسلام : ٦٠
فراقنامهٔ : ٣٠٦
فردوسی‌نامه مهر : ١٠٤
فرمانهی فردوسی : ١٠٤
فرهاد و شيرين (وحشى) : ٣٥٨
فرهاد و شيرين (وصال) : ٣٤٩
فرهنگ اسدى : ٥٣و١٣٧و٢٤٢
فرهنگ جهانگيرى : ٣٧٥
فرهنگ رشيدى : ٣٧٦
فرهنگ سرورى : ٣٧٦
فرهنگ شاهنامه (ولف) : ٩٩
فقه وعلم قرآن : ٢٣٩
فاتحه‌الشباب : ٣١٢
فصوص‌الحكم : ٣٢٧
فقه‌اللغه ايران (آلمانى) : ٣٢و٦٠
١٠٤
فوائدالضيائيه : ٣٢٨
فوائد غياثيه : ٣٣٧
فهرست ابن‌نديم : ٦١و٢٤٣
فهرست شيخ طوسى : ٢٤٣
فهرست كتب‌الشيعه : ٢٣٨
فهرست نسخ خطى‌ريو : ١٠٤و ٢٤٣
٣٣٨
فهرست‌نسخ فارسى بريتيش ميوزيوم :
١٠٤
فيه مافيه : ٢٧٢و٢٧٣

حرف (ق)

قابوسنامه : ٢٣٥و٢٤٣
قانون : ١٠١
قانون مسعودى : : ١٠٢
قرآن مجيد ، ٣٦و٩٦و٢٤٦و٢٠٣
٣٠٧و٣٠٨
قرآن‌السعدين : ٢٩٢
قصه حى‌بن يقظان : ١٠٢
قصص‌العلماء : ٢٤٣ و ٣٣٩ و ٣٤٥
٣٧٤و٣٧٩
قلندرنامه : ١١٣
قوسنامه (منسوب بقطران) : ١٤٦
قبسات : ٣٧٧
قصيده لاميه : ٢٤١

حرف (ك)

كارنامه : ٢١و٢٨
كارنامه اردشيربابكان : ٢١و٢٨و٢٩
و ٣٠و٨٤
كافى : ٥٩
كشاف زمخشرى : ٢٤٠و٣٠٧
كشف‌المحجوب : ٢٣٣و٢٤١و٢٤٣
كليله‌ودمنه : ٣٦و٢٣٢و٢٣٧و٢٤٣
٢٥٧و٣٣٤
كارنامه(سنائى) : ١١٩
كليله ابن مقفع : ٣٦و٢٣٦
كليله و دمنه رودكى : ٥٣ و ١٣٨
٢٣٦
كمال‌البلاغه : ١٠٠
كمال‌نامه : ٢٩٥
كنزالسالكين : ١١٣
كنوزالرموز : ١١٩
كيمياى سعادت : ٢٣٦و٢٤٣

كشكول : ٣٧٤
كشف‌الحقايق : ٣٧٧
كلمات مكنونه : ٣٨٨
كليات چاپى‌وخطى اميرخسرو (مسجد
سپهسالار) : ٣٣٨
كلمات عليه عزا : ٣٧٩

حرف (گ)

گاتها : ٢٦و٣٢
گجستك ابالش : ٢٨
گرشاسب‌نامه : ١٣٤
گلستان سعدى : ٢٤٨و٢٤٩و٢٥٠
٢٥١ و٢٥٢ و٢٥٧ و ٢٥٨ و٢٦٠
٣٢٧
گلشن ابراهيمى : ٣٤٣
گلشن رازشبسترى:١٣٣و٢٦٤و٢٦٥
و ٢٦٨
گلشن‌راز (عرفى) : ٣٤٧
گلشن (صبا) : ٣٥٦
گل ونوروز ، ٢٩٢و٢٩٤
گنجينه نشاط : ٣٥٦
گوهرنامه : ٢٩٩
گوهرمراد : ٢٤١و٢٧٥و٣٧٨

حرف (ل)

لباب‌الالباب : ٤٣ و٤٥ و ٥٣ و٩٧
٣٣٢و٣٣٨و٣٧٠
لب‌التواريخ : ١٧٠
لغت نامه شاهنامه عبدالقادر بغدادى
٩٨
لمعات : ٣٢٧
لوامع : ٣٢٧
لوامع‌الاسرار : ٣٣٧
لوامع‌الاشراق فى مكارم الاخلاق :
٣٣٤
لوايح : ٣٢٧
ليلى ومجنون (جامى) : ٣٢٥
ليلى ومجنون (نظامى) : ٢٢٩و٢٩١
٣٢٥
ليلى و مجنون (هاتفى خرجردى) :
٣٤٩
لوامع ربانى : ٣٧٥
لئالى‌المنتظمه : ٣٧٨

حرف (م)

مباحث المشرقيه : ٢٤٠
مثنوى مولوى : ٢٧٠ و٢٧١و٢٧٢
٢٨٠و٢٨٣
مجالس العشاق : ٣٣٣
مجالس‌المؤمنين : ١٢٣و٣٣٩و٣٤٣
و٣٧٢و٣٧٩
مجالس‌النفايس : ٣٧٢
مجله ارمغان : ٦٠ و٣٣٨ و٢٤٣
٣٧٩
مجله‌آموزش وپرورش : ١٠٤
مجله انجمن‌آسيائى آلمان : ١٠٤
مجله باختر : ١٠٤
مجله شرق : ١٠٤
مجله كاوه : ١٠٤
مجله مهر : ١٠٤ و٢٤٣و٣٧٩
مجمع الامثال : ٢٤٠
مجمع‌البيان : ٢٣٩
مجمع‌الفصحاء : ١٧٩و٣٤٥و٣٧٣
مجمل‌التواريخ والقصص : ٢٣٤و٣٧٨
مجمل‌التواريخ (گلستانه) : ٣٧٠
مجمل فصيحى : ٣٣١
مجنون وليلى : ٢٩١
مقالات (بهار) : ٣٢
مثنوى وامق وعذرا : ٦٦
مقبل نامه : ٢٢٣
مقدمه ناصرخسرو (غنى زاده) :
٢٤٢
مقدمه گلندام : ٣٣٨

معراج‌المؤمنین : ۳۷۵
محاسن‌الآداب : ۳۷۵
معراج السعاده : ۳۷۵
مجمع‌الفرس: ۳۷۶
مشرق‌الانوار : ۳۷۷
مشاعر ۳۷۷
مبدءالمعاد : ۳۷۷
منتخب کمالی : ۳۷۹
ماه یشت : ۲۹
ماه نیایش : ۲۹
مناسك حج : ۳۲۸
منشآت ومعمیات : ۳۲۸
منتخبات شمس تبریزی (ایزدگشسب) ۳۳۸
مقدمه بهارستان (محیط) : ۳۳۸
مقدمه گلستان (عبدالعظیم قریب) : ۳۳۸
مآثرسلطانه : ۳۷۱
مثنوی زلالی خوانساری : ۳۴۹
مثنوی شاه درویش : ۳۴۹
محاکمات : ۳۳۷
محبت نامه : ۱۱۳
محصل : ۲۴۰
محصول : ۲۴۰
مختارنامه : ۱۲۳
مخزن‌الاسرار : ۲۲۵و۲۳۱ و۲۹۱ ۲۹۵و۳۲۴و۳۴۶و۳۵۰
مرآت‌البلدان : ۳۷۱
مرآت‌العالم : ۳۴۳
مرآت‌الصفا : ۳۴۳
مرزبان نامه : ۳۳۸ و۲۴۳
مرصادالعباد : ۳۳۵
مصباح مطرزی : ۳۰۷
مصیبت‌نامه : ۱۲۳
معجم‌الادباء : ۱۰۴و۲۴۳
مطلع‌الانوار : ۲۹۱
مطلع‌السعدین : ۳۳۱
معیارالاشعار : ۳۳۵
معیارالعلوم ۲۳۰
مفتاح العلوم : ۳۰۷
مفتاح‌الفتوح :
مفصل زمخشری : ۲۴۰
مقامات بدیع‌الزمان همدانی : ۹۹ ۲۳۷
مقامات حریری: ۲۳۷
مقامات حمیدی : ۲۳۷ و۲۴۳
مشکوة الانوار : ۳۷۴
مقاصدالفلاسفه : ۲۳۹
مقایسه لیلی ومجنون و رومئوژولیت- ۲۴۳
مقدمةالادب : ۳۴۰
مقدمه حافظ خلخالی : ۳۳۸
مکاتیب مولانا : ۳۳۸
ملل ونحل : ۲۴۰
مناجات نامه : ۱۱۳
منازل‌السایرین : ۱۱۳
مناقب‌العارفین : ۳۳۸
منتخب‌اخلاق ناصری : ۳۳۹
منتخب‌الاشعار ۲۹۷
منتخب‌التواریخ (بداونی) : ۳۴۳
منتخب‌التواریخ (محمدبن سیف)- ۳۴۳
منتخبات فارسی (شعر) : ۲۴۲
منطق‌العشاق : ۲۸۶
منطق‌الطیر : ۱۲۳
منقذمن الضلال : ۲۳۹
من‌لایحضره‌الفقیه : ۱۹۵
مواقف : ۳۰۸ و۳۳۷
مهابرمهابرات : ۳۴۳
منهاج‌الوصول : ۳۳۶

حرف (ن)

ناسخ‌التواریخ : ۳۴۵و۳۷۱و۳۷۹
نامه دانشوران : ۳۳۸و۳۴۵و۳۷۳ و ۳۷۹
نجوم‌السماء : ۳۷۴
نزهةالقلوب : ۳۳۱
نظام‌التواریخ : ۳۳۶
نفحات‌الانس : ۱۱۳ و۲۴۱ و ۳۲۷ ۳۳۳
نقدالنصوص فی‌شرح نقش‌الفصوص : ۲۴۱و۳۲۷
نقش‌الفصوص : ۳۲۷
نکات بیدل : ۳۵۱
نگارستان (جوینی) : ۲۵۱و۳۷۰
نل‌دمن : ۳۵۰
نهایةالادراك : ۳۳۷
نهایةالعقول : ۲۴۰
نهایةالکمال : ۲۹۰
نه سپهر : ۲۹۲
نان وحلوا : ۳۷۴
نظامی وزمان او : ۲۴۳

حرف (و)

وجه دین : ۱۳۹
وسط‌الحیوة : ۲۹۰
وفیات‌الاعیان : ۶۱ و ۱۰۴ و ۲۴۳ ۳۷۱
ولدنامه : ۳۳۸
ویس‌ورامین : ۱۶۷و۲۴۲
واسط‌العقد : ۳۲۲

حرف (ه)

هشت بهشت : ۲۹۲
هفت اقلیم : ۱۹۷و۳۷۲
هفت اورنگ : ۳۲۲و۳۲۳
هفت پیکر : ۲۹۲و۲۹۵
هفت حصار : ۱۱۳
هفت‌منظر : ۳۴۹
همای وهمایون : ۲۹۴

حرف (ی)

یادگار زریران : ۳۰و۸۴
یتیمةالدهر ثعالبی : ۶۰و۱۰۲
یوسف و زلیخای فردوسی : ۸۲و۹۶ ۱۰۴
یوسف‌وزلیخای جامی : ۳۲۵
یوسف‌وزلیخای (آذربیگدلی): ۳۷۳
یوسف و زلیخای (مؤیدی): ۴۵ ۹۷

